



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

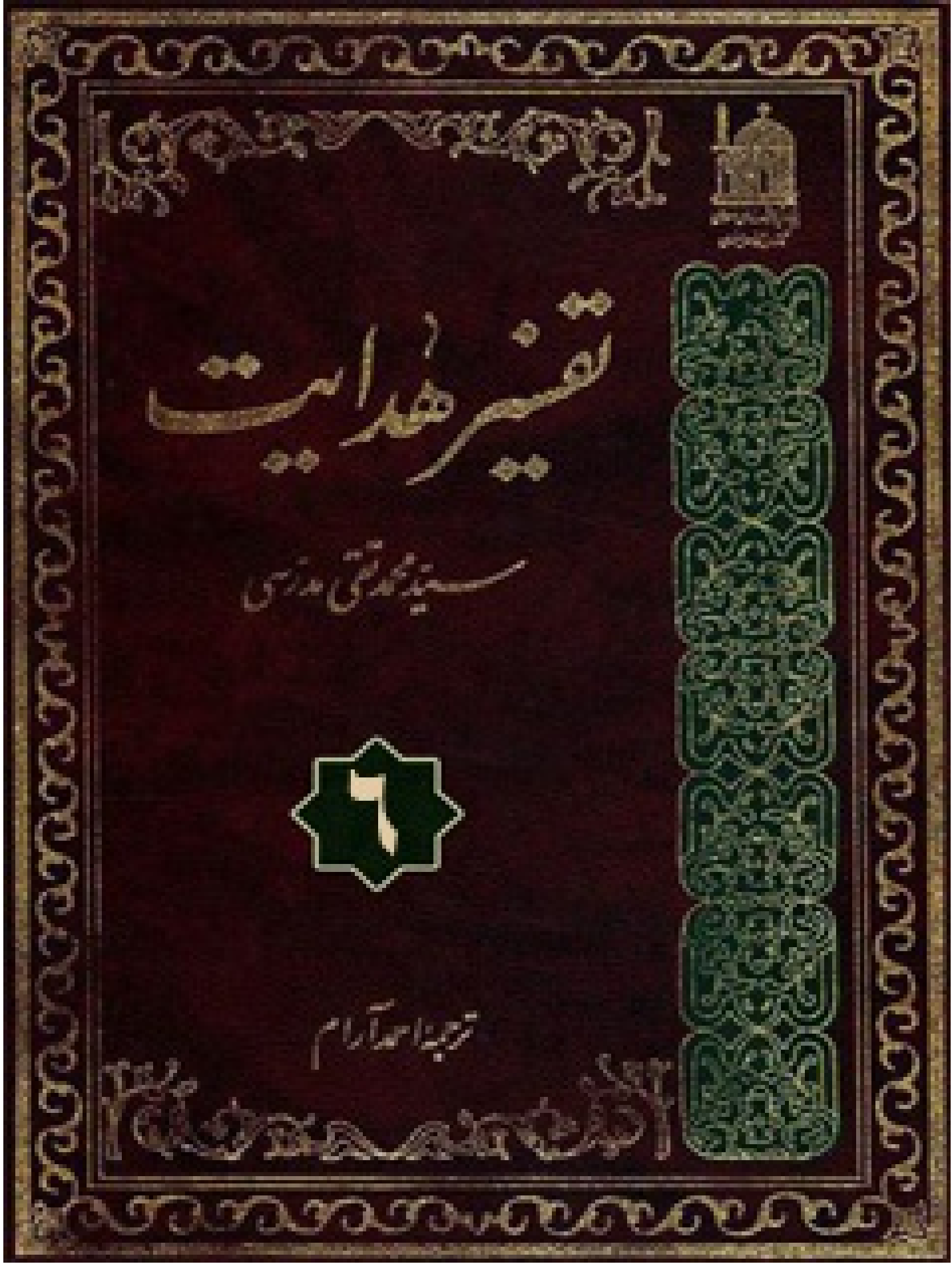
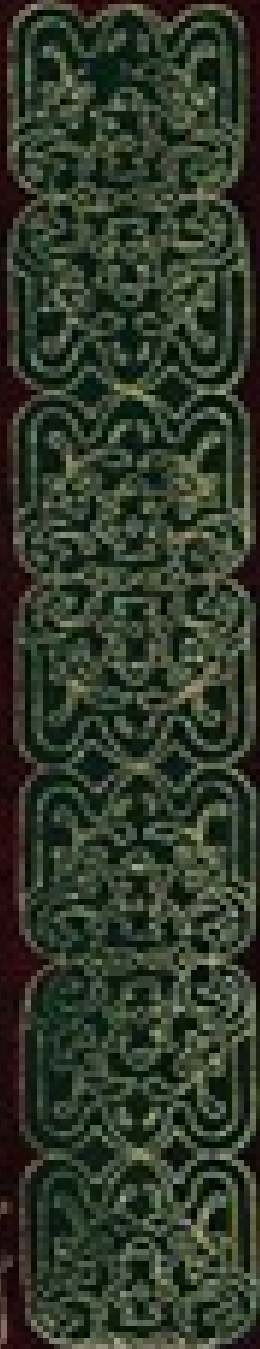


تفسیر حدیث

سید محمد تقی مدنی



ترجمہ احمد امام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر هدایت

نویسنده:

محمد تقی مدرسی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۵	تفسیر هدایت جلد ۶
۲۵	مشخصات کتاب
۲۶	اشاره
۳۰	سورة نحل
۳۰	اشاره
۳۲	فضیلت سوره:
۳۳	زمینه کلی سوره
۴۲	[سوره النحل (۱۶): آیات ۱ تا ۹]
۴۲	اشاره
۴۳	و بر خداست که راه راست و درست را بر شما بنمایاند
۴۳	اشاره
۴۳	رهنمودهایی از آیات:
۴۴	شرح آیات:
۴۴	اشاره
۴۴	میان آفریدن و فرمان دادن
۴۵	روح رسالت‌های خدا
۵۰	[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰ تا ۱۸]
۵۰	اشاره
۵۱	باشد که ره بیابید
۵۱	اشاره
۵۱	رهنمودهایی از آیات:
۵۳	شرح آیات:
۵۳	اشاره

۵۴ مراحل علم و هدف از آفرینش انعام

۵۹ پس چرا اینها را به یاد نمی آورید

۶۰ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۹ تا ۲۹]

۶۰ اشاره

۶۱ معنای واژه ها

۶۲ سببهای تکبر و کيفر آن

۶۲ اشاره

۶۲ رهنمودهایی از آیات:

۶۳ شرح آیات:

۶۳ اشاره

۶۳ چه کس را می پرستیم؟

۶۶ کيفر استکبار

۷۰ [سوره النحل (۱۶): آیات ۳۰ تا ۳۷]

۷۰ اشاره

۷۱ معنای واژه ها

۷۱ و انجام، از آن پرهیزگاران است

۷۱ اشاره

۷۱ رهنمودهایی از آیات:

۷۳ شرح آیات:

۷۳ اشاره

۷۳ پاداش پرهیزگاران

۷۸ کلمه آشکار و رسا

۸۰ [سوره النحل (۱۶): آیات ۳۸ تا ۴۴]

۸۰ اشاره

۸۱ آثار ایمان داشتن به آخرت

۸۱ اشاره

۸۱ رهنمودهایی از آیات:

۸۲ شرح آیات:

۸۲ اشاره

۸۲ علم دلیل حقیقت است

۸۴ بعث برای چیست؟

۸۶ امر واجب هجرت

۸۷ راه معرفت و شناخت

۸۷ شواهد و کتابها

۸۹ هدف بعثت

۸۹ [سوره النحل (۱۶): آیات ۴۵ تا ۵۵]

۸۹ اشاره

۹۰ اوست خدای یکتا

۹۰ اشاره

۹۰ رهنمودهایی از آیات:

۹۱ شرح آیات:

۹۱ اشاره

۹۱ حاکمیت الهی

۹۳ گونه های عذاب الاهی

۹۵ آیات آفرینش و حقیقت پرستش و عبودیت

۹۷ در گذشتن از ترس شرط عبادت است

۱۰۰ [سوره النحل (۱۶): آیات ۵۶ تا ۶۳]

۱۰۰ اشاره

۱۰۰ معنای واژه ها

۱۰۱ ارزشهای والا از آن خداست

۱۰۱ اشاره

۱۰۱ رهنمودهایی از آیات:

- ۱۰۲ شرح آیات:
- ۱۰۲ اشاره
- ۱۰۲ شرک بردگی و خواری است
- ۱۰۴ جایگاه زن در جاهلیت
- ۱۰۵ خودپرستی ریشه انحراف است
- ۱۰۶ حکمت اجل
- ۱۰۸ این فرو افتادن برای چیست؟
- ۱۰۹ [سوره النحل (۱۶): آیات ۶۴ تا ۷۴]
- ۱۰۹ اشاره
- ۱۱۰ قرآن مقیاس حق و مظهر رحمت است
- ۱۱۰ اشاره
- ۱۱۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۱۱۲ شرح آیات:
- ۱۱۲ اشاره
- ۱۱۲ کتاب میزان حق است
- ۱۱۲ قرآن باران رحمت است
- ۱۱۳ انعام عبرت است و رحمت
- ۱۱۵ زنبور عسل آیتی آشکار است
- ۱۱۵ معنی وحی
- ۱۱۸ دلیل تدبیر
- ۱۱۹ حدود آزادی بشری
- ۱۲۰ نعمت همسران
- ۱۲۲ اصرار برای چیست؟
- ۱۲۳ [سوره النحل (۱۶): آیات ۷۵ تا ۸۳]
- ۱۲۳ اشاره
- ۱۲۴ معنای واژه ها

نعمت خدا را می شناسند ولی سپس آن را انکار می کنند ۱۲۴

اشاره ۱۲۴

رهنمودهایی از آیات: ۱۲۴

شرح آیات: ۱۲۵

اشاره ۱۲۵

ستمگری طاغوت ۱۲۵

تاریکی جادو و جادوگر ۱۲۶

تا مگر سپاسگزاری کنید ۱۲۹

هدایت در میان اکراه و اختیار ۱۳۲

[سوره النحل (۱۶): آیات ۸۴ تا ۸۹] ۱۳۲

اشاره ۱۳۲

به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود و عذرشان پذیرفته نخواهد بود ۱۳۳

اشاره ۱۳۳

رهنمودهایی از آیات: ۱۳۳

شرح آیات: ۱۳۴

اشاره ۱۳۴

چه کس گواه است؟ ۱۳۴

مسئولیت انحراف ۱۳۵

عذاب گمراه کننده سخت تر است ۱۳۷

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۹۷] ۱۳۸

اشاره ۱۳۸

پیوستگیهای کمال مطلوب در جامعه اسلامی ۱۳۹

اشاره ۱۳۹

رهنمودهایی از آیات: ۱۳۹

شرح آیات: ۱۴۱

اشاره ۱۴۱

- ۱۴۱ عدل یک سنت اجتماعی و واجبی الهی است
- ۱۴۱ احسان و نیکوکاری برای عدالت ضروری است
- ۱۴۲ به پیمان وفا کردن نه آن را شکستن
- ۱۴۵ آثار سوگند دروغ
- ۱۴۶ جاودانگی جزا
- ۱۴۷ حق صلاح است
- ۱۴۸ [سوره النحل (۱۶): آیات ۹۸ تا ۱۰۵]
- ۱۴۸ اشاره
- ۱۴۹ چگونه به فهم قرآن دست یابیم؟
- ۱۴۹ اشاره
- ۱۴۹ رهنمودهایی از آیات:
- ۱۵۰ شرح آیات:
- ۱۵۰ اشاره
- ۱۵۰ بر خدا توکل کنیم
- ۱۵۱ توکل دژ مؤمن است
- ۱۵۳ شیطان اندیشه
- ۱۵۵ از شبهه های شیطان
- ۱۵۶ ردّ بر شبهه
- ۱۵۷ [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۳]
- ۱۵۷ اشاره
- ۱۵۸ معنای واژه ها
- ۱۵۹ عاقبت ارتداد
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۵۹ رهنمودهایی از آیات:
- ۱۶۰ شرح آیات:
- ۱۶۰ اشاره

- ایمان، گونه ای مسئولیت ۱۶۰
- ریشه مشکل و مسئله ۱۶۳
- ارتداد انحطاط است ۱۶۴
- راه آموزش ۱۶۴
- عاقبت ارتداد در دنیا ۱۶۶
- حجت کامل و بلیغ ۱۶۷
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۹] ۱۶۹
- اشاره ۱۶۹
- معنای واژه ها ۱۷۰
- راه سپاسگزاری از نعمتها ۱۷۰
- اشاره ۱۷۰
- رهنمودهایی از آیات: ۱۷۰
- شرح آیات: ۱۷۱
- اشاره ۱۷۱
- حدود بهره مندی از نعمتها ۱۷۱
- چگونه از خدا سپاسگزاری کنیم؟ ۱۷۲
- کیفر دروغ و بدعت ۱۷۳
- توبه و اصلاح ۱۷۴
- [سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸] ۱۷۴
- اشاره ۱۷۴
- سپاسگزاری از نعمت و برنامه های وحی ۱۷۵
- اشاره ۱۷۵
- رهنمودهایی از آیات: ۱۷۵
- شرح آیات: ۱۷۶
- اشاره ۱۷۶
- ابراهیم پیشوای سپاسگزاری ۱۷۶

- ۱۷۹ بنی اسرائیل و آزمایش
- ۱۸۰ سفارشهایی برای مبلغان و خوانندگان به خدا
- ۱۸۰ حکمت
- ۱۸۲ عدل
- ۱۸۲ استقامت و پایداری
- ۱۸۴ سورة اسراء
- ۱۸۴ اشاره
- ۱۸۶ فضیلت سوره:
- ۱۸۶ زمینه کلی سوره
- ۲۰۰ [سوره الإسراء (۱۷): آیه ۱]
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۰ معنای واژه ها
- ۲۰۰ داستان معراج
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۰ شرح آیات:
- ۲۰۰ اشاره
- ۲۰۷ حدیث اسراء
- ۲۰۹ داستان معراج
- ۲۱۱ حدیث معراج
- ۲۱۶ رسول در آسمانها
- ۲۲۳ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲ تا ۸]
- ۲۲۳ اشاره
- ۲۲۴ معنای واژه ها
- ۲۲۴ اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۴ رهنمودهایی از آیات:

- ۲۲۵ شرح آیات:
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۶ شناخت ذات مبدأ و آغاز شکر است
- ۲۲۸ ستمگر شمشیر خدا است
- ۲۳۰ انسان وابسته به عمل خویش است
- ۲۳۳ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹ تا ۲۱]
- ۲۳۳ اشاره
- ۲۳۴ معنای واژه ها
- ۲۳۴ انسان مسئول
- ۲۳۴ اشاره
- ۲۳۴ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۳۵ شرح آیات:
- ۲۳۵ اشاره
- ۲۳۷ مسئولیت و عامل زمان
- ۲۴۰ امتها چگونه از بین می روند؟
- ۲۴۳ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۲ تا ۳۳]
- ۲۴۳ اشاره
- ۲۴۴ معنای واژه ها
- ۲۴۵ مسئولیت اجتماعی انسان مؤمن
- ۲۴۵ اشاره
- ۲۴۵ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۴۶ شرح آیات:
- ۲۴۶ اشاره
- ۲۴۶ شرک ریشه انحراف است
- ۲۴۷ از حقوق پدر و مادر
- ۲۴۹ انفاق زکات مال است

- ۲۵۰ چگونه انفاق کنیم
- ۲۵۱ اعتماد به خدا کلید خوشبختی است
- ۲۵۲ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۴ تا ۴۴]
- ۲۵۲ اشاره
- ۲۵۳ معنای واژه ها
- ۲۵۴ انسان در میان شرک و گریز از مسئولیت
- ۲۵۴ اشاره
- ۲۵۴ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۵۷ شرح آیات:
- ۲۵۷ اشاره
- ۲۵۷ مسئولیتهای اجتماعی
- ۲۶۱ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۵ تا ۵۲]
- ۲۶۱ اشاره
- ۲۶۲ معنای واژه ها
- ۲۶۲ در پس پرده و حجاب بودن و لزوم اصلاح آن
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۲ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۶۴ شرح آیات:
- ۲۶۹ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۳ تا ۶۰]
- ۲۶۹ اشاره
- ۲۷۰ معنای واژه ها
- ۲۷۰ روابط اجتماعی سازنده
- ۲۷۰ اشاره
- ۲۷۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۷۱ شرح آیات:
- ۲۷۱ اشاره

- ۲۷۱ سخن نیکو
- ۲۷۲ چگونه به مردمان نگاه می کنی؟
- ۲۷۴ تو را ما به عنوان وکیل برای ایشان نفرستادیم
- ۲۷۶ خدایان پنداری و ساختگی
- ۲۷۸ سنت عذاب
- ۲۸۰ رؤیا
- ۲۸۲ شجره ملعونه
- ۲۸۴ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۱ تا ۷۰] -
- ۲۸۴ اشاره
- ۲۸۵ معنای واژه ها
- ۲۸۵ انسان در میان کرامت خدا و فریب شیطان
- ۲۸۵ اشاره
- ۲۸۵ رهنمودهایی از آیات:
- ۲۸۷ شرح آیات:
- ۲۸۷ اشاره
- ۲۸۷ ابلیس با سلطه حق به مبارزه برخاست
- ۲۸۹ مکر ابلیس بدین گونه است
- ۲۹۰ الف: گمراهسازی تبلیغاتی
- ۲۹۰ ب: ترساندن
- ۲۹۱ ج: تباه کردن اقتصاد
- ۲۹۱ د: فساد پرورش و تربیت
- ۲۹۱ ه: ترغیب و تشویق
- ۲۹۲ پرستش خدا عصمت و هدایت است
- ۲۹۷ پس از بلا یا شکنجه و عذاب است یا رحمت
- ۲۹۹ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۱ تا ۸۱] -
- ۲۹۹ اشاره

- ۳۰۰ معنای واژه ها
- ۳۰۱ چگونه باید با نقشه های ابلیس رو به رو شویم
- ۳۰۱ اشاره
- ۳۰۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۰۳ شرح آیات:
- ۳۰۳ اشاره
- ۳۰۳ پیشوایی قرآن برای رسیدن ما به هدایت و رستگاری است
- ۳۰۶ رسول به چالش و مبارزه با فشار می پردازد
- ۳۱۱ نماز
- ۳۱۳ شفاعت رسول درباره امتش
- ۳۱۵ نصرت و یاری خدا
- ۳۱۸ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۲ تا ۹۳]
- ۳۱۸ اشاره
- ۳۱۹ معنای واژه ها
- ۳۱۹ قرآن مرهم زندگی و شفا دهنده انسان است
- ۳۱۹ اشاره
- ۳۱۹ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۲۱ شرح آیات:
- ۳۲۱ اشاره
- ۳۲۱ شفای قرآن
- ۳۲۱ قرآن شفای قلب و جامعه و بدن است
- ۳۲۳ خوشبختی و ابعاد آن
- ۳۲۶ شخصیت و روش عمل
- ۳۳۰ قرآن به مبارزه طلبی می پردازد
- ۳۳۱ سخن ناتوانان و عاجزان
- ۳۳۳ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۴]

- ۳۳۳ اشاره
- ۳۳۴ معنای واژه ها
- ۳۳۵ تکذیب و سبها و نتیجه های آن
- ۳۳۵ اشاره
- ۳۳۵ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۳۶ شرح آیات:
- ۳۳۶ اشاره
- ۳۳۸ گواهی خدا
- ۳۴۲ بعث و برانگیخته شدن دوباره
- ۳۴۷ [سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۱]
- ۳۴۷ اشاره
- ۳۴۷ معنای واژه ها
- ۳۴۷ و ما آن را به حق نازل کردیم و به حق نزول یافته است
- ۳۴۷ اشاره
- ۳۴۷ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۴۸ شرح آیات:
- ۳۴۸ اشاره
- ۳۵۳ یگانگی خدا
- ۳۵۵ خدا در کتابش متجلی می شود
- ۳۶۰ سورة كهف
- ۳۶۰ اشاره
- ۳۶۲ فضیلت سوره:
- ۳۶۲ اسم سوره:
- ۳۶۳ زمينه كلی سوره
- ۳۶۳ اشاره
- ۳۶۳ مقدمه:

- ۳۶۴ مفردات قرآنی
- ۳۶۵ جهت گیری نادرست
- ۳۶۵ تفسیر و تدبیر
- ۳۶۶ بعد اول
- ۳۶۷ بعد دوم
- ۳۶۷ بعد سوم
- ۳۶۹ تدبیر و مسلمانان زمان حاضر
- ۳۶۹ زینت زندگی و هدایت
- ۳۷۹ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱ تا ۸]
- ۳۷۹ اشاره
- ۳۷۹ معنای واژه ها
- ۳۸۰ تا بیازماییشان تا کدامین عملی بهتر داشته باشند
- ۳۸۰ اشاره
- ۳۸۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۸۱ شرح آیات:
- ۳۸۱ اشاره
- ۳۸۲ سنتهای قرآن و سنتهای طبیعت
- ۳۸۲ کتاب قیم و استوار
- ۳۸۴ هدفهای کتاب و انگیزه های هدایت
- ۳۸۴ بیم دادن
- ۳۸۴ انگیزه دوم
- ۳۸۵ علاقه و پیوند محکم
- ۳۸۶ انواع شرک
- ۳۸۸ رسول را کاری جز ابلاغ کردن رسالت نیست
- ۳۸۸ زینت زمین وسیله آزمایش بشر است
- ۳۹۰ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۹ تا ۱۶]

- ۳۹۰ اشاره
- ۳۹۰ معنای واژه ها
- ۳۹۱ یاران غار: سنتی در جریان
- ۳۹۱ اشاره
- ۳۹۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۳۹۱ شرح آیات:
- ۳۹۱ اشاره
- ۳۹۱ داستان اصحاب کهف و رقیم
- ۳۹۴ آزادی انسان سبب چالش است
- ۳۹۶ دریدن سنتهای طبیعت
- ۴۰۰ ریشه داری
- ۴۰۱ سیاست طاغوت
- ۴۰۲ تأیید خدا
- ۴۰۲ تأیید الهی
- ۴۰۳ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۷ تا ۲۰]
- ۴۰۳ اشاره
- ۴۰۴ معنای واژه ها
- ۴۰۴ و باید که به مهربانی رفتار کند تا کسی به شما آگاهی نیابد
- ۴۰۴ اشاره
- ۴۰۴ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۰۶ شرح آیات:
- ۴۰۶ اشاره
- ۴۱۱ راهی به علم و دانستن
- ۴۱۲ بورقکم: از سکه فلزی خبر می دهد
- ۴۱۴ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۱ تا ۲۶]
- ۴۱۴ اشاره

- ۴۱۵ معنای واژه ها
- ۴۱۵ رستخیز بدون تردید آمدنی است
- ۴۱۵ اشاره
- ۴۱۵ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۱۵ شرح آیات:
- ۴۱۵ اشاره
- ۴۱۹ زیارت قبور
- ۴۲۱ روش علمی نه حدس و گمان
- ۴۲۳ زندگی در میان تدبیر پروردگار و تقدیر بنده
- ۴۲۷ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۳۱] -
- ۴۲۷ اشاره
- ۴۲۸ معنای واژه ها
- ۴۲۸ زینت زندگی و وسایل تضمین استقامت
- ۴۲۸ اشاره
- ۴۲۸ زمینه کلی سوره:
- ۴۳۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۳۲ شرح آیات:
- ۴۳۲ اشاره
- ۴۳۲ میان ثابتها و متغیرها
- ۴۳۳ وابستگی و شرایط و اسباب تقویت آن
- ۴۳۴ از صفات پیشوا
- ۴۳۹ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۲ تا ۴۴] -
- ۴۳۹ اشاره
- ۴۴۰ معنای واژه ها
- ۴۴۰ انسان در میان ماده پرستی و پرستش خدا
- ۴۴۰ اشاره

- ۴۴۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۴۱ شرح آیات:
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۱ میان شکر و کفر
- ۴۴۳ درجات پایین رونده یا درکات نزول و فروافتادن
- ۴۴۵ چگونه سستی و ضعف ذات را جبران کنیم؟
- ۴۴۸ عقاب و کیفر الهی
- ۴۵۰ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۵ تا ۴۹]
- ۴۵۰ اشاره
- ۴۵۱ معنای واژه ها
- ۴۵۱ آنچه را انجام داده اند حاضر می یابند
- ۴۵۱ اشاره
- ۴۵۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۵۲ شرح آیات:
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ مثل دنیا
- ۴۵۴ ماندنیهای شایسته،الباقیات الصالحات
- ۴۵۷ صورتهایی از قیامت
- ۴۶۰ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۰ تا ۵۶]
- ۴۶۰ اشاره
- ۴۶۱ معنای واژه ها
- ۴۶۱ ولایت خدا یا ولایت شیطان؟
- ۴۶۱ اشاره
- ۴۶۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۶۲ شرح آیات:
- ۴۶۲ اشاره

- ۴۶۲ ولایت مخصوص کیست؟!
- ۴۶۶ چگونه خود را از طبیعت جدال خلاص کنیم؟
- ۴۶۹ [سوره الکہف (۱۸): آیات ۵۷ تا ۶۴]
- ۴۶۹ اشاره
- ۴۷۰ معنای واژه ها
- ۴۷۱ از حقایق ہدایت و معرفت
- ۴۷۱ اشاره
- ۴۷۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۷۲ شرح آیات:
- ۴۷۲ اشاره
- ۴۷۲ آثار ستم و ستمگری
- ۴۷۵ فراموشی برای چه؟
- ۴۷۶ از عوامل فراموشی
- ۴۷۹ [سوره الکہف (۱۸): آیات ۶۵ تا ۷۸]
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۸۰ معنای واژه ها
- ۴۸۰ تو ہرگز نخواہی توانست در کنار من صبوری کنی
- ۴۸۰ اشاره
- ۴۸۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۴۸۲ شرح آیات:
- ۴۸۲ اشاره
- ۴۸۲ میان علم و رحمت
- ۴۸۳ شکیبایی وزیر عقل است
- ۴۸۵ اولاً: یک کشتی را سوراخ کرد
- ۴۸۷ ثانیاً: پسری را کشت
- ۴۸۸ ثالثاً: دیواری را بنا کرد

۴۸۹ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۷۹ تا ۸۲] -

۴۸۹ اشاره

۴۸۹ معنای واژه ها

۴۹۰ این است تأویل آنچه بدان شکیبایی نتوانستی -

۴۹۰ اشاره

۴۹۰ رهنمودهایی از آیات:

۴۹۱ شرح آیات:

۴۹۱ اشاره

۴۹۱ چرا کشتی را شکاف داد؟

۴۹۱ غلام(پسر) چرا کشته شد؟

۴۹۳ میان مصلحت عمومی و مصلحت خصوصی

۴۹۴ در علاقه نسبت به نعمتها

۴۹۶ چرا دیوار را ساخت؟

۴۹۸ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۹۵] -

۴۹۸ اشاره

۴۹۹ معنای واژه ها

۴۹۹ ایستار سالم در برابر سلطه

۴۹۹ اشاره

۴۹۹ رهنمودهایی از آیات:

۵۰۳ شرح آیات:

۵۰۳ اشاره

۵۰۳ بازگشت به تاریخ

۵۰۳ ذو القرنین کیست؟

۵۰۵ سیاست دادگستری

۵۰۹ یاجوج و ماجوج

۵۱۰ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۹۶ تا ۱۰۱] -

- ۵۱۰ اشاره
- ۵۱۰ معنای واژه ها
- ۵۱۱ ذو القرنین سرمشق و نمونه یک حکومت برتر و فاضل تر است
- ۵۱۱ اشاره
- ۵۱۱ رهنمودهایی از آیات:
- ۵۱۳ شرح آیات:
- ۵۱۳ اشاره
- ۵۱۳ ساختن سدّ
- ۵۱۵ وعده خدا
- ۵۱۷ [سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰]
- ۵۱۷ اشاره
- ۵۱۹ معنای واژه ها
- ۵۲۰ پاداش و کیفر مشرکان
- ۵۲۰ اشاره
- ۵۲۰ رهنمودهایی از آیات:
- ۵۲۲ شرح آیات:
- ۵۲۲ اشاره
- ۵۲۳ زیانکارترین مردمان
- ۵۲۶ پاداش مؤمنان
- ۵۲۷ کلمات خدا
- ۵۳۰ درباره مرکز

سرشناسه: مدرسی، محمدتقی، ۱۹۴۵ -

عنوان و نام پدیدآور: تفسیر هدایت/ محمدتقی مدرسی؛ ترجمه احمد آرام

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، - ۱۳۷۷.

مشخصات ظاهری: ج ۱۸

شابک: ۹۶۴-۴۴۴-۱۴۹-۴۲۵۰۰۰۰ ریال: (دوره)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۰-۸ (ج. ۱)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۱-۶ (ج. ۲)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۲-۴ (ج. ۳)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۴-۰ (ج. ۵)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۵-۹ (ج. ۶)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۶-۷ (ج. ۷)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۷-۵ (ج. ۸)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۸-۳ (ج. ۹)؛ ۹۶۴-۴۴۴-۱۵۹-۱ (ج. ۱۰)

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: جلد های مختلف این کتاب توسط مترجمین متفاوت ترجمه شده است

یادداشت: عنوان اصلی: من هدی القرآن.

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۷۸؛ ۲۵۰۰۰ ریال (دوره) (ج. ۱۱): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۰-۵

یادداشت: کتابنامه

مندرجات: (ج. ۱۲): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۱-۳ (ج. ۱۳): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۲-۱ (ج. ۱۴): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۳-۰ (ج. ۱۵): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۴-۸ (ج. ۱۶): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۵-۶ (ج. ۱۷): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۶-۴ (ج. ۱۸): ISBN ۹۶۴-۴۴۴-۱۶۷-۲:

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده: آرام، احمد، ۱۳۷۷ - ۱۲۸۱. مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهشهای اسلامی

رده بندی کنگره: BP۹۸ م ۴ م ۸۰۴۱ ۱۳۷۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۴۱۱۱

ص : ۱

اشاره

سورۃ نحل

اشاره

ص: ۵

فضیلت سوره:

از امام باقر(ع) روایت شده است که گفت:

«هر کس که سوره نحل را در هر ماه بخواند، از گرفتاری دین و وامداری در دنیا، و هفتاد گونه بلا خلاص خواهد شد که ساده ترین آنها دیوانگی و جذام و برص است، و جایگاه او در بهشت عدن خواهد بود که در میان باغهای بهشت قرار گرفته است».

نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۸ از پیامبر محمد(ص) روایت است که گفت:

«کسی که آن را قرائت کند، خداوند متعال به حساب نعمتهایی که در دنیا به او عنایت کرده است رسیدگی نخواهد کرد، و اگر در روز یا شب خواندن این سوره از دنیا برود، پاداش کسی را به او می دهد که با نیکوترین وصیت از دنیا رفته است».

البیان، ج ۶، ص ۳۴۷

ص: ۷

از آن روی که سوره نحل ما را بسیار به یاد نعمتهای خدا می اندازد، در نزد بعضی به نام سوره النعم شهرت یافته است، و دیگران آن را سوره نحل می خوانند (و عسل نحل یعنی زنبور عسل یکی از بهترین نوشیدنیها است). پس زمینه بحث کلی سوره-چنان که به نظر من می رسد-این است که با نعمتهای خدا چگونه باید رو به رو شویم... و خلاصه گفتار در این خصوص از این قرار است:

۱- ناگزیر باید کسی را که این نعمتها را به ما ارزانی داشته است یگانه بدانیم و شریکانی برای او قائل نشویم.

۲- به تکمیل نعمتهای بیشمار او پردازیم که بزرگترین آنها نعمت وحی و رسالت است.

۳- در استفاده و بهره برداری از این نعمتها خود را ملتزم به حدود خدا بدانیم و پرهیزگار باشیم.

آیات نخستین درس همه موضوعهای بحث سوره را یکباره به یاد ما می آورد، و ما را بر آن وامی دارد تا به تدبر درباره آیه دوم **يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ، أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ** پردازیم و از این راه ما را به یاد وحی و یکتاپرستی ۶/ و پرهیزگاری می اندازد که موضوعات اساسی را تشکیل می دهند. و همین امر است که ذکر حکیم و قرآن کریم از ما می خواهد که آن را از نعمتهای خدا بشماریم، و ایمان آوردن به او را همچون سپاسگزاری از او درباره ارزانی داشتن آن نعمتها به خودمان قرار دهیم.

سپس، همچون مقدمه ای برای یادآوری نعمتها، ما را به یاد آیات و

نشانه های خدا می اندازد که بزرگترین آیه ها آفرینش آسمانها و زمین و سپس آفریده شدن آدمی از نطفه است، و خلق کردن دامها و جانورانی است که آدمیزاد به آنها نیاز دارد...

پس از یاد کرد از مهمترین سودمندیهای انعام و جانوران، آیه (۹) این مطلب را به یاد ما می آورد که راه استوار برای یک زندگی پاکیزه و در نتیجه بهره مند شدن از نعمتهای الهی، همان راه است که خداوند متعال ما را به آن راهنمایی کرده است و دیگر راهها منحرف است و ما را به مقصد نمی رساند، و بدین گونه قرآن شریف میان نعمت وحی و دیگر نعمتها به این لحاظ که متمم اساسی آنها محسوب می شود، ارتباطی برقرار می سازد.

در آیات (۱۰-۱۸) پروردگار ما را از نعمتهای آب و کشاورزی و میوه ها، و این که چگونه خورشید و ماه را مسخر ما قرار داده، و دریا و راههای دریایی و ماهیان و دیگر نعمتها را که در آن آفریده و در اختیار ما گذاشته است آگاه می سازد، و از نعمت کوه ها و این که همچون لنگرهایی برای استحکام و تعادل زمین به وجود آورده است، و همچنین از مخازن آب و این که چگونه ستارگان را راهنمای ما در سفرها ساخته، با خبر می کند.

و به ما فرمان می دهد که به تفکر و تعقل و به یاد آوردن و شکر گزاردن بپردازیم، تا مگر به حقیقت یکتاپرستی راه یابیم، و بدانیم که خدایی که می آفریند همچون شرکای ساختگی مشرکان نیست که چیزی نمی آفرینند.

آیه های یادآور آفریدگار جهان (۱۹-۲۹) پیاپی از برابر چشمان ما در ضمن خواندن آیات قرآن می گذرد، و ما را به یاد خدا می اندازد که علم او بر ما احاطه دارد و از همه چیز ما آگاه است، و بر ما لازم است که از او بترسیم و به استکبار و خودبزرگ بینی نپردازیم، و از پرستش او سبحانه و تعالی خودداری نورزیم، چه از همه آنها آگاه است و مستکبران را دوست ندارد. ما را از این که منکر رسالت شویم بیم می دهد، و سرنوشت گردنکشان و مستکبران را به یاد ما می آورد تا بر ما معلوم شود که چگونه خداوند خانه ها و ساختمانهای ایشان را از ریشه کند و بر سرهاشان در دنیا فروریخت و نابودشان ساخت، و اما در سرای دیگر خواری و

آتش بهره آنان خواهد بود، و در آن هنگام که فرشتگان مرگ برایشان وارد می شوند حالت تسلیم نشان می دهند و اسلام می آورند، ولی آنان را به سبب تکبر و استکبارشان به دوزخ می افکنند.

۶/ سیاق در آیات (۳۸-۴۴) به بحث درباره حالت استکبار که شاید بزرگترین گردنه و مانع در راه ایمان آوردن به وحی است می پردازد، و این کار با یادآوری بعث و رستخیز صورت می گیرد و هدف آن بیان واقعیتی است که در کذب و انکار کافران تجلی پیدا می کند.

در آیه های (۴۱-۴۲) پروردگار ما را به پاداش و مزدی که مهاجران به آن دست می یابند یادآور می شود، و شاید این تذکر برای آن باشد که بتوانیم در برابر فریبندگی و گمراه کنندگی نعمتها، که در میان آنها و حق اختیار کامل داریم تا یکی از آن دو را برگزینیم، مقاومت نشان دهیم.

بار دیگر به وحی باز می گردد و آن را یادآور ما می شود. و از آن سخن می گوید که رسالت و رسول چیز تازه ای نیست که در جهان پیدا شده باشد و رسولان آن را از پیش خود ساخته و پرداخته باشند.

نوبتی دیگر (۴۵-۵۵) خداوند سبحان این مطلب را یادآور ما می شود که کسانی که مکاری و پرداختن به کارهای بد و زشت را پیشه خود ساخته اند، از مکر خدا در امان نیستند. و شاید این گونه سخن گفتن خدا برای آن باشد که غرور و فریبندگی استکبار در نفس آدمی درمان شود، و سپس به ما تذکر می دهد که هر چیز در طبیعت به خدا سجده می کند و فرشتگان از پرستش او سرباز نمی زنند، بلکه از خدای خویش در هراسند، و خدا از قایل شدن شریکی برای خودش نهی کرده و به ترسیدن از او و از این کار دوری جستن فرمان داده است. مگر نه این است که نعمتها همه از آن او است، و اگر چیزی از آنها از دست ما خارج شود به او پناه نمی آوریم؟ با وجود این، پس از آن که خدا ضرر و زیان را از ایشان دور ساخت بار دیگر به او شرک می ورزند.

سیاق به بیان پوچی و سفیهانه بودن اندیشه شرک و این که نعمتها از کسی

جز خدا است ادامه می دهد، و به همین گونه از نسبت دادن نمونه های بد به پروردگارمان سبحانه و تعالی نهی می کند، و از جمله اینها است آن که کسی داشتن دختر را دوست ندارد و از آن اکراه داشته باشد، ولی چنین پندارد که خدا را دختران است.

هرگز چنین نیست و برترین و عالیترین مثل و نمونه از آن خدا است و مثل و نمونه بد به مشرکان اختصاص دارد، و آتش جایگاه آنان است و شیطان سرور و سرپرست و دوست ایشان.

باشد که آیات اخیر ما را به ناگزیر بودن تسلیم به این که هر چه نعمت است از خدا است برانگیزد، و نعمتها و دارندگان نعمت ما را مات و مبهوت خود نسازند، یا آنچه از وسایل طبیعی که خاستگاه نعمت است ما را چنین نکنند. از آن روی از مات و مبهوت شدن به آنها سخن گفتم که سبب فروافتادن به حضيض شرک است و چون چنین شود آدمی ۶/ برترین مثل و نمونه را که خداوند متعال است از یاد می برد.

همچنین آیات (۶۴-۷۴) در همان حال که ما را به یاد آن می آورند که روزی و وحی از خدا است، مجموعه ای از نعمتها را همچون آبی که خدا از آسمان فرومی ریزد و به آن زمین را زنده می کند، و نوشیدنی لذیذ و گوارای شیر خالص را نصیب ما می سازد که از میان سرگین و خون برخاسته است، و از میوه های درختان خرما و انگور شربت شیرینی به ما می چشاند، و نوشیدنی سومی را از زنبور عسل در اختیار ما قرار می دهد که شفای مردمان در آن است، از یاد نبریم و از این نعمتهای پاکیزه خداوند بزرگ غافل و جاهل نماییم.

اینها نعمتهای خدا است، پس چرا باید سپاسگزار جز او باشیم و دیگری را به جای او بپرستیم؟ و خدا آدمی را از زندگی به مرگ می رساند، و بعضی را عمر دراز می بخشد و در روزی رساندن سهم بیشتری نصیب آنان می سازد، پس آیا شایسته است که کسی جز او را بپرستیم و آیا کس دیگری هست که روزی ما در اختیار او بوده باشد؟

و او است آن که برای مردمان از خودشان همسران و فرزندگان و نوادگانی قرار داده، و آنان را از همه گونه چیزهای پاکیزه بهره مند ساخته، پس آیا سزا است که به نعمت خدا ناسپاسی کنند و جز او کسانی را بپرستند که چیزی از روزی ایشان در اختیار آنان نیست، یا او را با بدی قرین سازند و برای او مثلهای بد بزنند؟ چنان می نماید که این آیات از بهت و گیجی ما نسبت به نعمتهای الهی می کاهد تا چنان شود که پرستش خالص مخصوص پروردگارمان شود، و دوستی خویش را تنها به او اختصاص دهیم.

به همین گونه آیه های (۷۵-۸۳) به یاد مردمان می آورد که اختیار قضا و قدر تنها به خدا اختصاص دارد و شریکان پنداری و ساختگی همچون بندگان فرمانبری هستند که هیچ کاری از دست آنان بر نمی آید. پس آیا چه کس برای پرستش شدن شایسته تر است؟ و خدا مالک غیب و پنهان آسمانها و زمین است، به همان گونه که ساعت و زمان برخاستن قیامت در اختیار او و از آن او است. و او است آن که بر آدمی نعمت علم را ارزانی داشته، در صورتی که آن گاه که از شکم مادر بیرون آمد هیچ چیز نمی دانست! و این مرغانی که در فضای آسمان پرواز می کنند و بر زمین فرو نمی افتند، تنها خدا است که بدین گونه ساخته و پرداخته و آنان را از چنین خطری حفظ می کند.

بنا بر این سروری و ولایت مخصوص خدا است، و همو است که به کار جهان و جهانیان می رسد و نیز به نعمت ساکن بودن دائمی در یک مکان یا سکونت انتقالی در خیمه ها و نعمت کالاها و وسایل زندگی و نعمت خانه ها و سایه بانها و لباسهای پوشیدنی در ایام ۶ آرامش و جنگ، آیا این همه از نعمتهای خدا نیست که به ما ارزانی داشته است، پس چرا باید به این همه ناسپاس و کافر باشیم و نعمت خداداد را انکار کنیم؟ سیاق پیش می رود و در آیات (۸۴-۸۹) کافران و ستمگران و مشرکان را از آن بیم می دهد که پس از مرگ بار دیگر زنده می شوند و از گورها بیرون خواهند آمد و عذاب آنان تخفیف پیدا نمی کند و هیچ فرصتی برای جبران گذشته برایشان فراهم

نمی شود. و از دست شریکان پنداری که برای خدای خود ساخته بودند کاری برای ایشان بر نمی آید و همه ناگزیر به خدا تسلیم می شوند، و هر چه در دنیا مقام بزرگترین داشته باشند عذابشان در آخرت سخت تر خواهد بود. و سیاق قرآن در این باره تأکید می کند که شهادت و گواهی رسول خدا نیز در کار خواهد بود، و این که کتاب باید قرین با گواهی بر مردم باشد و چنین است و آن دو هرگز از یکدیگر جدا نخواهند شد.

قرآن در آیات (۹۰-۹۷) به آشکار کردن نعمتی از نعمتهای خدا می پردازد. و آن کتابی است که پروردگار از طریق وحی به بنده خویش فرو فرستاده تا از این راه نعمت را بر بندگان خویش تمام و کامل کرده باشد، و راههای بهره برداری سالم از نعمتها را به آنان بنمایاند. و خلاصه گفتار در تنظیم زندگی به صورتی پاکیزه آن است که این زندگی با عدل و نیکوکاری و پرداختن حقوق صاحبان حق و خویشاوندان و دوری گزیدن از کارهای زشت و ناپسند و ستمگری، و همچنین وفادار ماندن به پیمان بسته شده میان بنده و پروردگارش و ملتزم بودن به ایمان همراه بوده باشد که قرآن درباره آن تأکید می کند و شاید این تأکید از آن جهت بوده باشد که ایمان مهمترین تنظیم کننده علاقه ها و پیوستگیهای اجتماعی است.

همچنین رعایت کردن برابری در مقابل قانون، تا چنان نباشد که گروهی گروه دیگر را ضعیف و ناتوان سازد، حتی چنان نپندارد که امید رستگاری بیش از آنان دارد، و از بهره برداری بد و ناپسندیده از سوگند دوری جستن نیز چنین است.

سپس شکیبایی و صبر است، که شاید در برابر فریبندگیها و گمراهسازیهای شهوات صورت پذیر می شود.

سیاق مؤمنان را به پرداختن به کارهای نیک و شایسته از آن روی تشجیع می کند که کلید دست یافتن به یک زندگی پاکیزه است. و کتاب بدین گونه برنامه ای برای یک زندگی پاک و شایسته در اختیار ما قرار می دهد.

ولی آیا چگونه می توانیم از قرآن بهره مند شویم، در صورتی که شیطان

پیوسته در صدد گمراه ساختن ما از آن است، یا ما را پیوسته از آن منحرف می سازد؟ پس خداوند متعال در آیه های (۹۸-۱۰۵) روش فهم قرآن را برای ما آشکار می سازد.

نخست: با پناه بردن به خدا از شر شیطان در هنگام قرائت قرآن.

۶/ دوم: با تسلیم شدن به همه آیات آن که روح القدس آنها را به فرمان خدا بر پیامبرش فرود آورده، پس اختلاف و کمبودی در آن وجود ندارد و از شبهه انگیزی کافران کاری بر نمی آید که می گفتند فردی غیر عرب رسول خدا را تعلیم می دهد و این قرآنی که در اوج بلاغت جای دارد بر ساخته او است! سوم: پرهیز کردن از «دروغ» بستن بر خدا.

راه رسیدن به ایمان تعالی و چیره شدن بر زندگی دنیا است، و برگزیدن آخرت بر آن. و بدین گونه است که نعمتهای دنیا برای کسی که مالک آنها است سودمند واقع می شود، ولی آن کس که نعمت بر او فرمانروایی و مالکیت پیدا می کند، و زندگی دنیا را بر آخرت برمی گزیند، خدا او را راهنمایی نخواهد کرد، از آن جهت که به خدا و رسالتهای او کفر ورزیده است.

بدین گونه آیات (۱۰۶-۱۱۳) ایستار سالم در برابر نعمتهای الهی را برای ما بیان می کند، و بر ما آشکار می شود که دوستان زندگی دنیا که آن را بر نعمتهای خدا در سرای دیگر ترجیح می دهند، آن کسانی که سینه های گسترده برای کفر دارند و خداوند متعال افزارهای فهم را از ایشان دور می سازد و غافلان همین گروهند.

اما آن کس که نفس خویش را برتر از دنیا قرار داده، و پس از فتنه ها و بلاهایی که در راه خدا آنها را تحمل کرده به مهاجرت می پردازد و جهاد می کند و به عبادت می پردازد، باید بداند که خداوند آمرزنده و بخشنده است.

خود را برتر از دنیا نشان دادن در آن روز برای آدمی سودمند می افتد که هر کس به عذر آوردن درباره آنچه کرده است در برابر خدای بزرگ می ایستد.

کفر ورزیدن به خدا نعمتهای دنیا را نیز از آدمی سلب می کند، چنان که

خدا در قرآن از مردم شهری مثل زده که خداوند نعمت امن و روزی فراوان را نصیب ایشان ساخته بود، و چون کفر ورزیدند و کافر شدند، خدا لباس گرسنگی و هراس بر ایشان پوشاند و آنان را از آن چشاند.

چنین است کیفر آن کس که خداوند دنیا را به او ارزانی داشته ولی او به ندای رسول خدا پاسخ مثبت نداده است. در نتیجه چنین کسی نمی تواند از نعمت وحیی برخوردار شود که نگاهبان دیگر نعمتها است.

بنا بر این هرگز نمی توان از آیات خدا معنی ترک کردن نعمتهای خدا را دریافت، بلکه آنچه مقصود است این است که:

اولاً: برای وابستگی به آنها برنامه ای تنظیم کنیم، به گونه ای که ما را به فراموشی خدا نکشاند.

۶/ ثانیاً: برنامه ای برای بهره برداری از آنها بدان گونه که خدا مقرر داشته است تنظیم کنیم.

و بدین گونه آیات (۱۱۴-۱۱۹) حدود و مرزهای خدا درباره بهره برداری از نعمتهای خودش را برای ما تنظیم کرده است، و این خود بعدی از ابعاد آن تقوا و پرهیزگاری است که آیات آغاز سوره ما را به مراعات کردن آنها فرمان داده است.

بر ما است که چیزهای پاک و پاکیزه را بر خود حرام نسازیم، بلکه از آنها بخوریم یا به گونه دیگر بهره مند شویم و در مقابل سپاسگزار خدا بوده باشیم.

اما آنچه حرام است مردار است و خون و گوشت خوک و آنچه برای جز خدا قربانی شده است (جز در هنگام اضطرار و ناگزیری).

نیز آنچه حرام است دروغ بستن بر او است به این که فلان حرام است و فلان حلال.

و اما جهودان بر خود ستم روا داشتند و خداوند متعال به سبب همین ستمگری ایشان بعضی از چیزها را بر ایشان حرام کرد.

ولی رحمت خدا بر این امت گسترده است، از آن جهت که خدا قلم را از ثبت گناه کسانی بازداشته است که چون از روی نادانی کار بدی انجام دهند

سپس آگاه شوند، توبه کنند و به اصلاح بپردازند.

قرآن کریم در آیات (۱۲۰-۱۲۳)، به عنوان مثالی از کسانی که ایمان آورده اند، از ابراهیم برای ما سخن می گوید، و از این که چگونه سپاسگزار نعمتهای الهی بوده، و بر ما است که از ملت و دین او پیروی کنیم.

و اما داستان روز شنبه و حرام بودن شکار در آن مخصوص کسانی است که درباره آن اختلاف پیدا کردند (۱۲۴).

رسول فرودگاه وحی خدا است که با آن قوم خویش را با حکمت و اندرز نیکو به دین خود دعوت می کند. و او برترین نمونه برای دادگری و احسان و بردباری و ایستادگی و گشادگی سینه است. و سیره و روش رسول گواهی بر راستی رسالت او است، و بر این که خدا با کسانی است که پرهیزگارند و کارهای نیک انجام می دهند (۱۲۵-۱۲۸).

و بدین گونه سوره نحل علاقه و پیوستگی سالم با نعمتهای خدا را به صورتی برای ما بیان کرده است که ایمان مؤمن از آن راه به پروردگارش افزایش می یابد، و همچنین تسلیم شدن و گردن نهادنش به رسالتهای پروردگار، و به دور افکندن شریکان پنداری و استقامت و ایستادگی در برابر تبهکاران، و الحمد لله رب العالمین.

ص: ۱۶

[سورة النحل (١٦): آيات ١ تا ٩]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (١) يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ (٢) خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ (٣) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ (٤) وَاللَّائِمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ (٥) وَلكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ (٦) وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا لِيُقِيطَ الْإِنْفُسَ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ (٧) وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (٨) وَ عَلَىٰ اللَّهِ قِصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِزٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ (٩)

از «أراح» به معنی باز گرداندن چهارپایان در هنگام شب به مراح یعنی استراحتگاه جانوران.

[تسرحون]

یعنی آنها را در صبحگاه به جای چریدن و سرح می فرستید که مأخوذ از سروح است.

۹ [قصد]

به معنی راست بودن (راه) است.

۶/

و بر خداست که راه راست و درست را بر شما بنمایاند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

-به نام خداوند بخشنده مهربان. « به نام خدا، به رحمت گسترده و همیشگی او، و به دانش او و حکمت او، و به قدرت او و تدبیر او، این سوره آغاز می شود.

مشرکان پیوسته در رسیدن به کیفر اعمالشان شتاب می ورزند، و چنان می پندارند که دیر کردن دلیلی بر نبودن آن است، هرگز چنین نیست... پس آن عبارت از فرمان خدا است که در تجسم پیدا کردن آنچه رسول خدا به آن بیم داده است صورت پذیر می شود و کیفر شما را برای شرک ورزیدنتان به شما می دهد، بدون آن که شفیعان بتوانند شما را از عذاب خدا رهایی بخشند.

فرشتگان میان هر آن و آن دیگر با فرمان خدا، همراه با روحی که حامل

رسالت پروردگار خویش برای مردم است فرود می آیند و آنان را به ضرورت یکتاپرستی و فرمان دادن به پرهیزگاری بیم می دهند. و هیچ کس نمی تواند از پاداش و کیفر بگریزد، بدان جهت که آفرینش آسمانها و زمین بر اساس حق استوار است، و هیچ الاهی نیست که بشر را از عذاب خدا که برتر و بالاتر از آن است که ایشان شریکی برای او قائل شوند، برهاند.

۶/ کیست که بر خدا استکبار نشان دهد؟! او همین انسانی است که اصل آفرینش او از نطفه است، و همو است که با کمال بیشرمی به جدال کردن درباره حقایق ادامه می دهد، و علی رغم آن که پیوسته نیازمند به نعمتهای خداوند متعال است چنین می کند؛ پس این چار پایانی که خدا آنها را برای انسان آفریده و از آنها خود را گرم می کند، و سودمند می شود، و از بعضی از آنها می خورد و وسایل آرایش و رفتن به سرزمین دیگری را فراهم می کند که رفتن با پایش بدان جا سخت ناراحت کننده است، این همه نشانه هایی از رحمت و رأفت خدا به بشر است، و بدان گونه که پروردگار اسب و استر و خر را برای سوار شدن بر آنها و از آنها آرایشی برای خود فراهم آوردن است آفریده و آنها را از نعمتهای آشکار قرار داده، نعمتهای باطن و پنهانی نیز وجود دارد، و خدا است که نعمتها را فراهم ساخته و برنامه هایی مفصل برای سودمندی از آنها برقرار ساخته و به فضل خود راه مستقیم برای دست یافتن به آنها را برای ما بیان کرده، ولی هرگز ما را به آن مجبور نساخته است که به وسیله آنها نقل و انتقال پیدا کنیم، و اگر خدا بخواهد همه مردمان را هدایت خواهد کرد.

شرح آیات:

اشاره

میان آفریدن و فرمان دادن

[۱]

آشکار است که امر و فرمان خدا نوآوری و ایجاد است که به وسیله اراده او صورت اتمام پیدا می کند، و قرآن از آن با کلمه -کن (باش) - تعبیر می کند می گوید:

إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ - امر او چنان است که چون

ص: ۱۹

چیزی را اراده کند، به آن می گوید باش، پس آن هستی پیدا می کند»، و چنان می نماید که میان امر و خلق تفاوتی وجود دارد، و خلق با واسطه و بر حسب سنتهایی که خدا آنها را روان کرده است صورت می گیرد، در صورتی که امر به معنی خلق و آفرینش مستقیمی است که در آن ایجاد و نوآوری مورد ملاحظه قرار گرفته است. و عذاب خدا برای امتهایی که انحراف پیدا کرده اند، همچون رسالت و پیام رسانی رسولان و فرستادگان خدا دو امر الاهی ابداعی محسوب می شوند که از آن سنتهای شناخته شده برای ما فرمانبرداری نمی کنند.

در آن هنگام که رسولان با بیم دادن مردمان رسالت خود را آغاز کردند، کافران خواستار آن شدند که آنچه بدان بیم داده شده اند هر چه زودتر فرا رسد، و تأخیر در آن را دلیلی بر عدم وجود جزا و کیفر دانستند، و این آیه برای آن آمده است که ایشان را از نزدیک شدن ساعت مجازات و کیفر آگاه سازد...

أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ

فرمان خدا رسید پس در رسیدن آن شتاب موزید. / ۶ حقیقت آن است که شرک ایشان به خدا، و گمان ایشان به این که خدایان دیگری در کارند که از آنها در برابر خدا دفاع می کنند، همان چیزی است که آنان را مطمئن ساخته و سبب آن شده است که بیم دادن را جدی نگیرند، و خدا آنچه را که برای او شریک تصور کرده اند نفی کرده است.

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

-او منزّه و برتر از چیزی است که شریک او قرار می دهند.

روح رسالتهای خدا

يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ

-خدا فرشتگان را یکی پس از دیگری، تأیید شده به وسیله روح فرومی فرستد،» [۲]

و روح- بنا بر آنچه از توجه کردن به آیاتی آشکار می شود که برای ما از آن سخن می گویند-: آن فرشته بزرگی است که خدا به وسیله او فرستادگان خویش را

تأیید می کند، و در شب قدر همراه با فرشتگان دیگر به زمین می آید، و قولی دیگر آن است که: «روح کلمه حیات و زندگی است که خداوند سبحانه و تعالی به چیزها القا می کند و خواست و مشیئت او را می پذیرند، و القاء و فرو فرستادن آن را به پیامبر خویش ایحاء یعنی وحی کردن شمرده و در این باره چنین گفته است که:

وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا - و بدین گونه روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم»، (۱) پس وحی به معنی کلام و سخن پوشیده است و فهماندن آن از راه ایماء و اشاره صورت می گیرد، و القاء و تلقین کلمه او تعالی - کلمه حیات - به قلب پیامبر (ص) و حیی از روح به سوی او است». (۲)

و اگر روح فرستاده باشد، حرف «باء» در این جا به معنی استعانت است، یعنی کمک یافته و تأیید شده به وسیله روح، ولی در صورتی که روح جوهر رسالت ترکیب شده از نور علم و هدایت بوده باشد که به گفته خداوند سبحان بشر را زنده می کند: اِسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ - چون خدا و فرستاده اش شما را به چیزی بخوانند که زنده تان می سازد، آن خواندن و دعوت را استجابت کنید و بپذیرید»، در این صورت روح به معنی نوری می شود که فرشتگان از آسمان به زمین می آورند، و این معنی نیز به این گفته خدای تعالی نزدیک است که ۶/ : يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِ عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ - روح امر خویش را بر هر کس از بندگانش که بخواهد القا می کند».

مِنْ أَمْرِهِ

-از فرمان خود را،» و فرشتگان به فرمان خدا روانه می شوند و بنا بر میل خود چنین نمی کنند، و به همین جهت بر بندگان برگزیده خدا فرود می آیند.

عَلِيٍّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

-بر هر کس از بندگانش که بخواهد.» پس رسولان بندگان خداوند نه نیم خدا، و اما محتوا و جوهر رسالت از این

ص: ۲۱

۱- ۱) - الشوری ۵۲؛

۲- ۲) - تفسیر المیزان علامه طباطبائی، ج ۱۲، ص ۲۰۶.

قرار است:

أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

- که (مردمان) را بیم دهید و آگاه سازید که خدایی جز من وجود ندارد، پس از من بترسید و پرهیزگار شوید. «اخلاص در عبادت و پرستش خدا را در همه امور، که در تقوا تجسم پیدا می کند، مراعات کنید، و همین است که جوهر و خلاصه رسالتهای الهی محسوب می شود.

[۳]

در آن هنگام که پروردگاران بندگان خود را از منحرف شدن از خط توحید بیم می دهد، این امر با اساس آفرینش سازگاری دارد، از آن روی که خداوند متعال آسمانها و زمین را به حق آفریده، و بدون شریک بر آنها تسلط و فرمانروایی دارد، پس افراد بشر اگر از سنت جهان انحراف حاصل کنند، هیچ کس نیست که بتواند آنان را از مجازات این انحراف رهایی بخشد، زیرا که خداوند از داشتن شریکانی که کفار برای او تصور می کنند برتر است پس هیچ کس نیست که آنان را از عذاب الهی دور نگاه دارد.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

- آسمانها و زمین را به حق آفرید و از این که برای او شریک قائل شوید برتر و به دور است. « [۴]

انسانی که به مخالفت سنت جهانی برخاسته کیست؟! آیا از نطفه آفریده نشده است، که ناگهان او را به صورت جدال کننده ای می بینیم که حجت و برهانی پس از حجت و برهان دیگر اقامه می کند، و دنبال رأی و نظر خاص برگزیده خویش می رود، و آراء دیگر را باطل می شمارد، و گاه چنان است که بدون شرمساری به ایستادگی در برابر حق می پردازد!! ۶/ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ - انسان را که خدا از نطفه آفرید ناگهان چنین می بینیم که آشکارا به مخاصمه در برابر خدا پرداخته است. « [۵]

انسان به طبیعتی که در پیرامون او جای دارد نیازمند است، و با آن به کنش و واکنش می پردازد، و بنا بر این ناگزیر می بایستی خود را با سنتهای کلی که

ص: ۲۲

بر او فرمان می راند سازگار سازد، پس انعام و چارپایان همچون گوسفند و گاو و شتر را می بینیم که خدا آنها را برای آن آفریده است که بشر ابعاد گوناگون آنها را در معرض بهره برداری خود قرار دهد.

اولاً: آنها با پشم و کرک خود آدمی را در سرما گرم نگاه می دارند.

وَ الْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ

و چارپایان را برای شما آفرید که از گرمی نهفته در آنها خود را گرم سازید.» ثانیاً: انعام را (که شتر و گاو و گوسفند است) سودمندیهای دیگری است از آن روی که انسان را بر پشت خود حمل می کنند و به این جا و آن جا می برند. آیا شتر کشتی صحرا نیست، و آیا گاوها بهترین وسیله کشاورزی تا این اواخر نبوده اند؟! زمین را آماده برای کشتن دانه می سازند، و از شیر و مشتقات آن خانواده ها را سیراب می سازند، و نیز به سبب سرعت تناسل خود ثروتی عظیم برای آدمیزادگان محسوب می شوند.

وَ مَنَافِعَ

و سودها و بهره هایی برای شما دارند.» ثالثاً: انسان از گوشت انعام زیرا که پاکیزه ترین منبع برای تغذیه است بهره مند می شود که بهترین خوراک را برای او فراهم می آورد، و از همه حیوانات بیشتر و سریعتر نسلهای فراوان از خود بر جای می گذارد.

وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ

و از آنها می خورید.» [۶]

رابعاً: و آن پاسخگوی نیازی نفسانی بشر است که همان نیاز مسلط شدن بر طبیعت، و آن را برای رسیدن به هدفهای خویش در خدمت گرفتن و با آن به کنش و واکنش پرداختن است. منظره چارپایان در آن هنگام که مقارن با رسیدن شب از چراگاهها بازمی گردند تا صاحبانشان آنها را به خوابگاهها برای استراحت کردن روانه سازند، منظره ای است که چشم را از بهجت و شادی و قلب را از سرور آکنده می سازد، و همه ابعاد نفس بشری را که خواستار بازگشت به مادر طبیعت خویش است سیراب و خرسند می کند، به همان گونه که در هنگام بیرون آمدن آنها از خوابگاهها و روانه شدن به چراگاهها، مایه شادی و خوشی صاحبان خود را فراهم

می آورند که برای جستجوی روزی از خانه ها بیرون می روند تا غرور مسئولیت را در جانهای خود سیراب سازند.

۶۱

وَ لَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَ حِينَ تَسْرَحُونَ

و در آنها برای شما جمال و زیبایی دیدارشان در آن هنگام پیدا می شود که در شامگاهان آنها را به نزد خود باز می گردانید و در صبحگاهان برای چریدن به صحرا روانه شان می سازید. «آفریننده انسان و ایجاد کننده غریزه ها در جان او، همان آفریننده انعام و چارپایانی است که این غریزه را سیراب می سازند، و این همان حقی است که خدا ساختمان آسمانها و زمین را بر روی آن استوار ساخته است.

[۷]

خامسا: و آدمی در خشکی نیز همچون در دریا به مرکبهایی برای حرکت کردن به اطراف زمین نیازمند است، و در وجود انعام و مخصوصا در شتر این فایده بزرگ به ودیعه نهاده شده است.

وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغَيْهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ

و بارهای سنگین شما را به سرزمینی انتقال می دهند که جز با سختی و جان کندن نمی توانید به آن برسید. «إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ» و این همه بدان سبب است که پروردگار شما مهربان و بخشنده است. «از آن روی همه این نعمتها را برای شما فراهم آورده که صاحب رأفت و رحمت است، و شاید فرق میان رأفت و رحمت در آن باشد که در اولی نفع و سودمندی آنی منظور نظر است، در صورتی که در دومی نفع در زمان حاضر و در آینده هر دو وجود دارد.

[۸]

در کنار انعام خدا برای انسان جانوران دیگری را برای سواری و بارکشی و نیز برای زینت آفریده است که در آنها-تقریبا- همان سودمندیاها ولی به درجات متفاوت وجود دارد که بشر از آنها آگاهی ندارد.

وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

و اسبها و استرها و خرها را برای آن آفرید که بر آنها سوار شوید و زینت و آرایشی

ص: ۲۴

برای شما باشد، و چیزهایی را می آفریند که از آنها خبری ندارید.» ۶/ [۹]

و خدایی که همه این نعمتها را آفریده، به ما آموخته است که چگونه از آنها فایده بگیریم، و برنامه هایی قرار داده است تا از اسراف و تباهی کردن در آنها جلوگیری شود، یا در بهره مند شدن از آنها کارهای خلاف قاعده ای صورت نگیرد.

وَ عَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ

و بر خداست که راه راست و درست را به شما بنمایاند، ولی ما را به رفتن در آن مجبور نمی سازد، و در میان مردمان کسانی هستند که در راه کج و منحرف از حق پیش می روند.

وَ مِنْهَا جَائِزٌ وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ

و بعضی از راهها کج و منحرف است و اگر او می خواست همه شما را به راه راست هدایت می کرد.» ۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰ تا ۱۸]

اشاره

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ (۱۰) يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۱۱) وَ سَيَخَّرْ لَكُمْ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۱۲) وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ (۱۳) وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ لِيَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۱۴) وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَ أَنْهَارًا وَ سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (۱۵) وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ (۱۶) أَمْ مَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (۱۷) وَ إِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۸)

باشد که ره بیابید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که پروردگار آیات خود را به یاد ما آورد، از آفرینش آسمانها و زمین، و سپس آفرینش انسان از نطفه و بخشیدن ملکه سخن گفتن به او و سپس خلق انعام و اسبها و استرها و خرها، و از آفرینش بزرگتر و سپس بزرگتر پس از آن آغاز کرد و این همه را در دروس گذشته یادآور ما شد تا مگر پرستش را تنها و خالص مخصوص او بدانیم و شرکای پنداری را برای او ترک کنیم.

سپس سیاق به تدریج به بیان نعمتهای دیگر پرداخت و از نزدیکترین آنها به ما آغاز سخن کرد، از سودمندیهایی که در باران برای ما به ودیعه نهاده است و از تغییر یافتن شکل ریزشهای باران و اختلاف شب و روز و منافی که در باران نهاده است برای ما سخن گفت، و ما این پرسش را مطرح می کنیم که: آیا چه کس باران را از آسمان بر زمین فروریخت و چراگاهها و باغها را به وجود آورد و آب مخصوص آشامیدن را برای انسان و حیوان و گیاه در اختیار همگان قرار داد؟ او خدا است.

آیا چه کس در زمین بذر کشته شده را به مدد آب آسمانی رویاند، و درختان زیتون و خرما و ۶ انگور و دیگر میوه ها و محصولات زمینی را رویاند؟ او خدا است، ولی اندیشمندان از میان مردم آن کسانند که به این آیات الاهی راهنمایی شده اند؛ و خدا شب و روز را مسخر انسان ساخت، و خورشید و ماه را به همان گونه در خدمت انسان قرار داد که ستارگان را که هر یک از آنها در فلکی گردش می کند. از این آیات کسانی بهره مند می شوند که به عقل خود راه این بهره مندی را بیابند. و در زمین برای بشر گونه های سود و منفعت فراهم آورد، پس هر که در یاد خدا باشد، با این آیات و نشانه ها به خالق و مدبر آنها هدایت می شود.

خداوند متعال دریا را چنان ساخت که انسان بتواند از آن گوستی تر و تازه به دست آورد، و در ژرفنای آن انواع زینت به ودیعه نهاد، و آن را برای کشتیهایی که در آن با سر و صدا به پیش می روند آماده ساخت، و این همه برای آن است که آدمی بکوشد و روزی خود را به دست آورد و سپس بر این توفیق خود سپاسگزار خدا باشد.

چون از دریا به خشکی بیرون آبی، کوه هایی را می بینی که برای کره زمین نقش لنگرها را در کشتی ایفا می کنند و تعادل زمین را برقرار می سازند و از کج و راست شدن آن جلوگیری به عمل می آورند، و در آنها مخازن آبی را قرار داد که نهرها و رودخانه ها از آنها پدید می آید، و نیز در زمین راههایی را پدید آورد که آدمی به دانش خود به آنها راه می برد و باشد که از همین راه نیز به پروردگار خویش راه یابد.

خداوند سبحانه و تعالی در آسمان علاماتی قرار داد که افراد بشر با شناختن آنها راه خود را در جهتی که می خواهند حرکت کنند می یابند؛ و در پشت سر هر آیه و نشانه حقیقتی نهفته است، و در آن سوی آیات جهانی حقیقت الوهیت قرار دارد؛ آیا ممکن است که آن کس که می آفریند همچون کسی باشد که از آفرینش عاجز است، پس چرا نباید از این همه نشانه ها پند بگیریم و در راه راست روانه شویم؟ همه این نعمتها، که اگر بخواهی آنها را بشماری هرگز نمی توانی به شماره

آنها دست یابی، گواه است بر آن که او نسبت به بندگانش آمرزنده و مهربان است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۰]

خدا جهان را چنان ساخته است که برای ادامه یافتن زندگی و فراهم آمدن وسایل معیشت ورزی شما آبی از آسمان فروریزد که آن را بیاشامید، و به همان گونه با این آب چراگاههایی برای چارپایانتان فراهم آورده است، و آیا اگر باران نمی بود و فرو نمی ریخت، چارپایان شما از کجا می توانستند آب نوشیدنی خود را به دست آورند؟! ۶/ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ - او است که از آسمان آب را برای شما فروریخت تا از آن بنوشید و درخت و گیاه در اختیار داشته باشید. «از هری گفت: «شجر» به معنی چیزی است که از زمین بیرون می آید، خواه بر روی ساقه ای ایستاده باشد یا چنین نباشد. و این رأی به سیاق قرآن در این جا نزدیکتر است و به همین گونه به اصل معنی شجر که آشکار شدن چیزی یا مخلوط شدن آن با چیزی دیگر است.

فِيهِ تُسِيمُونَ

-در آن چارپایان خود را می چرانید.» بعضی از مفسران گفته اند که: آیه دلالت بر آن دارد که آب آشامیدنی تنها از آسمان (سما) فرومی ریزد و راستی که چنین است.

[۱۱]

و با آبی یگانه که بر زمین یگانه فرومی ریزد، رنگهای گوناگون از میوه ها و چیزهای دیگر بهره آدمی می شود.

يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ

-که با آن کشته شما را می رویاند.» بیشتر خوراک مردمان از گندم و دانه بار و سبزیها از کاشتن و رسیدگی کردن به آنها فراهم می آید.

و الزَّيْتُونَ وَ النَّخِيلَ وَ الْأَعْنَابَ

-و زیتون و خرما و انواع انگور.» و اینها از میوه هایی است که برای بشر سودمندی بیشتر دارد و پیش از

گونه های دیگر میوه ها در اقلیمهای مختلف زمین به وجود می آید.

وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ

و از همه میوه های دیگر. که خدا برای هر زمینی آنچه را که مناسب با آن است و می تواند نیازمندیهای مردم آن را تأمین کند، فراهم می آورد، پس از میوه و محصول هر سرزمین ۶/ موادی فراهم می آید که بیشتر مورد نیاز مردم آن است.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

در این آیت و اشاره و نشانه ای است برای آن کسان که بیندیشند و به تفکر پردازند.

مراحل علم و هدف از آفرینش انعام

[۱۲]

این آیه های قرآن با کلمات آینده خاتمه پیدا می کند: «یتفکرون- یعقلون- یذکرون- لتبتغوا من فضله و لعلکم تشکرون- تهتدون»، پس آیا چه ارتباطی میان آنها وجود دارد؟ و برای چه به تدریج آمده است، در صورتی که این را می دانیم که تدبر و تفکر در پایانهای آیه ها سبب آن می شود که معانی آنها را نیکو فهم کنیم و بسا هست که از این راه به شناخت شاخه تازه ای از علم دست یابیم؟ چنان می نماید که مراحل پیدایش علم و شناخت در نزد انسان از این قرار است:

الف: مرحله گردآوری پیشامدها و ارتباط دادن بعضی از آنها به بعضی دیگر و معرفت پیدا کردن به علاقه ها و پیوندهای ثابت میان آنها و- در نتیجه- دست یافتن به قانونی کلی که بر آنها حکومت می کند، و این از راه تفکر و اندیشیدن فراهم می آید، زیرا که تفکر- چنان که به نظر من می رسد- عبارت است از زیر و رو کردن دانسته ها و آمیختن آنها با یکدیگر و سپس به جدا کردن آنها پرداختن، و در المنجد آمده است که: «فکر، جمع آن افکار، عبارت از تردد خاطر و گرفتار شک و تردید شدن است برای تأمل و تدبر کردن و اندیشیدن در راه دست یافتن به معانی».

در آیه ای که گذشت، بعضی از حوادث آشکار (فروریختن باران، سبز شدن زمین، و گوناگونی میوه ها) با بعضی دیگر ارتباط پیدا کرد، و از مجموع آنها

آیت آفرینش از راه تفکر فراهم آمد، و پروردگار ما گفت: **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُونَ** چه به وسیله زیر و رو کردن دانسته ها و معلومات بر ما معلوم می شود که این آیتی از خدا است.

ب: مرحله گنجینه ساختن حوادث و پیشامدها و بهره مند شدن از آنها برای فهم و دریافت پیشامدهای تازه، و چنان به نظر می رسد که این فرایند همان چیزی است که به نام «عقل» و «تعقل» نامیده می شود- بنا بر آنچه کلمه بر آن دلالت دارد- چه اصل کلمه عقل الهام گرفته از عقال یعنی پاییند شتر است که با متوقف ساختن جانور او را از گرفتاری دور نگاه میدارد، و در حدیثی آمده است که:

«عقل محفوظ نگاه داشتن آزموده ها و تجربه ها است.»

در این آیه از آن روی میان عقل و علم پیدا کردن به راز مسخر شدن طبیعت برای بشر ارتباطی به وجود آمده است که ۶/ دریافت و فهم این حقیقت دشوار است و به آزمایشهای گردآوری و ذخیره شده بیشتر نیاز دارد. پروردگار ما می گوید:

وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ

و شب و روز را مسخر شما ساخت.» پس اختلاف پیدا کردن سنتهای خدا در شب از لحاظ تاریکی و آرامش و میل طبیعت به راحتی و آسایش، و متفاوت بودن آن با روز و آن همه روشنی و سر و صدا و تلاش و کوشش، همه برای مصلحت بشر به وجود آمده است، به همان که مسخر شدن خورشید و ماه برای آدمی نیز به همین جهت صورت گرفته است.

وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ

و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان او مسخر آدمیزاد شده اند.» و مسخر بودن ستارگان برای بشر جز برای آن نیست که مردمان از آن سودمند شوند؛ و دو آیت الهی شب و روز وابسته به تسخیر خورشید و ماه است.

إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و در این آیت و نشانه ای است برای کسانی که عقل و خرد خویش را به کار اندازند.» پس از راه انباشتن و افزودن بر شماره آزمایشها و سود بردن از آنها است که بشر به زودی به درجه ای از علم خواهد رسید که او را شایسته برای شناخت رازهای

طبیعت قرار می دهد و بداند که هر چیز از آن به خاطر مصلحتی از بشر به وجود آمده است، و بر وی لازم است که در زندگی خویش از آن بهره مند شود، ولی هنوز در برابر ما مسافتی وجود دارد که می بایستی آن را بیماییم تا به اوج علم و دانش برسیم. آیا این مسافت چیست؟ آن تذکر است و پیوسته به یاد داشتن آزمایشها.

[۱۳]

پس از عقل نوبت تذکر است و آن مرحله پیشرفته در شاهراه معرفت است.

ج: و آن مرحله گردآوری آزمایشها برای عمل است، پس چگونه باید از طبیعت مسخر شده برای خودمان بهره برداری کنیم؟ آیا هر چیز موجود در آن، در هر زمان، و برای هر شخص صالح و شایسته است؟ هرگز... چه حقیقت چیزها با یکدیگر متفاوت است، و هر چیزی برای زمانی و شخصی سودمند است، با وجود آن که همه آنها برای بشر آفریده شده است.

وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ

و آنچه برای شما و بهره مند شدن از آن در زمین به وجود آورد. ۶/ آنچه خداوند در زمین آشکار ساخته و برای شما و به سود شما آفریده و خلق کرده است.

مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

با رنگهای گوناگون، در همه اینها آیت و نشانه ای برای کسانی که به تفکر پردازند وجود دارد. [۱۴]

و خدا طبیعت را مسخر آدمی ساخت، ولی بر انسان لازم است که او نیز به نوبه خود برای صورت پذیرفتن این تسخیر در پاره ای از اوقات تلاش کند، چه نعمتها چنان نیست که همچون آب از آسمان پیوسته فروریزد، بلکه نیازمند عمل برای روان شدن این تسخیر در پاره ای از اوقات است، همچون صید کردن در دریا برای دست یافتن به منافع آن، و تحمل کردن مشقت و سختی سفر برای بهره مند شدن از منافع بازرگانی.

وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِنَا كُلُّوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا

و او است آن که دریا را مسخر شما ساخت تا از آن گوشت تر و

ص: ۳۱

تازه بخورید و زینتی برای پوشیدن به دست آورید.» پس دریا همچون مخزنی بزرگ برای بهترین انواع گوشتها است که با کمترین کوشش به دست می آید، و نیز زینتهایی که در لباسها جلوه گری پیدا می کند.

وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيهِ

و کشتیها را می بینی که در آن با بانگ کردن پیش می روند. «مخر» ریشه «مواخر» به معنی شکافتن آب است از چپ و راست که از آن بانگی همچون بانگ طوفان برمی خیزد، و در این جا قرآن مرحله چهارم علم را به یاد ما می آورد که عبارت است از:

د: مرحله استفاده عملی از علم که قرآن از آن به نام «اكتساب» یاد کرده است.

وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

و برای آن که خواستار فضل خدا شوید و باشد که سپاسگزاری کنید. یعنی به تلاش در دریاها برای دست یافتن به روزی خویش که فضل و بخششی از خدا است دسترس پیدا کنید، و پس از آن مرحله پنجم می آید که چنین است:

ه: مرحله خرسندی نفس و جان است که نشانه ای از آن سپاسگزاری است، چه برآورده شدن نیازمندیهای تن / ۶ از راه نعمت کافی نیست، و تا زمانی که نفس ناراحت باشد پیوسته نگران است و حرص دست یافتن به چیزی گمشده را دارد، ولی در آن هنگام که آدمی به شکر گزاری پروردگار خویش قیام می کند، و این را می داند که نعمت حقی برای او نیست بلکه فضل و بخششی از خدا است، و به یاد ایامی بیفتد که به آنها نیازمند بوده ولی دسترسی به آنها نداشته، و بداند که چگونه با تلاش خویش یا با روزی قرار دادن خدا آن نعمت را برای او به آن دسترس پیدا کرده است، جان و نفس او را آرامش و آسایش فرامی گیرد و به شکر گزاری می پردازد.

در برابر آدمی پله و درجه ای باقی می ماند که با پیمودن آن به اوج و قلّه درجات عرفان و شناخت خدا صعود می کند، و آن درجه هدایت است که آیه بعدی آن را یادآور ما می شود.

[۱۵]

به همان گونه که کشتی در دریا نیازمند لنگری است که با فرورفتن آن به عمق دریا از شر موجهای دیوانه در امان می ماند، به همان گونه هم زمینی که در فضا شناور است و بر گرد خورشید گردش می کند، نیازمند چیزی سنگین است که آن را از تکانهای شدید حفظ کند، و آن کوه هایی است که برای زمین حکم لنگر برای کشتی را دارند.

وَ أَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ

و خدا در زمین لنگرهایی قرار داد. یعنی بر روی زمین کوه های بلند را آفرید و نهاد.

أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ

-تا از سرگیجه شما در ضمن گردش زمین جلوگیری به عمل آورد. کاری همچون کار لنگر در کشتی داشته باشد که از سرگیجه مسافران در برخورد با امواج شدید جلوگیری می کند. کوه ها از ریشه با یکدیگر پیوستگی دارند تا همچون دژ استواری برای زمین باشند و از جنبشها و تکانهایی که سبب زمین لرزه ها می شود و سبب آن گازهای درونی زمین است جلوگیری به عمل آورند. و همچنین کوه ها از بادهای تند و طوفانی نیز جلوگیری می کنند که پیوسته بر سطح زمین به آن سو و این سو در حرکت اند، و از قوت آنها می کاهند و، در عین حال، نیرویی اضافی به زمین می دهند که در برابر نیروی جاذبه ماه مقاومت ورزد؛ و از میان کوه ها چشمه های آبی را فراهم آورد که به منابع عظیم آب در شکم کوه ها ارتباط دارد.

وَ أَنهَاراً

و نهرها و رودها. / این امکان وجود داشت که کوه ها مانع ارتباط پیدا کردن افراد بشر ساکن در زمینهای مختلف با یکدیگر شوند، و به همین سبب خداوند متعال در میان آنها راههایی پدید آورد و این از بزرگترین نعمتهای الهی است که هرگز رشته پیوسته ای از کوه ها را چنان نمی بینی که در درازا به یکدیگر پیوسته باشند و مانع ارتباط پیدا

ص: ۳۳

کردن مردمان ساکن دو دامنه آنها با یکدیگر شوند.

وَ سُبُلًا

و راههایی،» به همان گونه که انسان به وسیله این راههای زمینی به نیازمندیهای خویش دسترس پیدا می کند، به همان گونه لازم است که از آیات الهی به حقایق راه یابد، چه آیات همچون راههایی است که ما را به حقایق می رساند.

لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

-باشد که هدایت شوید و راه حق را پیدا کنید.» [۱۶]

بشر از نشانه های راه به هدفهای خویش در دنیا دسترس پیدا می کند، و به همین گونه شایسته است که به میانجیگری آیات زمینی و آسمانی از حکمت و قدرت پروردگار خویش آگاه شود.

وَ عَلَامَاتٍ

و اینها نشانه هایی است.» همچون نشانه هایی که امروز بر کنار راهها مشاهده می کنیم و به وسیله آنها از هر جا که حرکت کنیم بدون رنجی به مقصد خویش می رسیم.

وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

و آنان با راهنمایی ستارگان به مقصد خود هدایت می شوند.» چون چنان است که بشر به وسیله ستاره راه خود را در زمین پیدا می کند، در صورتی که رابطه میان ستارگان آسمان و راههای زمین پوشیده است، چگونه ممکن است که نتواند به میانجیگری آیات الهی به خداوند خویش هدایت نشود؟! و آیات خدا آشکارترین نشانه و گواه است و دلالتی آشکارتر دارد. و از آیات او در زمین پیامبرانند و پیروان ایشان که مؤمنان به نور آنان راه خود را می یابند.

پس چرا اینها را به یاد نمی آورید

[۱۷]

چگونه ممکن است که خالق از مخلوق تمیز داده نشود، و میان پروردگار آسمان و زمین، و ۶/ بندگان آفریده و ناتوان او که پروردگاران! (ارباب) زمین لقب گرفته اند تفاوتی وجود نداشته باشد؟! أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ - آیا آن کس که می آفریند

ص: ۳۴

همچون کسی است که نمی آفریند؟ چرا این را به یاد نمی آورید و درباره آن نمی اندیشید؟!» [۱۸]

و به هر جا که نظر افکنیم آیه و نشانه بزرگی از آیات خدا را گواه بر یگانگی او مشاهده می کنیم، و به هر سو که رو کنیم نعمتهای بیشمار الهی را فراوان در پیرامون خویش می بینیم، پس نادانی از چیست؟ و کفر از چه؟! و إِنَّ تَعِدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَعَفُورٌ رَحِيمٌ - و اگر در صدد شمارش نعمتهای خدا باشید، از عهده شمارش آنها بر نمی آید، و خدا آمرزنده مهربان است. « هر سنت الهی خود نعمتی است، و هر موهبت و بخشش نیز نعمتی، و هر اندام و بلکه هر جزئی از یک اندام نعمت، بلکه هر یاخته نعمت است؛ شماره یاخته های مخ از بلیونها بیشتر است، و از دست رفتن هر یاخته سبب پیدایش نقص و عجزی خواهد شد.

پروردگار ما آمرزنده و صاحب رحمت و بخشندگی است، و اگر آمرزش و چشمپوشی او نمی بود، به سبب غفلتی که پیوسته نشان می دهیم و از یاد او بودن و بر نعمتهایش سپاس گزاردن دور می مانیم، می بایستی بعضی از نعمتها را از دست بدهیم، و چنین است که او به رحمت نعمتهای بیشمار خویش را از ما دریغ نمی دارد.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۹ تا ۲۹]

اشاره

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ (۱۹) وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ (۲۰) أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ (۲۱) إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ (۲۳) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا آسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (۲۴) لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ (۲۵) قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَأْتَى اللَّهُ بِبِلَائِهِمْ مِنْ أَلْفَاةٍ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۲۶) ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ (۲۷) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۸) فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبَشِّرْهُم بِمَتْنُو الْاَلْمُتَكَبِّرِينَ (۲۹)

ص: ۳۵

معنای واژه ها

[۲۱]أیان

در چه زمانی است.

[۲۷]تشافون

به مخاصمه و نزاع می پرداختید.

[۲۸]السلم

تسلیم شدن و خضوع و فروتنی نشان دادن.

ص: ۳۶

سبهای تکبر و کيفر آن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چه کس شایستهٔ پرستیده شدن است؟ آیا آن کس است که آفرید و نعمت بخشید و آمرزید و مهربانی نمود، یا آن کس که مگسی را نیافرید؟ درس گذشته در این باره سخن می گفت.

اینک تکرار می کنیم و می پرسیم که پرستیده شدن شایستهٔ کیست؟ خدایی که از آشکار و نهان خبر دارد، یا آن کسان که مشرکان آنها را خدا می خوانند، از بتانی که خود آفریده اند و هیچ چیز را نیافریده اند؟ و تنها این نیست که از پنهان بی خبر باشند، بلکه از نعمت زندگی هم بهره ای ندارند، و عقل و شعوری ندارند تا در روز قیامت برانگیخته شوند؟! خدا خالق و پروردگار همه چیز و همه کس است، که تنها و بی شریک است، اما مشرکان به آخرت ایمان ندارند و سبب این است که دلهای ایشان منکر حق است و پذیرفتن حق برای آن دلها دشوار، و نیز بدان جهت به جستجوی علو و برتری برخاسته و گرفتار استکبار شده اند.

خداوند متعال از آشکار و نهان آنان آگاه است، و خدا مستکبران و خودبزرگ بینان را که هوای برتری در زمین در سر دارند، و با فهم و اصرار به مخالفت با حق برمی خیزند، دوست نمی دارد، و به همین سبب حقی را که از جانب خدا بر ایشان فرود آمده است کوچک می شمارند، و می گویند که آن افسانه های پیشینیان است.

۶/ این گونه کسان سنگینی گناهان خویش را بر دوش دارند بدون آن که عذر

و بهانه آوردن چیزی از سنگینی آنها بکاهد، و همچنین چیزی از بار گناهان کسانی را که به میانجیگری آنان گمراه شده اند بر دوش دارند، و بار بسیار بدی را حمل می کنند.

مستکبران در آیات خدا مکر می ورزند، و با حيله گریهای گوناگون در صدد آن برمی آیند که از رسیدن مردم به آنها جلوگیری کنند، و این کاری است که پیش از ایشان کسان دیگری بر عهده داشتند، ولی خدا خانه های آنان را از بن ویران کرد و سقفها را بر سرشان فروریخت و عذاب از جایی که هیچ بر خاطرشان نمی گذشت آنان را در معرض هجوم خود قرار داد.

اما در روز قیامت ایشان را خوار می سازد و به شماتت از ایشان چنین پرسش می کند که: آنان که جز خدا می پرستیدید و عصای یکتا پرستی را برای آنها می شکستید، اکنون در کجایند؟! و آنان خاموش بر جای می مانند. و اما اهل علم خواری و بد کردن در حق مشرکان را به سبب کفرشان تثبیت می کنند.

کافران چه کسانی هستند؟ آن کسانی هستند که بر خود ستم روا می دارند، و در هنگام مرگ از کارهای خویش بیزاری نشان می دهند و آنها را منکر می شمارند و به این ادعا می پردازند که هیچ کار بدی را انجام نداده اند، ولی خدا با علم خویش از کارهای بدی که کرده بودند به آنان خبر می دهد و همه آنان را روانه آتش می سازد، از در گناهی که مرتکب شده بودند و جاودانه در آن باقی می مانند و به سبب تکبری که در زمین از خود نشان داده بودند گرفتار لعنت می شوند.

شرح آیات:

اشاره

چه کس را می پرستیم؟

[۱۹]

علم بشر محدود است و در مراحل مختلف تکامل پیدا می کند، و به چیزهای آشکار اختصاص دارد در صورتی که علم خدا بر آشکار و پنهان احاطه دارد، و از پنهان پیش از آشکار با خبر می شود، بدان جهت که هر چیز پیش از آن که

ص: ۳۸

آشکار شود در پنهانی وقوع پیدا می کند.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ

و خدا به آنچه پنهان می کنید و آنچه آشکارا انجام می دهید علم دارد و آن را می داند.» [۲۰]

آن کس که از ظاهر و باطن علم دارد، بیش از آن حق دعوت و به خود خواندن از کسی دارد که نه می آفریند و نه دانشی دارد!! ۶/ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ - و کسانی که آنان، جز خدا، به خدایی می خوانند، چیزی را نمی آفرینند و خود آفریده شده اند.» و سؤالی که پیش می آید این است که آنان کیانند؟ گفتند که: آنها بتانند، و به نظر من چنان می رسد که آنان طاغیان و مستکبران اند که بتان اشاره به آنها است، و ما بنا بر همین نگرش به تفسیر آیات آینده می پردازیم.

[۲۱]

نخستین صفات خدایان پنداری این است که آنها مرده اند، و نه دانشی دارند و نه قدرتی، مگر به آن اندازه که خدا از علم و قدرت خود به آنان بخشیده است.

أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ

مردگانند و از زندگان نیستند.» شاید تأکید بر این که زنده نیستند از آن روی بوده باشد که مقصود از مردگان اشاره به مرگ حقیقی نبوده و به همین جهت تأکید لازم شده است.

وَ مَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

و نمی دانند که چه وقت زنده و برانگیخته خواهند شد.» یعنی آنان چشم به راه رسیدن کیفر کفر خویشند بدون این که از زمان وقوع آن آگاه باشند، پس آنان در برابر خدا در معرض پرسش قرار خواهند گرفت.

طبرسی (ره) در ضمن تفسیر آیات گفته است: بتان مردگانند نه زندگان، و بیشتر مرده بودن آنان به اتکای به گفته خداوند متعال متکی است که گفته است:

«غیر احیاء» تا به صورت مطلق زندگی را درباره ایشان نفی کند، و معنی و

آن است که: این بتان نمی دانند که چه وقت برای کیفر برانگیخته خواهند شد، و به گفته ای دیگر «هم أموات» یعنی این که کافران در حکم مردگانند، بدان جهت که از حق و دین رویگردان شده و نمی دانند که در چه زمان مبعوث و برانگیخته خواهند شد! (۱) و اگر آیات را چنان تفسیر کنیم که مقصود از ارباب در آنها ارباب بشری باشد، هیچ نیازی به این تفسیرها و توجیهاات دور از ظواهر آیات نیاز پیدا نمی کنیم.

۶/

[۲۲]

□
اما خدای بر حقی که پرستش باید به صورت خالص نسبت به او صورت پذیر شود، الله یعنی خدای یگانه بی شریک است، و ایمان نیاوردن بعضی از مردمان به او جز به سبب نقصی نیست که در آنان وجود دارد، از آن روی که دلهای زشت آنان هر حقی را که بر آنها وارد شود از خود دور می سازند.

□ □ □
إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ

-معبود شما خدای یگانه است، پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند دلهایی انکار کننده دارند، و دلیل انکارشان فخر فروشی و استکبار ایشان است.

وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

-و خود بزرگنما و متکبرند. [۲۳]

ولی سبب حقیقی انکار خویش را به سبب استکبار و خودپرستی پنهان نگاه می دارند، در صورتی که خدا از آشکار و پنهان ایشان آگاه است، و از این حالت آنان اکراه و بیزاری دارد.

□ □ □
لَا جَزْمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ

- بدون شک خدا به آنچه پنهان می دارند و آنچه آشکار می سازند عالم است، و او مستکبران را دوست نمی دارد. «کلمه» لا جرم» از کسب گرفته شده (بنا بر آنچه در مجمع البیان از ابو مسلم روایت شده است)، یعنی شناختن این امر نیازی به اکتساب و تحصیل علم

ص: ۴۰

ندارد، زیرا که آن را بدون زحمت و آشکارا فهم می‌کنیم، و بعضی گفته‌اند که «جرم» به معنی بریدن میوه از درخت است و چون «لا» بر آن افزوده شود بدان معنی است که چیزی که این امر را قطع کند، یا با آن مخالف باشد وجود ندارد.

[۲۴]

برای آن که استکبار خویش را با پوشاندن غلافی پسندیده در نظر مردم بر آنان مخفی نگاه دارند، آنان را چنان می‌یابیم که خود را از دوستان گذشته نمایش می‌دهند و اندیشه‌های صحیح را به زمانهای گذشته نسبت می‌دهند و تو گویی که گذشت زمان حق را پیر می‌کند و آن را فرسوده و کهنه جلوه‌گر می‌سازد.

وَ إِذِ قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ

و چون به ایشان گفته شود که پروردگارتان چه چیز فر فرستاده است، می‌گویند که اینها اسطوره‌ها و افسانه‌های گذشتگان است. «اساطیر جمع اسطوره است و آن چیزی است که مسطور و نوشته شده باشد، و بسا هست که این لفظ از آن حکایت می‌کند که آنچه نوشته شده باطل است.

۶۱

کیفر استکبار

[۲۵]

مستکبر حق را دشمن خطرناک خویش تصور می‌کند، بدان سبب که وی قصد آن دارد که مردمان را در معرض بهره‌کشی خویش قرار دهد و بال طغیان و سرکشی را بر سر آنان گسترش دهد، و اگر مردمان از حق آگاه باشند چنین فرصتی را برای او باقی نمی‌گذارند، و لذا بانک تبلیغی در پی بانک تبلیغ دیگر علیه حق انتشار پیدا می‌کند، ولی عاقبت کار چه خواهد شد؟ عاقبت آن تحمل وزرها و بارهای گناه کسان دیگری است که او با تبلیغ آنان را گمراه ساخته است و باید آنها را علاوه بر وزر و سنگینی گناهان خویش تحمل کند.

لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ

تا بارهای گناه خویش را به صورت کامل در روز قیامت بر دوش خود حمل کنند، و همچنین بارهای گناه کسانی که نادانسته به دست آنان

ص: ۴۱

گمراه شده بوده اند، و چه بد باری را حمل کنند!» «أوزار» به معنی سنگینی گناهان است، از آن روی که گناه پایان نمی پذیرد، بلکه همچون باری سنگین بر جای می ماند که شخص گناهکار می بایستی کشیدن بار سنگین آن را تحمل کند، و گاه دو نفر در تحمل وزر گناهی شریک می شوند بدون آن که یکی از آنان سهمی سبکتر از دیگری داشته باشد، و در حدیث شریف نبوی آمده است:

«آن کس که سنتی نیکو را استوار سازد، پاداش آن و پاداش کسی که بدان سنت عمل کند، بدون آن که چیزی از آن کاسته شود به وی داده خواهد شد، و آن کس که سبب رواج سنتی زشت و بد شود، هم وزر آن را تحمل خواهد کرد و هم وزر کسانی را که به آن سنت عمل کنند.»

آیه اشاره به آن دارد که هر کس به اجبار خود را بر دیگری مسلط سازد، اگر در این راه نبوده باشد که به آن فرد راه سلامت خودش را بیاموزد، این کار وی گناهی بزرگ است.

[۲۶]

مستکبران تنها به تبلیغ بسنده نمی کنند، بلکه بر ضد حق و جبهه آن به انواع مختلف مکر و فریب می پردازند، و مکر و حيله گری آنان با مکر کسانی که پیش از ایشان بوده اند شبیه است، و از این آگاهیم که خدا چگونه آن مکاران گذشته را با فروریختن سقفها بر سرهای ایشان هلاک کرد.

قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُيُوتَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ

- کسانی که پیش از ایشان بودند مکر ورزیدند، پس خداوند ساختمانهای آنان را از شالوده ویران کرد و سقف از بالا برایشان فروریخت. «۶/ سقف به سبب متزلزل شدن شالوده هایی که بر روی آنها بنا شده بود و آنان در زیر آنها قرار داشتند فروریخت و آنان را هلاک کرد.

وَآتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

- و عذاب از جایی به سراغ ایشان آمد که انتظار آن را نداشتند.»

ص: ۴۲

آنان سقف را می آراستند، و در محافظت آن کوشش می کردند، و ناگهان سقف به سبب متزلزل شدن شالوده منهدم شد و فروریخت.

آیات سوره عنکبوت بهترین تفسیر برای این آیه است، چه کفاری که به آب اعتماد پیدا کرده و ساختمان خود را بر پایه های تمدن بنا کرده بودند، در دریا غرق شدند و همچون قوم فرعون متلاشی شدند، و به همین گونه کسانی که همچون قوم عاد متکی به استحکام و استواری خانه های خود بودند، به سبب باد و سنگهایی که بناهای خود را با آنها بنا کرده بودند، به هلاکت رسیدند، و هر قومی که جز خدا بر پایه های مادی اعتماد کند، خدا آن پایه ها را متزلزل می سازد و از همین راه هلاکشان می کند، در حالی که آنان خبر از این ندارند که خطای بزرگ ایشان همین اعتماد کردن آنان بر نیرویی زوالپذیر بوده است.

[۲۷]

و این عذاب دنیایی آنان است نه عذابی که در آخرت خواهند دید، و استکبار ایشان هر چه زودتر به خواری و ننگ گرفتارشان خواهد ساخت.

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ

-سپس در روز قیامت خواریشان می سازد و به ایشان می گوید که: کجایند شرکایی که عصای وحدت را به خاطر آنان می شکستید، یا به تعبیر دیگر خودتان را برای آنها و دفاع از ایشان به زحمت می انداختید و با جبهه حق به مبارزه و قتال مشغول می شدید، در صورتی که شایسته چنان بود که با ایشان به جنگ پردازید، اکنون کجایند؟ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ کسانی که علم به ایشان داده شده بود خواهند گفت که خواری و بدی در امروز بهره کافران است.» پس یک عذاب نفسانی دارند که عار و ننگ است، و یک عذاب جسدی که آزارشان می رساند و ناراحتی و بد حالی برایشان فراهم می آورد، و این که ارزش علم و سودمندی آن را به ما الهام می کند، و بزرگترین سبب برای استکبار مستکبران و بهره کشی آنان از مردم وجود نداشتن علم در نزد مردمان است.

ص: ۴۳

و آیا کافران کسانی هستند که با زبانهای خود حق را انکار می کنند، یا این که هر مستکبر نسبت به حق و ستمگر بر جان خویش با چنین عذابی رو به رو خواهد شد؟ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ - آنان که فرشتگان در حالی جان را از ایشان باز می ستانند که بر خود ستم روا می دارند.» اما کسانی که پیش از رسیدن هنگام مرگ توبه کرده باشند وضعی دیگر دارند.

فَالْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يَكْفُرُونَ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ مِنْ سُوءِ

-خود را تسلیم می کنند(و می گویند که) ما کار بدی انجام نداده ایم.» در صورتی که پیش از این لحظه به استکبار می پرداختند و خود را برتر از حق و برتر از مسئولیت و قانون می پنداشتند و مردمان را مستضعف نگاه می داشتند، باید بدانند که:

بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

- (نه چنین است و) خدا به آنچه می کردید دانا است.» استکبار با ستم کردن بر مردمان و خوار و حقیر شمردن ایشان آغاز می شود، و گاه یکی از مردمان پست در میان ایشان در برابر کسی که از او پستتر است چنین می کند، و در حدیثی مأثور از امام امیر المؤمنین (علیه السلام) آمده است که:

«هر کس که بر این اعتقاد باشد که او بر دیگری برتری دارد، از مستکبران است.»

پس من گفتم: حتی اگر چنان باشد که چون آن دیگری را در حال مرتکب شدن به گناهی ببیند و چنین بگوید باز هم چنین است؟ و او گفت:

«هیئات هیئات، چه ممکن است که خدا گناه او را بخشیده باشد، و تو بایستی برای پس دادن حساب بر پای ایستی، آیا داستان جادوگران و موسی را نخوانده ای؟» [۲۹]

در آن هنگام به سوی درهای جهنم رانده می شوند، و هر یک از آنان

از دری وارد آن می شود که آن را در دنیا برای خود برگزیده بود، پس در میان ایشان کسی است که در طغیان بر بندگان را برای خود برگزیده بود، و کسی که در فرمانبرداری از گردنکشان، و کسی که در تباهی کردن در زمین و نظایر اینها را اختیار کرده بود.

۶۱

فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ

- پس از درهای جهنم وارد آن شوید و جاودانه در آن بمانید، که جایگاه متکبران چه بد و نفرت انگیز است.» مقصود کسانی است که از حق خود را برتر شمردند و در زمین به استکبار پرداختند و دلهایی منکر حق و واقعیت داشتند.

چون آیات این درس را با آیه های درس گذشته مقایسه کنیم که در پیرامون علم جریان داشت، اینها را می بینیم که درباره حالت خودبزرگ بینی و تکبر نسبت به حق سخن می گویند که از بزرگترین دشمنان علم است، و به تدریج از انکار به استکبار و تکبر پیش می رود، به همان گونه که در آیات پیشین این پیشروی تدریجی از تفکر به تعقل و سپس یادآوری و سپاسگزاری و سرانجام هدایت بود.

۶۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۰ تا ۳۷]

اشاره

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلِمَنْ أَلَّخِرَهُ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ (۳۰) جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ (۳۱) الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۳۲) هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسِهِمْ يَظْلِمُونَ (۳۳) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۳۴) وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (۳۵) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسَبِّحُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِبِينَ (۳۶) إِنْ تَحَرَّصَ عَلَيَّ هَدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ (۳۷)

ص: ۴۵

به ایشان رسید و احاطه شان کرد.

۶/

و انجام، از آن پرهیزگاران است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته سیاق ایستگاه کافران را در برابر رسالت آشکار ساخت، و اما متقیان و پرهیزگاران ایستگاهی نیکو دارند، چه فراهم آورنده روش عمل بر حسب احسان و نیکوکاری است که در دنیا به پرداختن به حسنات و کارهای خوب

ص: ۴۶

می انجامد، و در آخرت پاداش کامل بهره‌ایشان می شود و پرهیزگاران در آن با سلامت و خوشی استقرار پیدا می کنند.

آنجا جایی است که به بهشتها و باغهای جاودانی داخل می شوند، و در آنجاها نهرها را می بینند که از زیر درختان روان است و آرزوهای ایشان تحقق پیدا می کند، و چنین است پاداش پرهیزگاران که زندگیشان با خوشی پایان می یابد، و فرشتگانی که مأمور گرفتن جانهای ایشان در هنگام بیرون رفتن از این جهانند، به آنان مژده در آمدن به بهشت در نتیجه پرداختن به کارهای نیک و شایسته می دهند.

کافران با عقلهای خویش هدایت نمی شوند، بلکه چشم به راه آیند که فرشتگان از آسمان فرود آیند تا با چشمهای خود آنان را رؤیت کنند، یا عذابی که به آن بیمشان داده بودند فرا رسد، ولی دنیا خانه آزمایش است، و چون حقایق آشکار شود ناگزیر گرفتار عذاب خواهند شد، و توبه ایشان، بدان جهت که خود بر خویشتن ستم روا داشتند و خدا ستمی بر ایشان روا نداشت، مورد قبول قرار نخواهد گرفت، و در آن هنگام است که بدیهی اعمال خویش را خواهند یافت، و آن عذابی که به استهزای آن می پرداختند آنان را فرا خواهد گرفت.

۶/ گروهی از کفار انحراف فکری و رفتاری خویش را، از طریق ارتباط دادن آن با اندیشه «جبر» امری ناگزیری می دانند و می گویند: اگر خدا می خواست ما را از پرستش شرکای پنداری خودش و از پیروی قانون باطل بازمی داشت، و این بهانه ای قدیمی است و در برابر تبلیغ آشکار رسولان خدا کاری از آن بر نمی آید، و دیگر این که آزادی و اختیار ایشان بر جای خود باقی است و برای انجام دادن کارهای زشت و بد و کفر ورزیدن هیچ جبر و عامل مجبور کننده ای در کار نیست، و خدا هرگز آنان را به پرستش طاغوت فرمان نداده، بلکه پیامبران را برای رهانیدن مردمان از طاغوت برانگیخته است، پس بعضی از آنان دعوت رسولان را پذیرفتند و هدایت شدند، و گروهی را که به این دعوت پاسخ مثبت ندادند، خداوند گمراه و بدبخت ساخت، و بنا بر این تکذیب کنندگان رسولان از آن روی به سخت ترین عذاب گرفتار خواهند شد که در قبول و رد و تصدیق و تکذیب خود کمال آزادی

را داشته اند، پس به آثار گذشتگان نظر افکنید.

خدا هیچ کس را بر هدایت یافتن مجبور نمی سازد، ولی آن کس را نیز که گمراهی را برگزیده است به راه راست هدایت نمی کند و به یاری او بر نمی خیزد و احدی نیز در حق او چنین نمی کند.

شرح آیات:

اشاره

پاداش پرهیزگاران

[۳۰]

نظر مستکبران نسبت به رسالت از این قرار بود، اما مؤمنانی که ترس از خدا و پرهیزگاری را راهنمای خود قرار داده بودند، هرگز چنان نشد که گناهان همچون حجابی مانع به کار افتادن عقلهای ایشان و فهم حقایق شود، و چون از ایشان درباره رسالت سؤال می شد می گفتند که آن خوب است.

وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا

و چون به کسانی که پرهیزگار بودند گفته شد که پروردگارتان چه چیز را فرو فرستاد، گفتند: خیر و نیکی را. و شیرینی ایمان را کسی جز پرهیزگاران نمی تواند احساس کند، و آشکارترین نشانه ایشان نیکوکاری است که سبب رسیدن آنان به حسنات و چیزهای خوب و نیکی در دنیا و آخرت می شود.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ لِدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لِنِعْمِ دَارِ الْمُتَّقِينَ

برای کسانی که نیکویی می کنند در این دنیا حسنه و نیکویی است، و دنیای دیگری خوبتر و نیکوتر، و چه زیبا و پسندیده است سرای پرهیزگاران. [۳۱]

اما سرای پرهیزگاران تحقق یافته در باغهای بهشت جاودانی است.

۶/

جَنَّاتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ

باغهایی جاودانی است که در زیر درختان آنها نهرها روان است، و هر چه را که بخواهند در آنجا خواهند داشت. مطلق بودن، دلیل بر آن است که خواسته ها و آرزوهای اهل بهشت همگی

در آنجا صورت تحقق پیدا کند، و از وضعی که خواهند داشت کاملاً راضی و خرسند خواهند بود، و این رضایت هرگز در دنیا ممکن نیست تحقق یابد، حتی گوینده ای از آنان گفته است: چنان نیست که هر کس هر چه را بخواهد به آن دسترس پیدا کند! و این مایهٔ اختلاف و تفاوت بزرگی میان اهل بهشت و اهل دوزخ است.

كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

—خدا پرهیزگاران را بدین گونه پاداش می دهد. اما مؤمنانی جز ایشان چندان در آتش دوزخ باقی می مانند تا آثار گناہانی که مرتکب شده بودند از میان برود و آن گاه به بهشت درخواهند آمد.

[۳۲]

و شخص متقی و پرهیزگار در خطری عظیم باقی می ماند تا آن گاه که یقین، یعنی مرگ، او را دریابد، چه همه بیم آن دارد که مبادا پیش از آن که به پایان زندگی برسد پایش بلغزد، پس چون بر هدایت تا لحظهٔ مرگ استوار بماند پاکیزه است.

الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

—کسانی که فرشتگان پاکیزه جانهاشان را می ستانند و به ایشان می گویند: سلام بر شما، به سبب کارهایی که کرده بودید به بهشت درآیید. با وجود آن که مسافت زمانی گسترده ای میان مرگ و داخل شدن در باغهای جاودانی بهشت وجود دارد، فرشتگان به متقیان در هنگام مرگشان مژده می دهند که حتماً به آن درخواهند آمد، و علاوه بر این چنان کسان در این فاصلهٔ پس از مرگ در باغها و بهشتهایی شبیه باغهای جاودانی در آرامشگاه راستینی در پناه فرمانروایی مقتدر به سر می برند.

[۳۳]

اما غیر متقیان، بزرگترین خطایشان آن است که چشم به راه آن اند که خطر آنان را فرا گیرد تا به وجود آن اعتراف کنند، ولی در این هنگام دیگر ایمان آوردن برای ایشان سودی ندارد، زیرا که دنیا سرای آزمایش است و اندازهٔ ایمان و

ص: ۴۹

تقوای فرد در آن اندازه گرفته و معلوم می شود که قوت اراده و عقل او در آن هنگام که به خطری او را بیم می دهند در حالی که هنوز آن را ندیده است چه مقداری دارد، اما پس از آن مردمان همه با یکدیگر برابرند، و هر کس از خطری که ببیند می گریزد، ولی تنها خردمندان و عاقلانند / ۶ که از خطر در وقت مناسب و در آن هنگام که بیم فرا رسیدن آن به ایشان داده می شود فرار کنند.

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ

- آیا منتظر آن اند تا فرشتگان (مرگ) بر آنان وارد شوند. «أَوْ يَأْتِي أَمْرٌ رَبِّكَ - یا فرمان (عذاب) پروردگارت برسد.» و آن گاه ایمان آورند، و چه سودی ممکن است ایمان آوردن پس از دیدن عذاب برای ایشان داشته باشد؟! كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنَ قَبْلِهِمْ - کسانی که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند.» و خدا به بدترین صورت هلاکشان کرد.

وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

- و خدا بر ایشان ستم نکرد بلکه خود بر خویشتن ستم کردند.» مثل این گونه کسان همچون مثل مردی است که با چشم خود چاهی را ببیند و به وجود آن اعتراف نکند مگر آن گاه که در آن فرو افتد و استخوانهایش بشکند، و آن گاه بگوید که به وجود چاه اعتراف می کنم! اگر چنین بودن درست باشد، پس چرا چشم به تو داده شده است؛ آیا برای آن نبوده است که راه را در برابر خود ببینی و پیش از افتادن در چاه از افتادن در آن پرهیزی؟! چرا به آدمی عقل بخشیده شده است؟ آیا برای آن نیست که غیب را ببیند، چه دیدنی را حتی جانور می بیند! و برای چه به او اراده داده شده؟ آیا برای آن نیست که با آن به چالش و مقاومت در برابر شهوات پردازد، و اما به دنبال شهوات به راه افتادن چیزی نیست! با این خطر چه وقت آدمی در فکر رفع آن برمی آید؟! در آن هنگام که نخستین نشانه های آن آشکار شود، اما در آن هنگام که او را فرا گرفته

است دیگر راه گریزی وجود ندارد! [۳۴]

دنیا بدین گونه بر اساس سودمند شدن از عقل و اراده برای آدمی به وجود آمده است، و کافران فایده ای از آن به دست نمی آورند.

۶۱

فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

-پس نتیجه بدیها و کارهای زشتی که انجام داده بودند به ایشان رسید، و آنچه که مورد ریشخند و استهزای ایشان بوده برایشان فرود آمد. «فکر و اندیشه حقی که در معرض ریشخند آنان قرار داشت از آنان انتقام گرفت، به همان گونه که کارهای زشت و بد ایشان به سختیها و دشواریهایی تحول پیدا کرد که زندگیشان را تباہ کرد.

[۳۵]

پس چشم به راه آن بودن که حق تبلیغ شده به مردمان به واقعی قابل رؤیت تحول پیدا کند، خطایی بزرگ است که هلاک شدگان پیش از ما مرتکب آن شدند، و بر ما است که از آن دوری گزینیم؛ و خطر دیگر قدری و جبری بودن است و اعتقاد به این که خدا ما را آزاد نیافریده است تا با عقل و اراده ای که به ما بخشیده نیک و بد را از هم بازشناسیم و بر راه درست زندگی کنیم، و این که در کارهایی که می کنیم آزادی کامل و در برابر آن مسئولیت تمام داریم، و اگر جز این می بود به اجبار و بدون اراده همه کارها را به انجام می رسانیدیم، ما را بر آن مجبور می کرد که پرستش طاغیان را ترک کنیم.

وَ قَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ

-کسانی که شرک ورزیدند گفتند: اگر خدا می خواست ما چیزی را جز او نمی پرستیدیم. «نه به پرستش مال تجسم یافته در سرمایه داری می پرداختیم، و نه نیروی تجسم یافته در طاغوت را می پرستیدیم، و نه به بندگی و اطاعت از میراث تحقق یافته در پدران و نیاکان خویش متمسک می شدیم.

نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ

-از خودمان و پدرانمان، و نه حرمت چیزی جز او را در نظر می گرفتیم. «تا بگوییم که این حلال است و آن حرام بر حسب هوای نفس خودمان، که

ص: ۵۱

جاهلیان چنین می کردند و گوشت شتر گوش بریده (بحیره) و شتر به حال خود وا گذاشته به سبب فراوانی نتاج (سائبه) و نظایر اینها را حرام می شمردند، و پیروان از جاهلیت امروز قوانینی را برای مقید کردن نیروها و تواناییهای مردمان وضع می کنند. و به تعبیر دیگر ما هرگز پیرو سروری دستگاه فاسدی نخواهیم شد و از قانونهای ساخته بشر اطاعت نمی کنیم.

كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

- کسانی که پیش از ایشان بودند نیز چنین کردند. «به بندگی طاغوت پرداختند و برای خود جعل قانون کردند، و مدعی آن شدند که خدا این امر را بر عهده ایشان گذاشته است، ولی باید از آنان پرسید که:

پس خدا برای چه فرستادگان خود را به رسالت برگزید؟ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ - پس آیا بر عهده رسولان کاری جز رساندن پیام آشکار بوده است؟» ۶/ پس نه خدا امر زندگی را به بشر تفویض کرده است، بدان سبب که فرستادگانی بر آنان مبعوث کرد، و نه این که چنان می خواهد که مردمان را به جبر و اکراه هدایت کند، پس چون مجبورشان نمی کند از آنان راضی است، زیرا که وظیفه رسولان پس از ابلاغ کردن پیام پایان می پذیرد، و در این هنگام است که مسئولیت خود انسان آغاز می شود.

کلمه آشکار و رسا

[۳۶]

و بدین گونه خداوند فرستادگان را با کلام و سخنی به کمال آشکاری فرو فرستاد: پرستش خدا و طرد طاغوت.

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ

- و در هر قومی فرستاده ای را فرستادیم تا به آنان بگوید که: خدا را پرستید و از طاغوت اجتناب کنید. «طاغوت خود را بر مردمان تحمیل می کند، و در برابر او تنها خاموش ماندن

ص: ۵۲

کافی نیست، بلکه او یک پلیدی است که اجتناب و پرهیز کردن از او واجب است، و باید خود را در برابر او نیرومند سازند و از او پرهیز کنند و بر او بشورند و به فرمانهای او گردن نهند، و اگر چنین نمی بود خداوند متعال کار بندگان را به خودشان واگذار نمی کرد که برای خود فرمانروایی برگزینند، یا اگر خواستند در برابر کسی که در صدد بهره کشی از آنان و گمراه ساختن ایشان برآمده است خاموش بمانند، هرگز... بلکه حجت را بر ایشان تمام کرده و برای هر گروهی از مردم فرستاده ای را مبعوث کرده است که او را مقتدای خود قرار دهند و با هم به همکاری برخیزند تا هیچ کس از ایشان نتواند بگوید که من چیزی نمی دانستم و بی خبر بودم.

فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ

پس بعضی از ایشان چنانند که خدا هدایتشان می کند، و بعضی دیگر چنانند که گرفتار گمراهی می شوند و خود سبب آن بوده اند. «آن کس که به هدایت می رسد، البته خدا راهنمای او است، ولی پس از آن که خود وی راه راست و هدایت را برگزیند و خواستار آن شود، و آن کس که گمراه می شود نیز خدا او را گمراه می کند ولی پس از آن که خود وی گمراهی را برگزیده است، و به همین سبب پروردگار ما گفت: حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ یعنی پس از برگزیدن گمراهی گمراه شدن وی و جوب پیدا کرد، و هر کس باید مسئولیت خود را تحمل کند.

فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ

-پس در زمین سیر کنید تا ببینید که پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بوده است. «۶/ اگر خدا کفر را برای بندگانش پسندیده است، دیگر چرا باید کافران را عذاب کند؟! [۳۷]

و بار دیگر پروردگارمان تأکید می کند که هدایت اجباری از جانب خدا نیست، و به همین سبب هیچ کس نباید چشم به راه آن باشد که پیغمبری بیاید و او را مجبور به هدایت سازد، و نمی تواند بگوید که چون کسی برای مجبور کردن من به هدایت نیامده است پس من هیچ گناه و تقصیری مرتکب نشده ام. هرگز چنین

نیست... و تو مسئولی و رسول مسئولیتی درباره تو ندارد.

إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

اگر اصرار بر هدایت یافتن ایشان داری، (این را بدان) که خدا آن کس را که به گمراهی رضا داده است هدایت نمی کند، و چنین کسان یار و یآوری ندارند. پس خود را به این عذر و بهانه ها دلخوش ندارند، و منتظر کسی نباشند که برای هدایت ایشان مأمور شده باشد، هرگز چنین کسی برای راهنمایی ایشان نخواهد آمد، و تنها خدا یار و یاور است، و تو اگر به سوی او راهنمایی شوی به خوشبختی گمشده و مورد اشتیاق خویش دست خواهی یافت.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۳۸ تا ۴۴]

اشاره

وَ أَقْسِمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۸) لِيَبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي
يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ (۳۹) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَن نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (۴۰) وَالَّذِينَ
هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبْوِّنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۴۱) الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ (۴۲) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ فَسَيُلَوِّهُمُ أَهْلُ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۴۳) بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِيُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (۴۴)

ص: ۵۴

آثار ایمان داشتن به آخرت

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کافران برای گریختن از دشواری عالم شدن به آخرت، با سوگندهای شدید و غلیظ به خدا می گویند که خدا بار دیگر آن کس را که مرده است زنده نخواهد کرد! و خداوند متعال برای آنان تأکید می کند که به آنان وعده برانگیخته و دوباره زنده شدن ایشان را داده است و هرگز خلف وعده نمی کند، و بیشترین مردمان از این حقیقت آگاهی ندارند.

هدف از بعث آشکار کردن حق در اختلافاتی است که آنان با یکدیگر دارند، و ثابت کردن دروغ کافران، و در این کار هیچ دشواری وجود ندارد، از آن روی که خدا هر گاه که چیزی را بخواهد و اراده کند به آن می گوید باش و هست شو و آن می باشد و هستی پیدا می کند.

در مقابل کسانی را می یابیم که مسئولیت ایمان به حق را تحمل می کنند، و به همین جهت هر زمان که در سرزمین خود از آزادی عمل کردن به حق محروم بمانند به هجرت می پردازند، و خدا وعده نیکی به ایشان در دنیا و بیش از آن در سرای دیگر می دهد که اکنون نعمتهای توصیف ناپذیر آن برای ایشان پوشیده است، بدان سبب که اینان در برابر رنج دنیا تحمل و شکیبایی نشان می دهند و هنگام مقاومت و ایستادگی در برابر کافران بر خدا توکل می کنند.

بعضی از آنان به مناقشه و گفتگو درباره صدق و راستگویی رسول می پردازند که بشری همچون دیگر افراد بشر است، در صورتی که می دانند خدا ۶/ پیش از او نیز کسانی را به رسالت برگزیده بود که تفاوتی با دیگر مردمان جز در رسیدن

وحی پروردگار به ایشان وجود نداشت، پس از اهل علم و کسانی سؤال کنید که بینات و دلایل و کتابهای نازل شده خدایی را در یاد دارند. و قرآن کتاب و ذکری است که به محمد (ص) بدین منظور نازل شده است که رسالتی را که بر آنان به تدریج نازل شده بود برای ایشان توضیح دهد، و عالیترین هدف برانگیختن عقلهای مردمان است و برانگیختن آنان به تأمل و تفکر و اندیشیدن.

شرح آیات:

اشاره

علم دلیل حقیقت است

[۳۸]

سیاق قرآنی معمولاً در ضمن یک سوره یا درس پیش از یک خط فکری را پیروی می کند، بدان سبب که کتاب خدا است و هیچ کاری آن را از پرداختن به کاری دیگر باز نمی دارد، و چون در پایانهای آیات این درس از قرآن کریم تدبر کنیم، بر ما آشکار می شود که سیاق درباره علم با ما سخن می گوید، و علاوه بر آن از ایمان به بعث و رستاخیز، و از هجرت کردن در راه خدا، و از رسالت، بلکه علم عنوان خط ارتباطی میان موضوعهای مختلف این آیات می شود، بدان جهت که علم مسئولیتی عظیم دارد که مقرون با عمل باشد، و به آن بانگ بردارد که مردمان به ایمان روی آورند و چون پاسخی نشنید به هجرت و مهاجرت در راه خدا پردازد، و اگر علمی مقرون به عمل نباشد قرآن آن را علم نمی خواند، بدان سبب که علم - در اسلام - روی هم انباشته شدن معلومات در حافظه نیست بدان گونه که، مثلاً - حسابگر (کامپیوتر) آنها را انبار می کند، بلکه کشف کردن دانستیها با وضوح به نور عقل است. و در آن هنگام که حقایق کشف می شود، عمل کردن به آنها نتیجه فطری علم است.

ولی آیا عمل کردن به علم آسان است؟ هرگز... مگر در حدیث شریف نیامده است که:

«سخن ما دشوار است و دشوار به نظر می رسد».

پس در برابر عمل سدها و گردنه هایی نفسانی و واقعی وجود دارد که

ص: ۵۶

می باید از آنها بگذریم و بر آنها پیروز شویم.

و بعضی از مردمان برای آن که از مسئولیت علم بگریزند، خود را به نادانی می زنند و سوگندهای غلیظ یاد می کنند که جاهلند.

۶/ از سوی دیگر، علم به آخرت همچون سنگ شالوده برای علم است، زیرا که فهم و شناخت دنیا و آنچه در آن از مسئولیتها و ارزشها و حقایق وجود دارد، جز از طریق معترف بودن به آخرت به دست نمی آید، و اگر جز این باشد همه چیز در دنیا صورت لغز و معما و رازی بزرگ پیدا می کند.

به همین سبب منکر شدن آخرت همچون جهلی کلی به زندگی دنیا است که در یک لحظه پایان می پذیرد.

از جهت سوم: علم به آخرت ما را به آن مؤمن می سازد که حقی ثابت در این جهان وجود دارد، و ما به زودی آن را خواهیم شناخت و بر اساس آن در روزی به حسابمان رسیدگی خواهد شد، پس ناگزیر باید که به جستجوی آن برخیزیم و آن را محور اندیشیدن و به اندیشیده عمل کردن خویش قرار دهیم.

اگر محور بودن حق نباشد، بدان می ماند که اساس و شالوده ساختمان فروریخته باشد، که بر اثر آن همه چیز منهدم می شود، پس اگر حق و باطلی واقعی وجود نداشته باشد، و حسن و قبح عقلی-بنا به تعبیر فیلسوفان- در کار نیاید، پس چه نیازی به آن داریم که به جستجوی علم بپردازیم؟ و مقیاس در مبارزه ها و گفتگوها چه خواهد بود؟ آیا مقیاس «من» است، یا «نیرومندتر»، یا «چیزی دیگر»؟ چنان می نماید که دو آیه به توضیح این حقیقت می پردازد:

وَ أَفْسُمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ

و سخت ترین سوگندها را به خدا در این خصوص یاد می کنند که خدا کسانی را که از دنیا می روند بار دیگر زنده از قبر بر نمی انگیزد و زنده بیرون نمی آورد. «قسم یاد کردن درباره چیزی که شخص نسبت به آن نادان است، دلیلی برای تأکید او به جهل خویش و فرار از علم به حق است، و اگر جز این باشد چه

ص: ۵۷

دلیل برای مؤکد کردن با قسم است که خدا مردگان را زنده نمی کند و بر نمی انگیزد؟ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - آری، این وعده راست خدا است، ولی بیشترین مردم نمی دانند.» وعده خدا راست است، و وعده کرده است که هر کس بمیرد بار دیگر زنده خواهد شد، ولی بیشتر مردم این را نمی دانند.

علامه طباطبائی گفته است: (یعنی نمی دانند که این وعده ای است که تخلف پیدا نمی کند، ۶/ و قضایی است که به سبب اعراض و دوری گزیدن ایشان از آیات دلیل بر آن تغییر نخواهد یافت، و کاشف وعده او درباره آفرینش آسمانها و زمین، و عدل و احسان، و تکلیف فرود آمده در شرایع الاهی است). (۱)

بعضی گفته اند: معنی آن است که حکمت بعث را نمی دانند پس به آن ایمان نمی آورند. (۲)

به نظر می رسد که قرآن علم بیشتر مردم را علم نمی شمارد، تا اکثریت مقیاسی در نظر گرفته نشود، بلکه مقیاس حقی است که در آخرت آشکار می شود، و آیه با بیان حقیقت علم و مقیاسهای آن پایان می پذیرد، و خدا دانا است.

بعث برای چیست؟

[۳۹]

از هدفهای بعث و نشور پس از مرگ آشکار شدن حق است، و اثبات باطل بودن گفته های کافران، و بدین گونه یکی از حکمتهای ایمان به آخرت، ایمان آوردن به ملائک ثابتی برای حق است که مردمان به آن باز می گردند و درباره آنچه با یکدیگر در آن اختلاف داشته اند داوری صورت پذیر می شود.

لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَيُعَلِّمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ

ص: ۵۸

۱- (۴) - المیزان، ج ۱۲، ص ۲۴۷.

۲- (۵) - مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۶۰.

-تا بر ایشان آشکار شود که در چه چیز با یکدیگر اختلاف داشته اند، و کافران بدانند که آنان دروغگو بوده اند.» پس هیچ کس نمی تواند حق را به باطل مبدل سازد، و خود را به آن بفریبد که باطل گاه حق می شود، زیرا که رأی اکثریت-چنان که اعتقاد بیشتر مردم بر آن است-مقیاس باز شناختن حق و باطل است، هرگز... پس از ما روزی خواهد آمد که در آن حق از باطل با وضوح کافی باز شناخته خواهد شد.

[۴۰]

و کافران چنان می پندارند که بعث و نشور غیر ممکن است، و این را نمی دانند که چون خدا چیزی را بخواهد به آن می گوید: کن فیکون.

۶۱

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

گفته ما برای (دست یافتن به) چیزی که وجود آن را اراده کنیم، آن است که به آن می گوییم باش و آن می باشد و هستی پیدا می کند.» تکرار کلمه «قول» شاید که برای بیان این مطلب آمده است که اراده عبارت از نعمتی در قلب نیست، یا اندیشیدنی در نفس و جان، بدان گونه که برای ما بشر چنین است، بلکه آن همچون گفتن (فعلی است) که خداوند آن را ابلاغ می کند و پدید می آورد، و در حدیث شریف از ابو الحسن-علیه السلام-در پاسخ یکی از یارانش که درباره اراده از او پرسیده بود که آیا از خدا است یا از خلق؟ گفت:

«اراده در افراد بشر در ضمیر است و فعلی که پس از آن پدید می آید، و اما از خدای تعالی اراده او همان پدید آوردن او است و نه چیزی جز آن، زیرا که او تأمل و توجه و تفکر نمی کند، و این صفات در او وجود ندارد و صفات آفریدگان است، پس اراده خدا همان دخل او است نه چیز دیگر که می گوید باش پس می باشد بدون لفظ و گفتن با زبان یا اهتمام درباره چیزی داشتن و نه درباره آن اندیشیدن و نه این که چگونه خواهد شد، به همان گونه که خود و کیف و چگونگی

ص: ۵۹

امر واجب هجرت

[۴۱]

بسیاری از مردمان آنچه را که می دانند کنار می گذارند و، از ترس جامعه فاسد و طاغوت، به نادانی عمل می کنند، در صورتی که شایسته است که نسبت به آن تمرد نشان دهند و از عمل کردن به آن خودداری ورزند، پس اگر در معرض ستم قرار گیرند و کاری از دستشان بر نیاید، از سرزمینی که در آنند هجرت کنند، و زمین خدا پر وسعت است و چه بهتر آن که از آن مهاجرت کنند و با نیرومندی بیشتر به سرزمینهای خویش باز گردند.

وَ الَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ

و کسانی را که در راه خدا هجرت کرده اند.» و به منظور عمل کردن به فرمانهای او.

مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَتَبُوَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً

پس از آن که ستم دیدند، در دنیا در جایگاهی نیکو جای خواهیم داد.» پس هر چه زودتر خدا برای ایشان سرزمینی گسترده و زندگی نیکو و آزادی و امنیت و آسایش از خطر فراهم می آورد.

۶/

وَ لِأَجْرِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

و هر آینه پاداش آخرت بزرگتر است و کاش آن را می دانستند،» و بر آنان است که تنها در بند پاداش دنیا نباشند، و فایده علم آن است که ما را پیش از مردن به پهنه های گسترده آخرت منتقل می کند و از پاداشهای بزرگی که در آن است آگاه می شویم.

[۴۲]

این همه به شرط آن است که دیدن آزار در راه خدا را تحمل کنند، و به فشار طاغوت تسلیم نشوند، و قضیه مکتبی خویش را فراموش نسازند.

ص: ۶۰

- کسانی که شکیبایی نشان دادند و به پروردگارشان توکل داشتند.

راه معرفت و شناخت

[۴۳]

آنان دربارهٔ رسالت محمد (ص) بدان جهت مجادله می کردند که او فردی همچون خود ایشان بود، و آیا خدا هرگز مردانی را به رسالت برگزیده است که به صورتی از دیگران تمایز و برتری داشته باشند؟! وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِيَ إِلَيْهِمْ - ما پیش از تو جز مردانی را به رسالت نفرستادیم که به ایشان وحی می کردیم. بر انسان است که خود به جستجوی حقیقت برخیزد، پس اگر آن را نیافت در جستجوی کسی برآید که آن را یافته است، از آن گونه کسان که علم و معرفت شخصیت آنان را ساخته و پرداخته است، و با شناخت آثار آشکار و نوشته های موجود در کتابها از جز خود تمایز پیدا کرده اند.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

- پس، اگر نمی دانید، از آن کسان که می دانند بپرسید. ولی اگر می دانید حق تقلید کردن از دیگران را ندارید، به همان گونه که پیروی از کسانی که از بینات و زبر آگاهی ندارند نیز روا نیست، یا این که چنین آگاهی را دارند ولی عملاً از آن سودی نمی برند و خود شخصاً از وحی سودی و از پندهای راهنمای آن بهره ای نگرفته اند. و این آیه و آن که پس از آن می آید، شرطهای تقلید را بیان می کند و به عبارتی دیگر، شرایط پیروی جاهل از عالم را معلوم می سازد، و آنها به حقایقی عقلی اشاره دارند که جان بشر فطرتاً آنها را می پذیرد.

۶/

شواهد و کتابها

[۴۴]

عالم طبیعت و دانشمند تاریخ و آگاه به طب و نظایر آن نمی تواند در

ص: ۶۱

پیوند با دین در امور مربوط به زندگی مورد تقلید قرار گیرند، بل عالم دین کسی است که ادله را یادآور می شود و با محتویات آگاه است.

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ

به گواهیها و نوشته ها. «ببینات به معنی گواهیهای آشکار است، اما زبر عبارت از کتابهایی است که درباره علوم الهی فراهم شده است. و از آن روی که بینات در آیات دیگری از قرآن گاه در کنار کلمه هدی آمده، همچون این گفته خدای تعالی: شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ، پس معنی آن -چنان که به نظر من می رسد- تفصیلات آشکار کننده تعلیمات آسمانی است، در صورتی که هدی یا کتابهای حاوی آن، بینشها و اشارات محکماتی است که تنها بعضی از آنها به تفصیل بیان شده است.

و بنا بر این تفسیر کلمه بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ متعلق به این گفته خداوند متعال است: أَهْلَ الذُّكْرِ، و بعضی دیگر آن را متعلق به این گفته او دانسته اند که: وَمَا أَرْسَلْنَا. علامه طباطبائی را نظر آن است که: (یعنی آنان را با بینات و زبر فرستادیم، و این اشاره است به آن که معنی در آیه پیشین آمده، و می خواهد بگوید که بشر بودن رسولان تنها بر حسب عادت است، و چنان است که تا یادی از آنان می شود در ذهن شنونده این سؤال پیش می آید که آنان با چه چیز فرستاده شده اند؟ پس به این پرسش پاسخ می دهد که با بینات و زبر، اما بینات برای اثبات رسالتشان، و اما زبر برای محفوظ ماندن تعلیمات ایشان است). (۱)

و من می گویم: به همان گونه که پروردگاران فرستاده خود را با بینات و زبر فرستاد، به همین گونه هم اهل ذکر به آنها یادآوری می شوند، با علم به این که متعلق آن نزدیکترین لفظهای سابق است که در این جا ذکر است / ۶ مخصوصا با اضافه شدن به اهل، و مخصوصا بدان سبب که کلمه غامض و دشوار است و بیشتر از کلمه «أرسلنا» سبب سؤال انگیزی می شود، و سپس بنا بر رأی ایشان کلمه وحی

ص: ۶۲

شایسته تر است نه «أرسلنا»، پس نیک در این گفته بیندیش.

هدف بعثت

بدین گونه وحی به رسول برای آن فرستاده می شود که سبب تحقق یافتن یکی از دو امر شود:

اول: این که رسول همچون پیشوایی باشد که دیگران از او پیروی کنند، و این چیزی شبیه تقلید است.

دوم: این که عقلهای مردمان برانگیخته شود و افکار خاموش و راكد ایشان به حرکت درآید، و مستقیماً به تحصیل علم بپردازند، و هدف نخستین همهٔ مردمان را شامل می شود، در صورتی که دومی به عقلاً اختصاص دارد.

وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ

و ذکر و قرآن را از آن روی به تو فرورستادیم تا برای مردم این مطلب را آشکار سازی که آنچه به سوی ایشان فرورستاده شده چیست تا مگر به اندیشیدن و تفکر بپردازند. ۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۴۵ تا ۵۵]

اشاره

أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ (۴۵) أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ (۴۶) أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَؤُوفٌ رَحِيمٌ (۴۷) أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَتَّحُونَ ظِلَالَهُ عَنِ الْأَيْمِينِ وَ السَّمَاءِ لِئَلَّا يَرَوْا سُجُودَ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَسْجُدُ لِلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْمَآئِطِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ (۴۹) يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (۵۰) وَ قَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ إِنْئِنِّي إِذْ فَأَيُّ فَارْهَبُونَ (۵۱) وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَ اصْبِرْ أَوْغَيْرِ اللَّهُ تَتَّقُونَ (۵۲) وَ بِكُمْ مِنْ نِعْمِهِ فَمَنْ اللَّهُ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمْ الضَّرُّ فَالْيَاغِيهِ تَجْتَرُونَ (۵۳) ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضَّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ (۵۴) لِيُكْفَرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (۵۵)

اوست خدای یکتا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کسانی که با مکر و حيله به گناهان و کارهای زشت می پردازند، و با افکار خود به رفع و دفع آنها می پردازند، شایسته چنان است که از مکر خویش غافل نمانند، چه گاه ممکن است که خدا به سبب ایشان بخشی از زمین را فرو برد، یا از جایی که هیچ توقع آن را ندارند عذاب خدا فرارسد و آنان را احاطه کند، در صورتی که خود به جستجوی معاش خویش در خشکی و دریا مشغولند و توان دور کردن عذاب را از خودشان ندارند، یا عذاب خدا در حالی آنان را گرفتار خود سازد که با کمال هوشمندی بیدارند و قدرت رد کردن آن عذاب را از جانهای خود ندارند، ولی خدا عذاب دادن به ایشان را از آن جهت برای ایشان به تأخیر می اندازد که نسبت به ایشان مهربانی دارد.

چرا با مکر به سیئات و کارهای بد می پردازند؟ برای چه به پرستش پروردگار خویش نمی پردازند؟ آیا به مخلوقات خدا نمی نگرند که چگونه به هنگام

حرکت سایه آنها از سمت راست به سمت چپ منتقل می شود! و همه این آفریدگان خاضعانه به خدا سجده می کنند، و حتی هر چه در آسمان و در زمین است، از زندگان و فرشتگان سجده می کنند بی آن که از خود استکبار نشان دهند، و آنان از پروردگار خویش بیمناکند که مبادا عذاب او بر سر ایشان فروریزد و به همین جهت از همه فرمانهای خدا اطاعت می کنند.

اما مردمان چنانند که بعضی از ایشان شرکایی برای خدا برمی گزینند، در صورتی که او به ایشان فرمان داده است / ۶ که دو خدا نپرستید، زیرا که خدایی جز الله یعنی خدای یگانه وجود ندارد که باید از او بیمناک باشند، و این که هر چه در آسمانها و زمین است از آن خدا است، و او را حاکمیت مطلق و واجب است، پس چرا از جزا بیمناک می شوند و او را می پرستند؟! در صورتی که نعمتها همه از او است، پس چون نیازمند نعمت شوند به او پناه می برند و خواستار رفع نیاز خود می شوند، ولی چون سختی و زیان از ایشان دور شد به پذیرفتن شریک برای خدا می پردازند، و نسبت به خیری که از جانب خدا به ایشان می رسد کفران نشان می دهند، پس آنان را به نعمت واگذار تا فردا بیاید و از سرنوشت حتمی خویش آگاه شوند.

شرح آیات:

اشاره

حاکمیت الهی

[۴۵]

خدا حاکم است، و دین واجب از آن او است، اما کسانی که برای خود به عنوان قانون نظامهای باطلی را طرح ریزی می کنند، و با نیروی خیال به بدعتگذاری آن می پردازند تا به هدفهای بد و زشت خویش که برای آنها نقشه کشی کرده اند برسند، هرگز از عذاب خدا در امان نیستند.

أَفَأَمِّنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ

-آیا کسانی که با مکر و حيله خویش به کارهای بد و زشت و گناه می پردازند، از این در امانند.» یعنی به مکرری پرداخته اند تا به وسیله آن به بدکاری و گناه مشغول شوند، و

ص: ۶۵

هدف چیزی بوده ولی آنان حیلۀ شیطانی خویش را برای دست یافتن به آن به کار انداخته اند، گناهی سنگین تر از گناه آن کسان دارند که به خطا یا بر حسب تصادف گناه می کنند، آیا چنین کسان از مکر خدا ایمنی دارند؟ که مثلاً:

أَنْ يَحْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

- که خدا آنان را با زمین فروبرد، یا عذاب از جایی ایشان را فرا گیرد که هیچ چیزی درباره آن نمی دانند. از بالای سر یا از اطراف ایشان.

علامۀ طباطبائی می گوید: این آیه و دو آیه پس از آن بیم دادن و تهدیدی برای مشرکان است، و آنان کسانی هستند که دیگری جز خداوند متعال را پرستش می کنند، و برای خود مقرراتی در زندگی وضع کرده اند که در زندگی از آنها پیروی می کنند، پس آنچه می کنند همه خواسته خودشان است و از شرایع فرو فرستاده خدا روی می گردانند که ۶/ از راه پیامبری به ایشان رسیده است، و در این باره به برهانهای واهی تمسک می جویند که برای خود آفریده اند و همه سیئه و گناه است. و اضافه کرده است که: سیئات مفعول مکروا با متضمن بودن معنی عمل است: یعنی با مکاری و حيله گری به گناه و کارهای زشت می پردازند. (۱)

و کلمه «الدين واصبا» در سیاق، بنا بر استنباط علامۀ طباطبائی بر معنی تشریح در شرک دلالت دارد.

[۴۶]

و بشر نیازمند به کسب است، و اکتساب احاطه شده با خطرها است، و خداوند سبحانه و تعالی انسان را در آن هنگام که برای دست یافتن به روزی تلاش می کند محفوظ می دارد، ولی چون به ساختن قوانین باطل برای سعی و کوشش پردازد، خدا او را طعمۀ خطرها قرار می دهد.

أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ

یا آنان را در گشت و گذارشان گرفتار می سازد.

ص: ۶۶

یعنی در ضمن گردش در برّ و بحر برای اکتشاف روزی.

فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ

-پس از آنها کاری همچون معجزه برنمی آید.» و نمی توانند از رسیدن عذاب به خودشان بگریزند، و از دست عقوبت فرار کنند.

گونه های عذاب الاهی

[۴۷]

عذاب خدا رنگهای گوناگون دارد:

اول: عذاب ناگهانی است که شخص انتظار رسیدن آن را ندارد، و بدون بیم دادنی از پیش فرامی رسد، مثل فرورفتن زمینها و خانه ها و زمین لرزه ها.

دوم: عذابی که بشر خود به سبب خطاهای خویش سبب آن می شود، همچون آن که بر کشتی نشیند و کشتی واژگون شود.

۶/ سوم: عذاب تدریجی همچون آن که خدا قومی را به قحطی عذاب دهد که به تدریج از میان خواهند رفت. و برای هر یک از رنگهای عذاب درد خاصی است که از ما می خواهد تا از آن بپرهیزیم، و قرآن ما را از همه آنها بیم داده است. پس از رنگهای اول و دوم عذاب آیه های اول و دوم به ما بیم داده اند، و اما درباره رنگ سوم خداوند می گوید:

أَوْ يَأْخُذْهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ

-یا آنان را گرفتار کاستی سازد.» طبرسی گفته است: تخوف و تنقص بدان معنی است که پیوسته و یکی پس از دیگری آنان را بگیرد تا هیچ کس از ایشان بر جای نماند، و این همان حالتی است که ترس از نابودی و خوف از هلاکت با آن همراه است، و گفته می شود:

تخوّنه الدهر یعنی روزگار به او خیانت کرد. (۱)

در حدیثی مأثور آمده است:

«تخوف همان تیقظ یعنی بیدار و هشیار ماندن است.»

در واقع معنی اصلی تخوف همان تیقظ است که عبارت از بیدار ماندن بر ترس و انتظار کشیدن برای پیشامدی هراس انگیز است، چه انسان از آن می ترسد و تمام کوشش خویش را برای دوری جستن از آن به کار می اندازد، و به سبب دردی جسدی یا روانی که برایش فراهم می آید از این کار عاجز می ماند، و بسا هست که این گونه از عذاب از هر گونه دیگر دردناکتر است، و به همین سبب پروردگار ما به بندگان خود اطمینان داده است که او نسبت به بندگان خویش رؤوف و مهربان است.

فَإِنَّ رَبَّكُمُ لَرُؤُفٌ رَحِيمٌ

-پس (بدانید که) پروردگار شما رؤوف و مهربان است. « پس علی رغم شایسته بودن آنان به عذاب تدریجی، به رأفت و رحمت خویش پیاپی نعمت خویش را به ایشان می رساند.

۶۱

آیات آفرینش و حقیقت پرستش و عبودیت

[۴۸]

چرا باید برای خدا شریک قایل شوند؟ آیا همه جهان سجده کننده به خدا نیست، و در برابر مشیت و خواست او خضوع و خشوع نمی کند؟! أَوْ لَعَمْرُؤُا إِلَیْهِ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ آیَا به آنچه خدا آفریده است نگاه نکرده اند. « مِنْ شَیْءٍ یَتَفَتَّحُونَ لِظُلُمِهِ - از چیزهایی که سایه های آنها از راست و چپ در حرکت است. « طبرسی می گوید: تفتیؤ مصدر باب تفاعل از فیء است، و گفته می شود (فاء الفیء یفیء یعنی سایه پس از آن که نور خورشید آن را از بین برد، بار دیگر به جای خود باز گشت) و بر آن اضافه می کند که: فیء چیزی است که نور خورشید آن را از میان برده است، و ظل به معنی سایه ای است که نور خورشید آن را از میان برده است، و از این جا چنین نتیجه می شود که معنی آیه تمایل پیدا کردن سایه های چیزها از طرف چپ و طرف راست است.

ص: ۶۸

-از راست و از چپها.» شاید یمین در سیاق از آن جهت به لفظ مفرد یمین در مقابل لفظ جمع شمایل آمده است که گاه طرف راست مبدأ حرکت در نظر گرفته می شود که در این صورت طرف چپ عنوان پایان آن را پیدا می کند، و حرکت از یک مکان آغاز می شود ولی در جاهای مختلف پیش می رود.

سُجِّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ

-که سجده کنندگان به خدایند و نسبت به او خضوع و فروتنی نشان می دهند.» هر چیز به خدا سجده می کند و کوچکی و خضوع و خشوع خود را ابراز می دارد، در صورتی که آن را چنان می بینیم که گویی ایستاده است، از آن روی که تنها سایه های آن حرکت می کند، ولی در واقع به خدا سجده می کند و به تسبیح او می پردازد و نسبت به او امر او فرمانبردار است، ۶/ و در سجود معنایی است که ما آن را از خضوع در نمی یابیم، و آن معنی فعل است.

[۴۹]

و به همان که جماداتی که در پیرامون آنها سایه ها در حرکت است و خود ظاهرا بی حرکت به نظر می رسند، ولی آنها به خدا سجده می کنند، و چنینند نیز زندگان در زمین و فرشتگان در آسمان.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

-و به خدا سجده می کند آنچه در آسمانها و زمین است از جنبندگان و فرشتگان، و آنان استکبار نمی کنند.» با وجود آن که از ما بشر که خود بزرگ بینیم و در مقابل اراده خدا به چالش می پردازیم، بسیار بزرگترند.

[۵۰]

و هر چیز از پروردگار خودش که می داند ما فوق او و قاهر نسبت به او است می ترسد.

يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ

از پروردگار خویش بیم دارند از بالای خود.» عذاب از بالا فرود می آید، و نیز چنین است پادشاه، و پروردگار ما گفته

است: وَ فِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ و در آسمان است روزی شما و آنچه به شما وعده داده شده است» و احساس فرد نیز در برابر پروردگار خویش که از لحاظ علم و قدرت بر او محیط است چنین است.

و يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

و آنچه را که به آن فرمان یافته اند انجام می دهند.» [۵۱]

و در میان همه موجودات آفرینش تنها انسان باقی می ماند که نسبت به آنچه که در برابر خدا خاضع است خضوع می کند: به خورشید و ماه و ستارگان خضوع می کند، و به نورها و اشجار و احجار، و نیز در برابر ثروت و نیرومندی و تبلیغ خاضع است.

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ

و خدا گفت که دو خدا نگیرید که او خدای یگانه است.» پس چرا باید از طبیعت بترسیم یا به پرستش آن برخیزیم، و چرا از طاغوت چندان در هراس باشیم که به او تسلیم شویم؟! پس بیاید تا تنها از پروردگار یگانه بزرگ و بی نظیر بترسیم.

فَأَيُّ قَوْمٍ يَفْرَهُونَ

پس تنها از من بترسید.» ۶/ «و آن کس که از پروردگار خویش بترسد، خداوند همه چیز را از او می ترساند، و آن کس که از پروردگار خویش نترسد، خدا او را از همه چیز می ترساند.» بیشتر آنچه از جانب بشر برای عبادت صورت می گیرد، پرستش چیزها است که به سبب هیبت و ترس انجام می گیرد، پس بیاید تا هیبت طبیعت را از خود دور کنیم و تنها از پروردگار و آفریدگار طبیعت بیمناک باشیم!!

در گذشتن از ترس شرط عبادت است

[۵۲]

و چون از ترس از طبیعت رهایی یابیم و از هراسیدن از آن خلاص شویم، روی خویش را به پروردگار جهانیان و به سروری قانونی او متوجه

ص: ۷۰

می سازیم، و نسبت به فرمانروایی و سروری قانونی، و در نتیجه نسبت به دین واجب او خاضع می شویم.

وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

و هر چه در آسمانها و در زمین است از آن او است.» آن کس که تسلط بر طبیعت به او اختصاص دارد، سیادت و سروری قانونگذاری نیز به او تعلق دارد.

وَلَهُ الدِّينُ وَاصْبَاءً

و دین واجب مخصوص او است.» طبرسی گفته است: (وصب الشيء و صوباً) یعنی دوام و ادامه یافت، و (وصب الدين) یعنی واجب شد. (۱)

أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ

آیا از جز خدا می ترسید و پرهیز می کنید.» چرا باید از کسی که سیادت و سروری به او اختصاص ندارد هراس داشته باشیم؟ سیادت مخصوص خدا است، و تشریح و قانونگذاری که به این سیادت تجسم می بخشد از آن او، و مخالفت با تشریح او چیزی است که باید از آن حذر کنیم.

[۵۳]

و عملاً ما در هر کار کوچک و بزرگ به خدا نیاز داریم، چه هیچ نعمتی وجود ندارد که از خدا نباشد، و در هنگام نبودن آن به او پناه می بریم تا آن را به ما باز گرداند، پس آیا سیادت مخصوص او است یا کسی یا چیزی دیگر؟! ۶/ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ - و هر نعمتی که در اختیار دارید از خدا است، و چون زبانی با شما برخورد پیدا کند به او پناه می برید و از او درخواست رفع صدمه را می کنید.» [۵۴]

ولی به محض آن که رفع زیان شد، حجابهای شرک میان قلب آدمی و پروردگارش دوباره باز می گردد.

ص: ۷۱

ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضَّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

و- پس از آن که زیان از شما دور شد، ناگهان گروهی از شما به پروردگارشان مشرک می شوند. «شرک در این جا گاه به معنی خضوع در برابر قانونی جز قانون خدا است، و لحظات نیازمندی بزرگترین گواه به سفاهت شرک است، چه در آن هنگام با آشکاری تمام از عجز و ناتوانی شرکا آگاه می شویم، پس آیا طاغوت و استیلای سیاسی فاسدی که بعضی در برابر آن خضوع نشان می دهند، همان است که کشتی را در آن هنگام که امواج دریا نزدیک به این است که آن را بلعد نجات می دهد و از غرق شدن آن جلوگیری می کند؟! یا این که ثروت و ثروتمندان می توانند کودک مشرف بر مرگ ما را در اطاق پرستاری و توجه شدید و دقیق از چنان مرگی نجات دهند؟! آن چه کس است که در چنین هنگام به او متوسل می شویم؟ آیا خدا نیست، پس چرا بار دیگر از او دور می شویم و به خضوع در برابر قانون بشری باز می گردیم؟! [۵۵]

این کفر ورزیدن به نعمتهایی است که خدا به ما ارزانی داشته است.

لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ

-تا به آنچه به ایشان عطا کرده بودیم کافر شوند و کفران ورزند. «شکر آن چیز است که نعمتها را باقی نگاه می دارد، اما کفر به آنها کاری است که صاحب آن باید با انجام دادن آن چشم به راه رسیدن روزی سیاه باشد.

فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

-پس بهره مند شوید که به زودی خواهید دانست. و بهره مندی امروز پشیمانی بسیار درازی را در پی خواهد داشت.

[سوره النحل (۱۶): آیات ۵۶ تا ۶۳]

اشاره

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَنِسْتَلَنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ (۵۶) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ (۵۷) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ (۵۸) يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ (۵۹) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۶۰) وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ (۶۱) وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسَيْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ (۶۲) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَرَثَتُهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۶۳)

معنای واژه ها

[۵۹]یتواری]

خود را از شرمساری و خجالت پوشیده و پنهان نگاه می دارد.

ص: ۷۳

رهنمودهایی از آیات:

شرك مقتضی آن است که بشر از جزئی از نعمتهای خدا که به او داده شده، به خاطر خدایانی که به گمان خودش تأثیری حقیقی بر روی او دارند، چشمپوشی کند، و هیچ حقی در این خصوص ندارد و گفته‌ او دروغی است که بر خدا بسته و مشرک بار مسئولیت خویش را بر دوش دارد و می بایستی در فردای قیامت نتیجه آن را تحمل کند.

آنها به پروردگار خویش نسبتهای بد و نادرستی می دهند، پس چون خود داشتن دختر را ناخوش دارند، برای پروردگار خویش دخترانی جعل می کنند، در صورتی که برای خودشان پسران را که مشتاق داشتن آنان هستند قایل می شوند، و در آن هنگام که به یکی از ایشان خبر می دهند که همسر وی دختری برای او به دنیا آورده است، از شدت خشم چهره او سیاه می شود و خود را از مردمان پنهان می کند، و به این فکر می افتد که آیا دخترش را زنده به گور سپارد یا او را با تحمل خواری و زبونی نگاه دارد؟ آنچه که پروردگار خویش را بدان صورت توصیف می کنند، به جهت نداشتن مقیاسی برای حق، بسیار بد است، و سبب آن کافر بودن ایشان به آخرت است که بدترین پیشوایان و نمونه ها را برای خود بر می گزینند.

پس آنان را - علی رغم نسبت بدی که به خدا می دهند - به گمراهی خودشان واگذار، چه اگر بنا بود که هر وقت مردمان به ستمگری بر نفس خود می پردازند خداوند آنان را مورد مؤاخذه و عذاب دادن قرار دهد، ۶۱ دیگر بر روی زمین

جنبنده ای باقی نمی ماند، ولی او- بنا بر حکمتی- آنان را تا موعدی معین به حال خود رها می کند، و چون اجلشان فرارسد نه یک ساعت پیش می افتد و نه یک ساعت تأخیر پیدا می کند، و آنان را می بینی که خدا را به چیزی توصیف می کنند که خود از چنان بودن اکراه دارند، و خیال می کنند که عاقبت نیک خواهند داشت در صورتی که چیزی جز آتش نصیب ایشان نخواهد شد، و آنها در آن گرد خواهند آمد، و این تنها مخصوص آنان نیست، چه خدا پیامبرانی را با همین رسالت بر مردمان مبعوث کرد، و شیطان کارهای زشت ایشان را در نظرشان آراست، و او در آن روز مجازات ولی آنان است و عذابی دردناک را می بایستی بچشند و تحمل کنند.

شرح آیات:

اشاره

شرک بردگی و خواری است

[۵۶]

شرک عبودیت و در قید بودن است، و از دست رفتن استقلال و آزادی بشر در برابر نیروهای طبیعی یا اجتماعی، و شرک در غل و زنجیرهایی تجسم پیدا می کند که انسان آنها را به نام نظامها و قوانین بر خود می نهد و زندگی خویش را مقید به آنها می سازد، و بشر معمولاً این نظامها را تقدیس می کند.

در یک سخن: شرک همان عقب نشینی داوطلبانه از رزق خدایی است به مصلحت طبیعت یا مصلحت مراکز نیرومند.

وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ

-و برای چیزهایی که آنها را نمی شناسند، مقصود بتان و سران قبیله ها و رؤسای احزاب و نیرومندان استیلا یافته است، و هر چه که انسان نمی داند که آیا خدا به فرمانبرداری و پیروی از او فرمان داده است و در این پیروی مصلحت راستین او وجود دارد یا نه؛ مشرکان برای اینان..

نَصِيًّا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

بهره ای از آنچه روزی ایشان کرده ایم قرار می دهند.

یعنی جزئی از نعمتهای خدا، و این به سبب نادانی ایشان از واقعیت بتان سنگی و بشری است ۶/ که نمی دانند از آنها کاری برای آنان ساخته نیست، و خدا به آن رضا نمی دهد که بشر از مقصداری آزادی و کرامت و حقوق خویش چشم پوشد، بدان سبب که آن روزی که به وی بخشیده است به او اختصاص دارد و نباید به دیگری داده شود.

تَاللّٰهِ لَئِن سَأَلْنَا عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ

-به خدای سوگند که از دروغهایی که (بر خدا) بسته بودید مورد پرسش و مؤاخذه قرار خواهید گرفت. [۵۷]

برای زندگی دو نمونه و دو خط است، اول: نمونه ارزشهای والا و خط نیرو و علم و آزادی، و دوم: نمونه شهوتها و هواهای نفسانی، و خط ضعف و نادانی و بردگی.

مشرک نفس خویش را محور عقیده خود قرار می دهد، و همه جهان را با آنچه خود دوست است و هوای آن را در سر می دارد مقایسه می کند، و معیارها در نزد او واژگون می شود، و نمونه عالی در نزد وی به صورت پست ترین نمونه در می آید، به همان گونه که خط مشی خط ضعف و جهل و بندگی می شود.

به درجه ای خودخواه و خودپسند می شود که هر خیر و نیکی را به خود نسبت می دهد و به پروردگار متعال خویش دروغ را، و با وجود این که خیر و شر در نزد او خیر و شر واقعی نیست، او هر چه را که بد ببیند به پروردگارش نسبت می دهد. او را می بینی که خدا را دارنده دختر تصور می کند، از آن روی که داشتن دختران را برای پدران نشان نقصی می پندارد، ولی در عین حال این را از خود طرد می کند که دخترانی داشته باشد، و پیوسته در جستجوی پسران است، پس اگر -مثلاً- چنان فرض کنیم که پسران خیر و نیکی اند، پس چرا این خیر را به پروردگار خویش نسبت نمی دهد، بلکه تنها برای خود چنین می خواهد؟! وَ يَجْعَلُونَ لِلّٰهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَ لَهُمْ مَّا يَشْتَهُونَ -و برای خدا دخترانی قرار می دهند و برای خودشان آنچه را که دوست می دارند. از پسران.

[۵۸]

در صورتی که خشم یکی از ایشان، در آن هنگام که به او خبر دختردار شدن می دهند، سخت شدت پیدا می کند.

۶/ و این نمونه ای از واقعیت شرک آلودی است که خود را از یکی از برترین نعمتها یعنی دختر خویش که مایه بهجت و سرور خانه و خوش سیمایی آن است به سبب جهل و شرک خویش و خاضع بودنش به آداب جاهلیت محروم می سازد، و این سخت زشت و بد است.

و عادت زنده به گور کردن دختران از بدترین عادات شرکی بود، و نخستین بار که چنین حادثه در میان اعراب صورت گرفت مربوط به جنگی است که میان قبیله بنی تمیم و انوشیروان در گرفت و بنی تمیم شکست خوردند و زنان و فرزندانشان به اسارت درآمدند.

وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ۖ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا

و چون به یکی از ایشان مژده به دنیا آمدن نوزادی دختر می دادند، صورتش سیاه می شد.» از شدت خشم و غضب.

وَ هُوَ كَظِيمٍ

و او خشم خویش را فرومی خورد.» بدان جهت که کسی را نمی یافت که خشم را از جان او دور کند.

[۵۹]

به سبب شرمساری از مردم می گریخت، تا به خانه خلوت خویش درآید و در اندیشه حل مشکل خویش برآید، به این که آیا دختر خویش را زنده به خاک بسپارد، یا این که او را در نزد خویش نگاه دارد و خواری و ذلت را بچشد و آن را تحمل کند.

يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ

از بدی مژده ای که به او داده شده خود را از دیگران پنهان نگاه می دارد (تا در این باره بیندیشد که آیا او را با تحمل خواری نگاه دارد.) «أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ يَا أُو۟لِي الْأَبْصَارِ»

-آگاه باشید که بد داوری می کنند.» ۶/ پس از مدتی که زنان و دختران همچون کنیزان در خدمت فاتحان جنگ به سر بردند، میان دو طرف قرارداد صلح بسته شد و اسیران بازگشتند و برای پیوستن به کسان خویش آزادی پیدا کردند، ولی شماری از دختران از این بازگشتن امتناع ورزیدند و همین امر سبب خشمگین شدن مردان بنی تمیم شد و عزم بر آن جزم کردند که اگر پس از این صاحب نوزاد دختری شوند او را زنده به گور کنند، و سپس بعضی از قبایل دیگر نیز به پیروی از ایشان برخاستند و زنده به گور کردن دختران در میان ایشان شیوع پیدا کرد. (۱)

خودپرستی ریشه انحراف است

[۶۰]

و فرد جاهلی که به وجود مقیاسی برای حق جز شخص خودش قایل نیست، و هواها و شهوات و تمایلات فردی و اقلیمی خویش، و استکبار بر مردم، و ستم کردن به ناتوانان، و خیالات و افسانه های موروثی خود را میزان و مقیاس برای عمل خویش قرار می دهد، در نتیجه هر چیز را که پیوسته به طرف ضعف و ناتوانی و تسلیم شدن طرف مقابل شود، نمونه اعلائی برای خود قرار می دهد، بدان سبب که تصور آن را نمی کند که روزی خواهد آمد و حق بدون پوشیدگی و فریب و نقص جریان پیدا می کند، پس به چه سبب باید به جستجوی آن پردازد، و آن را اساس زندگی خویش و مقیاسی برای ارزیابی چیزها قرار دهد؟ و این نور، اندک اندک از قلب او دور می شود، نوری که پیوسته هدایت کننده او به حق است، پس در دل او چیزی جز تاریکی شهوات باقی نمی ماند.

لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ

برای کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند.»

ص: ۷۸

این آیه کریمه گواه است بر چیزی که آیه دیگری در سوره (ص) به آن گواهی داده است: فَأَحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ - پس میان مردمان به حق داوری کن، و پیرو هوای نفس مباش که تو را از راه خدا دور می کند، و کسانی که از راه خدا گمراه شوند، در روز حساب به سبب آنچه که فراموش کرده بودند، به عذابی سخت گرفتار خواهند شد». (۱)

پس فراموش کردن حساب و روز آن سببی برای گمراه شدن است.

۶/

وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

و مثل و نمونه برتر از آن خدا است، و او توانایی حکیم است. «بالاترین مثل و نمونه ای که بشر چشم به تحقق یافتن آن دوخته است، رسیدن به نیرو و فضیلت است، تا فضیلت به وسیله قوتی که همراه آن است تحقق پیدا کند، و خدا عزیز و حکیم است، و هر کس که از نمونه خدایی پیروی کند، به فرمان او به عزت و حکمت خواهد رسید.

قرآن با این کلمه هر یک از ما را که خواستار یافتن آنیم راهنمایی می کند، چه در آن جا دو خط است، یکی خط هدایت و عقل، و دیگری خط ستمگری و طغیان، و آن کسی که به آخرت ایمان داشته باشد، با ایمان داشتن به روز حساب به خطا بهتر راه خواهد یافت.

حکمت اجل

[۶۱]

ولی برای چه خدای عزیز حکیم مردمان را به حال خود وامی گذارد که به مخالفت با حق برخیزند، بلکه چیزهای بد را به او نسبت دهند؟ آیا همین دلیل بر آن نیست که خدا به آنچه می کنند راضی است؟ هرگز... این همه از حکمت و رحمت او است.

ص: ۷۹

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَّ عَلَيْهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَ لَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ

و اگر خدا مردمان را به ستمگریشان بگیرد، بر روی آن (زمین) جنبنده ای باقی نمی ماند، بلکه رسیدگی به کار آنان را تا اجل و رسیدن مدّتی از پیش تعیین شده به تأخیر می اندازد، و چون اجل ایشان فرارسد نه به اندازه یک ساعت پس می افتد و نه به همین اندازه از وقت خود پیشی می گیرد.» هر جنبنده ای بر زمین در زمانی نسبت به چیزی ستم روا می دارد، و همین برای سبب عذاب خدا شدن آن کفایت می کند، و بدان جهت که خدا آن کس است که زنده ها را برای انسان آفریده و آنها را مسخر او قرار داده، پس اگر انسان ستمی روا دارد همین برای سبب شدن برای هلاک همه جنبندگان کفایت می کند، و چنین بود که خدا فرعون را همراه با بخشی از جنبندگان غرق کرد، و قوم عاد و قوم ثمود و واژگون شدگان (مؤتفکه) و قوم لوط را با دواب (جنبندگان) و مواشی ایشان به هلاکت رسانید.

[۶۲]

و جاهلیان را از لحاظ گناهکاری تنها بستن دروغی بر خدا کفایت می کند، آیا ندیدی که چگونه برای خدا دخترانی قرار دادند که آنها را برای خود ناپسند می شمردند؟! ۶/ وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مِمَّا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَاذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسَيْنِي - و برای خدا چیزهایی قایل می شوند که آنها را برای خود ناپسند می دانند، و زبانهای ایشان به دروغ چنان توصیف می کند که (عاقبت) نیک از آن ایشان است.» و چنان می پندارند که داشتن فرزندان مذکر چیزی نیکو است، و این که برای آنان چنین است، هرگز چنین نیست، و به مراعات حقوق آنان وفا نکردن سبب آن می شود که در وسط آتش دوزخ قرار گیرند.

لَا جَزَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ

-شکی در آن نیست که آتش از آن ایشان است.» و هیچ نیازی به تفکر ندارد.

و این که آنان را به سوی آن می رانند.» یعنی شتابان روانه دوزخ می شوند، از آن روی که در رفتن به آن بر دیگران پیشی می گیرند، و افراط به معنی اسراف است و سرّ آن این است که صاحب آن بر دیگران پیشی می جوید، و بنا بر این تفسیر معنی آیه آن می شود که صاحبان این نظریه پیش از دیگران به آتش درمی آیند.

این فرو افتادن برای چیست؟

[۶۳]

و این پرسش باقی می ماند که: چرا این گروه به این اندازه به حسیض فرومی افتند؟ و چرا بر خدا دروغ بستند؟ بدان سبب که به انجام دادن کارهای بد پرداختند، و شیطان کارهای بدشان را برای ایشان آراست و آنها را نیک جلوه گر ساخت، و بدین گونه شیطان به صورت نزدیکترین دوست ایشان درآمد، و سبب رسیدن آنان به عذابی دردناک شد.

تَاللّٰهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَوَيْهَهُمُ الْيَوْمَ

به خدای سوگند که به امتهایی پیش از تو (رسولان) فرستادیم، پس شیطان کارهای (بد) ایشان را در نظرشان آراست پس به همین سبب او دوست و ولی ایشان در آن روز است.» شاید لفظ «الیوم» دلالت بر مرحله ای از تزیین و آراستن اعمال به توسط شیطان بوده باشد، خواه در دنیا و خواه پس از مرگ، اما ۶/ در این جا انحراف ایشان از حق آنان را بر این وامی دارد که پیوسته به جستجوی شیطانهای بشری برخیزند تا از آنها پیروی کنند، و اما در آخرت همین اشخاص آنان را به سوی آتش جهنم می رانند.

وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

و گرفتار عذابی دردناک خواهند شد.»

[سوره النحل (١٦): آيات ٦٤ تا ٧٤]

اشاره

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٦٤) وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (٦٥) وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (٦٦) وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٦٧) وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخِيلِ أَنْ أَنْجِدِي مِنَ الْجِبَالِ لِيُؤْتَا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ (٦٨) ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا- يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٦٩) وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْنًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ (٧٠) وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَىٰ رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ (٧١) وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْزَلِكُمْ بَيْنَ وَحَفَدَةٍ وَرِزْقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ (٧٢) وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ (٧٣) فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (٧٤)

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

حق را مقیاسی است که در آخرت در ضمن حساب تجسم پیدا می کند، و در دنیا کتابی آن را متجلی می سازد که خدا برای از بین بردن اختلافات فرورستاده است تا مردمان به حق دسترس پیدا کنند و هر کس که به آن ایمان آورد به رفاه و آسایش فراوان برسد.

کتاب مظهر رحمت خدا است، و به آب آسمان شباهت دارد که خدا آن را برای زنده کردن زمین پس از مرگ آن فرومی فرستد، و آن کس که به آن چنان که باید و شاید گوش فرا دارد، به میانجیگری این نعمت به رحمت خدا یقین پیدا می کند، و در حق خدا به آوردن مثالهای باطل نمی پردازد، بلکه به آن هدایت می شود که نمونه اعلی را مخصوص پروردگار خویش بداند، مگر خدا نیست که در زندگی انعام عبرتی برای ما قرار داده، و چنان کرده است که از بعضی از دستگاہها و اندامهای قرار گرفته در شکم محتوی خون و سرگین، به ما شیری خالص و گوارا می نوسانند؟! از رحمت او است که از میوه های گوناگون خرما و انگور و جز آن خوراکی شیرین و رزقی نیکو در اختیار ما قرار گرفته است، و این خود عبرتی دیگر و آیتی برای گروهی از مردم است که تعقل می کنند و می فهمند.

۶/ پروردگار به زنبوران عسل الهام کرده است که در کوه ها و همچنین بر سر درختها برای خود خانه هایی بسازند، و همچنین در بناهای گوناگونی که مردمان به منظورهی مختلف می سازند، و سپس به آن فرمان داده است که از همه میوه ها

بخورند، و این خورده ها به فرمان خدا در درون شکم زنبور عسل سرچشمه شربت‌تی به رنگهای گوناگون درمی آید که وسیله ای برای شفا یافتن مردمان است، و بدین گونه اندیشمندان در آن سوی این پدیده به آثار رحمت خدا می رسند.

دگرگونیهای زندگی بشری و این که چگونه خدا او را می آفریند و سپس جان را از او باز می ستاند، و بعضی از مردمان چنانند که عمر دراز پیدا می کنند. و در آن هنگام وضعی ناپسندیده پیدا می کنند و چنان می شود که پس از دانا شدن هیچ علم و دانشی برای ایشان باقی نمی ماند.

بدین گونه خداوند بعضی از مردم را بر بعضی و به سبب آنچه به حکمت خویش به ایشان عطا کرده است، فضیلت و برتری می بخشد، پس صاحبان فضل و برتری نمی توانند رزق خود را به کسانی بدهند که نصیب کمتر داشته اند و با هم برابر شوند، و با وجود این مشاهده می کنیم که آنان به نعمت خدا کفران و ناسپاسی نشان می دهند و رزق و روزی را وسیله ای برای استعلاء و تسلط یافتن بر دیگران قرار می دهند.

نیز خداوند برای مردمان همسرانی از خود ایشان آفریده است، و به آنان فرزندان و فرزندان فرزندان عطا می کند، و چیزهای پاکیزه را روزی آنان مقرر می دارد، و با وجود این نعمت خدا را ترک می گویند و به باطل تجسم یافته در شریکان خدا ایمان می آورند که هیچ روزی از آسمانها و زمین از آن ایشان نیست، و هیچ کاری از دست آنان بر نمی آید.

همه این آیات و جز آنها دلیل بر آن است که خدا مثل و نمونه برتر است، و بر ما روا نیست که پروردگار خویش را با آفریده خودش مقایسه کنیم و به آوردن مثالهای باطل پردازیم، چه خدا حق را می داند و ما این را نمی دانیم، و هرگز روا نیست که نادانی بر عالم سبحانه و تعالی حکم کند.

[۶۴]

به همان گونه که حق را مقیاسی ثابت است که در روز باز پسین به شکل کیفر و پاداش تجلی پیدا می کند، و در آن جا ۶/ شہوتها با علم آمیخته نمی شود، و نه خرافات باطل با حق، به همان گونه در دنیا خدا کتابی فر فرستاده است که به حق سخن می گوید، و حق را از باطل جدا می کند.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ

و کتاب را بر تو فر فرستادیم مگر بدان جهت که برای ایشان آشکار سازی که آنچه سبب پیدا شدن اختلاف شده است چیست. ولی این تنها هدف نیست، بلکه آمدن کتاب همچنین برای آن بوده است که انسان به سبب آن به ژرفنای حق راه یابد و به آن هدایت شود، و سپس با تطبیق کردن آن بر ذات خویش به رحمت و آسایشی فراوان دست یابد.

و هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

و راهنمایی و رحمتی باشد برای آن کسان که ایمان آورده اند. آن کس که به حق ایمان نیاورد، از کتاب تنها یک فایده به او می رسد، و آن از بین رفتن اختلاف میان او و دیگران است، به همان گونه که اعراب، پیش از آن که ایمان در جانهاشان نفوذ کند به چنین استفاده ای دست یافتند، پس به اسلام همچون یک حکم سیاسی و نظام حکومت گردن نهادند، و این تسلیم شدن سبب پیدایش یک وحدت سیاسی در میان ایشان شد، ولی این پس از آن بود که ایمان آوردند و خود به حق رسیدند، و به خیر و نیکی فراوان دست یافتند.

[۶۵]

و کتاب خدا همچون آب آسمان است که خدا به وسیله آن زمین را پس از مرگ آن بار دیگر به زندگی بازمی گرداند.

وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْلَقَ بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

و خدا از آسمان آبی فرو فرستاد و به وسیله آن زمین را پس از مرگ آن زنده کرد، و در این آیت و نشانه ای برای آن کسان وجود دارد که گوش فرامی دارند و می شنوند.» به زودی گوش به سه عبارت خواهیم داد که همچون شرطی لازم برای فرا گرفتن عبرت زندگی و فهم پیشینه های طبیعت در نظر گرفته شده، و آنها به ترتیب شنیدن است و عقل و تفکر، و این مراحل علمی است که خدا نور آن را به انسان بخشیده است، و چون به سالخوردگی پیشرفته برسد که مرحله احساس مستقیم است، یا تجربه ساده ای که از راه گوش به دست می آید، و نزدیکترین احساس به امور عقلی است، و همچنین وسیله ای برای نقل تجربه های نسلهای متوالی ۶/ به یکدیگر، و نقل آزمایشهای معاصران به یکدیگر، و سپس مرحله حفظ و انباشته شدن آزمایشها که عبارت از عقل است که در حدیث شریف بدین صورت از آن یاد شده:

«عقل از عقال و پایبند شتر است».

و «عقل حفظ تجربه ها است» و در پایان مرحله تفکر پیش می آید که به واسطه آن بعضی از تجربه ها به بعضی دیگر ارتباط پیدا می کند که ما آن را تجزیه و تحلیل یا تعقل می نامیم؛ و معلوم می شود که شناخت حق بدون گذشتن از همه این مرحله ها صورت پذیر نمی شود، ولی قرآن حکیم میان هر مرحله و آیتی الهی، و حکمت بالغه خود، رابطه ای برقرار کرده است که جز از راه تدبر نمی توانیم آن را بفهمیم.

انعام عبرت است و رحمت

[۶۶]

و نام رحمت الهی در انعام و چار پایانی تجلی پیدا می کند که با کمترین نگاهی از آنها عبرت می گیریم، و از همین نگاه کردن به هدف آفرینش آنها آشنا می شویم، و آنچه به این هدف عالی برای آفرینش بشر ارتباط پیدا می کند،

ص: ۸۶

علم است و عمل.

وَ إِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً

و برای شما در انعام و چارپایان عبرت و پندی است. « که از طریق نظر کردن در آنها و تدبیر در کارهایشان، به هدف از پیدایش آنها آگاه می شویم، ولی چگونه؟ نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ - می نوشانیم به شما از آنچه در شکمهایشان، از میان سرگین و خون بیرون می آید. « فرث غذایی است که از معده به روده ها راه یافته است تا پس از جذب جوهر غذایی آن و انتقال آن به جگر داخل در جریان خون شود و به مصرف تغذیه همه یاخته های بدن برسد و باقیمانده آن در چارپایان به نام سرگین از بدنشان خارج شود.

لَبَنًا خَالِصًا

شیری خالص را. « ۶/ خالص و پاک از آلودگیها و جرثومه ها، سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ - که گوارا است برای نوشندگان، « و در آن به سبب خالص بودنش فایده و لذت وجود دارد و به همین سبب برای طبع بشری گوارا است و آن را دوست می دارد.

[۶۷]

و آیتی دیگر میوه های سودمند همچون خرما و انگور تازه است و آنچه از آنها از کشمش و خرما و مشتقات دیگر به دست می آید.

وَ مِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

و از میوه های درختان خرما و انگور شراب و سرکه و روزی نیکو به دست می آورید و در این برای کسانی که تعقل کنند آیتی است. « در این شک نیست که میوه های خرما و انگور از لحاظ خوشمزگی بهترین رزق و خوراک محسوب می شوند، و درباره «سکر» میان علما اختلاف نظر وجود دارد و بهترین سخن در این باره مأثور از ابن عباس است که گفت: «سکر حاصلی

ص: ۸۷

از میوه آن است که خوردن آن حرام است، و رزق حسن میوه حلال آن». (۱)

گاه معنی سکر چندان گسترش پیدا می کند که سرخوش و شادمان شدن را نیز شامل شود و در این شک نیست که انگور و خرما سبب این انتعاش و سرخوشی می شوند، ولی به درجه ای نیست که حتی اگر در خوردن آنها افراط هم بشود سبب فقدان عقل شود.

زنبور عسل آیتی آشکار است

[۶۸]

و رزقی الاهی وجود دارد که با آنچه از زمین می روید یا از پستان خارج می شود، تفاوت دارد، و آن عسل است که خداوند زنبور عسل (نحل) را مأمور فراهم آوردن آن ساخته و به آن الهام کرده است که خانه های شش گوشه ای به عنوان لانه خود در پناه کوه ها یا در میان درختان یا در ساختمانها بسازد.

۶۱

وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

و پروردگارت به زنبور عسل وحی و الهام کرد که در کوه ها و درختان و جاهایی که مردمان بنای خانه های خود می سازند خانه ای برای خود فراهم آور. بعضی گفته اند: عرش به معنی درختان موی است که برای آنها داربست ساخته باشند تا ساقه هاشان بر روی آنها گسترش پیدا کند.

معنی وحی

این پرسش برای ما پیش می آید: وحی چگونه است؟ پیش از پاسخ گفتن به این پرسش برای یافتن معنی کلمه وحی به نقل آنچه راغب لغوی در معنی آن گفته است توجه می کنیم که گفت: وحی به معنی اشاره سریع است، که گاه با سخن گفتن به صورت رمزی، و گاه با بانگ تنها و عاری از

ص: ۸۸

ترکیب، و گاه با اشاره و مانند آن صورت می گیرد.

علامه طباطبائی می گوید: و آنچه از موارد استعمال آن مفهوم می شود این است که به معنی القا و تلقین یک معنی و منظور به صورتی است که شخص دیگری جز آن کس که منظور فهماندن آن معنی به او است نتواند آن را بفهمد.

۱- پس الهام با القا کردن یک معنی در فهم جانور از راه غریزه از وحی است: **وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ**.

۲- همچنین ورود معنی در نفس است از طریق رؤیا: **وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أُمِّ مُوسَىٰ** (سوره القصص ۷).

۳- یا ورود معنی در نفس از طریق وسوسه: **إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكَ** (سوره الانعام ۱۲۱).

۴- و از گونه وحی است سخن گفتن خدا با پیامبران و رسولان خود: **وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا** (سوره الشوری ۵۱).

۶/ و رسیدن وحی از جانب خدا به زنبور عسل با محیط کلی آیات سوره متناسب است که ما را به آیات و نشانه های خدا در زندگی راهنمایی می کند، تا نقش الهام در علم آشکار شود که از فرستادگان کتاب آغاز می شود، تا به علمی برسد که خدا آن را از کسی که در سالهای عمر بسیار پیش رفته باشد سلب می کند.

از آن جا که این آیه به نقش الهام مستقیم از جانب خدا در زندگی زنبور عسل اشاره می کند، بر ما معلوم می شود که انسان چگونه مشمول این عنایت الاهی می شود. و آن کس که اندیشه خویش را برتر از وحی فرو فرستاده از آسمان بداند، بر آشکارترین و ساده ترین حقایقی که آدمی در میان آنها زندگی می کند، تکبر و گردنفرازی کرده است، و آن نوری است که راههای زندگی را روشن نگاه می دارد، و امکان آن هست که نامیده شدن این سوره مبارکه به نام سوره النحل به همین مناسبت بوده باشد.

[۶۹]

سپس خدا به زنبوران عسل فرمان داد که از گلهای میوه ها بخورند که خلاصه و جوهر مواد میوه ها پیش از آشکار شدن آنها است، و در راههای خدایی

ص: ۸۹

و نظامهایی که برای زندگی مقرر داشته است پیش رود، تا این گلهها به نوشیدنی گوارایی مبدل شود.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا

-سپس از همه میوه ها بخور و در راههای هموار پروردگارت پیش رو. یعنی در راههای آماده شده به توسط پروردگارت پرواز کن، چه خدا به همان گونه که در زمین راههایی قرار داده، در هوا نیز چنین کرده است، و سیر در این راههای هوایی آسانتر و دست اندازهای آنها کمتر است، و هواپیمایان به دشواری آنها را پیدا می کنند، در صورتی که خداوند از طریق وحی آنها را به زنبوران عسل و همه جانورانی که با بالهای خود حرکت می کنند نشان داده است.

يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ

-از شکمهای آنها شربتی با رنگهای گوناگون بیرون می آید. و عسل چیزی است که زنبور عسل آن را از راه دهان دریافت می کند، و پس از آن که در درون شکم آن تغییراتی پیدا کرد به عسل تبدیل می شود و به همین سبب خداوند گفته است که عسل از شکمهای زنبوران عسل بیرون می آید.

فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ

-در آن شفا برای مردمان است. از بیماریهای گوناگون، و به بدن سرزندگی و مصونیت و ایمنی از بیماریها می بخشد.

۶۱

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

و در این آیتی برای آن کسان وجود دارد که می اندیشند و به تفکر می پردازند. به این جانور خوار و کوچک در دنیا که زنبور عسل نام دارد، خداوند فرمان می دهد که هدف از آفرینش خود را تحقق بخشد، و وسایل این کار را به او می آموزد و این که چگونه خانه خود را بسازد، و چگونه فرمانروایی برای خود انتخاب کند و چگونه به تولید مثل پردازد، و این همه از سنتهای الهی است که اهتمام ما را به خود جلب می کند، و ما را بر آن می دارد که با کمال خشوع معترف به آن شویم که این جهان عظیم و مهیب را خدایی است که شئون آن را اداره می کند؛ و چنان

ص: ۹۰

می نماید که شناخت رازهای زنبور عسل نیازمند بحثی کامل و پیوسته است، و لذا خداوند متعال در دنبال آیه به این مطلب اشاره کرده است که زنبور عسل آیت و وسیله و نشانه ای برای متفکران است، در صورتی که آیت میوه ها محتاج چنین بحث و جستجوی فکری نیست و تنها به محفوظ نگاه داشتن تجربه های کشاورزی نیازمند است، و به همین سبب در آن جا سیاق به آن اشاره کرده بود که میوه ها آیتی برای آن کسان است که عقل دارند و آن را به کار می اندازند، و در مراقبت بار آنها تنها به شنیدن اشاره کرد و گفت: **لَا يَهَّ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ**، و بدین گونه اسرار زندگی گوناگون است و بعضی از آنها با کمترین مطالعه و کتاب خواندن فهمیده می شود، در صورتی که بعضی دیگر نیازمند تحصیل و مطالعه ژرف است و بعضی دیگر در میان این دو قرار دارد.

دلیل تدبیر

[۷۰]

و تغییرات و گوناگون شدنهای زندگی بشری ما را به آن راهنمایی می کند که اراده ای متوجه به زندگی ما است، و این که خدا ما را آفریده است و هر گاه که بخواهد امانت خویش را از ما باز پس می گیرد و ما را می میراند، و گاه چنان می خواهد که کسی چندان زیاد در سالهای عمر پیش رود که به سن پستی و بیچارگی برسد، و ناگهان خود را چنان ببیند که همه علم و قدرت و کارشناسی را که در ایام جوانی به دست آورده از دست داده است.

وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ

— و خدا شما را آفرید و سپس جان و روان را از شما می گیرد، و بعضی از شما چندان عمر می کنند که به پست ترین حالات عمر می رسند. « یعنی عمری فروافتاده، بدان صورت که در دوران کودکی بوده است.

لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

— تا بعد از دانستن هیچ چیز را نداند، و خدا دانای توانا است. « پس اصل علم آدمی بخششی الاهی است، و به شنیدن و عبرت گرفتن و

ص: ۹۱

حدود آزادی بشری

[۷۱]

و انسان در زندگی آزاد است، ولی این آزادی محدودیت دارد تا معلوم شود که دست غیبی مدبر زندگانی او است، و حریت محدودی که در اختیار دارد برای آزمودن او است نه ذاتی او، و به همین جهت است که جایگاههای مردمان در جامعه و به دست آوردن درجات بلندی و پستی در آن که سبب برتری یافتن بعضی از آنان بر بعضی دیگر می شود، به ریشه هایی آفرینشی باز می گردد که تغییر دادن آنها دشوار یا غیر ممکن است، چنان که خدا بعضی از مردم را در ذکاوت و هوشمندی بر بعضی دیگر برتری بخشیده است، یا در نشاط و فعالیت، یا در تندرستی و فراهم آوردن فرصتهایی برای پیشرفت، پس آیا این گونه کسان توانایی آن را دارند که این گونه خصوصیات و صفات خود را تغییر دهند؟ هرگز...

□
وَ اللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ

و خدا به بعضی از شما بر بعضی برتری در روزی بخشیده است.» و آن نعمتی است که خداوند به کوشش خود انسان نصیب او می سازد، یا به سبب پاکیزگی جانش، یا برای آزمودن دیگران به وسیله او، همچون، دانش و تندرستی و ایمنی.

فَمَا الَّذِينَ فَضَّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ

-پس کسانی که برتری یافته اند، روزی خود را به بردگان زر خرید خویش نمی بخشند تا در آن برابر با یکدیگر شوند.» و کسانی که خداوند در روزی به ایشان برتری بخشیده، توانایی آن را ندارند که روزی الهی را به کسان پایینتر از خود که در زیر فرمان ایشانند بدهند.

و تعبیر قرآنی: □ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ اشاره به برده داری و خرید و فروش بردگان دارد که در روزگار نزول قرآن شیوع داشته است و -به نظر من - همه مراتب اجتماعی را شامل می شود که مقتضی برتری یافتن بعضی بر بعضی دیگر

و وجود تفاوتها در شایستگیهای طبیعی باشد، و سبب آن این است که شایستگی بالطبع سبب آن می شود که دارنده آن نسبت به کسی که درجه کمتری از آن را دارد هیمنه و سلطه پیدا کند، و دانش و نیرومندی نسبت به نادانی و ضعف برتری دارد و بر حسب اندازه آن نسبت به کسی که هیچ علم و نیرویی ندارد تغییر پیدا می کند.

۶/ هیچ کس منکر آن نیست که مردمان در شایستگیهای طبیعی با یکدیگر اختلاف دارند، و این شایستگی را نمی توان از کسی که مالک آن است به کسی که در درجه پایتتری قرار گرفته است منتقل کرد تا چنان شود که همگان با یکدیگر یکسان و برابر باشند.

نظام جهان استوار بر همکاری میان اجزاء آن است، و سنت خدا در میان مردمان بر آن جریان دارد که به تعاون و یاری کردن به یکدیگر پردازند، به همان گونه که همه اجزاء جهان هستی چنین می کنند، و برای برقرار شدن این همیاری و همکاری لازم است که بعضی از آنان به بعضی دیگر نیاز داشته باشند، و شایستگیهای ایشان با یکدیگر برابر نباشد، و اگر انسانها از یکدیگر بی نیاز باشند، همچون جانوران خواهند بود که تنها زندگی می کنند، و در طریق پیشرفت و رسیدن به درجات مختلف تمدن یک گام هم برنخواهند داشت.

□
أَفِينِعْمَهُ اللَّهُ يَجْحَدُونَ

-آیا نعمت خدا را منکر می شوند؟» نعمت تفاوت طبیعی موجود میان مردمان، که به همکاری و تعاون و پیشرفت می انجامد، نعمتی بزرگ است که باید از طریق رضا دادن مردم به آن و پذیرفتن آن همچون یک واقعیت، نسبت به آن سپاسگزار باشند، و سپس هر کس به سهم خود در راه خیر و فضیلت پیش رود.

نعمت همسران

[۷۲]

و در کنار نعمت تفاوت و تفاضل طبیعی، و نعمت نیازمندی دو طرفه، و در نتیجه نعمت تعاونی که بر بشر صورت امری واجب پیدا کرده، گونه ای دیگر از نیازمندی دو طرفه وجود دارد که میان مردم مبادله می شود و به تعاون

ص: ۹۳

می انجامد و آن نیازمندی هر انسانی از زن و مرد به داشتن همسری است.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ بَيْنًا وَحَفَدًا

و خدا برای شما از خودتان همسرانی آفرید و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوادگان پدید آورد. پس اگر نیازمندی نفسانی و طبع شناختی (فیزیولوژیایی) و اجتماعی موجود میان زن و شوهر وجود نمی داشت، این تعاون و همکاری ژرف و گسترده میان دو همسر هرگز به وجود نمی آمد.

آن نعمتی بزرگ است که خداوند متعال به ما ارزانی داشته و همسران را چنان آفریده است که گویی ۶ همچون پاره هایی جدا شده از یکدیگر، و از هر پاره ای از مرد پاره ای از زن نشأت یافته است که پیوسته در جستجوی یکدیگرند تا آن گاه که مرد و زن با یکدیگر ملاقات کنند، و همه پاره های دو وجود بدنی و روانی و عقلانی هر دوشان به هم برسند.

از همسران فرزندان پسر و دختر و همسران دختران یعنی «حفده»، یا پسران پسران چنان که در تفسیری دیگر آمده، یا پسران دختران چنان که در حدیث شریف آمده پدید آید، و اصل کلمه مشتق از لفظ حفد آمده است که به معنی تند به کار برخاستن است، و به همین سبب به یاران و اعوان به سبب سرعت در فرمانبرداریشان «حفده» می گویند. (۱)

چنان می نماید که حفید به معنی کسی است که به شخص خدمت می کند، خواه پسر پسرش باشد یا پسر دخترش یا همسر دخترش یا پسر دخترش.

وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ

و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. و هر چه نسل فرد افزایش پیدا کند، نعمتهای خدا بر او نیز افزون می شود، در صورتی که حساب بشری مقتضی آن است که کاهش یابد، مگر این دلیل بر آن نیست که خدا رزاق و روزی دهنده است؟

ص: ۹۴

□
 -پس آیا به باطل ایمان می آورند.» و چنان می پندارند که روزی ده ایشان ثروتمندان یا دولت یا بتانند؟ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ -و به نعمت خدا کفران می ورزند.» یعنی آن کسان را که خدا نعمت به ایشان عطا کرده است، می بینی که به نعمت او کفران نشان می دهند و رو به سوی شرکای پنداری او می کنند.

اصرار برای چیست؟

[۷۳]

آیا احمقی و گمراهی را می بینی؟ چگونه خدای آفریننده و رزاق ترک می کنند، و به پرستش کسی یا چیزی می پردازند که رزقی در تصرف ندارد، و نمی تواند رزق او را از میان ببرد؟! وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ -و به جای خدا چیزی را می پرستند که رزقی از آسمانها و زمین برای دادن به ایشان در تصرف ندارند و از هیچ توانایی و استطاعتی برخوردار نیستند.» کلمه استطاعت غالباً به معنی قدرتی است که بشر به دست می آورد، در صورتی که رزق و مالکیت گاه بدون رنج به دست می آید، و بتان نه چیزی را مالک اند و نه قدرتی دارند، یا به تعبیر دیگر: قادر بر روزی دادن، خواه کم باشد یا زیاد و گسترده؛ نیستند.

[۷۴]

چگونه آدمی خدا را به آفریده اش تشبیه می کند؟ فَلَا تَضُرُّوهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَلْ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ كُفْرًا -برای خدا مثل نزنید و مانند مجوید.» که بگویید: فلانی روزی ما را می دهد.

□
 □
 إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

-خدا می داند و شما نمی دانید.» خداوند می داند که او خالق رازق است ولی بشر هیچ نمی داند مگر آنچه خدا بدو آموخته، پس آدمی حق ندارد خدایش را با خیال درآمیزد و به وهمش درآورد یا کارش را از نظر کیف و مکان محدود سازد.

[سوره النحل (١٦): آيات ٧٥ تا ٨٣]

اشاره

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ مَن رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسِينًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٧٥) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٧٦) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (٧٧) وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٧٨) أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٧٩) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَ مِّنْ أَصْوَابِهَا وَ أَوْبَارِهَا وَ أَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَ مَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ (٨٠) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَ جَعَلَ لَكُم سُرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سُرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُم نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٨١) فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ (٨٢) يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ (٨٣)

آن کس که گنگ و زبان بسته به دنیا آید و نتواند چیزی را بفهمد یا به دیگری بفهماند.

۶۱

نعمت خدا را می شناسند ولی سپس آن را انکار می کنند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

گاه یکی از ما، به سبب قانونی اجتماعی یا نقصی طبیعی، قدرت طبیعی خویش را از دست می دهد، و از انجام دادن هر عمل عاجز می ماند، همچون بنده ای مملوک یا گنگ، و قرآن اینها را برای نشان دادن واقعیت حال کافری مثال می زند که قدرت ایمان و عدل و حق را از دست داده است.

خداوند سبحانه و تعالی که مؤمنان به او ایمان دارند، عالم و قادر است، و غیب آسمانها و زمین بر او آشکار، و قدرت او در ساعت قیامت متجلی می شود، و فرمان او در فاصله چشم بر هم زدنی یا کمتر از آن جریان پیدا می کند.

خدا مصدر علم است، مگر نه آن است که ما را از شکمهای مادرانمان به حالی بیرون آورد که هیچ چیز نمی دانستیم؟ و سپس به ما گوش و چشم و دلی

ص: ۹۷

بخشید تا به شکرگزاری او پردازیم! خدا مصدر قدرت است، و او است که پرندگان را در جو آسمان مسخر کرد و هیچ کس جز خدا نمی تواند حافظ آنها باشد، و در این آیات و نشانه ها برای کسانی است که ایمان آورده اند.

خدا مصدر رحمت است، و برای مردمان آرامش و آسایشی در خانه هاشان فراهم آورده، به همان گونه که پوستهای ۶/ چارپایان را فراوان در اختیارشان قرار داده است، تا از آنها برای خود در سفر و حضر خانه هایی فراهم آورند، و از پشم و کرک و موی آنها کالاهای خانگی برای خود آماده می سازید، از بستر و فرش و پوشش، تا آن زمان که از دنیا به جهان باقی و جاودانی آخرت انتقال پیدا کنید.

او است آن که سایه ها و پوششهای زمان صلح و جنگ را فراوان در اختیار انسان قرار داده است تا او را از گزند طبیعت و از جرأت و جسارت دیگران محفوظ دارد، و از آن جهت نعمت خویش را بر آدمی تمام و کامل کرده است که روی خویش را متوجه به جانب خدا سازد، ولی او از این کار اعراض و دوری می کند، و برای رسول همین اندازه کافی است که رسالت خویش را به بندگان خدا ابلاغ کند، زیرا که دلایل کافی این مطلب را آشکار ساخته است که نعمتهای خدا را می شناسند ولی منکر آن می شوند، و بیشترین ایشان به پروردگار خود کافرند.

شرح آیات:

اشاره

ستمگری طاغوت

[۷۵]

در زمانی که مالکیت مطلق نظام حکمفرمای بر جامعه های بشری پیش از انتشار نور قرآن بود، و بنده مملوک حق هیچ کاری را جز به اجازه مولای خود نداشت، قرآن چنین بنده ای را به عنوان مثالی برای واقعیت انسانی آورده است که خود را به غل و زنجیر شرک مقید ساخته، و خودش را بنده دیگری قرار داده، در صورتی که خدا او را آزاد آفریده است.

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ

—خدا مثل زد به بنده

ص: ۹۸

مملوکی که بر هیچ چیز قدرت ندارد.» ما می توانیم همین مثل را برای ملت‌هایی بزیم که نیرومندان آنان را به بردگی و بندگی خویش مجبور ساخته اند، و چیزی برای آنان باقی نگذاشته اند تا آزادانه در آن تصرف کنند، آیا این گونه کسان می توانند با کسی برابر باشند که خدا ایمان را همچون نعمتی به او عطا کرده، و جان او را از غل و زنجیرهای شرک و بردگی صاحبان مال و قدرت و نیروی گمراه‌سازی رهایی بخشیده است؟! وَ مَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ - و کسی که رزقی نیکو بهره او ساختیم که آن را در نهان و آشکارا به دیگران انفاق می کند، آیا این دو می توانند برابر با یکدیگر باشند؟! هرگز چنین نخواهد بود. آن کس که خدا او را آزاد آفریده و به دوستی خیر او را آراسته است، هرگز به ریا انفاق نمی کند، و انفاق خویش را از ترس پوشیده از مردمان نگاه نمی دارد، بلکه با اراده آزاد خویش به انفاق می پردازد و هدفش جلب رضای خدا است، و ۶/ نه امید چیزی جز رضای او دارد و نه از خشم کسی می هراسد.

□
الْحَمْدُ لِلَّهِ

-سپاسگزاری مخصوص خدا است.» که برای انسان همه فرصتهای نیک بودن و نیکی کردن را فراهم ساخته، و آزادی کامل در اختیار او قرار داده، و او را به احساسات خیرخواهانه مجهز ساخته است.

□
بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

-ولی بیشتر ایشان نمی دانند.» جهل آفت و بلای آزادی است، و از آن جهت که در میان اقوام گمراه رواج پیدا می کند، پس به بردگی طاغیان و گردنکشان در آوردن مردمان در میان این اقوام بسیار آسان صورت پذیر می شود.

تاریکی جادو و جادوگر

[۷۶]

این مثلی بود که قرآن حکیم آن را برای بیان واقعیت شخصی زد که طاغوت آزادی را از او سلب کرده و او را به صورت موجودی عاجز در آورده بود، و

ص: ۹۹

قرآن مثلی دیگر درباره واقیعت شخصی می زند که جادوگر آزادی را از او سلب کرده و او را به صورت شخص گنگی درآورده بود که به همین صورت از شکم مادر بیرون آمده و گوشهای او هیچ چیزی را نمی شنیده است، پس نتوانست که زبان و لغت را فرا گیرد و با اجتماع متمدن همکاری داشته باشد، و آزمایشهای او به حدود ذات خود او محدود ماند، همچون انسانی که در جنگل زندگی کرده باشد، آیا چنین کسی می تواند برابر با کسی باشد که به او عدالت و استقامت بخشیده شده بود.

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ

و خدا دو مرد را مثل زد که یکی از آنها گنگ بود و هیچ کاری از دست وی بر نمی آمد و برای ولی خود عنوان باری را داشت که می بایستی آن را تحمل کند. یعنی همچون بار سنگین بر دوش کسی بود که باید به کار او برسد و مواظب او باشد.

أَيُّمَا يُوَجِّهَهُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ

به هر جا که روانه اش می کرد کار خیری از او به دست نمی آمد. / ۶ هَلْ يَشْتَرِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ - آیا او می تواند با کسی برابر باشد که به عدل فرمان می دهد. چه آن کس که به عدل فرمان می دهد زبانی فصیح دارد و قلبی قوی، در مقابل فشار خضوع پیدا نمی کند، و از تهدید نمی هراسد.

وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

و بر راه راست پیش می رود. پس توانایی آن را دارد که به هدفهای خود از نزدیکترین راه تحقق بخشد. و این دو مثال بیان کننده حال دو نفر است که یکی از آنان مشرک است و دیگری موحد، پس در آن صورت که مشرک بسته بر ذات خویش است، و به عالم پیرامون خود هیچ توجهی ندارد، بلکه آیات خدا را منکر می شود و به پرستش ذات خویش می پردازد، و نمی شنود و به دنبال آن به تعقل و تفکر نمی پردازد، و به همین سبب نه

تنها قادر به طرح ریزی نقشهٔ سالمی برای نفس خود نیست، بلکه اگر دیگران برای او طرح ریزی کنند قادر به عمل کردن آن نخواهد بود- و در صورتی که مشرک چنین است- مشاهده می کنیم که شخص یکتاپرست نه فقط نسبت به شخص خویش جانب عدالت را مراعات می کند، بلکه دیگران را نیز به دادگری می خواند.

و این دو مثل را می توان بر نادان و دانا نیز تطبیق کرد، بدان سبب که سیاق از علم نیز سخن می گوید.

[۷۷]

و علم و قدرت نزد خدا، و علم کلید قدرت است.

و لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

-غیب و پنهان آسمانها و زمین از آن خدا است.» و در اختیار علم او قرار دارد که بر همه چیز محیط است.

وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ

و فرمان دادن به ساعت (و بر پا شدن قیامت و بر پا شدن آن) همچون چشم بر هم زدن یا کمتر از آن طول می کشد.» إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ - خدا بر هر چیز قادر و توانا است.» ۶/ هر کس که خواستار علم و قدرت باشد، باید به خدا ایمان آورد و بر او توکل کند.

[۷۸]

آیا علم ذاتی ما افراد بشر است؟ که در این صورت باید از آغاز به دنیا آمدن عالم بوده باشیم.

هرگز چنین نیست. در آن هنگام که خدا ما را از زهدان مادرمان بیرون آورد، هیچ چیز نمی دانستیم، و سپس پروردگار وسایل ظاهری و باطنی را برای دست یافتن ما به علم و دانش فراهم آورد، پس به ما چشم و گوش بخشید، به همان گونه که به ما قلب عطا کرد.

وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ

-و خدا شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و چشم آفرید.»

ص: ۱۰۱

«سمع» احساسی است که ذکر آن در قرآن بر بصر که وسیله دیدن است از آن روی تقدیم پیدا کرده که نخستین وسیله برای انتقال آزمایشهای نسلهای پیاپی از طریق زبان به یکدیگر است، و آن که مفاهیم عمومی را که از ظواهر جزئی تجاوز می کند نیز انتقال می دهد، پس فایده آن مهمتر است و تعبیر از آن بدان سبب به صیغه مفرد آمده (و نگفته است اسماع) که مفاهیم کلی به مجردات کلی نزدیکترند، و در آن عمومیتی ملاحظه می شود که به توسط افراد تجلی پیدا می کند، در صورتی که در جزئیات شناخته شده از طریق بصر و دیدن، تنوع و گوناگونی مورد ملاحظه است و به همین جهت به جمع نزدیکتر است.

وَ الْأَفْنَدَةَ

«و قلبها». این دلها (قلوب) است که افکار را گردآوری می کند و به تحلیل و تجزیه معلومات می پردازد، و اگر قلب نبود، حواس به اندازه ای برای انسان مفید بود که برای جانوران چنین است، یا کمتر از آن.

تا مگر سپاسگزاری کنید

لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

«باشد که سپاس گزارید.» هدف برتر برای نعمتهای خدا بر بشر تکامل جسدی و مادی نیست، بلکه هدفی معنوی و روحی است، و به آشنا شدن و شناختن نعمتها و دریافتن اهمیت آنها و فواید بزرگی که دارند و ۶/ بهره برداری از آنها در آنچه خدا فرمان داده است و نعمتها به آن اختصاص دارد، و از طریق آنها با مصدر و سرچشمه خیر و کان رحمت یعنی دوست و سرور برتر آشنا شده است که همه اینها بالاتر از استفاده جزئی از این نعمتها برای رفع نیازمندیهای زودگذر است، و همه اینها در معنی شکر جمع آمده است.

این آیه بدان معنی نیست که عقل و بر اثر آن علم از تکامل طبیعی در نزد بشر به وجود می آید، بلکه مطلب کاملاً بر عکس این است، چه آیه بر آن تأکید می کند که پروردگار ما قلوب را مرکز عقل قرار داده است، پس بدون این نعمت

ص: ۱۰۲

چگونه امکان آن پیدا می شد که دست یافتن به علم برای ما میسر شود؟ [۷۹]

شریفترین علم معرفت خداست، و معرفت بدون ایمان کامل نمی شود، چه شهوات و صفت شرک همچون سدهایی بلند از نفوذ کردن جریان معرفت به قلب جلوگیری به عمل می آورند.

منکر ایمان در پرندگان که در فضا پرواز می کنند، چیزی جز آن را نمی بیند که دوربین عکاسی در عکسهای گرفته شده از پرواز آنها دیده می شود، در صورتی که بینش و بصیرت مؤمن به معرفت خدایی راه می یابد که پرندگان را در جو آسمان نگاه می دارد.

أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْ السَّمَاءِ مَا يُمَسِّكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

-آیا به پرندگان مسخر و تحت فرمان در فضای جو نگاه نمی کنید و نمی دانید که آنها را جز خدا در آن حال نگاه نمی دارد، و در این برای کسانی که ایمان آورده باشند آیات و نشانه ها است.» یعنی در هوای محیط بر زمین، و اگر هوا نمی بود پرندگان قادر بر باقی ماندن در جو نمی بودند، و اگر قوه جاذبه زمین وجود نمی داشت، پرندگان به محض صعود در جو در کره ای دیگر پرتاب می شدند یا به فضای نامتناهی بالا می رفتند.

[۸۰]

به همین گونه قلب مؤمنی که خود را به خدا تسلیم کرده است، عبرتها و هدفهایی را که در ما و رای نعمتهای خدا وجود دارد می شناسد و از آنها آگاهی ندارد.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا

-و خدا برای شما از خانه هاتان جایگاه آسایش و آرامشی فراهم آورد که در آن ساکن می شوید.» ۶/ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَ يَوْمَ إِقَامَتِكُمْ -و برای شما از پوستهای انعام و چار پایان خانه هایی فراهم آورد که در سفر و حضر و هنگام جا به جا کردن آنها را سبک می یابید.» یعنی چادرهای پوستی که برای حمل و نقل در مسافرت و جز آن به سبب سبکی آسان جا به جا می شوند.

ص: ۱۰۳

وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا

و از پشمها و کرکها و موهای آنها.» یعنی پشمهای گوسفند و کرکهای شتر و موهای بز.

أَثَاثًا

و وسایل مورد نیاز خانه.» همچون فراش و فرش و چیزهای پوشیدنی که انسان از آنها بهره برداری می کند.

وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ

و کالاهایی که به مقتضای فصل از آنها استفاده می کنید.» [۸۱]

اینها بود نعمت مسکن و کالاهای انسان که بشر را از تغییر یافتن سرما و گرما حفظ می کرد، و سایه های درختان در گرمای نیمروز عابران از صحرا را از گرمای وسط روز محفوظ می دارد، و غارها وسیله ای برای حمایت کردن از انسان در برابر سرما و گرما است و او را از وحوش و درندگان دور نگاه می دارد.

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا

و خدا برای شما از آنچه آفریده است سایه ها پدید آورد.» همچون درختانی که خدا آنها را در زمین کاشته است تا مردمان در سایه آنها به آسایش برسند.

وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا

و خدا برای شما در کوه ها خانه هایی پدید آورد.» یعنی جاهایی که خود را در آنها پوشیده و پنهان نگاه دارید.

وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَ سَرَائِلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ

و برای شما پدید آورده است لباسهایی را که سبب نگاهداری شما از گرما است، و لباسهایی که شما را از گزند و شدت ضربه هایی که به یکدیگر وارد می آورید حفظ می کند.» ۶/ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ - بدین گونه نعمت خود را بر شما تمام می کند تا مگر تسلیم شوید و اسلام آورید.» خدا با رحمت گسترده خویش بدین گونه انسان ضعیف را احاطه می کند،

ص: ۱۰۴

تا از حاجتی که به پروردگار خویش دارد آگاه شود، پس تنها رو به او کند و بر او تجبر نشان ندهد.

بنا بر این هدف اعلی برای نعمتهای مسکن و آنچه بشر را از شرور و بدیهای طبیعت حفظ می کند، آن است که: او را به پروردگارش تسلیم کند تا بدین گونه نفس خویش را از خشم خدا دور نگاه دارد.

هدایت در میان اکراه و اختیار

[۸۲]

ولی قوه دفع به درجه اکراه و به زور به کار برانگیختن نیست، پس خدا می خواهد که انسان را با نعمتهای فراوانی که به او ارزانی داشته است هدایت کند، ولی هرگز نمی خواهد که او را به این کار مجبور سازد، پس چون از رسالت اعراض کند، بر رسول چیزی جز ابلاغ رسالت نیست.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

-پس اگر پشت گردانند، بر تو وظیفه ای جز ابلاغ آشکار نیست.» [۸۳]

و نقص در آیات یا در وسایل معرفت بشر نیست، بلکه در اراده کفری است که عزم به باقی ماندن بر آن جزم کرده اند.

يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ

-نعمت خدا را می شناسند و سپس منکر آن می شوند و بیشتر ایشان کافراند.» ۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۸۴ تا ۸۹]

اشاره

و يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ (۸۴) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ (۸۵) وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ (۸۶) وَالْقَوْلُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامُ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ (۸۷) الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ (۸۸) وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيَّ هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۸۹)

ص: ۱۰۵

به آنها اجازه عذرخواهی داده نمی شود و عذرشان پذیرفته نخواهد بود

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

کسانی که پشت می گردانند و با وجود شناختن نعمت خدا منکر آن می شوند - بنا بر آنچه در درس سابق درباره آنان گفته شد - چشم به راه روز عذاب بزرگند، که خداوند متعال گواهی را از هر گروه از مردمان برمی انگیزد تا در حق آنان گواهی دهد، و چون گواهی داده شد عقاب و کیفر ملازم آنان می شود بدون آن که کوششی برای اصلاح ایشان همچون در دنیا صورت گیرد، سپس در هنگام عذاب دادن تخفیفی به عنوان دلسوزی و مهربانی بهره ایشان شود، و مهلتی برای دخول در عذاب به آنان نمی دهند، و هیچ چاره و حيله ای برای ایشان جز این باقی نمی ماند که مسئولیت انحراف خویش را متوجه کسانی سازند که از ایشان به جای خدا

ص: ۱۰۶

اطاعت و پیروی می کردند، و آنان همان شرکای پنداری ساختگی خودشانند که، به نوبه خود، از آنان تبری و دوری می جویند، و همگان خاموش می مانند و به خدا تسلیم می شوند، و افکار تبریری و بهانه جویانه ای که خود به دروغ به خدا نسبت می دادند ناگهان از میان می رود.

ولی برای آن کافران که بر کفر خویش جریمه گمراه کردن مردم، و بریدن راه را بر کسی که خواستار پرداختن به کارهای موجب رضای خدا می شد افزوده بودند، به سبب تباهی کردن در زمین و گمراه کردن دیگران سهم بیشتری از عذاب خواهد بود.

۶/

شرح آیات:

اشاره

چه کس گواه است؟

[۸۴]

هر نسل از بشر، و هر گروه از مردم در شهری یا روستایی زندگی می کند، و یکی از مردم آن ناحیه گواه بر ایشان خواهد بود که در رفتار از برترین آنان و نزدیکترینشان به خدا است، و این گواهان از پیامبران و اولیا آغاز می شوند و بندگان صالح و علمای عادل را شامل می شوند و به کسانی پایان می پذیرند که در راه خدا یک گام بر اطرافیان خویش پیشی گرفته باشند، پس حتی چنین کسی بر نسبت گامهای پیشی گرفتن بر دیگران در راه خدا گواه بر ایشان خواهد بود.

و يَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

و روزی که از هر امت گواهی برمی انگیزیم. این شهید (گواه) پیشوای قوم خویش در نزد خدا است، پس اگر آشکارا از او پیروی کنند، آنان را به بهشت می برد، و اگر به مخالفت با او بپردازند روانه آتششان می سازد و علیه ایشان در نزد پروردگار جهانیان شهادت می دهد.

علامه طبرسی می گوید: خداوند سبحانه و تعالی بیان کرده است که در روز قیامت از هر امتی شهیدی برمی انگیزد، و این شهدا عبارتند از انبیا و دادگران در هر زمان، که درباره کارهای مردمان عصر خویش گواهی می دهند. و امام

ص: ۱۰۷

صادق(ع) گفت: «برای هر زمان و امت امامی است و هر امت با امام خود برانگیخته خواهد شد.» (۱)

ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

و سپس به کسانی که کفر ورزیده بودند اجازه (عذرخواهی) داده نمی شود و عذرهای آنان پذیرفته نخواهد شد. یعنی آنان نمی توانند به عذرهای و بهانه ها متمسک شوند، و هیچ کس در صدد خرسند کردن یا اصلاح کردن آنان، چنان که در دنیا مرسوم است، بر نمی آید تا سبب اصلاح آنان شود یا به سخن گواهان گوش فرا دارند.

[۸۵]

و در روز قیامت ستمکارانی که حقوق دیگران را غصب کرده و ۶/ نسبت به احکام خدا تجاوز روا داشته بودند، بر آتش عرضه می شوند و هیچ تخفیفی در عذاب ایشان یا مهلت دادنی برای جبران گناه داده نخواهد شد.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ

و هنگامی که ستمگران عذاب را دیدند تخفیفی در آن و مهلتی برای تأخیر اجرای آن به ایشان داده نمی شود. اما پیش از آن در دنیا می توانند با توبه کردن عذاب خویش را سبکتر سازند، و با دعا زمان رسیدن آن را به تأخیر اندازند.

مسئولیت انحراف

[۸۶]

در آن روز مبارزه داغی میان مشرکان و کسانی از طاغوتان و نمادهای تباهی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که به بندگی و پرستش آنان پرداخته بودند درگیر می شود و هر گروه از گروه دیگر تبری و بیزاری می جوید.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ

ص: ۱۰۸

- و هنگامی که مشرکان شرکای پنداری خویش را دیدند گفتند: پروردگارا اینانند شریکانی که ما جز تو می خواندیم.» از خدا می خواهند که عذاب خویش را بر ایشان نازل کند و از مشرکان چشم پوشد، بدان سبب که آنان- به پندار خویش- مجبور بوده اند و در برابر طاغوتان کاری از دستشان بر نمی آمده است، فرزندان قبیله ای بودند که نیروی تمرد کردن نسبت به رئیس قبیله را نداشتند، گروهی مردم پستی بودند که علمی نداشتند تا با آن از عالمان دینی بد و از وسایل تبلیغ گمراه کننده انتقاد و خرده گیری کنند، و بنا بر این بر پیشوایان واجب است که به جای ایشان تحمل عذاب کنند، ولی شرکا یعنی طاغیان سیاست و اجتماع نیز به نوبه خود از ایشان تبری و بیزاری نشان دادند.

فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ

- پس گفته ایشان را رد می کنند و می گویند که شما از دروغگویانید.» پس این سخن را بیفکنید.

[۸۷]

و همگان، شریکان و مشرکان به ایشان، به پروردگار جهانیان خاضع می شوند.

۶۱

وَ أَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ

- در آن روز مشرکان به خدا تسلیم می شوند.» و خود را خاضع و خاشع نشان می دهند.

وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

- و خدایانی که به دروغ ساخته و پرداخته بودند از میان می روند.» پس نخوت و غرور جاهلیت از ایشان دور می شود، و افکار باطلی که با آنها شرک خود را آراسته بودند، و نامهای درخشان و عناوین و شعارها و همه آنچه به وسیله آنها تسلط خویش را استقرار بخشیده بودند و دروغی که به خدا نسبت داده بودند، همگی از میان می رود.

ص: ۱۰۹

ولی این بدان معنی نیست که شرکا در عذاب دیدن با مشرکان برابرند، هرگز... پیشوایانی که مردمان را گمراه کرده بودند عذابی سخت تر خواهند داشت، بدان سبب که عقلهای مردم را تباه کردند و آنان را از بهره برداری از آزادی خویش و پیشرفت در راه خدا بازداشتند.

الَّذِينَ كَفَرُوا

- کسانی که کافر شدند. «به خواست خود به خدا کافر شدند، و در برابر نعمت جاه و مال و علم به سپاسگزاری نپرداختند.

وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

- و مردمان را از رفتن در راه خدا بازداشتند. «این نعمتها را وسیله ای برای تسلط یافتن بر مردم قرار دادند و مانع پرداختن مردمان به بندگی خدا و عمل کردن به دستورات او شدند.

زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ

- عذابی بر جزا و عذاب (طبیعی) آنان خواهیم افزود. «۶/ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ - به سبب تبهکاریها و فسادی که به آن پرداخته بودند.» بدان سبب که راه خدا را بر مردم بستند، و با گمراه کردن مردم و دروغ بستن به ایشان فطرت پاک مردم را به تباهی کشیدند، به همان گونه که با ایجاد ترس و هراس عملاً از رفتن مردم بر راه خدا جلوگیری کردند، پس با سلب کردن آزادی و استقلال مردم از ایشان زندگی آنان را به فساد کشیدند، و این آیه دلیل بر آن است که گمراه کردن گونه ای از تبهکاری و افساد است.

مبعوث شدن رسول از جانب خدا گواهی بر مردم در زمان خودش و زمانهای بعد از خویش است، پس از این که آنان را صاحب کتابی کرد که برای آنان سودمند است، و در آن به تفصیل از راهها و برنامه های زندگی سخن به میان آمده، و هر کس که خود را به خدا سپرده و به او تسلیم شده باشد، از طریق آن به راه

خویش هدایت می شود، و عالیترین زندگی برای او فراهم می آید، و از یک زندگی برتر از آن در آخرت آگاه می شود و بشارت آن را به او می دهند.

و يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَيَّ هَؤُلَاءِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ

و روزی (خواهد آمد) که در هر قوم و امتی گواهی از خودشان (برای گواهی دادن بر ایشان) برمی انگیزیم، و تو را گواه بر اینان آوردیم، و کتاب را بر تو فرود فرستادیم که شرح و بیان هر چیز در آن آمده و راهنما و رحمت و مژده دهنده برای مسلمانان است. ۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۰ تا ۹۷]

اشاره

إِنَّ اللَّهَ بِأَمْرٍ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۹۰) وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَ لَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعِيدَ تَوَكُّيدِهَا وَ قَدْ جَعَلْتُمْ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ (۹۱) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعِيدٍ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لُبِّيْنًا لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۹۲) وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَتَسْتَبْلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۳) وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعِيدٌ ثُبُوتُهَا وَ تَذُوقُوا الشَّوْءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۹۴) وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (۹۵) مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَ لَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۶) مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۹۷)

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته از فضیلت علم و ارزش تقوا و نیازمندی انسان به شهر از لحاظ ساختمانها و کالاهای آن، و به یک نظام یکتاپرستانه دور از شرک، و به یک راهنمایی و پیشوایی آسمانی که در فرستاده خدا تجسم پیدا می کند، سخن گفتیم، و اکنون درس حاضر ما را به آن فرمان می دهد که روابط اسلامی و کمال مطلوب و عالی در میان فرزندان آدم برقرار سازیم، به این که حق هر فرد را به او بدهیم، و برای ابراز نکویی و نیکوکاری چیزی بر آن بیفزاییم، و اساس زندگی خانواده را به بخشندگی قرار دهیم، و از فحشاء و منکر و تجاوز کردن به حقوق دیگران دوری گزینیم، و این است موعظه خدا که هدف آن توجیه و راهنمایی انسان است.

ص: ۱۱۲

این که همگان پیمانها و سوگندهایی را که خدا را بر آن گواه گرفته اند محترم شمارند، و سوگندهایی را که در میان خود به تأکید اجرا کرده اند نشکنند، و همچون آن زن نباشند که در پایان روز همه ریسمانهایی را که در آن روز با دوک خود ریسیده بود وامی ریسید و از ریسمانی بیرون می آورد، پس سوگند را وسیله فریب دادن برای دسترس پیدا کردن به بهره بیشتری از مال و دیگر چیزهای دنیا قرار مدهید، و نه برای آن که بعضی بر بعضی دیگر تسلط و تعالی پیدا کنید، چه خدا شما را با اختلافات طبیعی که با یکدیگر دارید در معرض آزمایش قرار می دهد، و فردا بر شما آشکار می سازد که کدام یک بر حق بوده و کدام یک چنین نبوده اید، و اگر خدا بخواهد در همین جا این امر را آشکار می سازد و صاحب ۶/ حق را با غیب آشکار شده پیروز می گرداند، ولی او چنان خواسته است که شما را آزاد بگذارد تا سپس درباره اعمالتان از شما سؤال کند، تا بنا بر حکمت خود هر که را که خواهد گمراه سازد و هر که را که خواهد هدایت کند.

پس دین را وسیله دست یافتن به هدفهای مادی قرار مدهید، و سوگند به مکر و دروغ یاد مکنید تا از این راه قدمی که استوار در راه ایمان پیش رفت نلغزد و متزلزل نشود، و به پاداش بدی بر اثر فروریختن اعتماد میان خودتان گرفتار نشوید، و شما را از راه خدای تحقق یافته در وفاداری به عهد و پیمان باز ندارد، به همان گونه که عذابی عظیم را برای شما ثبت خواهد کرد.

پیمان خدا که به آن خیانت روا دارید، شأنی برتر و بزرگتر از یک مصلحت مادی دارد که برای همین به فروختن و از دست دادن آن یک می پردازید، پس آنچه در نزد خدا برای کسی وجود دارد که بر عهد و پیمان خویش ثابت می ماند، بهتر از مصلحتی دنیایی است که از بین می رود و تنها آنچه در نزد خدا است باقی می ماند، و خدا صبرکنندگان را به بهترین کارهایی که کرده اند پاداش می دهد.

این بهترین پاداش فراهم آمدن زندگی پاکیزه ای برای ایشان در دنیا است، و پاداشی نیکو در جهانی دیگر.

عدل یک سنت اجتماعی و واجبی الهی است

[۹۰]

بر هر یک از فرزندان مجتمع اسلامی واجب است که عادل و دادگر باشد، و حق فطری و قانونی هر کس را به او بدهد، و به عدل و داد رفتار کردن تنها مسئولیت دولت نیست، چه مجتمعی که فرزندان آن از لزوم جریان یافتن قانون و احترام و پاسداری از حقوق دیگران آگاهی نداشته باشند، برای دولتی که بر آن اجتماع حکومت می کند امکان ندارد که بتواند مردمان را به زور بر این کار وادارد.

□
إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

—خدا به عادل بودن فرمان می دهد. «عدل با اختلاف درجاتی که آیه آینده به آنها اشاره می کند، منافات ندارد، چه گاه می شود که برابری زشت ترین ستمگری است، چه نادان و دانا، و تنبل و با نشاط، فداکار و ترسو... و... برابر با یکدیگر نیستند.

۶/ علی رغم نیازمندی جامعه به قانونی که ابعاد عدالت و حقوق طبقات مختلف را بر حسب تلاشها و نیازمندیهای ایشان و حاجت مردم تعریف کند، و برای عدالت معانی مختلف بر حسب قوانین و عرفیات در نظر بگیرد، باید بدانیم که عدالت یک واقع فطری است که افراد بشر، هر چند در تفصیلات آن با یکدیگر تفاوت داشته باشند، در خطوط عریض آن با یکدیگر اختلافی ندارند.

ولی گاه مردمان در کاربرد عدالت و شناختن آن گرفتار دشواری می شوند، و به همین سبب نیازمند دستگاه قضا و داوری می شوند که همه طرفهای دعوی به آن رضا نمی دهند، به همان گونه که شخص به نتایج آن به صورت صد در صد اطمینان پیدا نمی کند.

احسان و نیکوکاری برای عدالت ضروری است

به همین سبب قرآن به احسان فرمان می دهد، و آن تنازل و چشمپوشی شخص از بعضی از حقوق خود به خاطر دیگران است و میدان گسترده آن عدالت را

فرا می گیرد و افزایش می یابد... پس می گوید:

وَ الْإِحْسَانِ

و بخشندگی و نیکویی کردن. «اسلام درباره احسان نسبت به خویشاوندان تأکید می کند تا نخستین یاخته در کیان و هستی اجتماعی ساخته شود.

وَ إِيْتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ

و بخشنده دستی به خویشاوندان. «در بعضی از نصوص اسلامی آمده است که تفسیر «ذی القربی» اهل بیت رسول علیهم افضل الصلاه و السلام است، و «إیتاء» به معنی دادن خمس به ایشان که در آیه (۴۱) از سوره انفال آمده، و ما این را از سیاق گفتار درباره گواه بودن رسول بر امت در درس سابق استنباط می کنیم.

وَ يَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ

و از پرداختن به کارهای زشت و منکر و ستمگری نهی می کند. «۶/ الفحشاء» چنان که در کتاب «المفردات» آمده: افعال بسیار زشت و قبیح است، و از ریشه کلمه چنان برمی آید که در گذشتن از حد است و با اسراف و تبذیر مناسبت دارد، و آشکار است که اسراف اصل و ریشه هر خطا و گناه و هر پستی و رذیلت است.

اما منکر گناهایی است که مردمان آنها را انکار می کنند.

ظاهراً معنی آن هر فحشایی است که در نزد مردم قبیح و زشت باشد، و آن از دیگر انواع فحشاء سخت تر است، در صورتی که بغی تعدی و تجاوز کردن به حقوق مردم به صورتی آشکار است، یا از طریق حيله و خدعه و فریب و... و...

يَعْظُمُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

به شما پند می دهد تا شاید پند گیرید. «اینها حقایقی است که قلب آدمی فطرتاً از آنها آگاه است، و تنها نیاز به کسی دارد که آنها را به یاد او آورد و به آنها پندش دهد.

به پیمان وفا کردن نه آن را شکستن

[۹۱]

جامعه ای که برای روابط و علاقه های خود اساسی دارد و

ص: ۱۱۵

تکیه گاهی که در هنگام ضرورت به آن باز گردد، می تواند به آسانی با جامعه اسلامی قائم بر اساس ملتزم بودن به عهد و سوگندی که تأکید شده با نام خدا است، روابط متبادل برقرار کند.

وَ أَوفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا

و به پیمان خدا که بسته اید وفا کنید، و سوگندها را پس از تأکید کردن آنها که خدا را بر آنها ضامن خود قرار داده اید، نقض و باطل نکنید. پس چون فرزندان یک جامعه به ارزش توحید متمسک و به آن معتقدند، و بدان سبب که سوگندهای خویش را برای دست یافتن به خواسته های این زندگی دنیوی فدا نمی کنند، به یکدیگر در کارهای اقتصادی و حتی در امور سیاسی اعتماد دارند.

اعتماد دو طرفی بزرگترین سرمایه و اعتباری است که جامعه اسلامی در رفتار افرادش با یکدیگر مالک آن است، ۶/ زیرا که شرف توحید و یکتاپرستی آنان را از آن باز می دارد که با ایمان داشتن به رعایت و نظر خدا بر خودشان، با یکدیگر غدر و مکر روا دارند و به فریبکاری پردازند.

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ

—خدا می داند که شما چه می کنید. [۹۲]

در داستانهای عرب آمده است که زنی از قبیله قریش را عادت بر آن بود که همراه با کنیزانش در سراسر روز به رسیدن ریسمان با دوک می پرداخت، و چون شب فرا می رسید تاییده ها را وامی رسید و آنها را به حال اولشان بازمی گرداند که پشم نتاییده بود و دیگر حالت ریسمانی را نداشت، پس قرآن ما مردمان را از آن نهی کرد که همچون او باشیم که خود را در کار دین به رنج اندازیم تا آن را محکم کنیم، و چون دین خویش را محکم کردیم با پیمان شکنی و نقض سوگند به نقض آن پردازیم.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَصَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ

و همچون آن زن مباشید که رشته خود را پس از استوار و نیرومند شدن وامی رسید.

و پاره پاره می کرد.» در مجمع البیان آمده است که: هر چیز که پس از به هم تابیده شدن پاره های آن و به صورت ریسمان درآمدن نقض شود انکاث است، خواه ریسمان باشد یا شبیه آن.

تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ

سوگندهایتان را وسیله ای برای خدعه و مکر ورزیدن در میان خود برمی گزینید.» یعنی سوگند را وسیله ای برای فریب دادن یکدیگر به کار می برید، و «دخل» در اصل هر چیز است که داخل در چیزی شود و از آن نباشد و بدین طریق از خدعه و خیانت شمرده شدن مصون بماند.

أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبِيٍّ مِنْ أُمَّةٍ

تا چنان شود که امتی برتر از امت دیگر شود، و بر آن تسلط یابد و این برتری را با خدعه نگاه دارد، / و سوگند یاد کردن و پیمان بستن و انگیزه های دست یافتن به برتری و سلطه چیزی جز ابتلا و آزمایش الهی نیست.

إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ

و خدا شما را با آن می آزمایشد.» حق با گمراه کردن مردم باطل نمی شود، و چیز بد با خوب شمردن آن در نزد نفس و دیگران شایسته و صالح نخواهد شد، چه روزی در پیش است که در آن خدا حق را بر همه مردمان مکشوف و آشکار خواهد ساخت.

وَ لَيَبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

و در روز قیامت آنچه را که درباره آن اختلاف داشتید برای شما بیان می کند و آشکار می سازد.» [۹۳]

ولی چرا خدا در این دنیا واقعیت فریبندگان و مکارانی را آشکار نمی سازد که بر گردن مردمان تسلط دارند؟ این را دو حکمت است:

نخست: برای آن که نعمت هدایت نصیب و بهره بعضی، و نور عقل از دیگران بنا به اختیار خودشان سلب شود، نه بر حسب علم او سبحانه و تعالی.

دوم: برای آن که صاحب کار نیک، و کننده کار بد به سبب عملی که با

آزادی و اختیار انجام داده بوده اند، پاداش و کیفر خود را دریافت دارند.

وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ لَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ لَسْتَئَلُّنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

و اگر خدا می خواست شما را امتی یگانه قرار می داد، ولی هر کس را که خواهد گمراه می سازد، و هر کس را که خواهد راه یافته، و شما درباره آنچه کرده بودید مورد پرسش و مؤاخذه قرار خواهید گرفت.»

آثار سوگند دروغ

[۹۴]

و سیاق بازمی گردد و از خدعه و فریب در سوگند نهی می کند، و مردمان را از آثار فکری و اجتماعی آن آگاه می سازد.

الف: پس از ناحیه فکری: وفا نکردن به سوگند و شکستن پیمان به سبب گمراهی صاحب آن است، پس چون این قدم استوار شده با پیمان ناگهان با وفا نکردن به سوگند و شکستن پیمان لغزش و تزلزل پیدا می کند، دیگر از ثبات در اوضاع عادی چه سودی به دست می آید، ۶/ چه ثبات قدم در آن هنگام ضرورت دارد که بادهای تند مصالح در حال وزیدن باشد.

وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَرِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا

و سوگندهای خویش را وسیله ای برای خدعه و خیانت در میان خود قرار ندهید که در نتیجه آن قدمی پس از استواری و ثبات آن لغزش پیدا کند. ب: و از ناحیه اجتماعی: ممکن نیست که شخص سوگند خویش (و بر اثر آن شرف و نام نیک خود را در نزد مردم) را بتواند بیش از یک بار مورد استفاده قرار دهد، چه پس از آن مطلب بر همگان آشکار می شود، و حتی فکر پلیدی در نزد همگان شیوع پیدا می کند، و آن این که: مردم این شهر حرمت سوگند را نگاه نمی دارند، و بعضی از آنان چنین کرده اند، و چون ارزش سوگند اجتماعی سقوط کند، در گسترده برای اطمینان و همکاری بسته می شود و بر اثر آن ساختمان اجتماعی فرومی ریزد، و همگان مزه فاجعه سستی نشان دادن خودشان را نسبت به سوگند می چشند، و از راه موثوق و مورد اعتماد بودن خارج می شوند.

ص: ۱۱۸

وَ تَذُوقُوا السُّوَاءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

و- مزه بد دور شدن از راه خدا را که انجام دادید بچشید،» راه خدا همه خیر است و پیشرفت و آبادانی و آسایش مردم، و بازداشتن مردم از راه خدا گاه سبب بسته شدن درهای تعاون می شود که سوگند از برترین آنها است، چه هیچ چیز از قوانین و وثیقه ها و ضمانتها و رهنه ها به سهولت سوگند در دسترس قرار نمی گیرد و در ترویج اعتماد و تعاون به اندازه آن تأثیر ندارد.

وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

و- به عذابی بزرگ خواهید رسید.» [۹۵]

و به همان گونه که سوگند پیمانی است که آن را بعضی از مردم به بهای اندکی می خرند، و اگر ارزش قیمتی که فرد در مقابل فروش شرف و پیمان و ایمان خود می گیرد اندک باشد، از آن روی اندک است که هیبت عهد و پیمان را ساقط می کند و در نتیجه باب رحمت بسته می شود.

وَ لَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنََّّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

و- پیمان خدا را به بهای اندک مفروشید، و آنچه در نزد خدا است، اگر بدانید، همان برای شما خوب است.» ۶/ پس آن چه کس است که رحمت خدا را با چند درهمی که از پیمان شکنی یا دست یافتن به سلطه ای از بین رونده مبادله کند؟!

جاودانگی جزا

[۹۶]

با علم به این که خیری که در نزد خدا است به بقای خداوند سبحانه و تعالی باقی است، در صورتی که حطام و فریبنده گیهای دنیا با نابود شدن عواملی که آنها را فراهم آورده بوده اند نابود می شود.

مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ

- آنچه در نزد شما است از میان می رود، و آنچه در نزد خدا است باقی می ماند.» حقی که خدا ثبات آن را تضمین کرده است، ماندنی تر از باطلی است که ضامن آن غرور انسان است و فریبکاری شیطان، و خدا آسمانها و زمین را به حق

ص: ۱۱۹

آفریده، و به همین سبب حرکت جهان در خدمت سلطه و استیلائی حق است، در صورتی که باطل در جهت عکس حرکت طبیعی و تاریخ جریان دارد.

فطرت انسان حق است، بدان جهت که قوانین روانی و جسمی و اجتماعی فرمانروای بر ابعاد زندگی بشر از زمان آفرینش آدم تغییر نکرده و تا ابد چنین خواهد بود، پس اگر فطرت انسان بر اساس وفا کردن به عهد استوار باشد، مجتمع استقرار یافته بر اساس شرف پیمان ماندنی تر خواهد بود، و خیر خدا بیشتر از چیزی است که بعضی از افراد به میانجیگری مکر و حيله به چنگ می آورند.

چیزی که هست حق به زمانی برای ظاهر شدن نیاز دارد، و به همین سبب ما نیز به صبر نیازمندیم تا زمان به خدمتمان در آید.

وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و پاداش کسانی را که بردباری نشان داده اند در برابر بهترین کارهایی که انجام داده اند به ایشان خواهیم داد. پس اعمال پاکیزه در ژرفنای زمان نمود پیدا می کند، در صورتی که عمل بد به همان گونه ناپود که خس و خاک روان بر روی سیل، علی رغم ظهور و پدیدار بودن آنها، و در حدیث آمده است که: «باطل را سطوت و صولتی است، و حق را دولتی و جریانی».

۶/

حق صلاح است

[۹۷]

حق در واقعیت کوشش، همان صلاح است، پس هر که از حق پیروی کند، عمل او شایسته و صالح است، و با رشد طبیعت رشد می کند، و از این راه تخمهای زندگی پاکیزه را بر زمین زمان مبارک و فرخنده می افشانند، تا در دنیا پاداشی نیکو و در آخرت پاداشی کریمانه درو کند.

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هر کس، از مرد یا زن، عملی شایسته و صالح انجام دهد، و مؤمن باشد، او را با حیاتی پاکیزه زنده می کنیم، و

ص: ۱۲۰

پادشاه این گونه کسان را به بهترین کارهایی که انجام داده اند به آنان می دهیم.» بدین گونه خدا برای کسی که عمل صالح انجام داده باشد، کارهای بدش را مشمول آموزش خود قرار می دهد، و اعمال صالح او را محفوظ می دارد تا به آنها جزای خیرش دهد.

در حدیثی مأثور آمده است که «حیات پاکیزه رضا به قسمت داشتن است» و در این شک نیست که گنجی از گنجهای خدا است که پایان نمی پذیرد، و هر گاه نفس بشری در ایستارهای خود در برابر آن پاکیزه باشد زندگی پاکیزه می شود، پس رضا و خرسندی از پاکیزه ترین همه طیبات و پاکیزه ها است.

سخن انجامین این که: پیمان تنها اساس معاملات مالی در جامعه نیست، بلکه پیش از آن اساس تعاون سیاسی است، و چون شرف پیمان در امتی معدوم شود، هر چه زودتر به گروه بندی سیاسی می پردازد، و از قدیم گفته اند که: «ملک و فرمانروایی وفا ندارد و ملک سترون و عقیم است».

به همین سبب قرآن در این درس به حرام بودن پیمان شکنی برای استیلا پیدا کردن قومی بر قوم دیگر، و این که قومی برتر از قوم دیگر باشد، تأکید کرده است.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۹۸ تا ۱۰۵]

اشاره

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ (۹۸) إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ (۹۹) إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱۰۰) وَإِذَا يَدُلُّنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (۱۰۱) قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۰۲) وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ (۱۰۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۰۴) إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ (۱۰۵)

ص: ۱۲۱

چگونه به فهم قرآن دست یابیم؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته با بعضی از تعلیمات اجتماعی و راهنمای قرآن آشنا شدیم که جز بی دینان و کافران کسی آنها را انکار نمی کند، و این خود دلیل است بر آن که قرآن از جانب خدا نازل شده است، ولی قرآن را کسی می تواند بفهمد که از زیر نفوذ و سلطه شیطان خارج شده باشد، و از این نفوذ تنها متوکلان خلاص می شوند که از شر شیطان به خدا پناه می برند، ولی کسانی که با اطاعت از شیطان او را شریک در کارهای خویش قرار می دهند، شیطان بر ایشان تسلط پیدا می کند و آنان را از دیدن نور قرآن بازمی دارد.

گاه خدا آیه ای را به آیه دیگر نسخ می کند، از آن روی که به مصالح عمومی که بر وفق زمان و اوضاع و احوال تغییر می پذیرد علم دارد، ولی مشرکان همین امر را فرصتی برای متهم کردن رسول به این که بر خدا دروغ می بندد قرار می دهند، و از

ص: ۱۲۲

آن جهت چنین می کنند که بیشتر ایشان نسبت به حکم آیات جاهلند. قرآن کتاب خدا است که روح القدس آنها را به حق از جانب او به رسولش نازل کرده است تا وسیله ای برای تثبیت ایمان مؤمنان و راهنمایی آنان و مژده دهنده به یک زندگی بهتر به ایشان بوده باشد، و می گویند که: رسول از بعضی از مسیحیان تازه مسلمان شده تعلیم می گیرد، بدون این که از تفاوت میان زبان تکلم ایشان با زبان پیغمبر آگاهی داشته باشند، پس در آن حال که زبان آنان اعمی یعنی غیر عربی است، قرآن ۶/ با زبان عربی صریح و آشکار با ما سخن می گوید، و جدل درباره قرآن جز به سبب انکار و بی ایمانی ایشان نیست، و خدا قلب جاحد و منکر بی دلیل را هدایت نمی کند، بلکه به او عذابی دردناک می چشاند.

چگونه امکان دارد که شخصی مخلص به پروردگار خویش و نیکخواه مردمان همچون محمد (ص) که می داند دروغگویی دورترین خصلت از مؤمنان است، به دروغ چیزی را به کسی نسبت دهد، و این افترا و دروغ بستن بر خدا را کسی جز کسانی که به آیات او ایمان ندارند مرتکب نمی شود، و این گونه کسان واقعا دروغ می گویند؟!

شرح آیات:

اشاره

بر خدا توکل کنیم

[۹۸]

قلب بشر را لفافی تاریک برخاسته از طبیعت ضعف و جهل در آن، و از تأثیر جاذبه طبیعت، فرومی پوشاند، و با وجود آن که به چنین کسی سهمی از نور حقیقت عطا شده که آن را عقل و اراده می خوانیم، بر انسان واجب است که از طریق برانگیختن عقل خویش به چالش با تاریکی محیط بر نفس و قلب خویش پردازد و با توکل بر خدا به چالش و برانداختن ناتوانی و نومیدی و ترس خویش قیام کند.

سخت ترین پرده هایی که مانع رسیدن نور به قلب بشر می شود: خوف از حقیقت است، و هراس از رو به رو شدن با نیروهای باطل و فاسدی که حقیقت را

ص: ۱۲۳

طرد می کنند.

پناه بردن به خدا، و بی واسطه از او خواستار آن شدن که آدمی را از خطر قوای طرد کننده حق حفظ کند، درمان مستقیم برای مشکل ترس از حقیقت، و ایستادگی در برابر تسلط شیطان بر قلب است.

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

- پس چون به خواندن قرآن می پردازیم، از شیطان رانده شده به خدا پناه بر. برای رسیدن به اوج حقیقت تحقق یافته در قرآن، ناگزیر باید از حوزه جاذبه زمین تجاوز کنیم، و قوه ای که با آن می توانیم در برابر این جاذبه تجسم یافته در شهوات ایستادگی کنیم، همان قوه توکل بر خدا است، ۶/ و استعاذه و پناه بردن به خدا نوعی از توکل به او است، و تنها تفاوتی که با آن دارد در این است که استعاذه درخواستی عاجزانه از خدا است به این که انسان را از شر محیط بر او رهایی بخشد، و کدام شر خطرناکتر از شر معتقد بودن به اعتقادی باطل است، یا شر نادانی نسبت به حقیقت که وسوسه های شیطان سبب پیدا شدن آن در قلب می شود؟! در تمام مدت تلاوت قرآن ناگزیر می بایستی بشر از پروردگار خویش استعانت جوید.

توکل دژ مؤمن است

[۹۹]

شیطان به قلب شخص نفوذ می کند، و به شکل نیروهای سیاسی و اجتماعی محیط بر او درمی آید، ولی مؤمنی که بر خدا توکل می کند، خدا او را از این شیطان که در جان او همچون خون جریان دارد محافظت می کند.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

- شیطان را سلطه و استیلائی بر آن کسان نیست که ایمان آورده اند و بر پروردگار خویش توکل دارند. «ولی بر کسی که به خدا ایمان نیاورده است شیطان مسلط می شود، و او را به سبب سستی اراده اش از حقیقت گمراه می کند.

ص: ۱۲۴

آن کس که شیطان را دوست و سرور و پیشوای فرمانده خویش انتخاب می کند، پس به خدا شرک می ورزد و شیطان را شریکی پنداری قرار می دهد، و گاه خدا را می پرستد و گاه شیطان را معبود و مطاع خویش قرار می دهد، اسیر و شکار شیطانی می شود که جز با پناه بردن به خدا رهایی از چنگال او امکان پذیر نیست.

إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

-او بر کسانی مسلط می شود که او را دوست می دارند، و بر کسانی که به دست او مشرک شده اند. معلوم می شود که شیطان بر دو گروه سلطه پیدا می کند، خواه شیطان ایشان انسی و بشری باشد و خواه جنی، و آشکار باشد همچون طاغیان و مستکبران یا باطنی همچون عقاید باطل و عقده های نفسانی.

گروه اول: آن کسانی که شیطان را ولی و مولای خود قرار می دهند، و در وابستگی به او اخلاص نشان می دهند، همچون ۶/ پیشوایان کفر، و اطرافیان فرعونها، و کسان و خویشاوندان پیرامون طاغیان و گردنکشان.

گروه دوم: آن کسان که از ترس و طمع به اطاعت از شیطان درآمده اند، و خواه از این دسته باشند یا از آن دسته، همه به صورت بندگان شیطان درمی آیند، و آزادی و استقلال خویش را از دست می دهند و ثروتهاشان به تصرف شیطان درمی آید.

نیروهای استکباری در زمین که در «آمریکا» و زمانی در «شوروی» و ماهواره های تبهکار آنها تجسم پیدا کرده است، از جانب خدای حکیم سبحانه و تعالی سیطره و استیلای بر ملتهای ضعیف و مستضعف به ایشان تفویض نشده، بلکه این خود مستضعفانند که نسبت به اندیشه ورزی (ایدئولوژی) آنان خضوع و تمایل نشان داده اند و خاضع مصالح ایشان شده اند، یا این خضوع برای ثروت و قوت ایشان به ترس یا از روی میل و رغبت بوده، و سبب آن شده است که عنان ثروت و قوت در اختیار آنان قرار گیرد و دیگران را به بردگی و اطاعت خود وادارند.

اینک برای رهایی چه باید کرد؟ ناگزیر باید مستضعفان نخست خویش را از شر اندیشه ورزی استعمار آزاد کنند، و از تابعیت مطلق نسبت به مال و صاحبان مال، و سپس به خدا باز گردند، و از شر شیطان به او پناه برند، از آن روی که طبیعت آسایش و بی طرفی را دوست ندارد، و قلب بشری یا فرمانبردار سلطه خدا می شود و یا سلطه طاغوت، پس چون ولایت و سروری خدا را کنار گذاریم، شیطان ما را به بندگی خود درمی آورد، و بی طرف ماندن میان حق و باطل ممکن نیست، به همان گونه که میان کفر ورزیدن به خدا و طرد حاکمیت او بر انسان و میان ایمان آوردن به طاغوت و نسبت به تسلط و بهره کشی او از آدمی فاصله ای وجود ندارد.

سیاق قرآنی به این معادله در آنجا اشاره کرده که پروردگاران به ما فرمان پناه بردن به خدا و توکل کردن بر او داده است، و سپس آشکار می شود که شیطان از استیلای بر متوکلان به خدا عاجز است.

این سؤال برای ما پیدا می شود که: آیا معنی استعاضه تنها توجه قلبی به خدا است، یا این که باید راهنماییهای آسمان را در وحدت و شکیبایی و ایستادگی و تلاش و رهبری درست به کار بندیم که همه اینها نماینده بعضی از معانی پناه بردن به خدا است، و بنا بر آن از راههای مقاومت و ایستادگی در برابر بندگی نسبت به شیطان انسی / ۶ و جنی؟؟

شیطان اندیشه

[۱۰۱]

شیطان فرهنگی برای انسان خطرناکتر از همکارانش شیطانهای ثروت و ایجاد هراس و زینت است؟؟ چرا که قدرت انسان برای تمیز دادن حق از باطل چندان زیاد نیست، بدان سبب ساده که قلب بشری در معرض گردبادهای شهوتها قرار می گیرد و در نتیجه نور عقلش خاموش می شود، و اگر دخالت نیروی غیبی ایمان و توکل نباشد، بادهای شهوت بدان نزدیک می شود که مشعل عقل را خاموش کند.

ص: ۱۲۶

از همین روی شبهه‌هایی خطرناک پدید می‌آید، و نیز به همین سبب حتی مؤمنان از وسوسه‌های شیطان خلاص نمی‌شوند، پس خدا به این امت در معرض رحمت قرار گرفته آنچه را که از وسوسه‌های شیطان پدید می‌آید، اگر مؤمن به آنها معتقد نباشد، می‌بخشد و می‌آمرزد.

از جمله شبهه‌ها است آنچه شیاطین در پیرامون تغییر پیدا کردن احکام شرعی بر وفق متغیرهای اوضاع و احوال برانگیختن و گفتند: اگر رسول صادق و راستگو بود، هر روز قانون تازه‌ای مخالف با قانون سابق نمی‌آورد! بلکه گفتند:

اگر رسالت‌های آسمانی راست بود، در آن صورت شرایع آن تغییر نمی‌کرد.

ولی خدا نیک می‌داند که چه چیز نازل کند، و آنان جاهلند و نمی‌دانند که زندگی در حال تغییر است، و هر قانون و شریعت با وضعی معین تناسب دارد، پس اگر درباره آن نازل شود حکیمانه است، و اگر از آن تجاوز کند سفیهانه.

وَ إِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ

و چون آیه‌ای به جای آیه دیگر قرار دادیم، با آن که خدا نیک می‌داند که چه نازل کرده است. «از حکم نسخ و تغییر آگاه است.

۶۱

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

گفتند (به پیغمبر) که تو به دروغ آن را به خدا نسبت می‌دهی، و اکثر آنان جاهلند و چیزی نمی‌دانند. «چون این شبهه در قلب رسوخ پیدا کند، از بین بردن آن آسان نیست، و به همین سبب بر ما لازم است که همیشه در هنگام خواندن قرآن، و حتی در تدریس هر قضیه علمی به خدا پناه بریم تا حق و باطل در ذهن ما با یکدیگر آمیخته و اشتباه نشود.

[۱۰۲]

کسانی که دروغ می‌گویند و رأی خود را هر روز تغییر می‌دهند، و حتی در فاصله یک ساعت چنین می‌کنند، در واقع از هوای نفس خویش فرمان می‌برند، در صورتی که قرآن را خدا به وسیله روح القدس که از لغزش به دور و از پیروی از هوای نفس منزله است فرو فرستاده، و حکمت این روح که با رسول همراه است برای آن است که مؤمنان ثبات و استواری پیدا کنند، و از گمراهی شیطان و

ص: ۱۲۷

شبهه انگیزی او در امان و معصوم بمانند.

قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ

-بگو که آن را روح القدس از جانب پروردگارت به حق فرود آورده است.» پس حق تجسم یافته در سنتهای خدا، در آفاق و انفس، همان باطن آیات است، که هر آیه ای مظهر سنتی الهی رسوخ یافته در ضمیر آفریدگان به شمار می رود. و سنتها یگانه نیست و آیات نیز چنینند. و اختلاف میان آفریدگان وجود دارد، و دلیل بر وحدت و یگانگی آفریننده آنان است، و به همین گونه اختلاف در آیات خدا نیز کاشف سنتهای موجود است و علم خدا سبحانه و تعالی را آشکار می سازد.

لَيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا

-برای آن که کسانی که ایمان آورده اند ثابت و استوار باقی بمانند.» پس کسانی که ایمان آورده اند، به روح القدس متمسک می شوند، و روح القدس آنان را در سایه نور خود قرار می دهد.

وَ هُدًى وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

-و راهنمایی و بشارتی برای مسلمانان باشد.» هر که روی خود را به جانب خدا بگرداند و به او تسلیم شود، خدا او را هدایت می کند و او را به یک زندگی پاکیزه مژده می دهد، و چون تکامل یابد هر چه زودتر به ایمان دست می یابد، و مؤمن مالک نیرویی الهی است که او را از کید شیطان و از شبهات او محفوظ می دارد، و همین به نام عدالت خوانده می شود، و به خطا می گویند که آن ملکه ای در نفس است؟؟؟/ ۶

از شبهه های شیطان

[۱۰۳]

و شبهه دیگری است که شیطان آن را طرح می کند.

وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّلسَانِ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِي

-و ما می دانیم که آنان می گویند که بشری او (پیامبر) را تعلیم می دهد،

ص: ۱۲۸

زبان آن که چنین نسبتی را به او می دهند اعجمی (یعنی غیر عربی) است.» پس گفتند که: مردی به نام ابو فکیه از وابستگان طایفه بنی الخضر می که زبانش غیر عربی بود و به پیغمبر خدا ایمان آورده بود، و از اهل کتاب بود، رسول خدا را تعلیم می دهد!! بعضی از تفسیرها آن کس را غیر از این شخص دانسته اند، و به هر صورت او زبان غیر عربی داشت در صورتی که قرآن به زبان عربی آشکار و واضح نازل شده است.

وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ

— و این آشکارا زبانی عربی است.

رد بر شبهه

ترجمه هر اندازه هم که مترجم بلیغ باشد، طبیعت زبان اصلی را که از آن ترجمه صورت گرفته است نشان می دهد، زیرا که هر لغت تعبیری از فرهنگی است که این لغت وابسته به آن است، و زبان عربی قدرت آن را نداشت که افکار داخل شده از خارج این زبان را به دقت تعبیر و بیان کند، و ترجمه هرگز نمی توانست با چنین وضوحی در بلاغت و نیروی نفوذ در قلب صورت بگیرد مگر این که مترجم توانسته باشد در فهم محتوی موضوع به صورت عمیق دست یابد، و به موضوعی که از آن تعبیر می کند آگاهی کامل به دست آورد، پس چگونه رسول، در صورتی که تنها مترجم محض باشد، توانسته بود آن افکار مفصل و دقیق را از آن زبان بیگانه به صورت بسیار فصیح عربی درآورد؟! [۱۰۴]

و از این گذشته، قلبی که به خدا ایمان نداشته باشد، قدرت تعبیر کردن از خدا و سخن گفتن به نام او را با وضوح و صراحت و قدرت ندارد، بدان سبب که:

۶/

إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

— کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند، خدا آنان را هدایت و راهنمایی نمی کند، و آنان را عذابی دردناک در پی است.

ص: ۱۲۹

و مؤمن به خدا بر خدا به افترا دروغ نمی بندد، مخصوصاً با توجه به این امر که رسول الله آشکارا دربارهٔ وسعت دامنهٔ گناه افترا بستن بر خدا تأکید کرده است، پس چگونگی آن امکان آن هست که اگر مؤمن باشد خود مرتکب چنین جرم و گناهی شود؟! إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ - کسانی به خدا دروغ می بندند که به آیات خدا ایمان ندارند، و آنان دروغگویان اند.» آن کس که به آیات خدا ایمان دارد، که شخص رسول الله بدون شک آشکارترین مصداق برای چنین کس بود، از دروغ گفتن می ترسد، و او به اندازه ای نیرومند است که نیازی به دروغ گفتن ندارد، و چندان عالم است که هرگز در گودال دروغ سقوط نمی کند.

به همین سبب در حدیث نبوی: از عبد الله بن جراد آمده است که از پیامبر (ص) پرسید که «آیا مؤمن زنا می کند؟ گفت: امکان دارد! گفت: آیا مؤمن دزدی می کند؟ گفت: گناه چنین می شود! گفت: آیا مؤمن دروغ می گوید؟ گفت: نه» و در پی آن پیامبر خدا (ص) این آیه را تلاوت کرد: إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ .

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۰۶ تا ۱۱۳]

اشاره

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۰۶) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ (۱۰۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۱۰۸) لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۰۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۰) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا وَ تُؤَفِّي كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (۱۱۱) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمٍ كَانَتْ آمَنَهُمْ مُطْمَئِنُّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمَ اللَّهُ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ (۱۱۲) وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ (۱۱۳)

معنای واژه ها

۱۰۹ [لا جرم]

:حقا، ناگزیر.

۱۱۲ [رغدا]

:پاکیزه و فراوان.

ص: ۱۳۱

رهنمودهایی از آیات:

در دروس گذشته پروردگار کریم ما را از کفر ورزیدن پس از ایمان و از لغزش پس از ثبات و استواری بر حذر داشت، و این بیم دادن به مناسبت آن بود که در آنجا سخن از پیمان شکنی و وفا نکردن به سوگند به میان آمده بود، و اینکه به درسی رسیده ایم که در آن از کفر پس از ایمان به صورت کلی آن سخن می رود، و بیم دادن از خشم خدا مطرح است که دامنگیر هر کس می شود که - به گفتار یا کردار - از دین خود برگردد و مرتد شود، مگر کسی که به اجبار بر آن واداشته شده است که به زبان سخنی کفرآمیز بگوید، در صورتی که قلب او مطمئن است و هیچ تردیدی برای او پیش نیامده است، و مرتد کسی است که کفر را با تصمیم قاطع پس از ایمان پذیرفته و در معرض عذابی عظیم قرار گرفته است، بدان سبب که دنیا را بر آخرت برگزیده، که خدا نور هدایت را از این گونه کسان سلب می کند، و بر دلهاشان و گوشها و چشمهاشان مهر می نهد، و آنان از آشکارترین حقایق در پیرامون خویش غافل می مانند، و به تأکید در آخرت زیانکار خواهند بود.

در صورتی که صاحبان ثبات و استواری بر هدایت، علی رغم آن که در معرض پیشامدهای مکروه قرار می گیرند، و پس از ابتلا به سرزمینهای ایمن مهاجرت می کنند، باقی می مانند، که خدا نسبت به آنان آمرزنده و مهربان است و آنان را مشمول رحمت و عنایت خویش در آن روز قرار می دهد که هر کس از خود دفاع می کند، پس به جزای کامل عمل خویش رسد و ۶/ چیزی از آن کاهش پیدا نمی کند.

اما برای آن کس که پس از ایمان آوردن کافر شود، خداوند مثلی می زند

درباره شهری که ایمن و مطمئن بود و روزی مردم آن به صورتی گسترده و پاکیزه از هر جا می رسید، ولی آن مردم به نعمتهای خدا کفران ورزیدند و گرفتار گرسنگی و هراس بر اثر کارهایشان شدند، و هر چه رسول ایشان در آن کوشید که آنان را هدایت کند به سخن او گوش ندادند، بلکه به تکذیب او پرداختند و به خود ستم روا داشتند.

شرح آیات:

اشاره

ایمان، گونه ای مسئولیت

[۱۰۶]

ایمان چیست؟ آیا تنها عمل است؟ یا سخن محض؟ هرگز چنین نیست. آن دو مظاهری از ایمان است، ولی ایمان چیزی دیگر است. و آن طرز نگرش و معامله شخص به زندگی این دنیا است، و اندازه متکی و مطمئن بودن به آن، و اندازه دوست داشتن دنیا در مقایسه با آخرت، پس آن که دنیا را با قلب خود خواستار است و آن را بر آخرت ترجیح می نهد، خدا راه را به او نشان نمی دهد.

در صورتی که ایمان ایستار قلبی است، پس نقش گفتار در آن چگونه است؟! آیا چنان نیست که نگرشها و ایستارهای بشر به گفتارهای آنان محدود شود؟! آری چنین است... ولی گاه انسان با زبان خود از چیزهایی سخن می گوید که در قلب و دل او نیست، چنان که شخص منافق به زبان ادعای آن می کند که مؤمن است و در واقع دروغ می گوید، و چنین است کسی که به زور به کفر ورزیدن با زبان کشیده شده ولی به هیچ وجه سخن او از قلب برنخاسته باشد و بر ایمان ثابت و استوار بماند.

عمار بن یاسر که از طرف کفار قریش در معرض عذابهای وحشیانه قرار گرفت، و با زبان خود به گفتن سخنانی پرداخت که آنان را شاد می کرد، از آن جهت که خدایان پنداری آنان را ستود و مدح کرد، و برای نجات جان خویش از

ص: ۱۳۳

رسول الله (ص) بدگویی کرد، و در این باره آیه کریمه نازل شد که بدگویی به رسول خدا از ترس از ایشان بوده است، و رسول به او فرمان داد که اگر بار دیگر گرفتاری مشابهی برایش پیش آید / ۶ باز به همین گونه عمل کند.

مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ

هر کس که به خدا پس از ایمان آوردنش به او کافر شود. آیا ممکن است کسی پس از ایمان آوردن کافر شود؟ مگر نه این است که ایمان معرفت و علم است؟ و چگونه شخص میان لحظه ای و لحظه دیگر می تواند از عارف بودن به جاهل بودن تحول پیدا کند؟!.

آری... ایمان علم است، ولی علم تنها کافی نیست، بلکه ایمان عنصر دیگری دارد که یقین است و اعتقاد قلبی و ثبات و تحمل فشارها ایمان است و وابستگی و کوشش و فداکاری.

در حدیث شریف از ابو عبد الله الصادق (ع) آمده است که گفت: «و اما آنچه از ایمان بر قلب واجب شده، اقرار و معرفت و عهد بستن و رضا و تسلیم به آن است که خدایی جز الله (خدای یگانه) بی شریک وجود ندارد که همسر و فرزند اختیار نمی کند، و این که محمد بنده و فرستاده او است، و اعتراف کردن به آنچه از جانب خدا آمده است از پیغمبر یا کتاب، پس این است آنچه خدا بر قلب از اقرار و معرفت واجب کرده است و آن عمل او است، و گفته خدای عز و جل چنین است:

إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا

«(۱)»

بعضی از مردم چنان اند که به محض قرار گرفتن در معرض فشار، از ایستار خود پایین می آیند، و پس از ایمان کافر می شوند، و بعضی دیگر بر عکس استقامت و ثبات بر ایمان نشان می دهند، و بعضی چنانند که با در خدمت گرفتن تقیه جان خود را خلاص می کنند، و ایمان خود را همچون عمار نجات می دهند که پروردگار ما درباره او و همانندان او گفته است:

ص: ۱۳۴

مگر آن کس که به زور مجبور شود و قلب او به ایمان مطمئن باشد.» حدیث مأثور دربارهٔ عمار می گوید: هنگامی که رسول الله ارادهٔ مهاجرت به مدینه کرد، به اصحاب خویش گفت: از پیرامون من پراکنده شوید، پس آن کس که قوتی داشته باشد تا آخر شب باقی بماند، و اگر چنین نیرویی نداشته باشد ۶/ در اول شب برود، پس چون شنیدید که در زمین استقرار پیدا کردم به من ملحق شوید.

پس بلال مؤذن و خباب و عمار و کنیزی از قریشیان که ایمان آورده بود(و بنا بر حدیث او سمیه مادر عمار بود، و همچنین نام یاسر پدر عمار هم روایت شده است) تا صبح در مکه باقی ماندند، و مشرکان و ابو جهل آنان را دستگیر کردند، پس به بلال دستور دادند که کفر ورزد و او امتناع کرد، پس زرهی آهنین را در مقابل آفتاب قرار دادند و آن را بر او پوشاندند، پس چون چنین کردند بلال پیوسته می گفت: أحد، أحد... و اما خباب را در میان خاربنها به این سو و آن سو می کشیدند.

و اما عمار کلمه ای به ایشان گفت که آنان را از تقیه و پرهیز او خوش آمد، و برای کنیز ابو جهل میخهایی حاضر آورد و آنها را وارد قلب او می کرد تا کشته شد، (۱) و سپس بلال و خباب و عمار را رها کردند.

پس در آن هنگام که به رسول الله (ص) ملحق شدند و او را از آنچه بر ایشان گذشته بود آگاه ساختند، و عمار در بیان حال خود ناراحت شد، رسول الله به او گفت: در آن هنگام که آن کلمات را می گفتم، قلبت چگونه بود؟ آیا به آنچه گفتم راضی بود یا نه؟ گفت: نه... پس از جانب خدا این آیه نازل شد: **إِلَّا مَنْ أٰكْرَهٗ وَ قَلْبُهٗ مُطْمَئِنُّ بِالْإِيْمَانِ** .

عمار بدین گونه ایستادگی کرد و به فشارهای قریش تسلیم نشد، بلکه با

ص: ۱۳۵

۱- ۱۷) - نیز شوهر این کنیز شهید یعنی یاسر کشته شد و آن دو والدین عمار بن یاسر بودند که نخستین دو شهید در راه خدا در اسلام بوده اند.

تقیه به چالش با ایشان برخاست، و بر ایستار ثابت خود باقی ماند.

دیگران از پا درآمدند و با آسودگی قلب کفر را پذیرفتند و در معرض خشم خدا سبحانه و تعالی قرار گرفتند.

وَ لَكِنَّ مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

-ولی آن کسان که سینه ای گشاده برای پذیرفتن کفر دارند، در معرض خشم خدا قرار می گیرند و به عذابی بزرگ گرفتار خواهند شد. «چه آنان خواستار آن شدند که طاغیان را راضی کنند، پس خدا بر ایشان خشم گرفت، و لفظ «فعلیهم» خبر لفظ «من کفر بالله» است.

ریشه مشکل و مسئله

[۱۰۷]

و ریشه مشکل و مسئله به ایستار ایشان نسبت به دنیا بود که آن را از زندگی در سرای دیگر برتر می شمردند.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

-بدان سبب که آنان زندگی دنیا را بر زندگی آخرت ترجیح دادند و دوستدار آن شدند. «یعنی دوستی ایشان نسبت به دنیا چندان زیاد شد که آن را بهتر و برتر از زندگی در آخرت شمردند.

وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

-و خدا گروه کافران را هدایت نخواهد کرد. «پس آن کس که دنیا را بر آخرت ترجیح دهد و آن را دوست بدارد، خدا با سلب کردن نور عقل وی او را در معرض خشم خویش قرار می دهد، و او را در تاریکی جهل ذاتی خودش رها می کند، از آن روی که از ابتدا کفر را برگزیده بوده است.

این آیه حکایت از آن می کند که معرفت و یقین و هدایت، همه بعد از اختیار و گزینش سالم و برتر شمردن آخرت بر زندگی دنیا حاصل می شود.

ص: ۱۳۶

[۱۰۸]

آن که از ایمان بازمی گردد و مرتد می شود، نه تنها به مقامی فروتر از شخص عادی که هنوز ایمان نیاورده است بازمی گردد، بلکه از آن بیشتر فرومی افتد، چه خدا «جل جلاله» فرصت هدایت را برای همیشه به سبب ایستار انکاری وی از او سلب می کند.

۶/

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ

-آنان کسانی هستند که خدا بر دلهایشان و گوشهانشان و چشمهانشان مهر نهاده است. «بلکه آنان همچون کسی می شوند که شعور ندارد و از ساده ترین حقایق و آشکارترین آنها غافل...»

وَ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ

-و آنان غافلان اند. [۱۰۹]

از آن روی که دنیا را بر آخرت برگزیده اند، در آن شک نیست که آخرت را نیز از دست داده اند...

لَا جَزَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ

-پس قطعاً آنان در آخرت از زیاندیدگان خواهند بود.

راه آموزش

[۱۱۰]

آیا چه اندازه باید در مقابل فشار ایستادگی کنیم تا از جمله مرتدان به شمار نیاییم؟ خداوند برای ما مثلی زده و گفته است:

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَ صَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

-و سپس پروردگارت برای کسانی که پس از گرفتاری و آزمایش هجرت کردند، و سپس به جهاد پرداختند و شکیبایی نشان دادند، آمرزنده و مهربان است. «آری این یک مسئولیت بزرگ است که باید هر مؤمن مستعد پذیرفتن آن باشد، و عزم بر آن جزم کند که به خواست خدا آن را انجام دهد، و از جامعه جاهلی

پس از آمادگی برای فتنه هجرت کند(و آیا این را می دانید که ریشه کلمه فتنه داخل کردن طلا در آتش است تا اندازه خلوص آن آشکار شود؟!).

هجرت، پایان راه نیست، بلکه ناگزیر باید برای بازگشتن به وطن از دست رفته و آزاد کردن آن از طغیان تبهکاران جهاد کند، و در مقابل دشواریهای این جهاد شکیبایی نشان دهد.

در این صورت است که خداوند متعال گناهان پیشین آنان را می آمرزد، همچون خاموش ماندن پیشین ایشان در برابر ظلم، بلکه خضوع آنان در برابر ستمگر که از گناهان بزرگ است، خود شرک محسوب می شود، به همان گونه که خداوند لغزشهای بعد از آن ایشان را نیز می بخشد و می آمرزد.

۶/

[۱۱۱]

و آمرزش خدا نعمتی بزرگ است که مجاهدان صابر آن را برای روز قیامت خویش ذخیره می کنند که هر کس تنها حاضر می شود و هیچ کس جز عمل خودش نمی تواند به او یاری دهد یا سودی برای او داشته باشد.

يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا

—روزی که هر کس خود به تنهایی درباره خود سخن می گوید و به دفاع می پردازد.» وَ تُؤْفَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا عَمِلَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ — جزای عمل هر کس تمام به او داده می شود و به هیچ کس ظلم و ستم نمی رسد.»

عاقبت ارتداد در دنیا

[۱۱۲]

این همه مخصوص آخرت است، اما در دنیا کفر مردمان بعد از ایمان سبب آن می شود که نعمتهای خدا از جامعه سلب شود، و شهر ایشان به صورت شهری درآید که پیش از آن از آسایش و صلح برخوردار بوده و سپس کفر بر آن غلبه یافت و خدا فقر و جنگ را بر آن فرو فرستاد.

وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ

—و خدا برای شما شهری را مثل زد که قرین امنیت و اطمینان بود، و روزی آن به فراوانی از هر جا به آن می رسید.»

از آیه آشکار می شود که امن و ایمنی، و همچنین رفاه و آسایش اجتماعی را درجاتی است، و این که آن شهر در امن آشکار و امن قلبی می زیست که بالاترین درجات صلح و سلم است، به همان گونه که با روزی و رزق خود و شهرها و روستاهای پیرامون زندگی می کرد که از بالاترین درجات رفاه و آسایش است.

فَكَفَّرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

پس به نعمتهای خدا کافر شد و کفران ورزید، پس خدا لباس گرسنگی و ترس را به سبب کارهایی که می کردند بر آن پوشاند. ۶/ و خدا از وضع آنان پس از کفر به این صورت یاد کرده است که مردم شهر خود را در شهری ملاحظه می کردند که گرسنگی و ترس آن را فرا گرفته و پوشانده است.

این تنها شهر در تاریخ نیست که با چنین حادثه ای رو به رو شده باشد و هزارها شهر و روستا در تاریخ جهان مزه گرسنگی و هراس را به سبب کفران نعمت خدا و کفر ورزیدن به او چشیده اند، و در حدیثی مأثور درباره یکی از این شهرها چنین آمده است: «این آیه درباره قومی نازل شده است که سرزمین حاصلخیزی داشته و نهری به نام «ثرثار» از آن عبور می کرد، و از کثرت فراوانی و پرحاصلی به جایی رسیده بود که برای پاک کردن محل خروج فضولات غذایی از بدن، به جای آب یا سنگ، از خمیر نان استفاده می کردند و می گفتند که این نرمتر است، پس به نعمتهای خدا کافر شدند و آنها را ناچیز گرفتند، و خدا ثرثار را از آبرسانی به آنان بازداشت و چندان گرفتار شدند که به خوردن آنچه با آن استنجا می کردند پرداختند و آن را میان خود قسمت می کردند». (۱)

حجت کامل و بلیغ

[۱۱۳]

و بر آن مردم رسولی از خودشان مبعوث شد که آنان را به

ص: ۱۳۹

شکرگزاری نسبت به خدا خواند، ولی دعوت او را نپذیرفتند و خدا آنان را به عذابی سخت گرفتار کرد.

وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ

- پس رسولی از خود ایشان بر آنان مبعوث شد که او را تکذیب کردند، و سپس گرفتار عذاب خدا شدند در حالی که ستمگر بودند.» در پایان این درس قرآن کریم شایسته است که چند نکته مهم را مطرح سازیم:

الف: داستان این شهر یا روستا که معمولاً در هر دوره از زمان تکرار پیدا می کند، به ما چنین الهام می کند که مؤمن باید در مقابل فشاری که گاه شدیدتر از فشار بیم دادن است ایستادگی کند، و آن فشار تحریک و اغراء است، چه با آسایش و امنیت آزمندی نفس و شهوت آن افزایش پیدا می کند، و در نتیجه احتمال غافل ماندن از خدا و از حقوق ایمان آوردن به او نیز بیشتر می شود.

۶/ در آن حال که عمار در معرض تهدید قریش قرار گرفت و بیشتر اصحاب پیامبر (ص) با او بودند و با ایمان خویش در برابر بیم دادن بزرگ ایستادگی نشان دادند، بعضی از اصحاب پیغمبر را دنیا پس از پیروزی آنان در اسلام، فریب داد، و چنان در اموال مسلمانان فرورفتند که - به گفته امام علی (علیه السلام) - همچون «فرورفتن شتران در گیاهان بهاری» می نمود.

به همین سبب در آیات (۱۱۲ و ۱۱۳) درباره ضرورت رو به رو شدن با فشار فریفته شدن و به دنیا پرداختن تأکید شده است، و این پس از آن است که در آیات (۱۰۶-۱۱۱) در همین درس درباره مسئولیت مواجهه با ارهاب و بیم دادن جاهلی تأکید شده بود.

ب: پروردگار مهربان ما پیامبران را در مراحل ضعف و فروافتادن تمدن‌ها به رسالت مبعوث می کند، تا از انحطاط مجتمع جلوگیری به عمل آید، ولی اغلب جوامع پیش از آن همراه با عوامل دیگر این فروافتادن اجتماعی تا پایان دردناک آن پیش می روند، و به همین گونه رسول این قریه مبعوث شد و چون او را تکذیب کردند

ج: در آغازهای این سوره کریمه اشاره کردیم که سیاق آن الهامبخش روشهای بحث و راه یافتن به معرفت سخن می گوید، و در این درس خدا معنی ایمان را که از بالاترین درجات علم است به یاد ما می آورد، به همان گونه که آیه کریمه ای از آن- نخستین آیه- به مسئولیتی اشاره کرده است که در پی ایمان می آید و بلکه جوهر آن است، و همچنین به استثناهایی که در مسئولیت پیش می آید.

و یک حدیث نبوی شریف به این آیه در این زمینه اشاره کرده و گفته است: «خدا از امت من چهار خصلت را نادیده گرفته: خطا، نسیان، اجبار، و آنچه بدان توانایی ندارند و این در کتاب خدا نیز آمده است: إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ .

(۱)

۶۱

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۱۴ تا ۱۱۹]

اشاره

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ (۱۱۴) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلٌ لِعَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۵) وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ (۱۱۶) مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۱۷) وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۱۱۸) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۱۹)

ص: ۱۴۱

این که خواستار حرام برای لذت یا به خود اختصاص دادن نباشد.

[و لا عاد]

و نه این که از حدّ سد رمق و رفع گرسنگی تجاوز کند.

۶۱

راه سپاسگزاری از نعمتها

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که شخص از نعمتهای خدا شکرگزاری کند، ناگزیر می بایستی از حدود تصرف در آنها آگاه باشد، و به مناسبت بحث از علم و ایمان و کفر و ارتداد که در گذشته به میان آمد، این درس کریم به ما فرمان می دهد که به شرطی باید از روزی خدا بخوریم که بدانیم از لحاظ محل پیدایش آن حلال است و از ناحیه خود آن خوردنی پاکیزه و قابل خوردن، ولی بر ما لازم است که حقوق نعمت را ادا کنیم و برای دست یافتن به بعضی از آنها نسبت به غیر از خدا خضوع و خشوع نشان ندهیم.

نیز بر ما لازم است که در دین به فهمیدن احکام دست یابیم، و هیچ چیز را بنا بر هوا و هوس خویش حلال یا حرام نشناسیم. خدا مردار و خون و گوشت خوک و ذبیحه ای را که نام جز خدا در هنگام ذبح آن به جای نام خدا بر زبان آمده باشد

ص: ۱۴۲

نخوریم، اما اگر این خوردن ناگزیری باشد و در آن تجاوز از حد نیاز و اسراف صورت نگیرد، خدا آن را می آمرزد، و نباید زبانهای ما به حلال بودن و حرام بودن از ناحیه خودمان به حرکت درآید که این دروغ بر خدا بستن و افتراء است، و آن کس که چنین کند رستگار نخواهد شد، از آن جهت که جز متاعی اندک به دست نخواهد آورد و عذابی دردناک را باید تحمل کند.

خدا چیزهای دیگری را به سبب ستمگری مردمان حرام کرده، به همان گونه که در آیات دیگری اشاره به آن کرده است که ۶/ چیزهایی را بر بنی اسرائیل به سبب ستمگری آنان حرام کرده بوده است.

گاه انسان عملی ناپسند را به سبب نادانی انجام می دهد و سپس توبه می کند و آنچه را که با عمل خود تباه کرده بود به ترمیم آن می پردازد، و خدا آمرزنده و مهربان است.

شرح آیات:

اشاره

حدود بهره مندی از نعمتها

[۱۱۴]

عمل کردن به عدالت در معاش با بهره مندی به صورت مناسب و شایسته از رزق خدا صورت پذیر می شود، و آن کسان که خود را از بهره مند شدن از نعمتهای خدا محروم می سازند و چنان می پندارند که این کار زهد و پرهیزگاری است، باید بدانند که این از تعلیمات آسمانی به دور است، چه پروردگار ما می گوید:

فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ

- پس از آنچه خدا روزی شما قرار داده است بخورید.» ولی سر حد و مرز برای این بهره مندی وجود دارد، از این قرار:

الف: این که روزی از سهمیه خودت باشد، نه از حق دیگران، تا خوردن آن بر تو حلال شود.

ب: این که طیب و پاکیزه باشد، پس خوردن چیز پلید همچون نجس و

ص: ۱۴۳

حشرات- و پلیدیهای چیزهای زیانبخش و گندیده-روا نیست.

ج: این که حق نعمت را ادا کنیم، به این که بدانیم از جانب خدا است، و سپس ناکامان را فراموش نکنیم، و چون با مصرف کردن نعمت نیرومند شدیم، پس از سپاسگزاری از خدا به عمل خیر پردازیم.

حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

- که حلال و پاکیزه باشد و اگر خدا را می پرستید سپاسگزار نعمت او باشید.» [۱۱۵]

و روا نیست که شخص چیزهای پاکیزه را به نام دین بر خود حرام سازد، و چیزهای حرام / ۶ معین و شناخته شده است.

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ

-بر شما حرام کرد مردار و خون و گوشت خوک و هر چه را که در هنگام ذبح به نام جز خدا ذبح شده باشد.» یعنی به نام بتان که جاهلیان در برابر بتانشان به ذبح می پرداختند.

فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

-پس هر کس که ناگزیر از آن باشد که از حرام شده ها، بدون این که خود طالب آن باشد یا از حد نیازمندی تجاوز کند، بهره مند شود (بداند) که خدا آمرزنده و مهربان است.»

چگونه از خدا سپاسگزاری کنیم؟

[۱۱۶]

و برای آن که شکر گزار پروردگارمان باشیم، ناگزیر باید ملتزم به رعایت حدود و شرایع او باشیم، و از تحقیق در درستی قوانین شرعی جاری غافل نمانیم، و به همین سبب پروردگارمان ما را از آن بر حذر داشته است که نادانسته احکامی صادر کنیم یا به پیروی از چنین احکام گردن نهیم.

وَ لَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتَنفُتُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

-و با دروغی که زبانهای شما می سازد نگوئید که این حلال است و آن حرام و این دروغ را بر خدا مبندید و (بدانید) که کسانی که دروغ بر خدا می بندند رستگار

نخواهند شد.» پس آنچه مایهٔ سعادت و خوشبختی انسان می شود دین حق است، و از هوا و هوسهایی که سبب افترا و دروغ بستن می شود و به آن نام دین می بندند هیچ خوشبختی و سعادت بی دست نمی آید!!

کیفر دروغ و بدعت

[۱۱۷]

پایان کار بدعتگذاران و دروغگویان و دروغبندان دردناک است، و بهره مندی آنان از دنیا اندک.

مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

-متاعی اندک (در این دنیا نصیب آنان می شود) و عذابی دردناک خواهند چشید.» از این آیه معلوم می شود که بدعتگذار تغییری در دین نمی دهد مگر برای تسکین هوای نفس خود یا نفس ۶/ سلطان و حاکم، و برای تحقق بخشیدن به مصلحتی ذاتی که خدا ما را از آن بیم داده و به عذابی دردناک تهدید کرده است که در مقابل آن خواهیم چشید.

[۱۱۸]

اینک سؤالی که پیش می آید چنین است: اگر محرمات منحصر به چیزهایی باشد که پیش از این ذکر شد، پس به چه سبب بر بنی اسرائیل چیزهای فراوانی از خوراکیها و جز آن حرام شده است؟! پروردگاران در پاسخ این سؤال می گوید:

وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

-و بر جهودان چیزهایی را حرام کردیم که پیش از این تو را از آن آگاه ساختیم، و ما به ایشان ستم روا نداشتیم بلکه خود بر خویشان ستم می کردند.» بر خودشان تنگ گرفتند و ستم کردند، پس خدا چیزهایی را که بر ایشان حلال بود حرام ساخت، و در آیه ای دیگر آمده است: فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ - پس به سبب ستمی که از یهودیان صورت گرفت،

ص: ۱۴۵

بر ایشان چیزهای پاکیزه ای را که حلال بود حرام ساختیم» (سوره النساء/آیه ۱۶۰).

توبه و اصلاح

[۱۱۹]

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوَاءَ بِجَهَالِهِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ - سپس پروردگارت برای کسانی که از روی نادانی به کار بد پرداختند و پس از آن توبه کردند و اصلاح شدند، پس از آن آمرزنده مهربان است. «گاه فهم و علم شخص ناقص و محدود است و فرصت کافی برای جبران کار زشت خود به دست نیآورده، پس به سبب احمقی خویش (و نه به سبب نادانی) گناهی مرتکب می شود و به محض آن که به حال عادی خود بازمی گردد، از آن توبه می کند، و خدا آنچه را که پیش از آن از او صادر شده می آمرزد.

جهالت غیر از جهل است، پس جهل و ندانستن عذر شرعی در بعضی از موضوعات و احکام است، و با حق قبول توبه ای که خدا به صاحب جهالت وعده داده است تناسبی ندارد، در صورتی که جهالت عذر شرعی نیست، چه کافی است که صاحب آن به صورت مجمل و مختصر از حدود واجب شرعی که بر عهده او است آگاه شود ۶/ و امکان جستجو در آن باره پیدا کند و آن را بیابد.

در آیات متعددی کلمه اصلاح بعد از توبه آمده، و این خود دلیل بر آن است که از توبه ظاهری نفعی حاصل نمی آید، بلکه توبه باید نصح و صادقانه باشد و حال شخص به وسیله آن اصلاح شود و از بد به نیک و از فاسد به صالح مبدل شود، و در آیه بحثهایی پیوسته به علم اصول فقه وجود دارد که در کتابهای علمی مختص به آن می توان به آنها دسترس پیدا کرد.

۶/

[سوره النحل (۱۶): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۸]

اشاره

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۰) شَاكِرًا لِنِعْمَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ آتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۲) ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۲۳) إِنَّمَا جَعَلْنَا السَّبْتَ عَلَى الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۲۴) أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ (۱۲۵) وَ إِنَّ عَاقِبَتُنَا لَفَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ (۱۲۶) وَ إِصْبِرْ وَ صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸)

سپاسگزاری از نعمت و برنامه های وحی

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سپاسگزاری نعمت را افزایش می دهد، و مجتمع کافر در پوششی از گرسنگی و هراس قرار می گیرد، و فرد شاکر را خدا به صورت امتی برمی انگیزد و او را در گروه صالحان داخل می کند، چنان که ابراهیم که از گمراهی قومش خود را پاک کرد و به خدای واحد پیوست و سپاسگزار نعمتهای او شد، خداوند متعال او را

ص: ۱۴۷

برگزیده خود قرار داد و به راه مستقیم هدایتش کرد، و در دنیا او را مشمول دریافت حسنات خود قرار داد، در آخرت به گروه صالحانش پیوست، و سپس رسول را فرمان داد که از برنامه توحیدی دور از شرک او پیروی کند.

اما جامعه کافر و ناسپاس به نعمتهای خدا، مثلش همچون مثل بنی اسرائیل است که درباره روز سبت (شنبه) اختلاف پیدا کردند، پس خدا آن را برایشان به تأخیر انداخت و شکار ماهی را در این روز بر آنان حرام ساخت و پروردگاران در روز قیامت فرمان خویش را درباره آنان صادر خواهد کرد.

در پایان سوره خداوند متعال برنامه های وحی را در سه کلمه خلاصه می کند از این قرار:

۱- خواندن مردمان به راه خدا از روی حکمت، بدون آن که دعوت کننده عهده دار مسئولیت مردمان / ۶ از ایمان یا گمراهی آنان بوده باشد، بلکه ولایت و سروری این کار با خدای یگانه است.

۲- در هنگام قیامت کیفر به اندازه گناه است، و انتقام به اندازه جرم، و چشمپوشی از حق شخصی در راه خدا شایسته تر.

۳- با شکیبایی در برابر آزار مردمان ایستادگی کردن، بدون آن که مبلغ و خواننده به خدا بر سرنوشت آنان اندوهناک شود یا از مکرشان در هراس افتد، بدان جهت که خدا با اهل تقوا و پرهیزگاری و احسان است و از آنان حمایت می کند.

شرح آیات:

اشاره

ابراهیم پیشوای سپاسگزاری

[۱۲۰]

بر انسان واجب است که شکر نعمتهای خدا گزارد، حتی در آن صورت که مجتمع پیرامون وی به این نعمتها کفران نشان دهد، مگر ابراهیم پیشوای عالی بشریت نبود که بر خلاف روش قوم نادان و جاهلی خویش به شکرگزاری نعمتهای خدا می پرداخت؟! إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً - ابراهیم یک امت بود.

ص: ۱۴۸

اگر در عهد ابراهیم فرد مسلم و تسلیم شده دیگری به فرمان خدا وجود می داشت، خداوند متعال از او یاد می کرد، ولی تنها او بود که در برابر مجتمع فساد ایستاد و با آن چالش کرد...

قَانِتًا لِلَّهِ

-در برابر خدا خضوع و فرمانبری داشت، و این خضوع وی برخاسته از صمیم قلب بود.

حَنِيفًا

-و یکتاپرست بود، و از راه گمراهی دوری جست و به راه خدای توانای دانا روی آورد.

۶۱

وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

-و از مشرکان نبود، که پیرامون وی آکنده از آنان بود.

در حدیثی مأثور از امام صادق (علیه السلام) آمده است که: «دنیا بود و در آن جز یک نفر نبود که خدا را می پرستید، و اگر دیگری جز او (در این پرستش) با او بود، از او با ابراهیم یاد می کرد، چه گفته است إِنَّ اِبْرَاهِيمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ پس او تا آن حد که خدا خواست در مقابل آن مشرکان بردباری نشان داد، و سپس خداوند تبارک و تعالی اسماعیل و اسحاق را به او بخشید و شماره آنان به سه رسید».

[۱۲۱]

آشکارترین صفتی از ابراهیم که با سیاق قرآنی در این جا مناسبت دارد، صفت شکر است که به سبب همین صفت خدا او را از میان میلیونها افراد بشر همزمان با وی برگزید و به راه راست او را رهبری کرد...

شَاكِرًا لِّلنَّعْمَةِ الَّتِي اٰتٰهُ وَ هَدٰهُ اِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ

-که سپاسگزار نعمتهای او بود و خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش کرد. به همین گونه هر کس که سپاسگزار نعمتهای خدا باشد، خداوند متعال او را به راه راست هدایت خواهد کرد.

[۱۲۲]

و ابراهیم تنها نماند، بلکه خداوند فرزندان و ذریه پاکیزه ای نصیب او کرد که دنیا را پر کردند، و او در آخرت در شمار صالحان محشور خواهد شد.

وَ اٰتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّ اِنَّهٗ فِي الْاٰخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ

-در دنیا

ص: ۱۴۹

به او نیکی عنایت کردیم و در آخرت از صالحان است.» [۱۲۳]

و خدا او را پیشوای پیامبران و امام مردمان قرار داد، حتی این که پروردگارمان پیامبر بزرگ خود را فرمان داد که از دین و طریقه ابراهیم پیروی کند، بدان جهت که او مستقیم و از لغزشها پاک بود.

ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و سپس به تو وحی کردیم که از ملت ابراهیم پیروی کن که یکتاپرست بود و از مشرکان نبود. و خدا به هیچ وجه به پیروی از مشرک فرمان نمی دهد.

۶/

بنی اسرائیل و آزمایش

[۱۲۴]

إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ - شنبه برای کسانی قرار داده شد که درباره آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند. آیا معنی آیه در این سیاق قرآنی چیست؟! در تفسیر آمده است که «سبت» به معنی قطع و بریدن است، و روز شنبه بدان سبب به این نام خوانده شد که یهودیان فرمان یافته بودند که در این روز دست از کار بکشند.

سپس گفتند: اختلاف یهودیان در سبت بدان بود که آنان با فرمان خدا به استراحت کردن در این روز مخالفت کردند، پس این را برایشان واجب ساخت و این همچون ابتلا و آزمایشی برای ایشان بود.

بعضی گفته اند که: آنچه بر ایشان استراحت در آن واجب شد روز جمعه بود، و چون درباره آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند آن را عقب انداخت و شنبه را جایگزین آن ساخت.

شاید آیه به آن اشاره داشته باشد که بنی اسرائیل به آن فرمان یافتند که روزی از هفته را دست از کار بکشند و به نیازمندیهای شخصی و خصوصی خود بپردازند، ولی در تعیین روز آن با یکدیگر اختلاف پیدا کردند، بلکه هر گروهی با

ص: ۱۵۰

گروه دیگر در پرداختن به کسب به همچشمی و مسابقه پرداختند و همین سبب حیرت و سرگردانی آنان شد، و به همین جهت خدا شنبه را آن روز قرار داد تا اختلافات از بین برود، و این حکم امتحان و آزمایشی را برای ایشان داشت.

این گفته با سیاق مناسبتر است که دلالت بر آن دارد که بعضی از احکام شرعی بدان سبب وضع می شود که با اوضاع و احوال خاصی متناسب باشد، و پس از تغییر اوضاع و احوال آن حکم نیز از بین می رود، و این امری است که در بنی اسرائیل فراوان صورت می گرفته است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

و- پروردگارت در روز قیامت درباره آنچه با یکدیگر اختلاف پیدا کرده بودند داوری خواهد کرد. ۶/

سفار شهایی برای مبلغان و خوانندگان به خدا

[۱۲۵]

در پایان سوره که آیات آن تقریباً به وحی اختصاص دارد، و به نام «نحل» خوانده می شود که خداوند به آن هر چه را که بخواهد وحی می کند، توصیه هایی به خوانندگان مردم به سوی خدا که حامل وحی به شمار می روند آمده است.

حکمت

اول آن توصیه ها دعوت کردن به سوی خدا با حکمت است، و آیات قرآن در سوره الإسراء که پس از این می آید، و همچنین در سوره لقمان و در سوره های دیگر قرآن معنی حکمت را بیان کرده است که بعضی آن را جنبه نظری علم می دانند ولی در واقع بیش از این است و از مجموعه ای از صفات نفسی و سلوکی بحث می کند که خدا در آیات آینده از آنها یاد کرده است...

أذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ

مردمان را با حکمت به راه پروردگارت بخوان.

ص: ۱۵۱

و این حکمت در سخن پاکیزه ای متجلی می شود که نه سستی در آن باشد و نه خشونت و درشتی، و آن حزمی است همراه با نرمی، و بلاغتی در وضوح، و زیبایی و جمالی در اتقان...

وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ

و اندرز دادنی نیکو. در هنگام بحث و جدال شایسته آن است که خشم خواننده به خدا برانگیخته نشود و احکامی زیانبخش و مخرب صادر نکند، و در برابر حریف از خود سستی نشان ندهد و از بعضی حقایق به طمع تسلیم شدن او به حقیقت چشم نپوشد...

وَ لِجَادِلُهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

و با آنچه نیکوتر است به مجادله با ایشان برخیز. و در حدیث شریف آمده است که جدال به احسن قرآن است و در این شک نیست ۶/ که تفصیلهای سلوک نیکو در قرآن موجود است.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

و پروردگارت از هر کس داناتر است که چه کس از راه او گمراه شده، و راهیافتگان کیان اند. پس متهم کردن مردمان به کفر و زندقه و ایستار سلبی و منفی نسبت به آنان اختیار کردن روا نیست، بلکه خدا به حساب آنان می رسد، و بر دعوت کننده و مبلغ واجب است که دعوت آنان به سوی خدا را انجام دهد.

در حدیثی دراز معنی جدال به احسن چنین آمده است: به آن است که در همه مراحل سخن گفتن از حق پیروی کند، و حقی را منکر نشود به این گمان که طرف مقابل حقی بزرگتر از آن را نفی کرده است، و باطلی را نپذیرد از آن جهت که - به پندار خود - حقی بزرگتر از آن را اثبات می کند، هرگز... شایسته چنان است که به وسیله خود حق به هدف حق برسیم.

آخرین سخن آن که: این آیه دلیل بر آن است که در اسلوب دعوت به سوی خدا باید حکومت و داوری عقل را مراعات کنیم.

ص: ۱۵۲

[۱۲۶]

و توصیه دوم به داعیان و مبلغان: ملتزم بودن به عدالت در برخورد با دشمنان است، پس نباید در عقوبت اسراف شود، بلکه باید دعوت کنندگان به خاطر مصلحت عامه از بعضی از حقوق خویش چشمپوشی کنند.

وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

و اگر عقوبتی دیدید به مثل آن عقوبت کنید و اگر بردباری نشان دهید بدانید که این برای بردباران نیکوتر است. در حدیثی مأثور از امام صادق (ع) آمده است که: هنگامی که رسول الله آنچه را که در حق حمزه بن عبد المطلب از طرف دشمنان صورت گرفته بود دید، گفت: «خدایا تو را می ستایم، و به تو شکایت می آورم، و از تو برای آنچه می بینم یاری می طلبم» و سپس گفت: «اگر پیروز شوم عقوبت می کنم و به مثله کردن و پاره پاره کردن دشمنان می پردازم» پس این آیه از جانب خداوند سبحانه و تعالی نازل شد: وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ پس رسول خدا (ص) گفت «صبر می کنم، صبر می کنم».

استقامت و پایداری

[۱۲۷]

و سفارش و وصیت سوم: صفات استقامت است.

وَ اصْبِرْ وَ مَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ

و بردبار باش، و بردباری تو جز به خدا نیست و بر ایشان اندوهگین مباش و از مکاری که می ورزند دلتنگ مشو. پس بردباری با توکل بر خدا باید صورت گیرد، و شخص از تغییر کردن اوضاع و احوال و گفته های مردمان متأثر نشود، و در مواجهه با دشواریها سعه صدر داشته باشد.

[۱۲۸]

و در پایان سوره قرآن بر آن تأکید می کند که خدا خوانندگان به

خودش را به دو شرط تأیید می کند:

اول این که: از خدا بترسند.

دوم: به نیکوکاری و فرمانبرداری پردازند.

□
إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

—خدا با کسانی است که پرهیزگارند و از او می ترسند، و با کسانی که نیکوکاری می کنند.» امید آن داریم که خود از خوانندگان به خدا و از رهبران در راه او باشیم...

که او عزیز حکیم است.

ص: ۱۵۴

سورة اسراء

اشاره

ص: ١٥٥

فضیلت سوره:

از پیامبر (ص) روایت است که گفت: «هر کس که سوره بنی اسرائیل را بخواند و در هنگام یادآوری از پدر و مادر رقت قلب پیدا کند، در بهشت دو قنطار از پاداش به او داده می شود، و قنطار هزار و دویست اوقیه است که هر یک اوقیه از آن نیکوتر است از دنیا و آنچه در آن است».

از صادق (ع) نیز روایت است که فرمود: «هر کس سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند، از دنیا نخواهد رفت مگر آن که قائم را درک کند و از اصحاب او باشد». (۱)

۶/

زمینه کلی سوره

شاید مهمترین موضوعی که در سوره الاسراء از آن بحث می شود، مسئولیت انسان از اعمال خودش در موضوع رسالت الهی بوده باشد. و سوره از گروهی از

ص: ۱۵۷

مسئولیت‌های شخص در برابر اجتماع سخن می‌گوید که از والدین آغاز می‌شود و به دیگر مردمان پایان می‌پذیرد.

در سوره مسئله شرک آوردن به خدا به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد، مگر چنان نیست که شرک ریشه فساد و سبب شانه تھی کردن از مسئولیت‌های انسان است؟ نیز در آن به تفصیل از نقشه‌های شیطان برای اغوا و برانگیختن بشر به کارهای زشت سخن به میان می‌آید، و قرآن مثال‌های تاریخی متعدد در این خصوص می‌زند.

سوره با داستان فرزندان اسرائیل همچون مثلی برای یک مجتمع آغاز می‌شود که گاه تلاش می‌کند و زمانی دیگر شجاعت خود را از دست می‌دهد، و به آن پایان می‌پذیرد.

این خلاصه گفتار در چارچوب سوره است، و اما تفصیل آن بدین صورت است که زندگی بشر وسیله‌ای برای تجسم پیدا کردن سعی و کوشش او است، و این خلاصه‌ای از گفته‌ها در تمامی سوره اسراء است، و نیز خلاصه‌ای از رسالت‌های خدا را در اختیار ما قرار می‌دهد که در واقع همه آنها یک حقیقت را جلوه گر می‌سازند.

۶/ پس از آن که قرآن به واقعه اسراء و معراج اشاره کرد، بر ما معلوم می‌شود که معراج این امر را یادآوری می‌کند که خدا شنوای بینا است، و بنا بر این علم او بر بندگانش احاطه دارد و همین الهامبخش ما به ضرورت پرهیزگار بودن ما و ترسیدن از او می‌شود آیه (۱).

و خلاصه کتابی که خدا بر بنی اسرائیل فرو فرستاد این است که جز خدا وکیل برای خود انتخاب نکنند (۲) چه شرک آوردن به خدا ریشه هر تباهی و گمراهی است.

مگر آنان از ذریه کسانی نبودند که پروردگارشان آنان را همراه با نوح در کشتی از جایگاهشان خارج ساخت تا از طوفان نجاتشان دهد. و نوح بنده

آری، ولی آنان فساد کردند (یا فساد می کنند) دو بار در زمین، و کیفر خود را دریافت خواهند کرد (۵)، چه خدا پس از آن که وقت کیفر دادن به ایشان می رسد، در بار اول بندگان نیرومندی را بر ایشان مسلط می سازد که تخت فرمانروایی آنان را واژگون سازند (۶). و پس از آن که بار دیگر قدرت خود را باز یافتند، میعاد بار دوم فرا رسید و خدا آنان را گرفتار هلاکت ساخت. برای چه؟ برای آن که خدا در پاداش احسان و نیکی به ایشان احسان و نیکی کند، و در برابر بدی کیفری موافق با آن (۶-۷)، و سنت خدا در تاریخ چنین است و جزای هر مجموعه را در برابر خلاصه کارهای آنان به ایشان می دهد، و در آخرت جهنم را زندان کافران می سازد (۸).

هدایت از خدا است که به میانجیگری قرآن به ما می رسد. اما ایمان و عمل صالح کاری است که بشر برای خود می کند، و در برابر آن پاداش بزرگ نصیب او می شود، در صورتی که کفر برای صاحب آن عذابی دردناک آماده می سازد (۹-۱۰).

جزاء تأخیر پیدا می کند. و انسان عجول است و به همان گونه که خواستار خیر است و برای رسیدن به آن دعا می کند، برای نرسیدن شر به دعا کردن می پردازد. ولی جزا می رسد (۱۱).

نگاهی به آیات بیفکن، آیا چه می بینی؟ آیت شب را می بینی که خدا به حکمت خویش آن را محو می کند، و آیت روز را می بینی که خدا آن را با حسن تدبیر خویش وسیله دیدن و بصیرت قرار می دهد / تا برای دست یافتن به معاش خود در آن تلاش کنی و سالها را بشماری و از حساب و محاسبه آگاه شوی.

پس هر چیز نظم و سامانی دارد، و با تقدیر و تدبیر فراهم آمده، و آن کس که مدبر کارهای روز و شب و تنظیم کننده آنها است، در این باره به تفصیل برای ما سخن گفته است.

پس آیا روا است که بشر از این نظام و سازمان خارج شود؟ هرگز. بلکه او نیز محکوم است که خود تلاش کند، و آنچه می کند در صحیفه عملی که به گردنش آویخته است ثبت می شود، تا این کتاب را در روز قیامت گسترده ببیند و بخواند.

به او گفته می شود که کتابت را بخوان و به حساب خودت برس، تا اگر خطاکار بوده باشی خودت خویشتن را محکوم کنی (۱۲-۱۳).

هدایت یافتن بسته به کوشش خودت و گمراه شدن برخاسته از خود تو است، و هیچ کس بار گناه کسی دیگر را بر دوش نمی گیرد، و پروردگارت تا به رسول خویش مردمان را از کارهای زشت بیم نداده باشد، آنان را در برابر گمراهی عذاب نمی کند، و به همین گونه در آن هنگام که زمان هلاک شدن و برافتادن سرزمینی فرارسد، رسولی را می فرستد تا در مرکز آن مترقان و پیشوایان انحرافشان را از عذابی که خواهد آمد بیم دهد، ولی آنان از فسق و نافرمانی خدا باز نمی ایستند.

چون چنین شود حجت تمام شده است و آن دیار و مردم آن را به هلاکت می رساند.

بدین گونه خدا بسیاری از مردمان را، پس از طوفان نوح، برانداخته و به هلاکت رسانیده است. و هلاک فراگیر بهره مفسدان و تبهکاران خواهد شد و خدا آگاه و بینای به گناهان بندگان خویش است و به وقت خود عذاب را برایشان نازل خواهد کرد، پس نباید کسی چنین گمان کند که خدا از او غافل است (۱۴-۱۷).

تلاش و کوشش واقعا نتیجه بخش است، ولی به نیت افراد بشر بستگی دارد. پس آن کس که خواستار دنیا باشد خدا به اندازه ای که سنتها و حکمت او مقتضی آن است به او می بخشد. ولی جزای او در آخرت جهنم است که نکوهیده و طرد شده به آتش آن خواهد رسید.

اما آن کس که خواستار آخرت باشد و برای دست یافتن به پاداش آن تلاش کند، خدا پاداش کوشش و تلاش را به اندازه لازم به او خواهد داد.

۶/ خدا به اولی در دنیای او مدد می رساند و به دومی در آخرتش. و عطای

پروردگار دور از دسترس همگان نیست، و بدین گونه زندگی بشر را مولود اراده و کوشش خود او قرار داده است.

به همان گونه که رزق و روزی مردمان در دنیا- به سبب تفاوت داشتن تلاش آنان با یکدیگر- متفاوت است، به همین گونه پاداش در آخرت نیز متفاوت خواهد بود (۱۸-۲۱) و سپس پروردگارمان ما را از شرک و ورزیدن به خودش بر حذر می دارد (و چنان می نماید که مراد از آن در این جا پیروی از سنتها و روشهای اجتماع است که به ملامت دیدن و ناکامی و خذلان می انجامد) (۲۲).

او به ما فرمان می دهد که جز او را پرستش نکنیم (و به عبادت پدران پردازیم و فرمانبردار فشارهای جامعه نشویم) ولی بر ما لازم است که با مردمان پیوستگیهای مثبت برقرار سازیم (در چارچوب یکتاپرستی) که مهمترین آنها احسان نسبت به پدر و مادر است و مخصوصا در هنگام رشد و رسیدن به سالهای پیشرفته تر عمر، و نسبت به آنان بخشنده دست بودن و طلب آموزش برای ایشان (۲۳-۲۵).

پس از والدین فرد مؤمن ملتزم به مراعات حقوق خویشاوندان و مسکینان و در راه ماندگان است، و باید از تذبذبی و ولخرجی خودداری کند، چه تذبذبی او را در صف شیاطین (و گردنکشان و طاغیان) و کافران به خدا قرار می دهد که شکر نعمتهای خدا را نمی گزارند، و در هنگام اعراض و جدایی (مادی) از آنان ناگزیر باید احسان (معنوی) را با گفتار شایسته از آنان دریغ ندارد (۲۴-۲۸).

پروردگار به ما امر می کند که در انفاق میانه روی را اختیار کنیم، نه بخلی داشته باشیم که مایه بسته شدن دستها می شود، و نه اسراف می که به ملامت دیدن و تنگی می انجامد، مگر خدا به بندگان خویش رزق را به اندازه مقدر نمی کند، پس چرا به بخل یا اسراف پردازیم (پس بر ما لازم است که از اصول حکمت در مصرف همچون پروردگار خودمان سبحانه و تعالی پیروی کنیم) و چرا باید به سبب ترس از فقر، با وجود پروردگار رزاق و روزی دهنده، به کشتن فرزندان خودمان پردازیم (۲۹-۳۱).

همان گونه که خدا از کشتن فرزندان در چارچوب مسئولیت خانوادگی

(که افکندن جنین را نیز شامل می شود) نهی می کند، از زنا به عنوان گناهی بزرگ و رفتاری بد نیز ما را بر حذر می دارد.

در چارچوب مسئولیتهای اجتماعی آدمکشی را، جز به حق، حرام کرده است. و برای ولی کسی که کشته شده حق قصاص کردن را مقرر داشته است. و از زیاده روی در قتل نهی می کند و به او مژده می دهد که پیروزی با او است (۳۲-۳۳).

اینها از مسئولیتهای انسان در برابر مردم است، و در سه کلمه خلاصه می شود: توحید (و فرمانبردار نشدن نسبت به رسوم و آداب و فشارها) و احسان و پاسداری از حقوق دیگران و محترم شمردن آن.

در درس هفتم نزدیک شدن محض به مال یتیم را حرام دانسته است (مگر آن که این نزدیک شدن نیکوتر از دوری جستن باشد) و به وفاداری به پیمان و به درست پیمودن پیمان و وزن در معاملات فرمان می دهد.

شاید این مسئولیتهای اجتماعی و آنچه پس از این می آید سبب آن باشد که گذرگاههایی که از آنها ستمگری به کیان و هستی مجتمع راه می یابد جلوگیری شود، چه برپاداشتن عدل امکان ندارد مگر این که همه درهای ظلم و مداخلهای طبیعی برای شیوع یافتن آن در اجتماع بسته شده باشد. و نیز پروردگار به لزوم پیروی از علم، و ترک بدگمانی و خودداری از تکبر و استکبار در زمین فرمان می دهد. و این را از حکمتی می داند که پروردگار پیروی از آن را به بندگان سفارش کرده و یگانه شمردن خدا سبحانه و تعالی همه آنها را شامل می شود (۳۶-۳۹).

آری، ساختن جامعه با فضیلت استوار شده بر شالوده ای دور از تهمتها و برابر بودن همگان در برابر قانون است.

و خدا از شرک نهی می کند، مگر نه چنان است که شرک اساس هر جریمه و گناه است، و بهانه رایجی برای هر فساد و از مسئولیت شانه تهی کردن؟ آیا این درست است که خدا برای آنان پسران را برگزید و از فرشتگان برای

خودش دختران، و این بهتانی بزرگ است. و قرآن برای ایشان از هر گونه مثل زده است ولی آنان بر بیزاری و نفرت خویش افزوده اند (۴۰-۴۱).

اگر آن خدایان، چنان که می پندارند وجود می داشتند، به چالش با سلطه و قدرت پروردگار صاحب عرش برمی خاستند، هرگز خداوند منزّه و برتر از آن چیزی است که می گویند. وجود آسمانهای هفتگانه و زمین گواه بر ۶/ قدسیت مقام او است و تسبیح او می کند، و هر چیز به حمد او در تسبیح است، ولی بشر از فهمیدن تسبیح و تنزیه آنها عاجز است. و خدا نسبت به نافرمانان و گنهکاران بردبار است و برای مؤمنان آمرزنده و مهربان.

اما درس هشتم از خطرهای کافر شدن به زندگی دیگر در آخرت سخن می گوید، و از این که خداوند میان رسول و کسی که به آخرت ایمان نمی آورد، حجابی پوشیده قرار می دهد که بر قلبهای کافران پوششی به جود می آورد و به همین جهت است که قرآن را نمی فهمند و خدا در گوشهای ایشان سنگینی و ناشنوایی پدید می آورد که هر گاه رسول در قرآن از یکتایی پروردگار خویش یاد می کند پشت می کنند و گریز و بیزاری خویش را آشکار می سازند.

تراکم یافتن نادانی و گمراهی و تعصب بی جا آنان را چنان کرده است که از پشت شبهه های باطل به سخنان رسول گوش می دهند، پس می گویند که او مردی گرفتار جادو شده است و به همین سبب گمراه شدند و به راه رساننده به حقایق هدایت نمی شوند. و آنان را می بینی که رستاخیز را انکار می کنند و می گویند: مگر ممکن است پس از آن که آدمی از دنیا رفت و استخوانهای او به صورت پاره هایی از خاک درآمد، بار دیگر خدا او را بیافریند؟! (۴۵-۴۹).

بدین گونه شبهه ها به صورت پرده پوشیده ای میان آنان و قرآن و فهم حقایق آن درمی آید.

خدا آنان را سخت رد می کند و به یادشان می آورد که اگر از سنگ یا آهن یا از هر چیز دیگر که در نظر ایشان بزرگ است می بودند، خدایی که نخستین بار آنان را آفرید قادر بر آن است که بار دیگر آنان را به زندگی بازگرداند. سپس

می‌گویند: چه وقت؟ و خدا می‌گوید که ممکن است آن زمان نزدیک بوده باشد. و آن روزی است که خدا آنان را می‌خواند پس به ستایش او دعوت را اجابت می‌کنند و چنان گمان دارند که در دنیا یا در عالم برزخ چند روزی بیشتر نبوده اند (۵۲).

از آن جا که شیطان دشمنی آشکار است، بر بندگان خدا لازم است که کلمات خود را چنان برگزینند که شیطان نتواند فساد کند و آنان را به جان یکدیگر بیندازد.

این که تعصب را برای قوم خود یا پاکیزه نشان دادن خویش ترک کنند، چه خدا به آنان دانایتر است و هر که را خواهد می‌آمزد و هر که را خواهد عذاب می‌دهد (۵۳-۵۵).

درس نهم بعضی از مسئولیتهای اجتماعی را که مؤمنان نسبت به یکدیگر دارند بیان می‌کند.

۶/ شاید مبارزات داخلی برخاسته از بازمانده ها و رسوبهای شرک بوده باشد.

پس بیان بار دیگر به ابطال شرکای پنداری خدا بازمی‌گردد و می‌گوید که از آنان هیچ کاری برای یاری کردن به ایشان بر نمی‌آید (۵۶).

بلکه آنان نیز به نوبه خود در صدد یافتن راهی به سوی خدای پروردگارشانند و به او امید دارند و از او بیمناکند.

و همه شهرها و مردم آنها پیش از روز قیامت در معرض هلاک قرار خواهند گرفت، که یا با عذاب صورت پذیر می‌شود و یا به مرگ. و پیشینیان آیات خدا را تکذیب کردند و مستحق عذاب شدند. و چون خدا خواستار هلاک آنان نبود، این عذاب را بر ایشان نازل نکرد، چه اگر به ایشان می‌رسید و پس از آن کافر می‌شدند سبب هلاک آنان را فراهم می‌آورد. و چون خدا به قوم ثمود که خواستار آیتی از او بودند شتر ماده را که آیتی مایه بصیرت بود بخشید، به آن کفران ورزیدند و به همین جهت هلاکشان کرد. و حکمت آیات بیم دادن است تا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ - شاید هدایت شوند» (۵۷-۵۹).

به همین سبب خدا در عالم رؤیا چیزی را به رسول خویش نشان داد تا آن

را مایه آزمایش آنان قرار دهد، به همان گونه که آنان را از درخت لعنت شده آگاه ساخت و بیمشان داد و سپس بر طغیان خویش افزودند (۶۰).

بدین گونه آیات تنها برای بیم دادن ایشان بود، و نه برای فرود آمدن عذاب بر ایشان.

یک پرسش مهم باقی می ماند: شرک اساسا برای چیست، و چرا مردمان اطاعت و فرمانبرداری را تنها مخصوص به خدا قرار نمی دهند، یا مخصوص کسی که خدا فرمانبرداری از او را وظیفه ایشان قرار داده است، و چرا در زمینه یک مجتمع مسلمان درختی ملعون همچون بنی امیه رشد می یابد و سروری و سیادت خویش را بر مردم تحمیل می کند؟ در آیات درس دهم پاسخ این پرسش را به دست می آوریم که از آن داستان آفرینش و این که چگونه شیطان دشمن فرزندان آدم شد و نقشه های حيله گرانه او از چه قرار است بر ما آشکار می شود.

داستان در آن هنگام آغاز شد که عصیت ذاتی شیطان را فراگرفت و مدعی آن شد که خمیرمایه او برتر و بالاتر از خمیرمایه آدم است، و از سجده کردن به آدم ابو البشر که همه فرشتگان به او سجده کرده بودند امتناع ورزید.

خدا او را تا روز قیامت مهلت داد، و در استیلا بر فرزندان آدم با خدا به چالش برخاست و خدا او را از این امر آگاه کرد که:

۶/ اولاً: او سرانجام همراه با پیروان خود زیان خواهد دید.

ثانیا: این که با همه وسایل مکر و حيله ای که در اختیار دارد، هیچ تسلطی بر بندگان خدا پیدا نخواهد کرد، زیرا که آنان بر خدا توکل دارند، و خدا برای وکالت بسنده است.

اما نقشه های شیطان چهار است: گمراه کردن از راه تبلیغ، ترساندن، و تباه کردن نظام اقتصادی و تربیتی، و غرور (۶۵).

ولی خدا کسی است که کشتی را در دنیا به پیش می راند و زیان را از آدمی دور می کند. و او کسی است که چون بخواهد سرزمینی را با مردم آن در دل زمین فروبرد، یا باد سخت ویرانگری فرستد، هیچ کس نمی تواند در مقابل او

ص: ۱۶۵

ایستادگی کند و آنان را نجات دهد.

او است که به فرزندان آدم کرامت عنایت کرده است، و آنان را در خشکی و دریا به حرکت درمی آورد، و بر بسیاری از آفریده های خود فضیلت و برتری بخشیده است (۷۰).

بدین گونه کید و مکر شیطان سست است، بدان جهت که ولایت مخصوص خدا است و دین برای او و امر به دست او، و او است که کرامت انسان را می خواهد در صورتی که دیگران خواستار گمراه کردن اویند.

و ریسمان رهایی از امواج کید و مکر شیطان قرآن است.

چگونه باید در برابر مکر شیطان مقاومت کنیم؟ و مبارزه میان فرزندان آدم و ابلیس به کجا پایان می یابد؟ و چه عبرتهایی از تاریخ در این زمینه می توان گرفت؟ چنان می نماید که درس یازدهم در پیرامون این پرسشها گردش می کند.

با گفتار درباره پیشوایی آغاز می شود که حدود خطر بشر را محدود می کند.

پس در روز بعث خدا هر گروه را به نام پیشوای ایشان فرامی خواند، و اختلاف مردمان در آن است که بعضی با نامه اعمال در دست راستشان پیش می آیند و آن را می خوانند، و بعضی کور به محشر می آیند / ۶، و پیشوای راهنما وسیله رهایی از مکر شیطان است.

قرآن پس از آن بیان می کند که چگونه رسول در معرض فشار تبلیغاتی قرار گرفت تا او را از آنچه به وی وحی می شود دور سازند و به چالش با او پردازند. و رسول خدا برای ما نمونه و سرمشقی نیکو است، و به ما می آموزد که چگونه در برابر فتنه با توکل بر خدا ایستادگی کنیم که رسول (ص) چنین کرد و خدا او را ثابت و استوار نگاه داشت. و این مثلی برای امر گمراه کردن است، و قرآن مثلی برای مسئله ترساندن می زند که نزدیک بود پیامبر را از روی زمین بردارند و اگر چنین می کردند پس از آن جز اندکی برجای نمی ماندند. و این سنت خدا است (۷۷).

برای رو به رو شدن با اغوا و فریب ابلیس بر ما واجب کرده است که

نمازهای پنجگانه را برپا داریم و ما را به نماز مستحب شب فرمان می دهد که به توسط آن به پیامبر خویش مقامی ستوده و پسندیده بخشید.

برای آن که محافظ نظام اقتصادی و اجتماعی و تربیتی سالم باشیم و از تباهی کردن ابلیس در آن جلوگیری کنیم، بر ما لازم است که از خدا خواهان آن شویم که در ورود و خروج در کارها خواستار آن باشیم که خدا ما را موفق بدارد، و از جانب خود سلطه ای به ما عنایت کند که یاور ما باشد، و این که اطمینان داشته باشیم که حق پیروز است و باطل از میان خواهد رفت (۸۱).

برای ایمنی از مکر و تلبیس ابلیس بر ما است که به دو امر برخیزیم:

۱- به ریسمان قیادت و پیشوایی الاهی تجسم یافته در شخص رسول الله (ص) و خلفای او از پیشوایان و فقیهان پس از وی متمسک باشیم و بر روش او رفتار کنیم. و آیات این درس از صفات رسول در ایستادگی و شکیبایی و توکل و اطمینان داشتن به خدا سخن گفته است و گویی آنها برترین صفات برای آن پیشوا است که ما را از مکر شیطان در امان نگاه می دارد.

۲- تمسک جستن و عمل کردن به قرآن و آن را ریسمان محکم خدا دانستن. و در آیات درس دوازدهم آمده است که قرآن برای مؤمنین شفا دهنده و رحمت است، در صورتی که ستمگران را جز زیانکاری و خسران چیزی نمی افزاید، و امکان آن هست که از آیات این درس چگونگی استفاده از قرآن و متمسک شدن به آن را استفاده کنیم، با این بیان که انسان به نعمتهایی که به او می رسد مغرور شود، که چون بیاید اعراض کند و از آنها دور شود، و چون از دست برود ۶/ یأس او را در زیر فشار قرار دهد.

مردمان با یکدیگر اختلاف دارند و هر کس بنا بر روش خود عمل می کند، و خدا می داند که راه برگزیده کدام یک از آنان بهتر به هدایت می انجامد.

اما قرآن از جانب خدا است و معجز است که اگر جن و انس به مدد یکدیگر برخیزند نمی توانند به چالش با آن برخیزند، و در آن از هر چیزی مثلی آمده است، و آنان خواستار آیات مادی اند بدون آن که به این امر توجه داشته باشند که

رسول بشر است و قرآن از خدا است، و بر او تنها وظیفه ابلاغ کردن آن به مردمان است.

شاید در این درس مهمترین محورهای این سوره قرار گرفته باشد، و آن اختصاص به مسائلی دارد که در پیرامون رسالت دوران می‌کند. و آن کس از آن بهره مند تواند شد که مؤمن به آن بوده باشد، و اما ستمگری که از نعمتهای خدا اعراض می‌کند و به آنها پشت می‌کند، و کسانی که با مقیاسهای مادی عمل می‌کنند، از وحی سودی عایدشان نمی‌شود.

چرا مردمان به هدایتی که برای ایشان آمده است ایمان نمی‌آورند؟ و مهمترین عقبه‌ها و دشواریها در راه ایمان آوردن آنان به رسالتهای خدا چیست؟ اولاً: این پندار ایشان است که رسول می‌بایستی فرشته بوده باشد.

ثانیاً: شکی است که به بعث و نشور در روز بازپسین دارند.

بدین گونه آیات درس سیزدهم موانع و گردنه‌های دشوارگذری را که شیطان در راه ایمان آورده به رسالت پدید آورده است، از سر راه برمی‌دارد (۹۴-۹۹) و توضیح می‌دهد که فرستاده می‌بایستی از جنس کسانی باشد که بر ایشان مبعوث شده است، و اگر ساکنان زمین از فرشتگان می‌بودند، فرشته‌ای به عنوان رسول برای هدایت آنان مبعوث می‌شد.

پس از بیان این امر که خداوند سبحانه و تعالی گواه بر صدق و درستی رسالت پیغمبر است، و این که هدایت به دست خود او است، و هر کس را که او گمراه کند هیچ هادی و ولی و سروری نمی‌تواند برای خود پیدا کند، و کور و کر و گنگ در محشر حضور پیدا خواهد کرد، و عاقبت او جهنمی است که آتش و گرمی آن به پاداش عملی که انجام داده است پیوسته باقی می‌ماند (۹۸).

۶/ سپس و جدان آنان را در معرض سؤال قرار می‌دهد و می‌گوید: آیا این خدا که آسمانها و زمین را آفریده است، نمی‌تواند همانند آنها را بیافریند، و از آن روی آنان را گرفتار عذاب نمی‌کند که برای ایشان اجلی قرار داده که شکی در آن نیست، ولی آنان از فرصتی که در دست دارند بهره‌ای بر نمی‌گیرند.

از آن روی که انسان بنا بر طبع خود ناسپاس و کافر نعمت است و بخیل و خسیس، پس به مربی و راهنمایی نیاز دارد و او رسولی است که قرآن شفا دهنده قلبها و سینه ها را برای او آورده است.

□
پیامبر ما محمد-صلی الله علیه و آله-چیز تازه ای در میان رسولان نبود، و این همان رسالت خدا است که بر موسی علیه السلام نازل شد و خداوند متعال نه آیه آشکار برای او قرار داد و فرعون او را با گفتن این که جادوزده است متهم کرد، و موسی بصیرتهایی الهی را برای او آورد و نشان داد که فرعون دیگر فرزند و جانشینی نخواهد داشت.

□ □
آنچه برای محمد رسول خدا پیش آمد برای موسی رسول الله صلوات الله علیهما نیز پیش آمده بود، چه فرعون در صدد برآمد که موسی را از روی زمین براندازد، پس خدا او و همه کسانی را که با او بودند غرق کرد و سرزمین او را تا مدتی پس از آن همچون میراثی در اختیار بنی اسرائیل قرار داد.

این مثلی است برای گواهی خدا به راست بودن رسالتهایش، و نیز مثلی برای مکر و کید شیطان و مثلی برای رسیدن یاری خدا به بندگان مؤمنش، و این که حق پیروز است و باطل نابود خواهد شد.

و قرآن به حق نازل شد، و رسول کاری جز ابلاغ کردن آن نداشت، و از آن جهت به تدریج نازل شد که قلب رسولش به آن ثبات و استواری پیدا کند.

آیات آخرین درس چهاردهم بدین گونه آغاز شد (۱۰۵-۱۱۱).

در آن از سد راه و عقبه دیگری در راه ایمان سخن به میان آمده است. و آن پاره پاره نزول پیدا کردن قرآن در سالهای بعثت است. و در آن تأکید می شود که قرآن را یارانی است که به آن ایمان آورده اند و چون آیات آن بر ایشان تلاوت شود به سجده می افتند، و ایمانشان به خدا افزایش پیدا می کند و قرآن بر خضوع و خشوع ایشان نسبت به پروردگارشان می افزاید.

۶/ این از صفات مؤمنان به قرآن است، و آنان گروهی از بندگان خدایند که ابلیس را سلطه و قدرتی بر ایشان نیست.

یکی از صفات ایشان آن است که خدا را چنان که فرمانشان داده-به نامهای نیکش می خوانند،و به ریا بانگ خود را در نماز بلند نمی کنند و از ترس چندان آرام خدا را نمی خوانند که چیزی از آنان شنیده نشود،بلکه راه میانه ای را برمی گزینند...از آن روی که به نرمی راه می روند و سیرت ایشان میانه روی است و امت ایشان امتی وسط و میانه.

سوره الاسراء با سپاسگزاری و ستایش خدایی آغاز می شود که فرزند و شریک ندارد و نه ولی و سروری که او را از ذلت برهاند،به همان گونه که در ابتدا نیز با حمد خدا و تسبیح او آغاز شده بود(۱۱۱).

[سوره الإسراء (۱۷): آیه ۱]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنَ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ (۱)

معنای واژه ها

۱[أسرى]

:شبانہ سیر دادن و به سفر بردن.

۶/

داستان معراج

اشاره

شرح آیات:

اشاره

«بِسْمِ اللَّهِ» به نام خدای صاحب قدرت و عظمت، و نور و کمال، و فضل و انعام «الرحمن الرحيم» و بخشنده مهربان.

ص: ۱۷۱

سوره با تسبیح آغاز می شود، و تسبیح دلالت بر تنزیه و تقدیس دارد، و ماده آن از (سَبَّح) یعنی پاک و پاکیزه است و هدف آن است که خدا را از هر کاستی و ناتوانی و محدود بودن دور بدانیم.

عقل بشری نمی تواند جز امور نزدیک به ذهن او یا متعارفی در طبیعت را ادراک کند، ولی از دریافت آنچه بیرون از آن است عاجز است، و اگر انسان بخواهد خدا را در حدود مفاهیم و معارف خویش تصور کند، چنان که بعضی گفته اند که: خدا **سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ** - برتر از هر چیز است که بدان توصیفش کنند» به صورت انسانی است که بالای آن میانتهی و پایین آن پر، و همچون نور درخشانی است و تَلَأَلُوْهُ دارد و دارای حواس پنجگانه است، جز این گونه سخن گفتن که هیچ معنی معتبری ندارد کاری از او بر نمی آید. (۱)

تاریخ حکایت از آن دارد که بعضی از امتهای کافر و مشرک خدا را در حدود معرفت و دانش خود تصور می کرده اند، و امتی که نیازمند به کشاورزی و دامداری بوده آب یا گاو یا هر دو تای آنها را به اعتبار خدا بودن تقدیس می کرد.

امتی که به ستارگان و اوضاع آنها در آسمان نیازمند بود تا از آنها راه سفر خود را در بیابانها پیدا کند، خدا را ستاره ای یا ماهی یا خورشیدی تصور می کرد، و اما امتی که در قبیله می زیست و از سنتها و تقلیدهای موروثی پیروی می کرد، نیای بزرگ آن قبیله را تقدیس می کرد، و در نتیجه خدا را به صورت پیر مردی با اندام درشت و دارای ریش و سیبلی سفید در نظر می گرفت.

در یکی از کتابهای جدید که از غرور علمی نوشته شده بود، سخنان فراوانی آمده که خلاصه آنها چنین است:

(از آن روی که خدا در هر جا وجود دارد و صوت و صورتی ندارد، بنا بر این قوه جاذبه است).

بعضی گفته اند که خدا همان وجود و هستی است.

ص: ۱۷۲

از امام صادق(ع) روایت شده است که گفت:

«اگر مورچه ای بخواهد خدا را تصور کند، برای او دو شاخک در نظر می گیرد».^(۱)

اگر انسان بخواهد ورود در این میدان تصور را بر خود قطع کند، بر او واجب است که بگوید ۶ سبحان الله - خدا منزّه است از این که تعریف و توصیف شود» و در حدیثی از امام باقر(ع) آمده است که ابن ابی نجران از او درباره توحید پرسش کرد و گفت که آیا می توانم او را به صورت چیزی توهم کنم؟ در جواب او گفت:

«آری، از تصور عقل بیرون است و به حدی محدود نیست، پس آنچه وهم تو به آن برسد، بر خلاف آن است، نه چیزی به او شباهت دارد و نه او هام به دریافت او توانا است، چگونه می تواند خیال و وهم به دریافت او راه یابد که او بر خلاف چیزی است که تعقل شود و آنچه به خیال و وهم تصور شود، تنها به چیزی غیر معقول و غیر محدود توهم می شود».^(۲)

و در نتیجه آنچه قابل تصور ما باشد آفریده ما است و به ما بازمی گردد، و تنها چیزی که از پروردگارمان می توانیم بگوییم آن است که بگوییم او «سبحان الله» است، و چون چنین بگوییم: اندازه یک گام به خدا نزدیک می شویم.

در حدیثی از امام باقر(ع) آمده است که در جواب کسی که از او در این باره پرسش کرده بود که آیا خدا را می توانیم بگوییم که یک چیز است؟ گفت:

«آری، بدین گونه او را از دو حد بیرون می کنی: حد تعطیل، و حد تشبیه».^(۳)

و معنی اعتراف به خدا همین است، و به همین جهت قرآن بیان خود را با تسبیح آغاز کرده و گفته است:

ص: ۱۷۳

۱-۳) - این حدیث بر حسب محتوای آن نقل شده نه به نص آن.

۲-۴) - همان منبع، ج ۳، ص ۲۶۶.

۳-۵) - همان منبع، ص ۲۶۲.

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ - منزله است آن که شبانه برد بنده خویش را از مسجد حرام به مسجد اقصی که پیرامون آن را مبارک ساخته بودیم تا از آیات خود به او نشان دهیم، و او است آن که بسیار شنوا و بسیار بینا است.» آیا رابطه میان تقدیس و تنزیه خدا با آن حادثه تاریخی اسراء و معراج که برای رسول خدا(ص) پیش آمد چگونه بوده است؟ بعضی از مفسران گفته اند که تسبیح در این جا به معنی تعجب است، یعنی شگفتا، چگونه خدا شبانه ۶ بنده خویش را از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمان عروج داد و بالا برد که این درست است، ولی این پرسش باقی می ماند که تسبیح با تعجب چه ارتباطی دارد؟ در واقع هنگامی که ما از چیزی و امری تعجب می کنیم، شیطان و نفس فرماندهنده به بدی ما را به این وسوسه می اندازد که آن چیز یا امر تا حد الوهیت بزرگ است، و برای آن که از شر چنین شرکی خلاص شویم بر ما لازم است که به تسبیح و تنزیه خدا پردازیم و به یاد خود بیاوریم که او از هر چیز عجیبی که ما را به بهت و حیرت می اندازد بزرگتر است.

به همین سبب است که در آن هنگام که خدا پیامبر(ص) را از مسجد حرام به مسجد اقصی سیر داد و سپس او را به آسمان بالا برد، امکان آن وجود دارد که بعضی چنان معتقد شوند که پیغمبر خدا است و برای رفع همین شبهه است که داستان با «سبحان الله» آغاز شده است.

و مفردات زبان عربی را معانی دقیقی است، مثلاً: در آن هنگام که کسی صبح زود به جایی رود، درباره او می گویند (بکر) و چون اندکی پس از آن چنین کند می گویند (صبح) و پس از مدتی دیگر (غدی) و سپس (أضحی) و اگر رفتن در روز صورت بگیرد می گویند (سرب) ولی رفتن شبانه (سری) گفته می شود.

قرآن در این آیه می گوید سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ یعنی شبانه او

را حرکت داد، پس چرا بعد از آن می گوید «لیلا» یعنی این حادثه شب هنگام اتفاق افتاد در صورتی که شب بودن زمان حرکت در «أسری» وجود داشته است؟ ممکن است دلیل آن چنین بوده باشد:

اولاً: درست است که أسری بعبده از رفتن در شب حکایت می کند، ولی آیا این مطلب را نیز برای ما روشن می کند که بازگشت نیز در شب صورت گرفته است، پس کلمه «لیلا» در این جا بدان جهت آمده است که تأکیدی بر آن باشد که رفتن و بازگشتن هر دو در هنگام شب صورت گرفته است و تأکیدی برای معجزه اسراء باشد.

ثانیا: امکان آن هست که این شکل از بیان تأکیدی برای آن است که این حادثه عجیب در شب اتفاق افتاده که هنگام سکون و آرامش است، و کمتر رفت و آمد در آن اتفاق می افتد، و سپس این که عروج ایمانی بیشتر در شب صورت می گیرد تا در روز، و پروردگار ما گفته است: **إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا / ۶ وَأَقْوَمُ قِيلاً** - در آغاز شب قدرت عمل کردن بیشتر و به استواری سخن گفتن بیشتر است.

اما درباره محل شروع این حرکت میان روایات اختلاف است، و بعضی گفته اند که آن مسجد الحرام بوده، و بعضی آن را خانه ام هانی دختر ابو طالب دانسته اند، ولی می توان این دو را با یکدیگر جمع کرد و چنین گفت که:

رسول (ص) در خانه ام هانی بود و از آنجا به مسجد الحرام رفته و سفر از آنجا به مسجد الاقصی یعنی مسجد دورتر از مسجد الحرام آغاز شده است.

و اما عروج به آسمان از مسجد الاقصی آغاز شد که پیامبر در آن آیات بزرگ پروردگار خویش را مشاهده کرد، چه خداوند متعال می گوید: **لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا** تا آیات خود را به او بنماییم، و در آیه ای دیگر چنین آمده است: **لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى** - آیات بزرگ پروردگار خویش را دید، **(۱)** ولی آن آیات بزرگ چیست و در کجا قرار دارد؟

ص: ۱۷۵

قرآن چیزی درباره این آیات به ما نمی گوید، ولی در احادیث چیزهایی درباره آنها گفته شده است که به ذکر آنها خواهیم پرداخت.

اما چگونه دیدن این آیات و حوادث در یک شب صورت گرفت در صورتی که مشاهده آنها به زمانی دراز نیازمند است؟ این همه پرسشهایی را برای علما سبب شده، پس بعضی گفته اند که: زمان در فضای بالا با زمان در کره زمین ما متفاوت است، و در این خصوص بحثهایی دراز و مفصل صورت گرفته که مجال برای یاد کردن از آنها در این جا وجود ندارد، و به صورت کلی پرسشهایی فراوان در چگونگی حدوث اسراء برای شخص رسول پیش آمده که خلاصه آن چنین است:

۱- چگونه رسول خدا فاصله دراز میان دو مسجد را در یک شب پیمود، در صورتی که پیمودن آن به هفته ها زمان نیازمند است؟ ۲- و سپس چگونه با وجود نیروی جاذبه زمین بالا- رفتن به فضا برای او امکان پذیر شد، در صورتی که هم امروز ۶/ چنین حرکتی جز با آماده بودن سفینه های پر طول و تفصیل فضایی میسر نمی شود، و با وجود این حرکت در حدودی بسیار محدود صورت می گیرد که به هیچ وجه با آنچه درباره معراج رسول اکرم گفته شده قابل مقایسه نیست؟ ۳- اگر همه آسمانها عرصه سفر رسول (ص) بود، چنان لازم می آید که سرعت حرکت چند میلیون برابر سرعت حرکت نور بوده باشد، چه بنا بر آنچه در روایات آمده، پیمودن این همه مسافت فقط در چند ساعت صورت گرفته بوده است.

پرسشهای دیگری سبب شده است که بعضی از علما خود درباره معراج دچار شک و تردید شوند، تا آن جا که بعضی را عقیده آن بوده است که معراج به شکل روانی صورت گرفته و حرکت رسول (ص) به تن و روان انجام نشده است.

□
ولی اجماع علمای آل البیت علیهم السلام بر آن است که معراج با جسم و روح هر دو بود، و شیخ الطائفه طوسی (قدس الله سره) و شیخ طبرسی (ره) و علامه

مجلسی و دیگران چنین نظری داشته اند. (۱)

نیز بیشتر محققان از دانشمندان مسلمان چنین نظر داشته اند و برای آن روایات مشهور کتابهای صحاح گواهی می دهد، که رازی مفسر معروف از آن خبر داده است. (۲)

و دلیل بر این است:

نخست: آیه بر آن صراحت دارد که عروج «بعبد» چنان صورت گرفته است که در این آیه آمده و آیات سوره النجم بر آن تأکید می کند: **وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَىٰ * عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَىٰ * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ * إِذْ يَغْشَى السُّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ * مَا زَاغَ الْبَصِيرُ * مَا طَغَىٰ * لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَىٰ .» (۳)**

۶/ این تعبیر بر آن صراحت دارد که عروج با تن و روان صورت گرفته و نه تنها با روح رسول (ص).

دوم: رسول (ص) داستان معراج را برای مردم مکه بیان کرد که بیشتر ایشان به آن کافر بودند و او را تکذیب کردند، و به آنان از چیزهایی خبر داد که آنها را در راه دیده بود و راستی آن سپس بر ایشان آشکار شد، و اگر عروج با روح او همچون در خواب صورت گرفته بود، مسئله چندان با اهمیت تلقی نمی شد و این همه سؤاها را پدید نمی آورد.

به صورت کلی باید بر این باور باشیم که عروج رسول همچون بالا- رفتن سفینه های فضایی نبوده، بلکه معجزه ای همچون صعود عیسی و ادريس (ع) و همانند کارهایی بوده است که خدا برای پیامبران خویش (علیهم السلام) از طوفان نوح و خاموش شدن آتشی که ابراهیم را در آن افکنده بودند و بلعیده شدن مارهای جادوگران فرعون به توسط عصای موسی (ع) و زنده شدن مردگان به دست عیسی بن مریم (ع) صورت گرفته بوده است.

ص: ۱۷۷

۱- ۷) - رجوع کنید به تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۱۳.

۲- ۸) - همان جا و نیز در تفسیر رازی.

۳- ۹) - سوره النجم ۱۳-۱۸؛

همان گونه که قرآن خود اعجازی است که به چالش همهٔ علما و بلغا برخاست و هیچ کس نتوانست مانند آن را بیاورد، سفر شبانه و معراج رسول(ص) نیز معجزه ای الاهی است.

اما فهم این که معجزهٔ معراج چگونه صورت گرفت، نیازمند پیشرفت علم است، و باید راه درازی را بپیماید تا بتواند اسرار این سفر جسمانی و روحانی شگفت انگیز را کشف کند.

آری، علم چندان پیش رفته است که اکنون می توانیم بفهمیم که چگونه پیمودن فاصلهٔ میان دو مسجد در یک شب امکان پذیر می شود، و سپس چندان پیش رفته است که امر دیگر صعود به فضا به صورت اجمالی ممکن است، در صورتی که همین دو امر برای پیشینیان در آن هنگام که سفر اسراء و معراج صورت گرفت امکان نداشت، و پس از این نیز علم چندان پیش خواهد رفت که بعضی دیگر از اسرار این سفر معجزه را کشف کند.

سرانجام برای آن که بدانیم عروج رسول سفری روحانی نیز بوده است و تنها جنبهٔ مادی و جسمانی نداشته، توجه به این امر لازم است که او فرشتگان و پیامبران پیشین و بهشت و دوزخ و کسانی را که در آنها به سر می برند در این سفر ملاقات کرده بوده است.

حدیث اسراء

□
در حدیثی روایت شده از تفسیر قمی، از ابی عمیر، از هشام بن سالم، از ۶/ ابو عبد الله الصادق(ع) روایت شده است که گفت:

«جبرئیل و میکائیل و اسرافیل براق را برای رسول خدا(ص) آوردند، پس یکی از آنان لگام این اسب را به دست گرفت و دیگری رکاب را برای سوار شدن رسول خدا(ص) بر پشت آن نگاه داشت و سومی به مرتکب کردن لباس او پرداخت، و چون براق حرکت به خود داد جبرئیل همراه با نواختن یک سیلی به آن گفت: ای براق، آرام باش و سر فرود آر، که هیچ پیامبری پیش از این بر پشت تو سوار نشده، و

بعد از او نیز هیچ کس همانند او بر تو سوار نخواهد شد، پس براق به پرواز درآمد و رسول(ص) را رو به آسمان به ارتفاعی نه چندان زیاد بالا برد در حالی که جبرئیل همراه با وی آیات آسمانی و زمینی را به او نشان می داد، و در آن حال که من به سیر خود ادامه می دادم، کسی از طرف راست من بانگ برآورد که یا محمد! او من توجهی به او نکردم و پاسخی ندادم، سپس کسی از طرف چپ من بانگ برآورد که: یا محمد! او به او نیز توجهی نکردم و پاسخی ندادم، آن گاه زنی از پیش رو با دو بازوی برهنه که با آرایشی از هر گونه زینت دنیایی آراسته بود بانگ برآورد و گفت: ای محمد! به من نگاه کن تا با تو سخن گویم و به او اعتنایی نکردم و پیش رفتم، و سپس بانگی شنیدم که مرا به وحشت انداخت و از آن نیز در گذشتم، پس جبرئیل فرود آمد و گفت نماز بگزار و من چنان کردم، پس او گفت که: آیا می دانی در کجا نماز گزاردی؟ و من گفتم: نه، پس گفت: در طور سیناء نماز گزاردی، در همان جا که خدا با موسی سخن گفت، و سپس سوار شدم و بدان گونه که خدا می خواست پیش رفتم، و آن گاه گفت که: فرود آی و نماز بگزار، پس فرود آمدم و نماز گزاردم، پس گفت: آیا می دانی که در کجا نماز گزاردی؟ و من گفتم: نه، و او گفت: در بیت لحم (جایگاه به دنیا آمدن عیسی بن مریم)، سپس سوار شدم و چندان پیش رفتیم که به بیت المقدس رسیدیم، و من دهانه براق را به حلقه ای بستم که پیامبران دهانه مرکب خود را به آن می بستند، و به مسجد درآمدم در حالی که جبرئیل در کنار من بود، و با ابراهیم و موسی و عیسی و چند نفر دیگر از پیامبران خدا(ع) رو به رو شدم که به سوی من پیش می آمدند و در کنار من جمع شدند و نماز اقامه شد و چون جبرئیل در پیشاپیش ما راهنمایی می کرد- و بدون تردید جبرئیل بود که ما را ره می نمود- پس چون همگان گرد هم جمع آمدیم، جبرئیل بازوی مرا گرفت و مرا پیش از دیگران جای داد و همگان با امامت من نماز گزارند و به این کار افتخار نمی کنم، سپس گنجور سه ظرف پیش آورد که در یکی از آنها شیر بود و در دیگری عسل و در سومی شراب، و بانگ کسی را شنیدم که می گفت: اگر آب را بگیری غرق خواهد شد و امتش همراه با او، و اگر شراب را

برگزیند گمراه می شود و امتش همراه با او، و اگر شیر را اختیار کند هم خودش هدایت می شود و هم امتش، و گفت: پس شیر را گرفتم و از آن نوشیدم، و آن گاه جبرئیل گفت: هدایت شدی و امتت نیز هدایت شد. سپس گفت که در مسیر خود چه چیز دیدی؟ و من گفتم که گوینده ای از طرف راستم بانگ برآورد، پس گفت:

آیا پاسخ او را دادی؟ و من گفتم نه، و توجهی به او نکردم، ۶/ پس گفت که: او دعوت کننده و مبلغ قوم یهود بود که اگر دعوت او را اجابت می کردی امت بعد از تو به مذهب قوم یهود درمی آمد، سپس گفت: چه چیز دیدی؟ و من گفتم که گوینده ای از طرف چپ مرا خواند و من به او توجهی نکردم، پس گفت: او مبلغ نصرانیان بود و اگر دعوت او را پاسخ می گفتم، پس از تو امت نصرانی می شدند، و سپس گفت: از پیش رو با چه چیز مواجه شدی؟ و من گفتم که: با زنی با بازوان برهنه رو به رو شدم که آراسته به زینت دنیا بود و به من گفت: ای محمد! به من بنگر تا با تو سخن گویم، پس گفت که: آیا با او سخن گفتمی؟ پس گفتم که: با او سخن نگفتم، و به او توجهی نکردم، پس گفت که: آن زن دنیا بود و اگر با او سخن می گفتمی امت دنیا را بر آخرت برمی گزید، سپس بانگی را شنیدم که مرا به وحشت انداخت، پس جبرئیل به من گفت: ای محمد! آیا شنیدی که چه گفت، گفتم: آری، گفت: این پاره سنگی است که هفتاد سال پیش از این از جهنم پرتاب شده است، و گفته اند که چون آن سنگ بر روی زمین قرار گرفت، پیغمبر (ص) تا آن وقت که از دنیا رفت هرگز دهان به خنده نگشود».

۶/

داستان معراج

در حدیث اسراء و معراج بسیاری از پندها و حکمتها وجود دارد، و در عین حال حدیثی لذتبخش است که آدمی را از افقهای زمان و مکان دورتر می برد، و او

ص: ۱۸۰

را به گردش کردن در افق‌هایی دور مشغول می‌سازد و آیه قرآنی لُنْرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا به همین امر اشاره دارد.

در زمانی که مردمان بر این اعتقاد بودند که زمین مرکز گردش جهان است، و آسمان سقف آن و ستارگان همچون میخ‌هایی کوفته در این سقف تا آسمان بر زمین فرو نیفتد و زینتی برای آن باشد، و گروهی از آنان چنان تصور می‌کردند که آسمانها عقلمای مجرد است که فساد به آنها راه ندارد، حادثه معراج اتفاق افتاد، و احادیث آن را نقل کردند.

ناگزیر باید این را بدانیم که قصه آسمانها، مثلاً، با موضوع جسمی در بدن انسان همچون جگر تفاوت دارد، چه جگر عضوی پنهان در بدن انسان است که هر کس توجهی به آن ندارد، ولی آسمان چنان است که هر کس چنان تصور می‌کند که درباره آن چیزهای فراوان می‌داند، و این نتیجه پیوند محکم او به آن است، چه هر روز خورشید و ماه و ستارگان را می‌بیند و تغییرات صورتهای فلکی را هر شب در آسمان مشاهده می‌کند، و به همین جهت ناگزیر تصور معینی از آسمان در ذهن او رسوخ پیدا می‌کند که غالباً نادرست است، و بسیار اتفاق افتاده است که اسطوره‌های وابسته به علم هیئت قدیم به صورت افکاری مقدس درآمده و مثلاً کلیسای مسیحی مدافع علم هیئت و نجوم بطلمیوسی شده و به سوزاندن یا کشتن کسانی برخاسته است که به مخالفت و چالش با آن پرداخته بودند، و همین حادثه‌ای است که گالیله، در آن هنگام که گفت: این زمین است که بر گرد خورشید گردش می‌کند و نه عکس آن، گرفتار آن شد.

با وجود این اشاراتی آشکار در بعضی از احادیث درباره ماهیت آسمان مشاهده می‌شود که امام علی(ع) در حدیثی درباره آن گفت:

«در آن سوی جهان شما چهل جهان دیگر وجود دارد.»

چهل، عددی است که در زبان عربی دلالت بر فزونی و پرشماری دارد.

امام علی(ع) در مسجد کوفه می‌ایستاد و با کمال قدرت و اعتقاد می‌گفت:

«از من درباره راههای آسمان پرسش کنید که آگاهی من درباره آنها بیش

از آگاهی درباره راههای زمین است».

امام رضا(ع) در حدیثی مفصل فرموده است:

«هر زمینی را آسمانی است که گرداگرد آن را فرا گرفته است».

حدیث معراج

در درس گذشته حدیث از اسراء را به پایان رسانیدیم، و در این جا به بیان حدیثی از معراج می پردازیم که در آن چنین آمده است.

رسول خدا(ص) گفت: «پس جبرئیل بالا رفت و من همراه با او به آسمان دنیا (یعنی نزدیکترین آسمان به زمین، از آن جهت که لفظ دنیا مؤنث آدنی است، و آدنی در مقابل اقصی به معنی دورترین است) و بر آن فرشته ای است به نام اسماعیل که صاحب و نگاهبان خطفه (ربودنی) است که پروردگار عز و جل درباره آن گفته است: **إِلَّا مَنْ خَطِفَ ۶ الْخُطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شَهَابٌ ثاقِبٌ** مگر آن کس که برباید ربودنی را که سپس در پی آن شهابی شکافنده روانه می شود» و هفتاد هزار فرشته در زیر فرمان دارد که هر یک از آنها هفتاد هزار فرشته را در زیر فرمان خود دارد». (۱)

پس اسماعیل گفت: ای جبرئیل، آن کس که همراه تو است کیست، و او گفت که: محمد رسول الله(ص) است، پس پرسید که آیا مبعوث شده است؟ و جبرئیل گفت: آری، پس در گشوده شد (تو گویی آسمان را دری است، ولی برسان درهای معمول ما نیست) پس به او سلام کردم، و او به من سلام کرد، و برای او طلب آمرزش کردم، و او برای من طلب آمرزش کرد، و گفت: آفرین بر برادر پیامبر صالح، و فرشتگان به دیدار من آمدند تا وارد آسمان دنیا شدم، و هیچ فرشته ای با من ملاقات نکرد مگر این که خندان و شادمان بود، تا آن گاه که فرشته ای از فرشتگان به دیدار من آمد که آفریده ای به بزرگی او ندیده بودم، منظره ای

ص: ۱۸۲

۱- ۱۰) -وظیفه آنان فقط اداره کردن آسمان نخستین است، و احادیثی در این باره وجود دارد که بال یکی از آنان از مغرب تا مشرق امتداد دارد، یا یکی از آنان بار زمین را بر روی بال خویش حمل می کند، و این همه جز اشاره هایی به گستردگی آسمانها نیست.

زشت داشت و خشمناک می نمود، و او نیز همچون دیگران در حق من دعا کرد، ولی نمی خندید و آن شادمانی را که دیگران داشتند نداشت، پس گفتم: ای جبرئیل! این کیست که مرا از دیدار او ترس فرا گرفت، و او گفت: ترسیدن از او روا است، و ما همه از او بیمناکیم. او مالک نگاهبان دوزخ است، هرگز نمی خندد، و از آن گاه که مأمور نگاهبانی از دوزخ شده، هر روز از روز پیش خشم و غیظ او بر دشمنان خدا و نافرمانان نسبت به او افزایش پیدا می کند و انتقام خدا را از ایشان می گیرد، و اگر به کسی پیش از تو نخندیده، به هیچ کس پس از تو نیز نخواهد خندید، پس به او سلام کردم و او نیز به من سلام کرد، و مرا به بهشت مژده داد، پس به جبرئیل گفتم: آیا به او فرمان نمی دهی که آتش را به من بنمایاند، و جبرئیل به او گفت: ای مالک: آتش دوزخ را به محمد بنما، پس پرده از روی آن برکشید، و دری از آن را گشود، پس شعله ای درخشان در آسمان بالا رفت و چندان امتداد یافت که گمان کردم به زودی مرا فرا خواهد گرفت، پس گفتم: ای جبرئیل به او بگو که پوشش را بر آن فروافکند، و به او فرمان داد و او گفت: باز گرد و آن در به جایگاه نخستین خود بازگشت. (۱)

۶/ سپس پیش رفتم و مردی درشت هیکل و گندمگون را دیدم و گفتم:

ای جبرئیل! این کیست؟ و او گفت که: این پدرت آدم است، و او نزدیک شد و گفت: روحی پاکیزه و بویی پاکیزه از تنی پاکیزه، و سپس رسول خدا (ص) سوره المطففین را از آیه هفدهم به بعد خواند: **كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيْنَ * وَ مَا أَذْرَاكَ مَا عِلِّيُونَ * كِتَابٌ مَرْقُومٌ * يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ** (تا پایان آیات)، گفت: پس بر پدرم آدم سلام کردم، و او به من سلام کرد، و برای او طلب آموزش کردم و او برای

ص: ۱۸۳

۱- ۱۱) - و از این حدیث چنان برمی آید که جهنم در چارچوب آسمان نخستین یعنی نزدیکترین آسمان به ما قرار دارد، و مثلاً جهنم کره ای گداخته از کرات موجود در یکی از کهکشانها است، یا خورشیدی از خورشیدهای کهنه که در آن انفجارهایی صورت می گیرد که میلیونها بار از انفجارهای بمبهای اتمی در دنیا شدیدتر است، یا آنچه سرور و نبی ما محمد (ص) دیده است گوشه ای از جهنم بوده است و خدا عالم است.

من خواستار آمرزش شد، و گفت: مرحبا به پسر صالح و پیامبر صالح، مبعوث شده در زمانی صالح و شایسته.

گفت: سپس بر فرشته ای گذشتم که بر نشستگاهی نشسته بود و همه دنیا میان دو زانوی او قرار داشت، و به دست او لوحی از نور بود و به نوشته ای بر روی آن می نگریست، و به چپ و راست توجه نمی کرد، و اندوهناک بود، پس از جبریل پرسیدم که این کیست؟ گفت: این فرشته مرگ است و مأمور گرفتن روحها، و به جبریل گفتم تا مرا به او نزدیک کند تا با او سخن بگویم، پس چنین کرد و چون نزدیک شدم به او سلام کردم، و جبریل به او گفت که: این محمد پیامبر رحمت است که خدا بر بندگان خویش مبعوث کرده است، پس به من خوشامد گفت و با سلام بر من درود فرستاد. گفت: ای محمد! شادمان باش که هر چه خیر است در امت تو می بینم، و من گفتم: سپاس خدای مَنان را است که نعمتهای خویش را بر بندگانش ارزانی داشته، و این از فضل پروردگارم و رحمت او بر من است، پس جبریل گفت: او سخت کارتر از همه فرشتگان دیگر است، پس گفتم: آیا همه کسانی را که از دنیا رفته اند یا پس از این خواهند رفت او قبض روح می کند؟ و او گفت: آری، و من به او گفتم که: آیا همه آنان را در هر جا که باشند می بینی و خود مشاهده می کنی؟ گفت: آری، و سپس ملک الموت گفت: همه دنیا که خدا مرا بر آن تسلط بخشیده همچون یک درهم است که در دست کسی قرار دارد و هر گونه که خواهد آن را زیر و زبر می کند، و هیچ خانه ای نیست مگر آن که در هر روز پنج بار از آن دیدن می کنم، و چون خویشاوندان مرده بر او می گریند، می گویم که: بر او گریه مکنید که من آن اندازه می روم و باز می گردم که هیچ یک از شما زنده باقی نماند، پس رسول الله گفت: مرگ برای همگان بلا و مصیبتی بزرگ است، و جبریل گفت: پس از مرگ بلاها و مصیبتهایی بزرگتر از مرگ در پیش خواهد بود.

گفت: پس پیش رفتم و با گروهی رو به رو شدم که در برابر آنان سفره هایی مشتمل بر گوشت پاکیزه و گوشت پلید گسترده بود، ولی آنان گوشت

پلید را می خوردند و گوشت پاکیزه را بر جای باقی می گذاشتند، پس گفتم: ای جبرئیل! اینان چه کسانند؟ و او گفت: آن کسانند ۶/ که مال حرام را می خورند و از مال حلال چشمپوشی می کنند، و اینان از امت تواند، پس رسول خدا(ص) گفت:

سپس فرشته ای را دیدم که شکلی شگفت انگیز داشت. نیمی از بدن او از برف بود و نیمی دیگر از آتش، پس نه آتش سبب گداختن برف می شد و نه برف آتش را خاموش می کرد، و او با آواز بلند می گفت: منزّه است خدایی که گرمی این آتش را از گداختن برف جلو گرفت و به همین سبب برف آب نمی شود، و با سردی این برف از به کار افتادن گرمی این آتش گرفت و آن را از کار انداخت. خداوند! به همان گونه که میان این آتش و برف سازگاری به وجود آوردی، میان قلبهای بندگان مؤمن نیز الفت و سازگاری برقرار ساز. پس از جبرئیل پرسیدم که: ای جبرئیل! این کیست؟ و او گفت: این فرشته ای است که خداوند او را به اطراف آسمان و اطراف زمینها مأمور کرده است، و او اندرزگوترین فرشتگان خدا برای بندگان مؤمن خدا بر روی زمین است و آنچه را که می شنوی از آغاز آفرینش تا کنون به اندرز برای مؤمنان تکرار می کند، و دو فرشته را دیدم که پیوسته دعا می کردند، یکی از آنان می گفت: خدایا! به هر بخشنده و انفاق کننده جانشینی و خلفی عطا کن، و دیگری می گفت: خدایا! به هر که از بخشش و انفاق خودداری می کند، تلفی عنایت فرما.

سپس پیش رفتم و گروه هایی را دیدم با دهانهایی همچون دهان شتر، که گوشتها را از پهلوهای خود می بریدند و به دهانهای خود می انداختند، پس گفتم:

ای جبرئیل! اینان چه کسانند؟ و او گفت: اینان غیبت کنندگان و سخن چینیان اند.

سپس پیش رفتم و ناگهان به گروهی برخوردیم که سرهای آنان با سنگ کوفته شده بود، پس گفتم: ای جبرئیل! اینان کیانند، و او گفت که: آنان آن کسانند که نماز عشا نخوانده به خواب رفته بوده اند، و سپس به کسانی رسیدم که آتش به دهانهای ایشان فرومی ریخت و از پشت آنان خارج می شد، و چون از جبرئیل پرسیدم که اینان چه کسانند؟ گفت: اینان الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى

ظُلْمًا. إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيِّضُونَ سَائِرًا - آن کسانی که اموال یتیمان را به ستم خورده اند و اکنون در شکمهای خود آتش می خورند و به زودی وارد در آتش افروخته خواهند شد»، و سپس پیش رفتم و به کسانی رسیدم که چون یکی از ایشان می خواست برخیزد، به سبب بزرگی شکمش از عهدۀ این کار بر نمی آمد، پس گفتم که: «ای جبرئیل! اینان چه کسانیند؟ او در پاسخم گفت: اینان ربا می خورند و لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ - برپا نمی توانند بایستند مگر همچون کسی که ربا خوار است و در روز قیامت همچون کسی برمی خیزد که شیطان با تماس خود با ایشان آنان را آلوده و پلید کرده است» و به همین جهت آنان را در صبح و شام همچون آل فرعون بر آتش عرضه می دارند... و می گویند:

پروردگارا، ساعت چه وقت فرامی رسد؟؛ گفت که سپس به پیش رفتم و زنانی را دیدم که آنان را با پستانهایشان آویخته بودند و من به جبرئیل گفتم که آنان چه کسانیند؟ او در پاسخم گفت که آنان زنانی هستند که اموال شوهرانشان را به میراث برای ۶/ فرزندان کسان دیگر باقی گذاشتند. (۱) سپس رسول خدا (ص) گفت:

خشم خدا بر زنی افزون می شود که نسب کسی را که از مردمی نیست وارد قومی می کند که از ایشان نیست و بر آنان برتری پیدا می کند و گنجینه های ایشان را می خورد.

سپس گفت: به فرشتگانی از فرشتگان خدای عز و جل گذشتیم که: خدا آنان را به گونه ای که می خواست ساخته بود، و چهره هاشان را به هر گونه که می خواست قرار داده بود، و هیچ بخش از بدنهای آنان نبود که تسبیح و حمد خدا نگوید و بانگ آن از هر ناحیه با صداهای مختلف به گوش نرسد، پس چون از جبرئیل درباره آنان پرسش کردم گفت: آنان چنان که می بینی آفریده شده اند، و یکی از ایشان که در کنار مصاحبش قرار گرفته هرگز به کلمه ای با او سخن نمی گوید، و سرش را به طرف بالا بلند نمی کند و به طرف پایین فرود نمی آورد، و

ص: ۱۸۶

۱- ۱۲) - یعنی آن زن فرزندی را که از زنا فراهم می آورد و آن را فرزند شوهرش قرار می دهد.

این همه به سبب هراس ایشان از خدا و خاضع بودن نسبت به او است؛ پس چون به ایشان سلام کردم با اشاره کردن به توسط سر از خشوعی که داشتند پاسخ دادند، پس جبرئیل به ایشان گفت: این محمد پیغمبر رحمت است که خدا او را به عنوان نبی و رسول بر بندگان خود مبعوث کرده است، و او خاتم پیامبران و سید و سرور ایشان است، آیا نمی خواهید با او سخن گوئید؟ آن گاه گفت که: چون این سخن را شنیدند، با سلام به من روی آوردند و به بزرگداشتن پرداختند و مرا به رسیدن خیر به خودم و امتم مژده دادند.

رسول در آسمانها

رسول خدا (ص) گفت: «سپس رو به آسمان دوم بالا رفتیم و در آن جا دو مرد مشابه یکدیگر را دیدیم و من از جبرئیل درباره آنها پرسش کردم، پس او به من گفت: خاله زادگان یحیی و عیسی اند، پس به آنان سلام کردم، و بر ایشان طلب آمرزش کردم، و آنان نیز برای من طلب آمرزش کردند، و گفتند: مرحبا به برادر صالح، و ناگهان فرشتگانی با خشوع را دیدم که خدا چهره های آنان را به هر گونه که می خواست آفریده بود، و هیچ یک از آنان نبود که با بانگهای مختلف تسبیح و حمد او نگوید.

سپس به آسمان سوم بالا رفتیم و ناگهان با مردی رو به رو شدیم که از حیث جمال و نیکویی از دیگر آفریدگان برتر بود، و همچون برتری ماه در حالت بدر بر دیگر ستارگان، پس گفتم: ای جبرئیل! این مرد کیست، و او گفت ۶/ برادرت یوسف است، پس بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد، و برایش خواستار آمرزش شدم و او برای من طلب آمرزش کرد و گفت: مرحبا به رسول صالح، و برادر صالح و مبعوث شده در زمانی صالح، و در آن جا فرشتگانی را دیدم که در خشوع چنان بودند که آن را در آسمان اول و آسمان دوم توصیف کردم، پس جبرئیل درباره من با آنان سخن گفت همچون سخنانی که با دیگران گفته بود، و آنان نیز با من چنان سخن گفتند که دیگر فرشتگان سخن گفته بودند، سپس به آسمان چهارم بالا رفتیم

و ناگهان با مردی رو به رو شدم و گفتم ای جبرئیل! این کیست؟ و او گفت: او ادریس است که خدا او را به مکانی رفیع بالا آورده است، پس بر او سلام گفتم، و او به من سلام گفت، و برای او طلب آمرزش کردم، و او برای من طلب آمرزش کرد، و در آنجا نیز همچون در آسمانهای دیگر با فرشتگانی با خشوع نسبت به خدا مواجه شدم که مرا و امتم را مژده خیر دادند، سپس فرشته ای را نشسته بر تختی مشاهده کردم که هفتاد هزار فرشته در زیر فرمان او بودند و هر یک از آنان بر هفتاد هزار فرشته فرمانروا بود، سپس بر جان پیغمبر چنان گذشت که او هموست، پس جبرئیل بر او بانگ برداشت و گفت: بایست، و او تا روز قیامت برپا ایستاده خواهد بود.

سپس به آسمان پنجم بالا رفتم که در آن با مرد پیری با چشمان بزرگ رو به رو شدم که هرگز پیری بزرگتر از او ندیده بودم، و در پیرامون وی گروهی از قوم او را مشاهده کردم و از فزونی شمار ایشان در شگفت شدم و گفتم: ای جبرئیل! اینان چه کسانی هستند؟ پس گفت: این هارون پسر عمران است که محبوب قوم خویش است، پس به او سلام کردم و او به من سلام کرد، و برایش طلب مغفرت کردم و او نیز برای من طلب مغفرت کرد، و در آن جا همچون در آسمانهای دیگر فرشتگان خاشع فراوان دیدم.

سپس به آسمان ششم بالا رفتیم و در آن جا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که گویی از مردم شنوءه (۱) است، و اگر دو پیراهن می داشت موهای تنش از آنها سر بیرون می آورد، و شنیدم که می گوید: بنی اسرائیل چنان می پندارند که من در نزد خدا گرامیترین فرد از فرزندان آدمم، و این مرد در نزد خدا از این مرد گرامیتر است (و اشاره به رسول الله می کرد)، پس از جبرئیل پرسیدم که این مرد کیست؟ و او در پاسخم گفت که: او برادرت موسی بن عمران است، پس بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد، و برای او طلب آمرزش کردم و او نیز برای من چنین کرد، و در

ص: ۱۸۸

۱-۱۳) -شنوه قبیله ای از اعراب است که به بلند بالای معروف اند.

آن جا نیز همچون در آسمانهای دیگر فرشتگان خاشع بودند. (۱)

۶/ سپس به آسمان هفتم بالا رفتیم و بر فرشته ای از فرشتگان نگذشتم مگر این که گفت: ای محمد! حجامت کن (۲) و به امت فرمان ده که چنین کنند، و در میان آنان مردی با موهای تر و ریش جو گندمی بر تختی نشسته بود که چون از جبرئیل درباره او پرسش کردم که او کیست که در آسمان هفتم بر کنار در بیت المعمور در جوار خدا نشسته است گفت: ای محمد! این پدرت ابراهیم است، و این جا جایگاه تو و پرهیزگاران امت تو است، و آن گاه رسول این آیه را بر خواند: **إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ** (آل عمران ۶۸) پس بر او سلام کردم و او بر من سلام کرد و گفت: مرحبا به پیامبر شایسته، و پسر شایسته، و مبعوث شده در زمانی شایسته، و در آن آسمان همچون در آسمانهای دیگر فرشتگانی خاشع بودند که مرا به خیر برای خودم و امتم بشارت دادند. (۳)

رسول الله (ص) گفت: و در آسمان هفتم دریاهایی از نور را مشاهده کردم که درخشندگی آنها چشم را از دیدن بازمی داشت، و دریاهایی از تاریکی و ظلمت، و دریاهایی از برف لرزان، و هر وقت که هراسان می شدم از جبرئیل پرسش می کردم، و او می گفت: یا محمد! شاد باش، و از بزرگواری و بخشندگی پروردگارت سپاسگزار، و از آنچه برای تو کرده است به شکرگزاری از او پرداز؛ و گفت: پس خدا به قوت و یاری خود چندان استوار داشت که پرسشم از جبرئیل و

ص: ۱۸۹

۱- ۱۴) - و بدین گونه می بینیم که رسول (ص) در هر آسمان با یک چند پیامبر برخورد می کند که این خود تعبیری از یگانگی رسالتهای آسمانی و وجود برادری در میان پیامبران است و از این که آنان با یکدیگر اختلاف درجه و مقام دارند.

۲- ۱۵) - حجامت کردن یعنی این که انسان هر سال مقداری از خون خویش را از بدنش بیرون کند.

۳- ۱۶) - پیامبران را چنان می یابیم که در گفتار با رسول خدا (ص) به او می گویند: مبعوث شده در زمان صالح و شایسته، و این دلیلی بر آن است که بشریت با گذشت رسالتها تکامل پیدا کرده و به مرحله رسیدگی و کمال در زمان رسول خدا (ص) و زمانهای پس از آن رسیده است، و انسان امروز به فضل رسالتهای خدا در درجات کمال رو به بالا پیش می رود.

شگفت زدگیم فزونی یافت، پس جبرئیل گفت: ای محمد! آیا آنچه می بینی در نظرت عظیم است؟! اینها آفریده هایی از آفرینش پروردگار تواند، پس خالقی که اینها را آفریده است در بزرگی چگونه است، و آنچه نمی بینی از این هم بزرگتر است!! میان خدا و آفریدگانش هفتاد هزار پرده است، و من و اسرافیل نزدیکترین آفریدگان اویم و میان ما و او تنها چهار پرده و حجاب وجود دارد: حجابی از نور و حجابی از ظلمت و حجابی از ابر و حجابی از آب.

و گفت: و از جمله عجایب آفریده خدا و تسخیر شده برای انجام کاری که او خواسته است، خروسی را دیدم که پاهایش تا ۶/ اعماق زمین رفته بود و سرش در نزدیکی عرش خدا قرار داشت، و او فرشته ای از فرشتگان خداوند متعال بود که خدا او را به آن سان که می خواست آفریده بود، و سپس رو به بالا چندان صعود می کرد که از هوا در آسمان هفتم سر برمی آورد و می گفت: تسبیح خدا می گویم در هر جا که بوده باشم... از بزرگی مقام پروردگارت تو نمی دانی که او در کجا است؛ و آن خروس را دو بال بود که چون آنها را می گشود از مشرق و مغرب فراتر می رفت، و چون هنگام سحر فرامی رسید بالها را می گسترد و آنها را تکان می داد و بانگ به تسبیح برمی داشت و می گفت: سبحان الله الملك القدوس، سبحان الله الكبير المتعال، لا اله الا الله الحي القيوم، و چون چنین می کرد همه خروسهای زمین به تسبیح خداوند متعال بانگ برمی داشتند، و در آن هنگام که این خروس آسمانی خاموش می شد، همه خروسهای زمینی نیز خاموش می شدند، و آن خروس را پره های خردی به رنگ سبز و پره های درشت با رنگی سخت سفید بود... و من هرگز مثل او ندیده ام، و در زیر پره های سفید او پره های سبزی دیده می شد با چنان سبزی که به مثل آن هرگز برنخورده ام.

گفت: سپس با جبرئیل به پیشروی ادامه دادم و به بیت المعمور در آمدم، و در آن دو رکعت نماز گزاردم در حالی که گروهی از اصحابم با من نماز می گزاردند که جامه های تازه و نو بر تن داشتند، و گروهی دیگر لباسهای کهنه بر تن

داشتند، پس دارندگان جامه های نو داخل شدند و دارندگان لباس کهنه نشستند، (۱) سپس بیرون آمدم و با دو نهر رو به رو شدم که یکی نهر کوثر نام داشت و دیگری نهر رحمت، پس از کوثر نوشیدم و با آب رحمت غسل کردم، سپس همگان به سوی من آمدند تا داخل بهشت شدیم و در دو طرف آن خانه های من و کسان من بود، و از خاکش بوی مشک برمی خواست، و کنیزکی را دیدم که در نهرهای بهشت، شنا می کرد و چون از او پرسیدم که تو به چه کس تعلق داری، گفت: به زید بن حارثه.

۶/ انار بهشت همچون دلوهای بزرگ از درختهای انار آویخته بود، و با درختی رو به رو شدم که اگر مرغی می خواست بر گرد آن بچرخد، هفتاد سال طول می کشید، و هیچ خانه ای در بهشت وجود نداشت که شاخه ای از این درخت در آن آویخته نباشد، پس گفتم: ای جبرئیل! این چه درختی است، گفت: این درخت طوبی است، و خداوند متعال گفته است: طُوبَىٰ لِمَنْ وَحَسُنَ مَا بَ - طوبی از آن ایشان است و بازگشتگاهی نیکو» و رسول الله گفت که: چون به بهشت در آمدم، به خود بازگشتم و از جبرئیل پرسیدم که این دریاها و هول و هراس و عجایب آنها چیست؟ پس گفت: اینها خیمه های پوشنده ای است که خدای تبارک و تعالی به آنها پوشیده می ماند، و اگر آنها نبودند، نور عرش همه چیز را در آن پاره پاره می کرد.

و عاقبت به درخت سدر پایانی بهشت رسیدم که برگی از آن امتی را می پوشاند، و به آن چنان نزدیک بودم که خدای تعالی درباره آن گفته است:

قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ - به فاصله دو کمان یا نزدیکتر از آن، پس خداوند سبحانه و تعالی ندا کرد که: وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ - و همه مؤمنان به خدا و فرشتگان و کتابها و رسولان او ایمان آوردند و ما میان احدی از رسولان او با دیگران

ص: ۱۹۱

۱- ۱۷) - و قرآن حکیم در سوره بقره می گوید: وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى - پس توشه فراهم آورید و بهترین توشه تقوی است» پس لباس تقوی بهترین لباس و زاد و توشه تقوی بهترین توشه است، و هر چه برایت فراهم می شود که با رسول الله (ص) به بیت المعمور داخل شوی و در آن نماز گزاری.

فرق نمی گذاریم و گفتند که: شنیدیم و پروردگارا! برای رسیدن به آمرزش تو اطاعت کردیم و سرنوشت به دست تو و بازگشت به سوی تو است» پس خدای تعالی گفت: لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ - خدا هیچ کس را به چیزی بیش از توانایی او مکلف نمی سازد، و آنچه کسب می کند یا به سود او است و یا به زیان او» پس گفتیم: رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا - پروردگارا بر ما کشیدن باری را تحمیل مکن همچون آن که بر کسان پیش از ما تحمیل کردی»، و خدا گفت: «لا تحملنک».

پس گفتیم: رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَ اغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ - پروردگارا! باری را که طاقت کشیدن آن را نداریم بر ما تحمیل مکن و ما را ببخش و بیامرز و مشمول رحمت خویش ساز تو سرور و مولای مایی پس ما را بر کافران نصرت ده».

پس خداوند تبارک و تعالی گفت که: «این را به تو و امت بخشیدم».

و امام صادق علیه السلام گفت:

«بر خدای تعالی هیچ کس گرامیتر از رسول الله وارد نشد تا خواستار این خصال برای امت خویش شود.» (۱/۶) پس رسول خدا گفت: «پروردگارا! به پیامبرانت فضیلتهایی بخشیدی، پس به من نیز از آنها ببخش، و خدا گفت: در میان آنچه به تو بخشیدم دو کلمه از زیر عرش من است: «حول و قوتی جز به خدا نیست، و نجات از تو جز به تو بازگشتن وجود ندارد» گفت: فرشتگان به من گفته ای را آموختند که در صبح و شام آن را می گویم: «خدایا!ستم من به عفو تو پناه برده است، و گناهم به مغفرت، و خواریم به عزت، و فقرم به بی نیازیت، و وجه و ارزش فناپذیرم به وجه باقی و فناپذیر تو».

ص: ۱۹۲

۱- ۱۸) - اینها آخرین آیات از سوره البقره است و در ضمن مضمون حدیثی از رسول الله (ص) آمده است در آن جا که گفت: «نه چیز از امت من برداشته شد: خطا و فراموشی و آنچه نمی دانند... تا آخر حدیث».

سپس بانگ اذان را شنیدم که گوینده آن فرشته ای بود که پیش از این در آسمان با او روبرو نشده بودم.

پس گفت: الله اکبر... الله اکبر.

و خدا گفت: «بنده ام راست گفت، من از هر چیز بزرگترم».

پس گفت: اشهد ان لا اله الا الله، اشهد ان لا اله الا الله.

و خدا گفت: «بنده ام راست گفت، من خدایم و معبود و خدایی جز او ندارم».

پس گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، اشهد ان محمدا رسول الله.

و خدا سپس گفت: «بنده ام راست گفت، محمد بنده و فرستاده من است، من او را مبعوث کردم و برگزیدم».

پس گفت: حی علی الصلاه، حی علی الصلاه.

خدا گفت: «بنده ام راست گفت که بنده را به گزاردن نماز واجب فراخواند، پس هر کس با میل رو کردن به خدا به سوی او روانه شود، همین کفاره گناهان گذشته او خواهد بود».

پس گفت: حی علی الفلاح، حی علی الفلاح.

۶/ آن گاه خدا گفت: «به صلاح و نجات و فلاح برخیزید و روانه شوید».

سپس پیامبر(ص) به امامت فرشتگان به همان گونه برخاست که در بیت المقدس به امامت پیامبران به نماز ایستاده بود.

حدیث را دنباله ای است که در آن رسول خدا(ص) مکلف به گذاشتن پنجاه نماز شد، و هنگامی که با موسی رو به رو شد و از این امر او را آگاه ساخت، موسی(ع) به او گفت که: امت طاعت این کار را ندارند، پس نزد پروردگارت بازگرد و از او بخواه که از شمار آن بکاهد، پس رسول خدا(ص) چنین کرد و خدا شمار نمازهای شبانه روزی را به پنج نماز تقلیل داد، و بار دیگر موسی به او گفت که از خدایت بخواه که شمار نمازها را کمتر کند که امت تو طاعت آن را ندارند، ولی رسول الله(ص) از آن شرم داشت که چنین استدعایی را به خدا عرضه دارد و

گفت: بر آن خود و امتم شکبیا می شویم، و خدا گفت: «اگر این پنج نماز را تو و امت بگزارید، هر یک نماز را برای شما ده نماز حساب می کنم».

احادیث دیگری نیز در این باره وجود دارد که با مراجعه به آنها در کتابهای نصوص اسلامی می توانید آنها را جستجو کنید.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲ تا ۸]

اشاره

وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا (۲) ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا (۳) وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَغْلُنَّ عُلوًّا كَبِيرًا (۴) فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بِأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَ كَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا (۵) ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَ آمَدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ وَ جَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا (۶) إِنْ أَحْسَبْتُمْ أَحْسَبْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيُسُوُوا وَ يُجْوهَكُم وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِيَتَّبِعُوا مَا عَلُوا تَتَّبِعُوا (۷) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا (۸)

۶/

ص: ۱۹۴

۴ [و قضینا]

قضاء به معنی پایان دادن به امری بنا بر احکام و داوری کردن است.

۶ [الکره]

بازگشتن و برگشتن.

۷ [لیسؤوا و جوهمکم]

تا اندوهناکتان سازند.

[و یتبروا]

از تتبیر به معنی هلاک کردن است.

۸ [حصیرا]

حصیر به معنی زندان است و به پادشاه از آن جهت حصیر می گویند که او از رعایای خود پوشیده و محجوب است.

۶/

اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

قرآن روح مسئولیت را در انسان تقویت می کند، و برای او این امر را آشکار می سازد که طبیعت زندگی او چیزی جز نتیجه اراده و کوشش خود او نیست، و برای ما در این سوره مثلی از حال واقعی بنی اسرائیل می زند، و این که چگونه در آن هنگام که به نیکوکاری می پرداختند پیشرفت کردند، و چون به بد کاری پرداختند عقب ماندند، و شرط دست یافتن به خوشبختی پیروی کردن از هدایت خدا است که حامل آن رسول وی است و آن را به صورت کتاب الاهی به ما می رساند، و رسالت کتاب در توکل بر خدا و طرد کردن شرکای پنداری او است.

ص: ۱۹۵

فرزندان اسرائیل که خدا آنان را از نسل نجات یافتگان از واقعه طوفان آفرید و با کشتی نوح(ع) آنها را نجات بخشید که از بندگان سپاسگزار پروردگار خویش بودند، بار دیگر خداوند متعال آنان را با کتاب و رسول آورنده آن موسی(ع) از نعمت خویش بهره مند ساخت.

پروردگار در کتاب به بنی اسرائیل به صورت مؤکد خبر داد که دو بار در زمین به فساد و تباهی می پردازند و طغیان می کنند و پس از بار اول بر ایشان بندگان از خود را مبعوث می کند، ولی آنان ۶/ - به فضل خدا- نیرومند می شوند و خدا به ایشان اموال و فرزندان بیشتر می بخشد. و بنا بر نیرومندی یا ضعف ایشان، و نیکوکاری یا بد کاری ایشان، آن بندگان همچون بیشتر نیرومند می شوند، و به مسجد اقصی بازمی گردند، و این سنت خدا است که بر اساس جزا جریان پیدا می کند، و به دنیای تنها اختصاص ندارد، بلکه در آخرت نیز چنین است که پروردگار ما جهنم را به صورت زندانی برای کافران درمی آورد.

شرح آیات:

اشاره

آیا بر بنی اسرائیل چه گذشت؟ خداوند متعال می گوید:

[۲]

وَ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا - و به موسی کتاب دادیم و او را وسیله هدایت فرزندان اسرائیل قرار دادیم که جز من برای خود و کیل انتخاب نکنند. رسالت خدا برای بنی اسرائیل که حامل آن موسی در کتاب تورات بود در کلمه (توحید خدا) خلاصه می شد و اثر توحید و یکتاپرستی در روش زندگی و عمل أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا است، اعتماد کردن بر خدا است و بهره مند شدن از مواهب بزرگی است که به انسان ارزانی داشته، و اعتماد نکردن بر مردم و افکار و چیزهایی که در نزد ایشان است، و در نتیجه آن استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی برای ایشان فراهم می آید، از بزرگترین فواید یکتا شمردن خدا است.

چنان می نماید که این مهمترین چیزی است که با کلمه إِنَّ أَحْسَنَتْكُمْ

- اگر نیکوکاری و احسان کنید به خود احسان کرده اید و اگر به بد کاری پردازید باز هم به خود کرده اید، بر ما الهام می شود، چه توکل کردن بر خدا و نه بر مردم رمز پیشرفت است، و عکس آن به پسرفت و عقب ماندگی می انجامد.

[۳]

ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا - از ذریه و نسل آن کسانی که ما آنان را با نوح (در کشتی) حمل کردیم و او بنده ای سپاسگزار بود. « میان کسی که وارد کتابخانه خود می شود و در آن کتابها را متراکم بر روی یکدیگر می بیند، و کسی که کتابها را می خواند و می فهمد و به نگاهداری آنها می پردازد، و درست و نادرست آنها را از یکدیگر بازمی شناسد، تفاوت فراوان است، پس چنان نیست که هر کس مالک کتابخانه ای باشد عالم و دانشمند است، به همان گونه که میان کسی که علمی را فرا گرفته و فهمیده، و کسی که به این علم عمل می کند نیز تفاوت وجود دارد، ۶/ پس هر عالمی عمل کننده و عامل به آن نیست، و به همین گونه میان کسی که از حقایق روانی و نفسانی آگاه است و آن کس که نفس خویش را به هدایت آن حقایق تربیت می کند، تفاوت موجود است، و اغلب مردمان عالمان غیر عمل کننده به علم خویشند، ولی چون اراده کنی که این حقیقت را به رفتار خود تبدیل کنی، از سپاسگزاران محسوب می شوی، ولی این کار آسانی نیست، و مسافت میان این دو حالت به اندازه اراده وابسته است.

شناخت ذات مبدأ و آغاز شکر است

شکر در نزد انسان بنا بر یکی از دو ایستار در طبیعت پیرامون خودش تجسم پیدا می کند:

نخست این که: معتقد به آن باشد که موجودی شایسته تکامل اصیل و ریشه دار است، و خود به خود تمایلات و اندامها و علم و خوشبختی و ترقی را ذاتا مالک است، و نیازی به آن نمی بیند که از کسی سپاسگزاری کند.

دوم این که: به آن معتقد باشد که از قطره آب ناچیزی پدید آمده و سرانجام

یک انسان شده است، و سپس خدا به او اندامها و نعمتها را ارزانی داشته، و این گونه چیزها ملک ذاتی او نیست، بلکه خدا برای آزمایش وی آنها را به او بخشیده است، پس اگر بر این موهبتهای خدا داد سپاسگزاری کند، بر آنها افزوده می شود، و اگر کفران نعمت کند گرفتار عذابی شدید خواهد شد، و از گفته های خداوند متعال است: **وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ** (سوره ابراهیم ۷).

بنا بر این هر نعمتی شایسته ادا کردن شکر جزیل و ستایشی جمیل است، پس با چشم چیزها را می بینی، و با گوش می شنوی، و قلب با نظم معین به حرکت خود ادامه می دهد تا زندگی تو به فرمان خدا ادامه پیدا کند، و بر انسان است که از آنچه خدا برای او مقدر کرده است برخوردار شود، و جز به کار صالح و شایسته نپردازد، و به آنچه خدا حرام کرده است نگاه نکند، و جز کلام پاکیزه نشنود. و معنی شکر همین است.

بیشتر مردمان چنان اند که به جای آن که نعمتها عاملی برای ایشان باشد که صفت شکر را در ایشان مورد تأکید قرار دهد، و نسبت به آن که این نعمتها را به او ارزانی داشته یعنی خدا متواضع باشند، به تکبر و خودبزرگ بینی می پردازند و چنان می پندارند که خود به خود کمال یافته اند و به تقدیس خویش می پردازند ۶/ و بر آنند که این همه برخاسته از خود ایشان است به همان گونه که قارون درباره خزینه های مالی که در اختیار داشت چنین گمان می کرد، اما مؤمنان هر چه بر مال و دانش و خصوصیات اخلاقی خویش می نگرند همه آنها را از مواهب خدای متعال دانند و بر ایمان و سپاسگزاری خویش می افزایند.

در حدیثی از عایشه آمده است که رسول خدا(ص) از بستر خود خارج می شد و رو به گورستان بقیع به راه می افتاد و می گریست و به تضرع و زاری می پرداخت، پس عایشه به او می گفت که: ای فرستاده خدا، مگر پروردگارت همه گناهان گذشته و آینده تو را نبخشیده است؟ و در جواب می شنید که: چرا، می دانم، پس به او می گفت که: پس چرا خود را به رنج می افکنی؟ و رسول خدا

می گفت:

«مگر نباید بنده سپاسگزار او باشم؟» نوح بنده سپاسگزار خدا بود، و خداوند متعال به فرزندان اسراییل که پدرانشان را خدا همراه نوح از طوفان بزرگ نجات بخشیده بود، فرمان داد که شکر گزار پروردگارشان بوده باشند، و سپس برایشان منت گذاشت و کتاب را به توسط پیامبری بزرگ یعنی موسی (علیه السلام) برای ایشان فرستاد و موسی به خواست خدا آنان را از یک پیروزی به پیروزی دیگر رهبری می کرد.

پس اگر آنان شکر گزار نعمت خدا می شدند، و از فرمانهای او پیروی می کردند، به خود نیکی کرده بودند، و این مطلب در کتاب خدا نوشته شده و آیه ای که پس از این می آید بیان کننده آن است.

ستمگر شمشیر خدا است

[۴]

وَ قَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ - و به فرزندان اسراییل در کتاب فرمان دادیم. کتاب تورات بنی اسراییل از قضای خدا که هر چه زودتر تحقق پیدا خواهد کرد خبر داد که:

لَتُفْسِدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا

- که دو بار در زمین به فساد و تبهکاری برمی خیزید و با برتری جویی سخت به خود بزرگ بینی می پردازید. «علو و برتری جویی فرزندان اسراییل به علو فرعون شباهت دارد که پروردگار ما از آن چنین سخن گفته است: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا - فرعون در زمین به برتری جویی برخاست و مردم آن را به گروه هایی تقسیم کرد» (القصص ۴).

۶/ و علو حالتی از غرور ذاتی و خودبزرگ بینی ذاتی نسبت به حق است که صاحب آن خود را برتر و بالا-تر از دیگران می پندارد...

[۵]

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا - پس چون وقت نخستین آنها فرارسید.

ص: ۱۹۹

یعنی هنگام فساد و تبهکاری نخستین فرا رسید.

بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولَىٰ بَأْسٍ شَدِيدٍ

-بندگان از خود را که سخت نیرومند بودند بر ضد شما برانگیختیم. «کلمهٔ «بأس» به معنی شدت و غلظت است و معمولاً در هنگام سخن گفتن از جنگ به کار می رود.

آیا آن بندگان چه کسانی بوده اند؟ ممکن است آنان را بخت نصیر پادشاه بابل در سرزمین عراق بدانیم که با لشکریان خود بر سرزمین فلسطین حمله برد و تمدن یهود را پایان داد، و هفتاد هزار تن از مردم آن را به قتل رسانید، و هزاران کس از آنان را به اسارت به بابل برد؛ پس جنگی میان بابل و سرزمین ایران درگیر شد که کورش اول پادشاه هخامنشی بر آن فرمان می راند، و با شکست خوردن بابلیان اسیران بنی اسرائیل را به فلسطین بازگردانید، و معبد ویران شدهٔ آنان را بازسازی کرد، و چون بنی اسرائیل چنین دیدند، بار دیگر به برتری جویی در زمین و فساد کردن دوباره در آن باز گشتند.

اگر مسئله از این قرار بود، آیا این امکان وجود دارد که قرآن مردمان خونریز و سفاکی همچون بخت نصر و سپاهیان او را عِبَادًا لَنَا -بندگان از خودمان» بنامد؟ آری این امکان وجود دارد از آن جهت که صالح و فاسد هر دو از بندگان خدایند، و گاه چنان است که فرد ستمگری وسیلهٔ انتقام گرفتن پروردگار از گردنکشان می شود، و در یک حدیث قدسی آمده است که «ظالم شمشیر من است که به وسیلهٔ او انتقام می گیرم و از او انتقام می گیرم».

فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ

-پس به تجسس و جاسوسی در دیار پرداختند. و از همه چیز آن آگاه شدند.

۶۱

وَ كَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا

-و پیشگویی و وعده عملی شد و فعلیت پیدا کرد. هنگامی که بلا نازل می شود، دیگر دعا نمی تواند آن را دفع کند، و نه امر به معروف و نهی از منکر، و هنگامی که ولایت و سروری بر مردم، به سبب عمل

ص: ۲۰۰

نکردن آنان به فرمان خدا و ترک کردن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر به دست اشرار ایشان می افتد، دیگر دعاهایشان مستجاب نمی شود. برای چه؟ برای آن که گناه بر دو گونه است، و در آن هنگام که گناهی مرتکب می شوی و سپس دست به دعا برمی داری و با توبه به سوی او بازمی گردی، خداوند گناه تو را می آمرزد، ولی در آن صورت که جامعه فاسد شود، دیگر از دعای فرد واحد فایده ای نصیب آن نمی شود، بلکه می بایستی که همه افراد مجتمع به توبه و بازگشت به سوی خدا پردازند و تبهکاری خویش را اصلاح کنند.

[۶]

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ - سپس زبردستی در جنگ را به شما بازگردانیدیم. یعنی بنی اسرائیل بار دیگر بر مردم بابل و فرمانروایان بر ایشان پیروز شدند.

وَأَمْدَدْنَاكُمْ بَأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا

و با زیاد کردن مال و فرزندان شما و افزون شدن جمعیت به شما مدد رساندیم. و «نفیر» جمع نفر و معنی آن شماره جنگندگان است.

انسان وابسته به عمل خویش است

[۷]

إِنْ أَحْسَيْتُمْ أَحْسَيتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا - اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده اید، و اگر بدی کنید، باز هم به خود چنین کرده اید. برتری و نیرومندی شما به سبب کارهای نیک شما بود. و آدمی در گرو عمل خویش است، که اگر نیکی یا بدی کند نتیجه آن هر دو به صورت نیک و بد بهره خود او می شود. و چون از هر تزل مؤسس استیلای صهیونیان غاصب در فلسطین پرسیدند که: یهودیان در مدت چهار هزار سال به صورت مردمانی بدبخت و محروم زندگی می کردند، پس چه چیز آنان را به تأسیس دولتی برای خودشان برانگیخت؟ در جواب گفت: قرآن (محمد) را می خواندم و در آن به این آیه برخوردیم که: إِنْ أَحْسَيْتُمْ أَحْسَيتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا، دانستم که بدبختی گریبانگیر جهودان شده در عالم جز برخاسته از جانب خودشان نیست.

ص: ۲۰۱

۶/ هنگامی که صهیونیان سرزمینهای دیگران را غصب کردند، و آنان را از خانه های خود بیرون راندند و به ستمگری و کشتن و سخت گرفتن بر دیگران پرداختند، خدا آنان را به حال خود وا نخواهد گذاشت، بلکه بندگان را با نیرومندی شدید بر ایشان مسلط خواهد کرد که در نتیجه تهاکاریهایشان گرفتار عواقبی شوند که در دو مرتبه پیش از آن نیز گرفتار آنها شدند.

فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرِهِ

و چون زمان وعده بازپسین فرارسید. یعنی هنگام تهاکاری دوم، خدا اسپیانوس پادشاه روم را بر آنان مسلط ساخت که فرمانده سپاهیان خویش (طرطوز) را به فلسطین روانه کرد، و او به بیت المقدس درآمد، و مردم آن را کشت یا به اسیری گرفت و به کارهای بد و زشتی نسبت به بنی اسرائیل پرداخت که خداوند متعال درباره آن گفته است:

لِيَسُوُوا وُجُوهُكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ

تا اسباب روسیاهی شما را فراهم آورند و همچون در نخستین بار، به مسجد (اقصی) داخل شوند. البته بخت نصر غیر از اسپیانوس است، ولی قرآن خواسته است که این امر را به یاد ما آورد که طاغیان و گردنکشان، خواه از شمال برخیزند یا از جنوب، همچون یکدیگرند، و روش یگانه و هدفی مشترک دارند.

آنچه پیش از این گفتیم یکی از تفسیرهای معروف درباره این آیات است، و تفسیرهای دیگری نیز برای آنها وجود دارد، مثلاً:

۱- این که قدس (بیت المقدس) یک بار در زمان داوود و سلیمان (علیهما السلام) بنا شد که بخت نصر آن را ویران کرد، و بار دیگر در روزگار پادشاهان سلسله هخامنشی ایران، که فرمانده سپاهانی به نام طیطوس آن را خراب کرد و خرابه باقی مانده بود تا آن زمان که به دست مسلمانان در زمان خلافت خلیفه دوم.

۲- گفته اند که: تهاکاری نخستین بنی اسرائیل در آغاز اسلام بود که پس از آن بندگان مسلمان خدا به مقهور کردن آنان پرداختند. اما فساد دوم آنان هم

امروز است، و آن نیز به مدد خداوند متعال به دست بندگان مسلمان خدا سرکوب خواهد شد، و امیدوارم که، به خواست خدا، این سرکوبی نزدیک بوده باشد.

وَ لِيُتَبَّرُوا مَا عَلَوْا تَتَبِّرًا

و آنچه را که بر آن دست یافته اند، سخت ویران سازند. / ۶ با بریدن درختان و برانداختن آبادیها و از بین بردن رویدنیها و نسلها.

[۸]

عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمُ وَ إِنِ عُدْتُمْ عُدْنَا - باشد که پروردگار شما بر شما رحم کند، و اگر باز گردید ما نیز باز خواهیم گشت. « وَ جَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا - و ما جهنم را زندان کافران قرار داده ایم. » بنی اسرائیل از این حکمت بالغه الهی بهره برنگرفتند، و ستمگرانه با وابستگی به نیروهای تبهکار و ویرانگر به فلسطین آمدند و به کشتن و در به در کردن و ترساندن مسلمانان پرداختند، و به نام دست یافتن به سرزمین موعود هراس انگیزترین جرمها را در حق فلسطینیانی که ایمن می زیستند مرتکب شدند، و به حق که اگر دین ایشان ستمگری و تجاوز را برای آنان تجویز کرده باشد، چنین دینی دین خدا نخواهد بود، و با و جلدان بشری سازگاری نخواهد داشت، بلکه این همه از عقده های نفسانی فراهم آمده که در سراسر تاریخ متراکم شده و امروز منفجر شده است، و اگر پروردگار عزیز و توانا به ایشان مهلت داده باشد، هر چه زودتر همچون عزیز مقتدری گرفتارشان خواهد کرد.

این درباره ایشان بود، و اما خودمان نیز آیه را در پس پشت خودمان قرار داده ایم، و نیز از حکمت نهفته در آن برخوردار نشدیم، پس به کسالت و تنبلی و غافل ماندن و اختلاف در میان خودمان ادامه دادیم، و از خشوع و تضرع نسبت به خدا خودداری کردیم و در هنگام احاطه شدن با بلا به اصلاح خود پرداختیم، و بنی اسرائیل هم امروز نسبت به ما به همان گونه عمل می کنند که بخت نصر نسبت به ایشان ستمگرانه عمل می کرد، و خدا به وسیله آنان از ما انتقام می گیرد، و هر چه زودتر به توسط هر کسی که بخواهد از ایشان انتقام خواهد گرفت، ان شاء الله.

ص: ۲۰۳

[سوره الإسراء (١٧): آيات ٩ تا ٢١]

اشاره

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا (٩) وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
 بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (١٠) وَيَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (١١) وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ آيَاتَيْنِ
 فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عِيدَ الدَّيْنِ وَ الْحِسَابِ وَ كُلَّ شَيْءٍ فَضَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا
 (١٢) وَ كُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا (١٣) اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ
 حَسِيبًا (١٤) مَنْ اهْتَدَىٰ فَأَتَمَّمْنَا صَلَاتَهُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَ لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ
 رَسُولًا (١٥) وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمْزَنَّا مُتْرَفِيهَا فَفَسَدُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا (١٦) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ
 مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِعْدُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (١٧) مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ
 جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا (١٨) وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا (١٩) كَلَّا نُمَدِّدُ
 هُوْلَاءَ وَ هُوْلَاءَ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا (٢٠) أَنْظِرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لِلْآخِرَةِ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَ
 أَكْبَرُ تَفْصِيلًا (٢١)

۹ [اقوم]

دارای استقامتی شدیدتر.

۱۲ [طائره]

عملی که برای او مقدر شده.

۱۴ [ولا تزر وازره]

و هیچ نفسی بر دوش نمی کشد.

[وزر آخری]

بار گناه دیگری را.

۶/

انسان مسئول

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پس از آن که قرآن حکیم در آیات گذشته داستان بنی اسرائیل را به صورتی نقل کرد که بحث در آنها در پیرامون ارتباط میان اعمال ایشان و آنچه در نتیجه آن اعمال به آنان می رسید تمرکز پیدا کرده بود، خلاصه و مایه عبرت را در این جمله خلاصه کرد که: **إِنْ أَحْسَبْتُمْ أَحْسَبْتُمْ لَأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسِأْتُمْ فَلَهَا**، آیات این درس نیز تأکید بر آن نتیجه دارد، و از مسئولیت انسان فرد یا جامعه سخن می گوید، و ابعاد آن را بیان می کند، و این که چگونه بر انسان شایسته و لازم است که این اندیشه خطر را بفهمد، در صورتی که او هر چه بیشتر از آن دور است، چه او را به سعی و عمل جدی و مقاومت و ایستادگی می خواند که از سببهای پیشرفت است و بر نفس بشری دشوار می نماید.

به همین سبب خداوند متعال یک بار از تاریخ برای ما مثلی می زند، و بار دیگر اهمیت تحمل مسئولیت را در زندگی دنیا و نقش این احساس را در پیشرفت بشریت مورد تأکید قرار می دهد، و سپس روز قیامت را به یاد ما می آورد و از اندازه

شرح آیات:

اشاره

[۹]

در آن هنگام که خدا قرآنی را بر آفریدگان خویش نازل کرد که آنان را به راه راست هدایت می کند، حجت را برایشان تمام کرد.

إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ

-این قرآن به چیزی (ما را) راهنمایی می کند که راست تر و استوارتر است. هر کس را خواستار «هدایت» باشد، به آن هدایتی که دور از هوای نفس و گمراهی و خرافت باشد رهبری می کند، و در همه میدانهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و تربیتی و... و... چنین است، و بدین جهت میان کوشش انسان از یک سو، و فطرت او و طبیعت موجود در پیرامون وی و تاریخ و سنتها از سوی دیگر، یک هماهنگی و همسازی برقرار می سازد، و به او خبر می دهد که انسان در گرو و وابسته به عمل خویش است، و بنا بر این اگر عملش نیک باشد به سود او است، و اگر بد باشد به زیان او، پس می گوید:

وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا

-و به مؤمنانی که کارهای نیک انجام می دهند، بشارت و مژده می دهد که پاداشی بزرگ دریافت خواهند کرد. ایمان به تنهایی کافی نیست بلکه مؤمن باید اعمال شایسته انجام دهد و در این صورت نزد خدا پاداش بزرگی خواهد داشت.

[۱۰]

وَ أَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا - و این که برای کسانی که به آخرت ایمان نیاورده اند، عذابی دردناک آماده ساخته ایم. پس ایمان به آخرت به تنهایی عامل مهمی است که انسان را بر آن آگاه می سازد که در برابر کارهای خویش مسئول است، و در مقابل آنها پاداش بهره او می شود، و اگر در دنیا نرسد در جهان دیگر به او خواهد رسید، و همین آگاهی او را بر آن می دارد که مسئولیت و عمل پیوسته و مستمر را تحمل کند.

وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ - و انسان به همان گونه خواهان شر است که خواهان خیر. «خطای بزرگی که انسان مرتکب آن می شود، این است که پیوسته شرّ و بدی را خیر و نیک تصور می کند، و پرسشی که پیش می آید این است که: مگر عقل خیر و شر را از یکدیگر تمیز نمی دهد؟ آری، او را عقل هست ولی چون حجابی از هواهای نفسانی ۶/ و مصلحتها او را احاطه کرده است، در رسیدن به آنچه می خواهد شتاب می ورزد، و به انجام دادن گناهان بزرگ به این گمان می پردازد که بعضی از لذتهای آنی را در دسترس او قرار می دهد، و از آن جهت در مقابل سلطان ظالم و ستمگر شورش نمی کند که ترس از نابودی مصالح عاجل خود دارد.

وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

- و آدمی عجول و شتابزده است. «همین طبیعت است که انسان را به این توهم می اندازد که گنجشکی در دست بهتر از داشتن ده گنجشک در آینده است، پس به سبب همین شتابزدگی است که به دنیا نزدیک می شود که زود به دست می آید، و از این امر غافل است که چه بسا که یک خوراک دست یافتن به چند خوراک است، و از آخرت می گذرد و از راه آن منحرف می شود.

این گفته خدای تعالی که: وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا بیان کننده علت این گفته دیگر او است که: وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ، چه رسیدن به خیر نیازمند صبر کردن است. و احساس مسئولیت در قلب شتابزده رشد نمی کند، بلکه در قلب مطمئن و بردبار چنین می شود، و شاید آیه کریمه ما را به آن یادآور می کند که تأخیر پیدا کردن پاداش از وقت عمل انسان غافل را به ارتکاب گناه برمی انگیزد، بدان جهت که انسان عجول و شتابزده است.

عجله از ذات انسان است که از بی خبری و نادانی نسبت به آینده و محجوب بودن از غیب زمان سرچشمه می گیرد، در صورتی که صبر زاده عقل است و علم به نتایج آینده، و معلوم است که ذات انسان از جهل است، و علم از آن خدا است، و بدین گونه بر روش آیاتی که ما را به مسئولیت تذکر می دهد تنظیم شده

است.

مسئولیت و عامل زمان

[۱۲]

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتَيْنِ - شب و روز را دو آیت و نشانه قرار دادیم. «پس شب و آنچه از آرامش و سکون دارد، آیتی از آیات خدا است، و به همین گونه است روز و تحرک و فعالیت که آن نیز آیتی است.»

۶/

فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً

-پس آیت شب را از بین بردیم و آیت روز را وسیلهٔ بینایی قرار دادیم، «از آن روی که با فعالیت و نشاط برای دست یافتن به رزق و روزی در حرکت شکوفان و آباد است.»

لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ وَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ

-برای آن که به جستجوی بخششی از پروردگار خویش برخیزید و از شمار سالها و حساب آگاه شوید. «به دنبال یکدیگر آمدن شب و روز وسیله ای برای آگاهی یافتن از حساب زمان است- و این ظاهر آیه را نشان می دهد- اما هدف از آن بیان این امر است که حرکت زمان انسان را به تحمل مسئولیت در دنیا و دریافت حقیقت نفس خویش دعوت می کند، و انسانی که فکر او بسته می شود و از حرکت بازمی ماند، چیزی جز بیهودگی و وقتگذرانی به دست نمی آورد، و خدای تعالی در حدیثی قدسی گفته است: «ای پسر آدم، تو روزهایی و چون یک روز بگذرد پاره ای از تو گذشته است» پس آن کس که بداند زمان را قیمتی است (به حساب نفس خویش در ساعتها و دقیقه ها رسیدگی می کند) پیش می رود، بدان جهت که می داند که «آن کس که بر مرکب شب و روز سوار است، اگر هم ایستاده باشد با آن پیش می رود.»

وَ كُلِّ شَيْءٍ فَضْلَتَاهُ تَفْصِيلاً

-و ما در میان همه چیزها جدایی و

ص: ۲۰۸

تمایزی از یکدیگر قرار داده ایم.» پس روزها برای خود حسابی دارند، و امروز با فردا تفاوت دارد، و این ماه از ماه دیگر، هر چند همه آنها از آن خدا است، و خدا حقیقت زمان را به تفصیل برای ما بیان کرده است، تا به یاد داشته باشیم و واقعیت نفس خویش را بازشناسیم، و خدایی که امور شب و روز و خورشید و ماه را تنظیم بخشیده، و اندازه آنها را با نگاهداری حساب سالها میسر ساخته، چنان نیست که از عملی که شخص به انجام دادن آن برمی خیزد یا گامی که برمی دارد، یا اندیشه ای که در ضمیر او می گذرد غافل بماند و آن را در کتاب او به ثبت نرساند، و در روز قیامت به حساب آن نرسد.

[۱۳]

وَ كُلِّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ - و برای هر انسان پرنده (نامه عمل) او را در گردن وی ملازم او ساخته ایم. / ۶ این آیه نیز دعوتی ضمنی برای تحمل مسئولیت است، بدان سبب که انسان را به مسئولیتش در برابر اعمال خود تذکر می دهد و به این که پاداش آن را در این دنیا یا در آن دنیا به دست خواهد آورد.

وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا

- و برای او در روز قیامت آن را در نامه و کتابی گسترده بیرون می آوریم. پس هر انسان در نزد خدا کتابی دارد که در آن اعمال وی در دنیا به تفصیل آمده است و آن را برای خواندن او در روز قیامت باز می کنند.

[۱۴]

اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا - نامه عملت را بخوان که خود برای رسیدگی به حساب بسنده و کافی هستی. انسان به اعمال خود اعتراف می کند، و خود درباره خویش حکم می دهد، و به محکمه ای برای صادر کردن حکم برای او نیازی نیست، در صورتی که محکمه و گواهان نیز حضور دارند.

سپس پروردگاران برای ما از بعد دیگری از ابعاد مسئولیت توضیح می دهد و آن مسئولیت انسان در برابر راهیایها و گمراهیها است، همچون مسئولیت نسبت به

ص: ۲۰۹

مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا - هر کس که راه یابد به سود نفس خودش راه یافته است، و هر کس که گمراه شود به زیان آن گمراه شده است.» بسیار دیده می شود که مردمان گمراه شده ملامت این گناه را به گردن دیگران می اندازند، همچون این که می گویند: کسی در آنجا نبود که مرا هدایت کند، یا این که دولت و حکومت مرا گمراه ساختند، یا این که محیط فرهنگی و تربیتی مساعد با هدایت کردن من نبود. هرگز... خدا به هر کس قدرت کشف حقیقت و راهیابی را عنایت کرده است، و فرصت این هدایت را برای او فراهم آورده است، و او بدان جهت از هوای نفس خویش پیروی می کند که آن را راهی آسانتر و نزدیکتر به طبیعت جاهلی و شتابزده خویش می یابد.

به همان گونه که او مسئول گمراهی خویش است، مسئول از اعمال خویش نیز هست، و ملامت را مخصوص دیگران دانستن وی کاری حرام است.

۶/

وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ

و- برنده باری برنده بار دیگری نخواهد شد.» پس هیچ کس نمی تواند دیگری را هدایت و راهنمایی کند مگر این که این شخص دیگر خواستار آن باشد که به وسیله او هدایت شود، به همان گونه که هیچ کس نیز توانایی گمراه کردن دیگری را ندارد مگر در آن هنگام که این دیگری خواستار به گمراه شدن خویش به وسیله گمراهی او باشد. و قرآن می گوید که: عمل هر کس برای خود او است، و هیچ کس نمی تواند حمال وزر و گناه عمل تو باشد.

آیه در این جا لفظ «وازره» را آورده که اسم فاعل برای مؤنث است که اشاره به نفس بشری دارد، و از این جا ارتباط میان نفس و مسئولیت عملی برای انسان آشکار می شود.

وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا

و- ما کسی را عذاب نمی دهیم مگر آن گاه که فرستاده خود را برای راهنمایی او برگزیده باشیم.» تاریخ به ما می گوید که عذاب بر هیچ امتی نازل نمی شود مگر پس از آن

که خدا هادی و راهنمایی برای آنان فرستاده باشد تا رسالت‌های پروردگارش را به ایشان برساند.

□
کلمه «الرسول» کلمه عامی است که شامل هر کس می‌شود که مستقیماً حامل رسالت توحید باشد، همچون رسول الله (ص)، یا به صورت غیر مستقیم همچون امامان معصوم (ع) یا فقیهان مجتهد یا رسالیان و مجاهدان.

امتها چگونه از بین می‌روند؟

دلیل وجود مسئولیت بشر، کیفری است که در دنیا به سزای کارهای بد خود می‌بیند، و بر ما است که آخرت را به دنیا قیاس کنیم، و دلیل بر رحمت خدا و حکمت او است که هیچ کس را تا بر او رسولی نفرستاده باشد عذاب نمی‌کند، و خدای تعالی شهری را گرفتار هلاکت نمی‌سازد مگر این که با فرستادن رسولان حجت را بر ایشان تمام کرده باشد.

[۱۶]

وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسِدُوا فِيهَا - و چون اراده هلاک کردن شهری کنیم به متنعمان آن فرمان می‌دهیم تا در آن به فسق و فجور پردازند. / ۶ در این جا قرآن حکیم ارتباطی را میان اسراف و هلاکت آن شهر نشان می‌دهد، ولی به چه سبب خدا چنین فرمانی را به مترفان و خوشگذرانان می‌دهد؟ آن که مأمور به این کار است در این جا حذف شده و معطوف بر این گفته خدای تعالی است که: حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا، پس خداوند سبحانه و تعالی مردمان را به هدایت و نیکوکاری و پرهیزگاری فرمان می‌دهد، ولی چون آنان به فرمان عمل نمی‌کنند بلکه فسق و نافرمانی نسبت به آن از خود نشان می‌دهند، و به محاربه با خدا و فرستاده اش برمی‌خیزند، آیا چه پیش خواهد آمد؟ فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا - اجرای فرمان درباره آنان تحقق پیدا می‌کند و آنان را نابود می‌کنیم و به هلاکت می‌رسانیم. یعنی مسئولیت ایشان تحقق پیدا می‌کند و حجت خدا بر ایشان کامل

ص: ۲۱۱

می شود، و به سبب ترک آن هلاکشان می سازد، و شاید در آیه اشاره ای به یک حقیقت مهم تاریخی وجود داشته باشد و آن این که: خداوند متعال معمولاً رسولان خویش را به شهرهایی روانه می سازد که فساد در آنها انتشار پیدا کرده است. و از آن روی مترفان بر آنها تسلط پیدا کرده اند که از گمراهی باز گردند و در سیر به طرف فنا و نابودی تا آخرین مرحله پیش نروند که معمولاً چنین نمی شود و آنان توبه نمی کنند و مستحق چشیدن عذاب می شوند، و امکان آن هست که در آیه همچنین اشاره ای به دوره های مختلف تمدن در تاریخ وجود داشته باشد.

[۱۷]

وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا - و چه بسیار ملتها که پس از زمان نوح آنان را برانداختیم و هلاکشان کردیم، و برای این هلاکت تنها آن کفایت می کند که خدا از گناهان بندگانش آگاه است و در آن باره بصیرت دارد. پس اگر بگوییم که ما از قوم نوح یا قوم عاد یا قوم ثمود نیستیم، خداوند برای ما تأکید می کند که او به گناهان ما بیش از خودمان علم دارد، و مسئله منحصر به گروهی خاص نیست، بلکه سنت خدا در آفریدگانش چنین است.

[۱۸]

در آیه (۱۲) از این سوره مبارکه: وَ يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا و این آیه با ما تکلم می کند و می گوید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ

- آن که خواستار عذاب عاجل باشد، آن را برای هر کس که بخواهیم به شتاب به او می رسانیم. / پس اگر انسان خواستار دنیا باشد، خدا به اندازه ای که حکمتش اقتضا کند و بنا بر سنت خود به او می دهد.

ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا

- و سپس جهنم را بهره او قرار می دهیم که نکوهیده و رانده شده به آن در خواهد آمد. پس به نکوهش نفس خویش می پردازد و دیگران نیز در حق او چنین می کنند، یعنی او را از خود دور می سازند، و خدا نیز چنین می کند.

ص: ۲۱۲

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا - و هر کس خواستار جزای آخرت باشد و در این باره سعی و کوشش خود را به کاربرد و مؤمن باشد، از کسانی است که از سعی ایشان سپاسگزاری می شود.» در آیه اشاره به آن است که کوشش آدمی در دنیا سودمند است، پس اگر خواستار دنیا باشد، خداوند سبحانه و تعالی از دنیا به اندازه به او می بخشد، و آن کس که آخرت را بخواهد و برای آن تلاش کند خداوند از سعی و کوشش او سپاسگزاری می کند.

برای دست یافتن به رضا و خرسندی خدا و به بهشت درآمدن، تنها این کافی نیست که خواب آن را ببیند بلکه لازم است در این باره سعی و کوشش خود را به کار اندازد، و به عمل خویش ایمان داشته باشد، و با خلوص نیت به عمل مشغول باشد.

كُلًّا نَمِدُّ هُوَآءٍ وَ هُوَآءٍ مِّنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا - به هر یک از آنان و اینان از بخشش پروردگارت مدد می رسانیم و بخشش پروردگارت از هیچ کس بازداشته نمی شود.» گاه این پرسش برای شخص پیش می آید که: نیروی انسانی که به توسط آن راه خویش را برمی گزیند و در آن می کوشد، از کجا می آید؟ حقیقت آن است که نیروی اختیار و گزینش و نیروی کوشش و تلاش همه از جانب خدا می رسد، حتی گناهکاران و نافرمایان نیز قوت خویش را از خدا مدد می گیرند، پس بخشش خدا از هیچ کس ممنوع و بازداشته نیست، و این منتهای آزادی بخشیده شده به انسان است.

أَنْظُرُ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ وَ لِلآخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ ۙ ۙ دَرَجَاتٍ وَ أَكْبَرُ تَفْضِيلًا - بنگر که چگونه بعضی از آنان را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم، و درجات آخرت بیشتر و برتریهایی بزرگتر است.» پس اگر فرق میان انسانی با انسان دیگر در دنیا به داشتن اموال بیشتر و

آسایش گسترده تر است، چنین فاصله ها و تفاوتها در آخرت بسیار زیادتر است، و فاصله میان آنها بیشتر، پس انسان مؤمنی را در آخرت می بینی که از گور خویش در روز قیامت خارج می شود و به سرعت از پل صراط می گذرد و وارد بهشت می شود، و مؤمن دیگری هست که مدت پنجاه هزار سال در صحرای قیامت باید منتظر بماند تا نوبت به رسیدگی به حساب او برسد، در صورتی که همسایه منافق یا کافر او ملامت دیده و طرد شده به آتش جهنم افکنده می شود.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۲۲ تا ۳۳]

اشاره

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعَدَ مَذْمُومًا مَخْذُولًا (۲۲) وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَ لَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳) وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا (۲۴) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا (۲۵) وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا (۲۶) إِنْ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا (۲۷) وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا (۲۸) وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَحْسُورًا (۲۹) إِنْ رَبُّكَ يَبْسُطِ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۳۰) وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِيَّاكُمْ إِنْ قَتَلْتُمْهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا (۳۱) وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّوْجَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا (۳۲) وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (۳۳)

۶/

ص: ۲۱۴

۲۳ [و لا تنهرهما]

نهر به معنی از خوراندن با درشتی و فریاد است.

۲۵ [للاوابین]

بازگشت کنندگان به خدا پس از گناه است.

۲۶ [تبذیر]

بخش کردن با اسراف است و اصل آن پخش کردن مال یا چیز دیگر است، همچون پخش کردن بذر در کشت.

۲۸ [تعرضین]

رویگردان شدن از چیزی.

[میسورا]

سخن گفتنی با لطف و ملایمت.

۳۱ [املاق]

ترس از فقر.

ص: ۲۱۵

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این آیات کریم جنبه‌هایی از مسئولیت اجتماعی انسان را بیان می‌کند، و همچون مثالی عملی برای اندیشه و مفهوم مسئولیت، قرآن حکیم درباره‌ی قضیه‌ی ای از لحاظ نظری آن بحث نمی‌کند، مگر این که به بیان جنبه‌ی عملی آن نیز پردازد، و نظریه‌ها را بدون برنامه‌های عملی آنها باقی نمی‌گذارد، به همان گونه که برنامه‌های عملی را بدون بحث کردن از ریشه‌های آنها رها نمی‌کند.

برای مسئولیت، انسان در زندگی دنیوی روابطی با برنامه‌های آورده شده در آیات وجود دارد، و به همین سبب است که بعضی از مفسران گفته‌اند که فلان سوره اختصاص به برنامه‌های عملی دارد، و بعضی دیگر گفته‌اند که از قضایای نظری بحث می‌کند. و این هر دو نظر درست است، بدان جهت که سوره با ما درباره‌ی یک واقعیت بحث می‌کند، خواه از جنبه‌ی نظری بوده باشد یا از جنبه‌ی عملی.

مثلاً، آیات (۲۲) و (۳۹) از تعلیمات اجتماعی بحث می‌کنند، ولی آیه (۲۲) چنین آغاز می‌شود: لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا، ولی آیه (۳۹) با گفتن: وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا خاتمه پیدا می‌کند.

۶/ اینک این سؤال پیش می‌آید که: چرا این آیات با موضوع واحدی آغاز می‌شود و پایان می‌پذیرد که بیان‌کننده‌ی نهی از شرک و ورزیدن به خدای سبحانه و تعالی است؟ شریک برای خدا قایل شدن ریشه هر مسئله و دشواری را تشکیل می‌دهد،

خواه اجتماعی بوده باشد یا نفسانی، پس شرک جنبه نظری آن است، در صورتی که جنبه عملی آن را دروغ‌گویی و مکر و خیانت و به وعده وفا نکردن و جز اینها تشکیل می‌دهد، و به همین گونه است ایمان به خدا و یکتا شناختن او از یک سو، نماز گزاردن و روزه داشتن و به حج رفتن و جز آن از مظاهر پرستش خدا از جهتی دیگر نیز دو جنبه یک قضیه را تشکیل می‌دهند.

و در این جا امری است که اشاره کردن به آن سودمند است، و آن این که خداوند متعال در آیه (۳۹) از سوره النحل می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ**، و در آیاتی از سوره الاسراء که پس از این می‌آید، به تأکید این معانی می‌پردازد، بدان جهت که عدل عبارت از آن است که: شخص در راه راست حرکت کند، نه به افراط پردازد و نه به تفریط، و حقوق دیگران را بدهد، اما احسان بدان معنی است که: به دیگران در معامله نیکی کند، و احسان از بالاترین درجات پرداختن حقوق دیگران است، و بغی: کشتن است، و فحشاء: زنا کردن، و منکر: دروغ‌گویی، و به همین گونه است دیگر معانی، و آن کس که بخواهد درباره تطابق این آیات با آن آیات تأکید کند، می‌بایستی به تفسیر ما درباره سوره النحل باز گردد و به این گفته توجه پیدا کند که: «عدالت، دادن کل حقوق است و احسان، دادن بیش از حقوق می‌باشد».

شرح آیات:

اشاره

شرک ریشه انحراف است

[۲۲]

لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعِدَ مِرْدُومًا مَّخْذُولًا - با خدا معبود دیگری قرار مده که نکوهیده و بی یار و یاور باقی خواهی ماند. «نهی از شرک در مقدمه سخن گفتن درباره قضایای اجتماعی آمده است، زیرا که انسان گاه بتی را می‌پرستد و آن را معبود خود قرار می‌دهد، خواه این بت نمادی از رئیس قبیله یا صاحب مال یا صاحب قدرت باشد یا هر نیروی اجتماعی

ص: ۲۱۷

دیگر، و چون چنین کند، پشیمان می شود ۶/ و عقل به نکوهش او می پردازد و به همان گونه که صاحبان عقل نیز به نکوهش او می پردازند، و از نصرت خدا دور می شود.

از حقوق پدر و مادر

[۲۳]

وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ - خدا فرمان داده است که جز او را نپرستید. پس واجب است که پرستش خالص نسبت به خدا صورت پذیرد، در صورتی که انسان می تواند به هر کس که بخواهد احسان و نیکی کند.

وَابِئَالِدَيْنِ إِحْسَانًا

- و به پدر و مادر نیکویی کنید. احسان به معنی بخشندگی همراه با رضایت خاطر است، که خدا آن را ستوده است. بر عکس عبادت که عبارت از فروتنی و تسلیم و در نتیجه بخششی همراه با اکراه است.

إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا

- و اگر یکی از آنان یا هر دو تای ایشان به پیری رسیده باشند و با هم زندگی کنید، پس به آنان حتی «اف» مگو و آنان را از نزد خود دور مان و با تکریم و احترام با ایشان گفتگو کن. پدر و مادر چون پیر شوند روحیاتشان تغییر پیدا می کند و خواستار چیزهایی می شوند که فرزند نمی تواند آنها را به وفور برای ایشان فراهم آورد، و در این هنگام می بایستی که از فراهم آوردن آن خواسته ها، به اندازه توانایی، خودداری نوری و از گفتن کلمه «اف» که مایه ناراحتی آنان می شود خودداری کنی، و چنان با ایشان سخن گویی که مایه پیدا شدن امید در جانهای ایشان باشد و با حیثیت و کرامت و احترام با آنان به گفتگو پردازد.

[۲۴]

وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ - و برای آنان بال فروتنی و خواری را به مهربانی فرود آر. بر مسلمان واجب است که در برابر پدر و مادر دو بال فروتنی و مهربانی را

چنان فرود آورد که پرنده ای با جوجه های خود چنین می کند، و این به معنی خضوع عقل و اراده نیست بلکه خضوع رحمت و شفقت است، پس بر تو فرزند واجب است که دو دست را به دعا بلند کنی:

۶۱

وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا

و- بگویی: پروردگارا آنان را بیامرز و مورد رحمت خویش قرار ده که از کوچکی به تربیت و پرورش من پرداختند. پدر و مادر چه بسیار برای بزرگ کردن فرزند خویش رنج می برند، و مادر در شبهای تاریک از خواب خوش خویش برمی خیزد، و بستر آسایش را به خاطر شیر دادن به کودک خویش ترک می کند، به همان گونه که پدر برای فراهم آوردن خوراک فرزندش با چه گرفتاریها و خطرهای رو به رو می شود، و برای تأمین آسایش او بیدار می ماند، پس بر فرزند واجب است که برای پدر و مادر خویش از خداوند متعال طلب رحمت و آمرزش کند. و آیه دلیلی است بر این که: دعا کردن برای دیگران به همان گونه برای آنان سودمند است که شفاعت- که آن نیز دعا است- در حق گناهکاران سودمند است.

[۲۵]

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنَّ تَكُونُوا صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُورًا - خدا به آنچه در جانهای شما می گذرد داناتر است، پس اگر از صالحان بوده باشید، او برای بازگروندگان به سویش و توبه کنندگان آمرزنده است. پس او می داند که در جانهای فرزندان از آرزوها و خواسته ها چه می گذرد، پس گاه می بینی که چون آنان بیمار شوند، فرزند به والدین خود دشنام می دهد، ولی خداوند ما را به آن می خواند که شیطان و وسوسه های او را از خود دور کنیم، و از آنچه گذشته است برای ایشان طلب رحمت و آمرزش کنیم، و همین است که تنظیم کننده علاقه فرزندان را به پدر و مادر در این مجموعه آیات تنظیم می کند، و از طریق آن مسئله مبارزه میان نسلهای متوالی را از میان می برد، چه هر نسلی به صورتی در زندگی پیش می رود که با شکل پیش رفتن نسل پیش از خودش متفاوت

ص: ۲۱۹

است، و در نتیجه به انتقاد از آن می پردازد، به همان گونه که معمولاً در برابر انتقادهای سختی از آن نیز قرار می گیرد، و راه برای حل این مسئله دشوار:

نخست: با احسان است که در نتیجه آن نسل فرزندان در حال رشد واجب است که بخشی از نیروهای خویش را به مدد کردن به نسلی اختصاص دهد که نیروهای آن در شرف تلاشی و از بین رفتن است و از این راه ناراحتی از دست دادن بعضی از مصالح خویش برای او بهتر قابل تحمل شود.

دوم: با اخلاق نیکو، همچون مشورت کردن و احترام گذاشتن و فروتنی کردن از روی مهربانی و نه از روی کوچکی.

سوم: با چشمپوشی از بدیهای آنان و طلب آموزش کردن برای ایشان، پس آیا آنان خطا کار بوده اند / ۶ که باید از خدا برای ایشان آموزشخواهی شود؟ آری، و شاید آیه اخیر اشاره به آن دارد که معلوم نیست چه کس گناهکار است، بلکه این را خدا می داند، پس دیگران را بی جهت خطا کار تصور نکنید.

انفاق زکات مال است

[۲۶]

وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ۚ — به خویشاوند و مسکین و در راه مانده حقش را بده، و در این باره تبذیر مکن. « آن کس که مال فراوان در اختیار دارد و حقوق آن را نمی دهد، ناگزیر باید مسرف باشد، چه فرد دنیادار را اسراف و بخل از بخشش بازمی دارد، و اسراف چیزی جز به مصرف رساندن چیزی جز برای آنچه خدا برای آن مصرف آفریده است نیست، که به همین سبب عنوان منحرف شدن از مشیت خدا و سنتهای زندگی پیدا می کند، و هر چه بر خلاف اوامر خدا و سنتهای او در آفرینش باشد گونه ای از کفر است، و شیطان کافر است که درباره او خداوند متعال می گوید:

[۲۷]

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَ كَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۚ — مبدران و مسرفان برادران شیاطین اند، و شیطان نسبت به پروردگارش

ص: ۲۲۰

کفران نعمت می کرد.» شیاطین از میان مردم طاغیان و آن کسانی که در مال خود به اسراف و تبذیر می پردازند و به همین سبب ناگزیر از جستجوی مال از راههای غیر مشروع برمی خیزند، و آن را جز از طریق همکاری با طاغیان به دست نمی آورند.

[۲۸]

وَإِنَّمَا تُعْرَضُونَ عَنْهُمْ إِيغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا - و اگر خواستار آنی که برای رحمتی از پروردگارت که امید داری به آن برسی، پس این اندیشه دوری جستن را با زبانی نرم و ملایم با آن در میان گذار. اگر از ایشان اعراض می کنی، پس با خنده رویی و پاسخ دادن لطیف با ایشان رو به رو شو، و این کمترین حقی است که بر تو در برابر پیوستگان رحمی و خویشاوندان مراعات آن واجب است.

چگونه انفاق کنیم

[۲۹] ؟

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ - و دستت را بسته قرار مده. / ۶ در این جا قرآن بخیلان را به کسانی تشبیه کرده است که دستهای خود را بر گرد گردن بسته اند و چنان می پندارند که اگر دست به انفاق دراز کنی بر اثر آن خفه خواهی شد و به همین سبب از انفاق خودداری می ورزند. و آدمی مال را برای آن گرد می کند که در تصرف در آن آزاد باشد، و دشواریها بر او آسان شود، پس چون در بخشش آن بخل ورزد، هدف از مالدار شدن آلودگی پیدا می کند و به عکس آن درمی آید، چه در این صورت به صورت خدمتگزاری برای گرد کردن مال درمی آید، و بخل صورت فقر موجود پیدا می کند.

وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعَدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا

و نه آن را در هنگام بخشندگی باز و گشاده نگاه دار تا مبادا گرفتار ملامت یا پشیمانی و حسرت شوی.»

ص: ۲۲۱

بر عکس بخیلان، کسانی دیگر هستند که در بخشندگی چندان گشاده دستی می کنند که همه چیز خود را از دست می دهند، پس به حسرت آنچه از دست داده اند آه می کشند، و در نتیجه مردمان نیز بر این کارشان به نکوهش و ملامت آنان برمی خیزند.

این گونه کسان بدان جهت توازن و اعتدال خویش را از دست می دهند که بی اندازه مسکینان و درویشان را دوست می دارند، و درباره آنان خداوند تبارک و تعالی می گوید:

[۳۰]

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا - پروردگارت برای هر کس که بخواهد روزی او را گسترش می دهد، یا اندازه برای او نگاه می دارد، و او نسبت به بندگانش خبیر و آگاه است. «پس خدا روزی را به حکمت گسترش می دهد، یا به اندازه و تنگ می بخشد. پس کسی از آن نرسد که در اندیشه بخشنده تر از خدا بودن برای بندگانش باشد. و شاید در آیه گذشته رفتار بشر را به کلی از لحاظ ارتباط با مال تنظیم بخشد، و بر آدمی لازم است که در مصرف مال راه میانه را برگزیند و به اندازه انفاق کند، نه به افراط و تبطیر پردازد و نه بخل ورزد.

اعتماد به خدا کلید خوشبختی است

[۳۱]

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَشِيَّةَ إِمْلَاقٍ - فرزندان خود را از ترس گرفتار شدن به فقر مکشید. «بعضی از اعراب از بیم فقر و فاقه فرزندان خود را می کشتند و خدا آنان را با این گفته اش اطمینان بخشید که چنین نخواهد شد:

۶/

نَحْنُ نَزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطَاً كَبِيرًا

- ما ایم که شما و آنان را روزی می دهیم (و بدانید) که کشتن آنان خطا و گناهی بزرگ است. «بدان سبب که کشتن فرزندان شما را از نعمت داشتن فرزند محروم می سازد، از سوی دیگر از نعمت زندگی.

ص: ۲۲۲

وَ لَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا - و به زنا کردن نزدیک نشوید که کاری بسیار زشت و پیمودن راهی بد است. زنا بدترین راهی است که انسان برای سیر کردن احساسی غریزی در خود روانه آن می شود، زیرا که زنا ستم کردن به خویشتن و تجاوز کردن نسبت به قانون است، و به همان گونه که کشتن یک نفر که خدا آن را حرام فرموده، در حکم ظلم و ستمگری است، به همان گونه نیز خدا بازی کردن با سرنوشت نسلهای جوان را به خاطر اسراف در شهوتها حرام کرده است و از آن جهت چنین است که زنا بنای خانواده را فرومی ریزاند و در نتیجه شالوده بنای اجتماعی استوار بر اصول تربیت و تکامل و تعاون را متزلزل می سازد، و به همین سبب است که در جوامع جاهلی که خانواده در آنها از بین رفته، بیشتر ارزشهای انسانی نیز نابود شده است.

وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا - کسی را که خدا کشتن او را حرام کرده، جز به حق مکشید، و برای ولی کسی که به ستم و ناحق کشته شده سلطه و قدرتی (برای انتقام و قصاص) قرار داده ایم، پس نباید در کشتن بدان سبب که پیروز شده است اسراف کند. «برای ولی آن کس که به ناحق کشته شده حق قصاص کردن از قاتل مقرر شده است، ولی این ولی نباید از حدودی که برای آن معین شده تجاوز کند، و خشم خود را بر قاتل افزایش دهد، چه او به هر صورت از جانب خدا منصور و پیروز شناخته شده است. و این یکی از سنتهای خدا در زندگی است.

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۳۴ تا ۴۴]

اشاره

وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا (۳۴) وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَ زُنُوا بِالْقَيْسِ طَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا (۳۵) وَ لَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصِيرَ وَ الْفؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا (۳۶) وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا (۳۷) كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (۳۸) ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا (۳۹) أَمْ فَاضٍ مَا كُنْتُمْ بِرَبِّكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ اتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا (۴۰) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَ مَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا (۴۱) قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتَعُوا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا (۴۲) سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوهَا كَبِيرًا (۴۳) تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبُحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (۴۴)

معنای واژه ها

۳۷ [مرحا]

از روی خوشحالی و هجوم نعمت و تکبر.

۴۰ [أفأصفاکم]

آیا شما را برای آن برگزید؟ ۴۱ [صرفنا]

به گونه ها و راههای مختلف تکرار کردن.

۴۶ [أکنه]

پوششها و غلافها.

ص: ۲۲۴

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در این جا سؤالی پیش می آید: اگر سوره الاسراء از مسئولیتهایی سخن می گوید که برای انسان پذیرفتن آنها واجب است، پس چرا در این جا درس به بیان توحید و شرک و ابعاد آنها کشیده شده است؟ و به صورتی کلی، به چه مناسبت پروردگار ما سبحانه و تعالی، هر وقت درباره مسئولیت بحث می کند، از قضیه شرک و توحید نیز سخن می گوید؟ پاسخ: مسئولیت خود توحید است، و عدم قبول مسئولیت خود شرک، بلکه گریختن از مسئولیت و آن را پسندیده شمردن هدفی است که به دنبال شرک می آید.

در نفس بشری نیرویی است که ما آن را به نام نیروی فریبنده می خوانیم و کار آن خوب و پسندیده نشان دادن تنبلی و جمود و زیبا جلوه دادن فحشاء و منکر است، و این نیرو که انگیزنده آن شیطان است، به همین گونه نیز تسلیم شدن به رخوت و در راه شهوتها روانه شدن را نیز در نظر آدمی می آراند، و از این گونه راهها است:

۱- مشاهده حتمیات که نفس را بر آن می دارد که خود را در برابر فشارهای طبیعت و جامعه ۶/ ناتوان پندارد، و در نتیجه به نام حتمی و ناگزیر بودن تاریخی یا اجتماعی یا طبیعی و مانند اینها از مسئولیت شانه تھی کند.

این گونه ای از خدا پنداری طبیعت و جامعه است و آن را برتر از قدرت خدا

شمردن، و برتر از اراده ای که خدا به انسان عنایت کرده است.

۲- اندیشه فداء و قربانی کردن که بشر بنا بر آن چنین می پندارد که اگر انجام دادن فرمانهای دشوار و تحمل ناپذیر باشد، چه بهتر از این که پروردگارهای دیگری جز پروردگار اعلی تبارک و تعالی تصور کنیم و به آنها پناه بریم تا ما را از دشواری مسئولیتی که پروردگار اعلی تحمل آن را بر ما واجب کرده است، برهانند.

همین فکر فدا است که به مذهب نصاری نفوذ یافته است.

خواه پرداختن به شهوات از راه اول حتمیات بوده باشد یا از راه دوم فدا، ایمان به خدای بی همتای یگانه آن را نفی می کند و بشر را بدین گونه با مسئولیتهای بزرگی که دارد رویاروی قرار می دهد.

آن کس که به خدا ایمان دارد و میان خود و عقلش پرده و حجابی به وجود نیاورده است، در ژرفنای ذات و هستی خویش این را می داند که خدا او را در آنچه می کند آزاد گذاشته است تا هر گونه که می خواهد عمل کند. پس چون به این حقیقت برسد مسئولیتهای خودش را می پذیرد و تحمل می کند و به این امر اعتقاد دارد که متغیرهای زندگی او، همچون تندرستی و بیماری، و برده داری یا عبودیت، و ثروتمندی یا فقر، و نظایر اینها نیز همه برخاسته از خود او است، و انسان ساده بدون عقده و دور از شهوتها پیوسته بر این حقیقت واقف است و همین احساس او را به قبول مسئولیت رهبری می کشد، زیرا که چون به واقعیت خود معترف باشد، برای خود نقشه ای حکیمانه ترسیم می کند تا از راه آن به هدفهای خود دست یابد.

در مقابل چنین انسانی، انسان دیگری را می یابیم که به تصور خود چنان می پندارد که برتر از عقل او چیزهای دیگری نیز وجود دارد- همچون امور حتمی تاریخ و اجتماع و اقتصاد و روانشناسی و آموزش و پرورش- پس یکی از چنین انسانها چنان می پندارد که این حتمیات است که انسان را می سازد، و وظیفه انسان آن نیست که ۶/ قراری برخاسته از فکر و اراده خودش را بسازد، بدان جهت که عقل در نظر او چیزی جز صورتی از ماده تغییر شکل یافته نیست.

در قدیم پزشکان مردمان را بر حسب ساختمان مزاجی آنان تقسیم می کردند، و می گفتند که مزاج این یک صفاوی است، و از آن یک بلغمی و دیگری سوداوی و نظایر اینها، و به همین گونه چنان می پنداشتند که اراده انسان تابع مزاج او است، ولی یکی از فیلسوفان معاصر می گوید که: منشأ اراده انسان از غده سپری (درقیه) است، پس اگر یکی از آنان پزشک شود و دیگری به صورت یک کارگر ساده باقی بماند، این امر به مقدار و نوع ترشحات غده درقیه موجود در خون او بستگی دارد، و از همین راه این غده در قرارها و تصمیمات او مؤثر می شود.

فیلسوف معروف انگلیسی، برتراند راسل، گفته است که: طبیعتی که پیدا می کنی وابسته به چیزهایی است که می خوری، زیرا که عناصر شیمیایی موجود در انواع خوراکیها در مغز انسان و تصمیمات او مؤثر واقع می شود، و به همین گونه این نظریات شرکی قدرت اتخاذ تصمیم را از او سلب می کند، و در صورتی که انسان نتواند برای خودش تصمیمی بگیرد، به منزله پری است که در گذرگاه باد قرار گرفته و بنا بر این نمی تواند به تحمل مسئولیت پردازد، و بنا بر این نمی تواند از چیزی مسئول باشد.

اما فکر یونانی قدیم به متعدد بودن خدایان معتقد بود، خدایی برای جنگ، خدایی برای صلح، و خدایانی برای باران و تاریکی و روشنایی و نظایر اینها... و یونانیان بتهایی برای خود می ساختند که هر یک از آنها نماد قوایی بود که برای آنها تأثیری حتمی بر کارها و روحيات خودشان قایل می شدند، و بدین گونه خود را از مسئولیت کارهای خویش برهنه می کردند و آنها را به خدایان نسبت می دادند، و بدین گونه آیات این درس ارتباطی میان مسئولیت و توحید برقرار می سازد، پس به آن آغاز می کند که از خوردن مال یتیم نهی کند (اشاره به حرمت مال) و به وفاداری به پیمان فرمان دهد (برای یادآوری از احترام پیمان)، و برای آبرو و جستجوی حقایق امور احترام قایل شود، سپس از شرک به خدا نهی کند و به تسبیح او پردازد، و شاید محرّمات این درس راههای ستمگری را ببندد، و قوانینی اجتماعی گذاشته شود که از حقوق مردمان پاسداری کند، و این از حفظ حقوق یتیمان که حلقه ضعیفی در

اجتماع به شمار می آید آغاز می شود و سپس به پاسداری از حرمت وزن و پیمان و احترام گذاشتن به آبروی مردم و لزوم وفادار به پیمان بودن و چیزهایی از همین گونه پایان می پذیرد.

۶۱

شرح آیات:

اشاره

مسئولیت‌های اجتماعی

[۳۴]

وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ - و به مال یتیم نزدیک مشوید مگر به صورتی که نیکوتر باشد، تا آن گاه که به سن رشد و بلوغ خود برسد. «ولی و سرپرست یتیم حق آن را دارد که مال یتیم را در تصرف بگیرد و به مصلحت او از آن بهره گیری کند، ولی حق تصرف در آن را جز برای سود به دست آوردن برای یتیم ندارد، و چون به مرحله بلوغ رسید می بایستی مال را به او تسلیم کند، از آن روی که یتیم ضعیف است، و بنا بر این حرام بودن تصرف در مال او بر حرمت و احترام اموال نیرومندان دلیل است.

وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا

و به پیمان وفادار باشید و بدانید که نسبت به آن مسئولیت دارید و درباره آن از شما پرسش خواهد شد. «عهد و پیمان تکیه گاهی اجتماعی در اسلام است، و محور تعاون و تبادل فکری و سیاسی و تجاری به شمار می رود، و اسلام ما را به وفاداری نسبت به پیمانها، نخست به همین سبب برمی انگیزد، و در مرحله دوم به سببی اخلاقی، و در مرحله سوم برای آن که بر وفای به عهد حکم شرع جریان پیدا می کند. و نگاهداری عهد و پیمان یکی از مهمترین مسئولیت‌های بشر در زندگانی او محسوب می شود.

[۳۵]

وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ - و در پیمان‌ها کردن درست پیمان‌ها کنید، و برای وزن کردن ترازوی درست به کار برید. «القسطاس المستقیم: خرید و فروشی است که مغبون کردن و نادرستی در آن راه نیابد، و شاید احترام گذاشتن به کیل و پیمان‌ها خود دلیلی بر پاسداری از

حقوق مردمان است، چه داخل در ضمن محترم شمردن قوانین کشور است و هرگز نباید برای مصلحت شخصی از آنها انحراف حاصل کنیم.

ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

- که این نیکو است و نتیجه ای بهتر و زیباتر دارد. « این امری است که از لحاظ فطری و اجتماعی نیکو است، و پایان و عاقبتی نیکوتر دارد، بدان سبب که اگر غش و تزویر بر مجتمعی حاکم شود، بلایی بر سر آن می آید که رهایی از آن امکان ندارد، و سپس اگر تو به حقوق دیگران تجاوز کنی، آیا ۶/ از آن بیم نداری که حقوق خودت نیز سلب شود.

[۳۶]

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ - به دنبال چیزی که به آن علم نداری مرو و از آن پیروی مکن. « از امری پیروی مکن که از آغاز و انجام آن خبر و آگاهی نداری.

إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

- در برابر شنیدن گوش و دیدن چشم و آنچه بر قلب می گذرد از تو سؤال می شود و باید درباره آن پاسخ دهی. « چنان است که این آیه درباره مسئولیت اندامها و جوارح آدمی که می بایستی بنا بر مقیاسی صحیح تحرک داشته باشند، و این که قلب انسان نسبت به افکار و اندیشه ها و پندارها و حسد و کینه و جوارح آدمی در آنچه می کنند و غیبت و سخن چینی و غیره از او صادر می شود مسئولیت دارد.

این بزرگترین مسئولیت اجتماعی است، و اگر آدم مؤمن به تراز استوار نگاه داشتن قلب و گوش و چشم خویش در برابر آنچه با دیگر مؤمنان ارتباط پیدا می کند برسد، شایسته آن است که وارد بهشت شود.

[۳۷]

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا - و در زمین خرامان و از روی تکبر بر دیگران راه مرو. « إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا - هرگز نمی توانی زمین را بشکافی و به دو پاره تقسیم کنی و نه این که در بزرگی به حد بزرگی کوه ها

ص: ۲۲۹

كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا - همه اینها در نزد پروردگارت بد و زشت و ناپسندیده است. چنان به نظر می رسد که بنا بر تفسیر این آیه، شایسته است که گاه انسان به تکبر پردازد، و این در آن هنگام است که با شخص ستمگر و ظالمی رو به رو شود، تا در برابر او این احساس بر وی دست ندهد که ضعیف و ناتوان است، و به همین جهت قرآن تأکید می کند که «سئیئه» مکروه و ناپسند است - پس آنچه جز سئیئه است غیر مکروه خواهد بود - و بنا بر این تکبر نشان دادن به متکبر مکروه و ناپسندیده نیست، ۶/ بلکه مستحب و دوستداشتنی است، چنان که در حدیث آمده است که:

«تکبر نشان دادن به متکبر عبادت است.»

[۳۹]

ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ - و این را پروردگارت بر حکمت بر تو وحی کرده است. حکمت جنبه عملی علم است، و در این جا حکمت به معنی رفتار نیکو است.

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا

- و با خدا به پرستش معبود و اله (إله) دیگری پرداز که نکوهیده و طرد شده به جهنم افکنده خواهی شد. چه اگر چنین کنی تو را به دوزخ خواهند افکند، و مردمان به ملامت و نکوهش تو برمی خیزند و از الهان پنداریت کاری برای تو ساخته نیست، و این آیه به آن اشاره دارد که آدمی کسی است که از بت اله می سازد، و همچنین از طاغوت و گردنکش و جبار و شیطان، و در آن هنگام که انسان بتهای فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی را می شکند و آنها را از بین می برد، می فهمد که به استقلال و آزادی خویش رسیده است و به همین سبب با عزمی راسخ به کشیدن بار مسئولیتهای خویش گردن می نهد.

[۴۰]

أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا - پس آیا

خدا شما را به پسری خود برگزیده، و فرشتگان را به دختری؟» گویی کافران می خواهند به خداوند سبحان خدشه ای وارد کنند، زیرا فرشتگان را ضعیف می دانند، چه، تأنیث را سمبل ضعف به شمار می آورند و انوئیت را به فرشتگان نسبت می دادند، ولی خداوند سخن آنان را چنین رد می کند:

إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا

که در این صورت به گفتن چیزی سخت زشت و ناپسند پرداخته اید.» [۴۱]

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا و در این قرآن به صورتهای مختلف سخن را گردانیدیم تا مگر حقایق را بفهمند و از آن پند گیرند، ولی این کار جز دوری از حق و ترس از آن حاصلی برای ایشان نداشت.» خداوند در قرآن نمونه هایی را می آورد تا آیاتش را برای ما روشن کند و بدین ترتیب حقایق ایمان را بازشناسیم ولی بر عکس می بینیم که این یادآوری تنها بر حق گریزی کافران می افزاید.

۶/

[۴۲]

قُلْ لَوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَابْتِغَوْا إِلَيَّ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا - بگو که: اگر، چنان که می گویند، جز خدای یگانه خدایان دیگری وجود می داشت، در آن صورت راهی به صاحب عرش پیدا می کردند.» پس اگر آلهه و خدایان پنداری متعدد می بودند، در راه آسمان پیش می رفتند و چنان که اینان ادعا می کنند در برابر بزرگترین خدا مقاومت می کردند و از زیر فرمان او خارج می شدند و او را شکست می دادند و سهم خود را از خدایی بازپس می گرفتند و پروردگار سبحانه و تعالی را مقهور خود می ساختند، و چون چنین نشده است چگونه مشرکان به خود اجازه می دهند که برای خود خدایان دیگری اختیار کنند.

[۴۳]

سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا - خداوند متعال منزّه و برتر از چیزهایی است که درباره او می گویند.» از این خرافات ناچیز به دور است، و او کسی است که:

[۴۴]

تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ هفت آسمان و

ص: ۲۳۱

زمین و کسانی که در آنهاند تسبیح او می گویند.» چه آسمانها با عظمتی که دارند و خورشیدها و ستارگان و منظومه هایی که در آنهاست، و زمین با آنچه از سنگ و خاک و جز اینها که در آن است، همگی تسبیح گوی خدای یگانه اند و به یگانگی او گواهی می دهند، و آشکار است که همه چیزها، هر یک به نسبت خود، از مقداری شعور برخوردارند.

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا

و هیچ چیز نیست مگر این که به ستایش او تسبیح می گوید، ولی شما تسبیح آنها را فهم نمی کنید، و او بردبار و آمرزنده است.» پس همه چیز تسبیح خدا می کند ولی ما نمی توانیم الفاظ و تسبیحات آنها را دریابیم و ادراک کنیم، بدان جهت که هر چیزی برای خود لغت تسبیح گفتن مخصوص دارد.

۶۱

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۴۵ تا ۵۲]

اشاره

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا (۴۵) وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحِيدَةً وَ لَوْ عَلِمَ أَذْبَارُهُمْ نُفُورًا (۴۶) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَ إِذْ هُمْ نَجْوَى إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا (۴۷) أَنْظِرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا (۴۸) وَ قَالُوا أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا (۴۹) قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا (۵۰) أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤْسَهُمْ وَ يَقُولُونَ مَتَى هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا (۵۱) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا (۵۲)

ص: ۲۳۲

معنای واژه ها

۴۹ [رفاتا]

: آنچه از چیزی که خرد و کهنه و پوسیده شده باشد.

۵۱ [فسینغصون]

: نغض به معنی حرکت دادن سر است از روی استهزاء و مسخره کردن.

در پس پرده و حجاب بودن و لزوم اصلاح آن

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

هنگامی که انسان ایستار معینی در برابر یک اندیشه اتخاذ می کند، دیگر نمی تواند از حقیقت آگاه و با خبر شود، بدان جهت که از پس حجاب و پرده ای به آن نگاه می کند. و این صفت کافران در نگاه کردن به آخرت و زندگی دیگر است که بیشتر مردمان اسیر آنند، و به همین جهت آیات قرآن را جز از پشت پرده نمی خوانند، و به آن جز به میانجیگری احکامی گوش فرا نمی دارند که خودشان صادر کرده بوده اند.

این سؤال باقی می ماند که: چگونه می تواند انسان به رسالت خدا نظری

ص: ۲۳۳

برهنه از ایستارهای سبقت یافته بر آنها نظر کند؟ پاسخ چنین است: نیروی عقل در نزد آدمی محدود است، پس چون شهوتها بر قلب او مترکم شود، و ابر نادانی و گمراهی بر آن غلظت پیدا کند، به عملی دشوار و خواستار تلاش فراوان نیاز دارد که از این رسوبهای تراکم یافته پاک شود، و به همین گونه به جنبش و تکان سختی نیازمند است که بنای فکری فاسد را فرو ریزد و سپس بر جای آن ساختمان استواری بنا شود، و این کار آسانی نیست. و می پرسیم که: اراده چگونه سختی و استواری پیدا می کند، و عقل چگونه نمو می کند، و چگونه تکان سخت / بنای اندیشه های فاسد را منهدم می سازد که بعضی از آنها بر روی بعضی دیگر در قلب آدمی تراکم پیدا کرده اند؟ و پاسخ چنین است:

به وسیله ایمان آوردن به آخرت، که آن نیروی تعادل و افزون شدن آرامش در انسان است، چه هر کس که به آخرت ایمان داشته باشد و از فرمانبرداری شهوتها دوری جوید، و فشارها را تحمل کند، و عقده های نفسانی را از خود بزداید، همه اینها پاسدار قلب او از آن خواهند بود که گرفتار اندیشه هایی شود که او را به طرف شهوات و فشارها و عقده ها و... و... متمایل می سازد.

اما کسی که به آخرت ایمان نداشته باشد، خداوند تبارک و تعالی میان او و قرآن حجابی قرار می دهد که وی آن را نمی بیند و بنا بر این نمی تواند آن را بدرد و از شر آن خلاص شود؛ چگونه چنین می شود؟ از آن جهت که قلب او نمی تواند حقایق را فهم کند، و گوش او برای شنیدن آنها سنگین است، و در نتیجه از حقیقت یکتاپرستی می گریزد، و به جستجوی خدایان دروغین می پردازد، و لذا -در حالی که با یکدیگر نجوا می کنند- دیگر نمی توانند بشنوند و حال آن که پیامبر را جن زده و دیوانه می خوانند و لذا راه را گم می کنند و دیگر از طریق حق به دور می افتند.

ریشه گرفتاری و مشکل آنان این است که به آخرت کافرند و می گویند:

چگونه ممکن است که ما پس از مردن و به صورت استخوانها و تن به خاک شده درآمده به زندگی باز گردیم؟ اگر از سنگ و آهن ساخته شده بودند یا از هر چیزی

که در نظر آنان از اینها هم سخت تر است، آن کس که ایشان را نخستین بار آفریده، بار دیگر به زندگی بازشان می گرداند، اما این که چه وقت این کار صورت می گیرد بسته به اراده خدا است و تنها او می داند که زمان آن چه وقت است، و امکان آن هست که نزدیک باشد و پس از خوانده شدن ایشان به بازگشت به توسط خدا، دعوت را بپذیرند و با ستایش پروردگار خویش بازگردند و چنان گمان کنند که جز اندک مدتی در گور درنگ نکرده بوده اند.

شرح آیات:

[۴۵]

وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا - و در آن هنگام که قرآن می خوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان نیاورده اند پرده ای ناپدید و پوشیده ای را قرار می دادیم. این طبیعی است که آنان که مرگ را به یاد دارند و به آخرت ایمان آورده اند و به آنچه از پاداش و کیفر که بهره ایشان خواهد شد، پیوسته به مسئولیت خویش توجه دارند، و با نظری واقعی به قرآن نگاه می کنند ۶/ که از پندار و رؤیا و خواب دیدن به دور است، بلکه نظرشان برخاسته از تأمل و تدبر کامل است، و لذا قلبهای ایشان بینا و بینش آنان نافذ است، اما کسانی که به روز دیگر ایمان ندارند، به سبب همین بی ایمانی از دیدن واقعیت محجوب و در پشت پرده قرار گرفته اند.

و بعضی از مفسران درباره «حجابا مستورا» گفته اند که یک نفر از کافران، در آن هنگام که رسول خدا (ص) به قرائت قرآن اشتغال داشت، ممکن نبود بتواند او را ببیند و در نتیجه به او آسیب برساند.

چنین به نظر می رسد که تفسیر نزدیکتر آن است که گفته شود: حجاب مستور داشتن آن نظر سلبی و منفی است که کافران نسبت به آیات قرآن برای خود برگزیده بودند، و آیات آینده - به نظر من - معنی حجاب مستور را آشکار می سازد.

[۴۶]

وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ - ما بر دلهای ایشان

ص: ۲۳۵

پوششهایی قرار دادیم، تا نتوانند آن را بفهمند.» برای آن که قرآن را نتوانند بفهمند، خدا بر دل‌های ایشان «آکنه» قرار داد.

و این لفظ شکل صیغه جمع لفظ کنان به معنی پوشش است، و همین پوشش آن حجاب مستوری است که خدا در میان قرآن و دل‌های کسانی که به آخرت کافرند، به عنوان مجازات آنان که بعث و رستاخیز را تکذیب کرده و منکر قدرت خدا برای بازگرداندن مردگان شده و به پیروی از شهوتها و عصبیتهای خود پرداختند، پدید آورده بود.

از خود می پرسیم که آیا این حجاب همان سنت الاهی نیست که در آفریدگان او جریان یافته و حاکی از آن است که هر کس که در پذیرفتن اندیشه فاسدی تعصب ورزد هرگز حقیقت را مشاهده نخواهد کرد، یا این که یک فعل الاهی تازه است که خدا به توسط آن بر گمراهی و کفر کافران می افزاید، و آنان را در گمراهی حیرت زده نگاه می دارد؟ آری، آن فعلی تازه است، و حجابی که خدا میان قرآن و کافران قرار می دهد. و این مجازات و عقاب بزرگی است که خدا خواستار گمراهی بشر پس از کفر ورزیدن او به هدایت می شود، و بر ما واجب است که پیوسته از گرفتار شدن به این عقاب بزرگ بر حذر بمانیم، و همیشه خواستار راهنمایی و هدایت الاهی، و این که ما را پس از راه یافتن به هدایت گمراه نکند بوده باشیم، که او پذیرنده و اجابت کننده این خواهش و دعا است.

۶۱

وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

و در گوش‌های آنان سنگینی. که در این حالت گوش سنگین قدرت آن را ندارد که به صورت درست وظیفه خود را انجام دهد، به همان گونه که اگر عقل ضعف و سستی پیدا کند، نمی تواند آنچه را که گوش یا دیگر اندامها به آن انتقال می دهند بفهمد.

وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا

و هنگامی که تنها از خدای یگانه در قرآن یاد می کنی، با نفرت پشت می کنند و دور می شوند.»

ص: ۲۳۶

از آن جا که کافران به یگانگی خدا اعتقاد ندارند، خواستار شنیدن قرآن نیستند، بدان جهت که اندیشه های قرآن با ایشان مخالف است و فرار ایشان به سبب ترسی است که از بیدار شدن ضمیر خود دارند.

[۴۷]

اندامهای بشر همچون دریچه هایی برای قلب او نسبت به جهان خارج از وی محسوب می شوند، و اگر بر قلب شهوتها و تعصب و اندیشه های باطل غلبه کرده باشد، این اندامها از کار می افتند یا بر خلاف آنچه مطلوب است عمل می کنند، زیرا که قلب بیمارگاه حقایقی را که بر آن وارد می شود به صورتی باطل تفسیر می کند که متناسب با بیماریهای غلبه یافته بر آن باشد، چنان که اگر کسی بر چشم خود عینک رنگین گذاشته باشد، همه چیز را بدان رنگ مشاهده می کند، و به همین گونه اگر کسی بر قلب خود گوشه و آلت گیرنده گمراه کننده ای قرار داده باشد، همه چیز را از راه آن می شنود و همه صداها را به میانجیگری آن به صورتی نادرست می شنود؛ چنین کسی برای نفس خود قلبهای آهنگی معینی ساخته است که همه معلومات و دریافتهای تازه را در آنها قرار می دهد و بنا بر این از حقایق چیزی جز گمراهی بهره او نمی شود؛ و پروردگار ما می گوید:

نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ

-ما بهتر به آن علم داریم که به وسیله چه چیز می شنوند.» شاید (باء بما) در اینجا برای بیان مدد گرفتن است و از احکام از پیش صادر شده و قلبهای فکری فراهم آمده ای حکایت دارد که به توسط آن به حقایق گوش می دهند و آنها را بر حسب هواهای نفس خود تفسیر می کنند، و آیات آینده درباره این قالبها به ما توضیح می دهد.

إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا ۖ رَجُلًا مَّسْحُورًا

-در آن هنگام که به تو گوش می دهند و در آن هنگام که ستمگران به نجوی و بیخ گوش با یکدیگر گویند که جز از مرد جادوزده ای پیروی نمی کنید.» ایستارهای خود را نسبت به رسول خدا با دلایلی واهی پسندیده تصور می کردند و می گفتند که او جادوگر نیست بلکه اسیر جادو شده است، در صورتی که

ص: ۲۳۷

مدعی آن بودند که رسول خدا(ص) راستگو و امین است، و به همین جهت چاره ای جز آن نداشته که بگویند او گرفتار مکر و خدعه جادوگران شده و مسحور است.

قرآن این تهمت را سفیهانه می خواند و می گوید:

[۴۸]

أَنْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسِيْرَتَطِيعُونَ سَبِيْلًا - بنگر که چگونه برای تو مثلی می زنند و با چه کسان تو را مقایسه می کنند، پس از راه گم شده اند و توانایی یافتن راه راست را ندارند.» به همین سبب بود که آنان رسول خدا(ص) را متهم به تهمت‌های واهی می کردند و بر اثر آن توانایی فهم قرآن از آنان سلب شد و نمی توانستند مقصود از گفتارهای آن را چنان که باید و شاید دریابند و راهی به سوی حق پیدا کنند.

چنان که پیش از این گفتیم: ایمان به آخرت ضامنی برای اندیشیدن سالم در زندگی است، و کافران به آن بسنده نکردند که منکر آخرت شوند، بلکه در آن می کوشیدند که اعتقادات خود را با افکاری سخیف و شبهه‌هایی واهی توجیه کنند که آنچه پس از این می آید شبهه سوم است:

[۴۹]

وَ قَالُوا أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيْدًا - و گفتند: پس از آن که مردیم و به صورت استخوانها و چیزهای پوک و خاک شده درآمدیم، آیا می توانیم به صورت آفریده ای تازه از گور برخیزیم؟» اگر انسان در روزی مبعوث شود و از خاک برخیزد، پس برای چه به صورت خاک متلاشی شده درآمده است؟ این پرسشی بود که کفار با تعجب و استنکار طرح می کردند، پس خدا به ایشان چنین پاسخ داد:

[۵۰-۵۱]

قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيْدًا* أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ - بگو که: اگر سنگ یا آهن باشید* یا آفریده ای که به نظر شما بزرگ می نماید.» خواه سنگ می بودید یا آهن یا هر چیز دیگری که در ذهن خود آن را بزرگ می شمارید، ۶/ همچون کوه ها و دریاها و صحراها و نظایر اینها.

ص: ۲۳۸

فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

-باز هم می گفتند که چه کس ما را (به زندگی بازمی گرداند)؟ بگو: آن کس که نخستین بار شما را به وجود آورد و آفرید.»
آشکار است که آفرینش بار دوم آسانتر از آفرینش نخستین است. و شاید کافران چنان می پنداشتند که در سنگ و آهن، به مناسبت سفت و سخت بودن آنها نمی توان تصرفی کرد، و همچون گوشت و استخوان نیستند، یا چنین گمان می کردند که آنها به جهت جامد بودن بر خلاف آدمیزادند که از مواد زنده ساخته شده است.

قرآن در پاسخ شبهه ایشان می گوید که سخن ایشان با مقیاسهای آفریدگان سازگار است، ولی خداوند آفریننده بر هر چیز توانا است.

فَسَيُنْغِضُونَ إِلَيْكَ رُؤْسَهُمْ وَيَقُولُونَ مَتَى هُوَ

-پس سرهای خود را تکان می دهند و می گویند که: این در چه وقت خواهد بود؟» یعنی سرهای خود را تکان می دهند و آن را همچون انسان شگفت زده ای به جلو می آورند و می پرسند وعده ما کی خواهد بود اگر وعده ای داشته باشیم؟ این عادت انسان است که اگر درباره امری دو احتمال ممکن بوده باشد، او احتمال وقوع آن یک از آن دو را می پذیرد که آسانتر باشد، و وقوع احتمال دوم را بعید می شمارد، ولی خداوند متعال درباره این احتمال دوم تأکید می کند و می گوید:

قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا

-بگو ممکن است که نزدیک باشد.» چه اعتقاد آدمی به این که در هر لحظه ممکن است دنیا را ترک کند و قیامت در هر لحظه که خدا بخواهد صورت پذیر شود، او را در کارهای خرد و کلانش متقی و پرهیزگار خواهد ساخت.

[۵۲]

يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَ تَظُنُّونَ إِن لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا - روزی که خدا شما را می خواند و با ستایش او دعوتش را اجابت می کنید و چنان می پندارید که جز مدتی کوتاه (به حال مرده در گور) درنگ نکرده بوده اید.» ۶/ پس دنیا در برابر آخرت چیزی جز اندک نیست، چه میانگین عمر آدمی در دنیا هفتاد سال یا اندکی بیش از آن است، و این سالها در برابر جاودانگی بقای در

ص: ۲۳۹

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۵۳ تا ۶۰]

اشاره

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا (۵۳) رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ
يَرْحَمَكُم أَوْ إِنَّ يَشَأُ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا (۵۴) وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ
النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا (۵۵) قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا (۵۶)
أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (۵۷)
وَإِنْ مِنْ قَوْمٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهُمْ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (۵۸) وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ
بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا (۵۹) وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ
أَحْسَنُ بِالْإِنْسَانِ وَأَنْتَ أَجْهَلُ لِلنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا
(۶۰)

۵۳]ینزغ بینهم]

در میان ایشان فساد و ایجاد شر می کند.

۵۷]محدورا]

:آنچه از آن حذر و پرهیز می شود.

۶/

روابط اجتماعی سازنده

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

برای آن که شیطان روحیه دشمنی را میان بندگان خدا پراکنده نسازد، بر آنان لازم است که بهترین گفته را برگزینند و آن این است که شیطان دشمن بزرگ و آشکار انسان است و شایسته نیست که بشر خود را وکیل مردمان بداند (پس چنان که بخواهد به تکفیر آنان پردازد و به عذاب خدا بر ایشان حکم دهد).

خدا به بندگانش داناتر است، پس او است (و نه کسی دیگر) که می تواند هر کس را که خواهد رحمت کند و هر کس را که خواهد عذاب دهد و علم او بر هر چه در آسمانها و زمین است احاطه دارد و برتری پیدا کردن بعضی از آنان بر بعضی دیگر به مشیت او صورت می گیرد، مگر نه این است که میان بندگانش تفاوت قایل شده و به داوود زبور بخشیده است؟ چنان می نماید که این آیات بیان کننده بعضی از مسئولیتهای واجب انسان را در مقابل یکدیگر بیان می کند و غیر مسلمانان را شامل می شود، پس گفتار نیکو و شتابزدگی نشان ندادن در محکوم کردن مردم و ترک حسد جزئی از مسئولیت مؤمن در برابر برادر خویش است.

۶/ شاید عوامل اختلاف از خالص نبودن توحید برخاسته و از رسوبات و

ص: ۲۴۱

بازمانده های شرک بوده باشد، و به همین جهت است که سیاق بار دیگر به قضیه شرک می پردازد، و این که خدایان پنداری باطل نمی توانند زیان و ضرر را از آنان دور کنند یا به آن تغییر شکل دهند.

بلکه کسانی که ایشان آنان را به خدایی می خوانند، به نوبه خود در صدد آنند که وسیله ای برای نزدیکی با خدا پیدا کنند، و امیدوار به رحمت اویند و از عذاب او می هراسند.

به رغم وجود خدایان باطل، خداوند همه نیروها را تا پیش از روز رستاخیز می میراند تا روشن شود که آنها نمی توانند از مردم خود زیانی را دور کنند.

نخستینیان آیات خداوندی را رد کردند. ثمود که انکار کردند و به شتر ستم ورزیدند که این خود نشانه و آیه ای روشنی بخش است و آیات الهی نیست مگر برای ترساندن.

هدف از این ترساندن ما آزمون بشر است در حالی که قدرت و علم خداوند بر مردم احاطه دارد. خداوند آنها را با خوابی به رسولش الهام کرد مورد آزمون قرار داد، چنان که شجره ملعونه در قرآن را موجب فتنه دانسته است. (درخت زقوم که در دنیا تبهارانی چون بنی امیه مظهر آن به شمار می آیند)، ولی آیات ترساننده تنها بر خود کامگی آنها می افزاید.

شرح آیات:

اشاره

سخن نیکو

[۵۳]

مشرکان این چنین شبهاتی را درباره پیامبر برمی انگیزانند. مسئولیت دعوتگران الهی در این میان چیست؟ پاسخ آن است که درون مایه رسالت دعوتگران الهی حق است و صواب. اگر آنها بهترین شیوه ها را در دعوت خود به کار بندند در حقیقت این شبهات را تکذیب کرده اند ولی اگر بهترین اسلوب را در دعوت خود برنگزینند، شیطان از این فرصت بهره خواهد برد و اشتباهات را در چشم مشرکان بزرگ خواهد کرد و دشمنی با مؤمنان را در قلب ایشان خواهد آراست و به

ص: ۲۴۲

۶/ همین ترتیب عمل خواهد کرد در خطاهایی که دعوتگران در تبلیغات خود مرتکب شده اند، مثل این که به زبانی کند یا تندروی به کار بندند.

وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

و به بندگان من بگو تا سخنی را بگویند که نیکوتر است.» ظاهراً مراد بندگان در این جا بندگان صالح و شایسته او هستند.

إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ

و شیطان میان مردم شر و فساد ایجاد می کند.» پس شیطان در میان مردمان به دشمنی آمد و شد می کند، و روح دشمنی را می پراکند، و از کلمات فتنه انگیز و حتی از لغزشها و خطاهایی که مردمان معمولاً نسبت به آنها چشمپوشی می کنند، برای ایجاد روحیه دشمنی در میان مؤمنان استفاده می کند.

إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا

شیطان برای انسان دشمنی آشکار بوده است.» پس عداوت او تازه و پوشیده نیست، و بر انسان عاقل لازم است که از دشمن سرسخت مجاهده گر با دشمنی خود دور و بر حذر باشد.

پس چرا پیرو گامهای شیطان باشیم، و به او فرصت راه یافتن میان صفوف خودمان و کاشتن تخم جدایی را در میان خودمان بدهیم؟

چگونه به مردمان نگاه می کنی؟

بعضی از مردمان احکامی سخت را نسبت به یکدیگر جاری می کنند بدون این که از واقعیت نفوس آنان آگاهی داشته باشند، و این که آیا خدا از آنان راضی است یا چنین نیست، پس آنان را به کفر و فسوق منسوب می دارند و به شمارش عیوب ایشان می پردازند، در صورتی که حدیثی شریف می گوید:

«رحمت بر آن بنده که عیبهای خودش او را از بیان عیبهای مردمان بازداشته است.»

۶/ انسانی که مردمان را به خدا دعوت می کند، و حامل رسالت او بر دیگران است، نزدیکترین مردم به این لغزش شیطانی است که به قلب او راه می یابد و او را به این می خواند که بر تکفیر دیگران پردازد و نام او را از فهرست مؤمنان حذف کند.

قرآن گرفتاری تکفیر را با این گفته علاج می کند که: در حق مردم به باطل حکم صادر نکنید، چه ممکن است که در حق کسی به منحرف بودن از راه راست حکم کنید و او سپس توبه کند و خداوند متعال از او درگذرد، در صورتی که حکم صادر شده علیه او بر جای مانده است و در نتیجه شخص صادر کننده آن حکم در گرو خطایی باقی می ماند که ممکن است از آن استغفار نکند، و برای آن به توبه پردازد، و گاه ممکن است استغفار کند ولی خدا توبه او را نپذیرد، برای این که آن شخص از گناه او درنگذشته است، و این گناهی است که در آخرت از آن رها نمی شود.

در حدیث آمده است که: «بدانید که ظلم بر سه گونه است: گونه ای که آمرزیده نمی شود، و گونه ای که ترک و رها نمی شود، و گونه ای که آمرزیده می شود؛ و اما آن ظلمی که آمرزیده نمی شود شرک و ورزیدن به خداوند متعال است، و خدا می گوید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ** خدا گناه کسی را که برای او شریک قایل شده است نمی آمرزد»، و اما آن که آمرزیده می شود ستم راندن بر نفس خویش بر اثر مرتکب شدن بعضی از گناهان کوچک است، و اما ظلمی که آدمی را ترک نمی کند ستمگری بعضی از مردم بر بعضی دیگر است که در آخرت سبب رسیدن قصاص سختی به شخص مرتکب آن ستمگری می شود، و آن مجروح کردن با چاقو یا ضربه وارد آوردن با شلاق نیست، بلکه چیزی است که اینها در برابر آن کوچک می نمایند».

بنا بر این گاه کسی وارد بهشت می شود که ما به منحرف و فاسق بودن او معتقدیم، در صورتی که خود به آتش افکنده می شویم. و خداوند سبحانه و تعالی در توصیف اهل جهنم گفته است: **وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَى رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ**

أَتَّخَذْتَهُمْ سَخِرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ* إِنَّ ذَلِكُمْ لَحَقُّ تِلْكَ الْأَهْلِ النَّارِ - و گفتند که ما را چه شده است که مردمانی را نمی بینیم که آنان را از جمله اشرار می شمردیم* و به مسخره کردن ایشان می پرداختیم، چرا از دیدار ما دور مانده اند؟»، پس برای مردم حکمهای فوری صادر نکنید بلکه لازم است که مقیاس ما در حکم و اظهار نظر وابسته به مقدار ملتزم بودن ایشان به ارزشها بوده باشد.

بنا بر این به کارهای نیکی که انجام دادی مغرور مباش، و کارهای بد مردمان را بر ایشان عیب مگیر، و خود را برتر از دیگران مشمار. و باشد که شخصی عملی را در صورتی بر برادر دینی خود عیب شمارد که خود مرتکب کاری زشت تر از آن می شود، و شاید ۶/ آن شخص به عذری ناگزیر از انجام دادن آن کار زشت بوده، و بر اثر فشارهای تربیتی یا اقتصادی یا اجتماعی مرتکب آن عمل شده است، در صورتی که شخص عیب جوی وی بدون فشار همان عمل را انجام می دهد، و در این صورت است که خدا گناه برادر او را می بخشد ولی خود او را از آمرزش محروم می سازد.

تو را ما به عنوان وکیل برای ایشان نفرستادیم

[۵۴]

رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنَّ يَشَأُ يَرْحَمَكُم أَوْ إِنْ يَشَأُ يُعَذِّبُكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكَيْلًا - پروردگارتان به خوبی شما را می شناسد، اگر بخواهد شما را مشمول رحمت خود قرار می دهد، و اگر بخواهد عذابتان می دهد، و تو را به عنوان وکیل برای ایشان به رسالت نفرستاده ایم.» رسول همچون گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده ای به رسالت مبعوث شده است نه برای آن که وکیل خدا برای مردم باشد تا هر کس را که بخواهد در رحمت خدا داخل کند، و هر که را خواهد از آن خارج سازد. این کار تنها اختصاص به خدا دارد.

پس تو نمی توانی مردمان را، چنان که می خواهی، دسته بندی کنی؛ آیا این

ص: ۲۴۵

حدیث را که به روایت ابو ذر نشنیده ای که: رسول خدا (ص) گفت: «مردی گفت به خدای سوگند که او فلانی را نخواهد آمرزید، پس خدا گفت: چه کس با سوگند یاد کردن گفت که من نخواهم آمرزید؟ پس بدانی که من او را آمرزیدم، و عمل آن دیگری را با گفتن این که خدا فلانی را نخواهد آمرزید باطل کردم».

[۵۵]

وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ - و پروردگارت درباره آن کسان که در آسمانها و زمین جای دارند داناتر است، و می داند که چه می کنند. (من) موصوله را که برای عاقل می آید ملاحظه کن، پس می توانیم بگوییم که: پروردگارت به آنچه در آسمانها و زمین از جنس عاقل زندگی می کند آگاهی دارد، خواه از جنس بشر باشد و خواه از جنس فرشتگان.

وَ لَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ

- و ما بعضی از پیامبران را بر بعضی دیگر برتری بخشیدیم. «پیامبران نیز همچون دیگر افراد بشر درجات فروتر و برتر دارند، و برترین پیامبران رسولانند، و برترین رسولان ۶/ پنج رسولند که به نام اولوا العزم خوانده می شوند که برترین آنان رسول الله (ص) است، و رسول الله (ص) در حدیثی گفته است:

«به شش چیز از دیگر پیامبران برتری یافتیم: جامعترین کلمات به من بخشیده شد، و با ترس دشمنان از من از فاصله ای برابر با یک ماه راهپیمایی نصرت شدم، و غنایم جنگی بر من حلال شد، و زمین محل سجود پاکیزه من قرار گرفت، و به همه آفریدگان مبعوث شدم، و پیامبری به من پایان یافت».

وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا

- و به داود زبور دادیم. چنان می نماید که زبور داود کتاب دعا و مناجات داود با خداوند سبحانه و تعالی بوده است، و چنان که معلوم شده، شماره کتابهای خدا صد و بیست و چهار است که هر یک از آنها به مقتضای اوضاع و احوال زمانی معین نازل شده است، و شاید تنها ذکر شدن کتاب داود به سببهای زیر می بوده باشد:

۱- خدا در آن از آمدن پیامبر محمد (ص) بشارت داده و گفته است که به زودی زمین را میراث بندگان صالح خویش قرار خواهد داد.

ص: ۲۴۶

۲- این که جهودان چنان می پنداشتند که خدا پس از موسی پیامبری مبعوث نخواهد کرد و او و پیامبر پس از او، به اعتراف خود ایشان پیامبر مرسل بود.

۳- برتری پیامبران بر یکدیگر به سبب مال و سلطه نبود بلکه به سبب رسالتها بود، و علی رغم آن که داوود پادشاه بود، در این جا از پادشاهی او سخنی به میان نیامده بلکه از زبور نازل شده به او سخن رفته، و تمایز آن با دیگر کتابها در آن است که کتاب دعا است، و این بزرگترین امتیاز آن در میان دیگر کتابها به شمار می رود.

خدایان پنداری و ساختگی

[۵۶]

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا - بگو: کسانی را که جز او (خدا) می پنداشتند (به یاری خود) بخوانید و (بینید) که نه می توانند شما را از گرفتاری نجات دهند و نه آن را از شما دور کنند. ناگزیر می بایستی ایمان به خدا را محور زندگی خویش قرار دهیم، زیرا که خدایان پنداری / نمی توانند سودی به ما برسانند یا زیانی را از ما دور کنند، و علاوه بر این که نمی توانند آنچه را که از ایشان خواسته ایم انجام دهند، برای انجام دادن آنچه برای خود می خواهند نیز توانایی ندارند، تا چه رسد به این که خواسته های مردم را برآورده سازند، و در این جا از کلمه «زعمتم» یعنی مدعی شدید و به پندار خود ساختید، چنان برمی آید که انسان خود کسی است که طاغوت تسلط یافته بر خود و نیز بتان جامد را می سازد و برای آن نیرومندی تصور می کند و سپس از آن می ترسد، در صورتی که می داند هیچ کاری از دست آن بر نمی آید و زیان و شری را از او دور یا به صورتی دیگر تحویل نخواهد کرد.

[۵۷]

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ - آن کسان که به یاری خود می خوانند، خود خواستار آنند که وسیله ای برای نزدیکی به پروردگارشان به دست آورند، آیا کدامشان به او نزدیکترند؟

ص: ۲۴۷

آن کسانی که به گمان ایشان خدایانند، خود در صدد آنند که به پروردگارشان نزدیکی پیدا کنند، نیازمند رحمت اویند، و هر کس به فطرت خود، و بسا هست که به ایمان خویش خواستار نزدیکی به او می شود؛ و درباره این آیه و آیات مشابه آن، گروهی از مفسران گرفتار حیرت شده و پرسیده اند که آن کسان که می خوانند کیانند و چگونه می خواهند وسیله نزدیکی به پروردگارشان را به دست آورند؟ بعضی چنان گمان کرده اند که آنها بتان اند، در صورتی که بعضی دیگر بر آنند که منظور فرشتگان و بندگان صالح خدا هستند که پیروان ایشان آنان را به جای خدا ارباب (جمع رب) خود تصور می کرده اند.

و حقیقت این است که هر یک از این دو نظر پاره ای از معنی آیه است، در صورتی که معنی شاملتر این است که هر چیز یا هر شخصی است که جز خدا از او فرمانبرداری شود، بدان سبب که اغلب فرزندان آدم به جای خدا به پرستش صاحبان نیرو و مال و جاه همچون پادشاهان و رهبران سیاسی و مترفان و صاحبان نعمت و خوشگذرانان و کشیشان و حاخامان می پردازند.

پس آیات، چنان که می نماید، شامل همه آنان می شود، بلکه متمرکز بر آن است و در آن می کوشد که بشر را از یوغ پرستش آنها خلاص کند، و شاید قراءت سریع آیات شرک این الهام را به ما ببخشد که خدایان پنداری مورد پرستش جز خدا معمولاً از افراد بشرند، و پروردگار ما می گوید: وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبُّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ - و هنگامی که مشرکان شرکای پنداری خویش را دیدند گفتند: پروردگارا! اینانند شریکانی که ما جز تو می خواندیم» (النحل ۸۶).

و گفت: قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ ۖ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ - بگو: ای اهل کتاب! بیایید تا به کلمه ای یکسان میان ما و شما بازگردیم و جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او ندانیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را ربهها (ارباب)ی خویش نگیریم»

و گفت: اِتَّخَذُوا أَحِبَّاءَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ - خاخامان و راهبان خود را به جای خدا ارباب و پروردگاران خویش گرفتند، و گفت: أَرْبَابٌ مُتَّفَقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ - آیا ربهای پراکنده بهترند یا خدای یگانه قهار؟ (۳۹/ یوسف)، و گفت: وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ - و بعضی از مردم آن کسانند که به جای خدا کسانی را همانند او و به اندازه خدا دوست می دارند (۱۶۵/ البقره)، و گفت: الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ - کسانی که جز خدا می خوانید، بندگانی همچون خودتانند (۱۹۴/ الأعراف).

بدین گونه از این آیات چنان الهام می گیریم که ارباب (جمع رب) و انداد (جمع ند همانند) و شرکاء (جمع شریک) بندگانی از بشرند.

و يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا

و امیدوار به رحمت اویند و از عذاب او می هراسند، چه عذاب پروردگارت پرهیز کردنی و ترسناک است. و رجا و امیدواری به درجه ترس نیست، بدان سبب که ترس از عذاب آدمی را بیش از امیدواری اصلاح می کند؛ و در حدیثی از امیر مؤمنان (ع) آمده است که:

«پس هر کس که مشتاق وارد شدن به بهشت باشد، شهوات را از یاد می برد، و آن که از آتش بترسد از محرمت دوری می جوید.»

ترس از آتش آدمی را از چیزهای حرام دور نگاه می دارد، در صورتی که امید راه یافتن به بهشت سبب دوری او از شهوات می شود.

سنت عذاب

[۵۸]

وَإِنْ مِنْ قَوْمٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهُمْ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا - و روستا و شهری نیست که ما (مردم آن) را قبل از روز قیامت هلاک نکنیم یا به عذابی سخت آن را معذب

نسازیم و این در کتاب نوشته شده است.» بعضی گفته اند که: هنگامی که خداوند متعال در قرآن از شهر پاک و پاکیزه ای سخن می گوید، از آن با لفظ بلد و مصر نام می برد، و هر وقت که درباره بلدی ناپاک بحث می کند آن را قریه می نامد، هر اندازه هم که بزرگ بوده باشد.

آیه اشاره به قضیه ای بسیار مهم در زندگی قریه ها دارد که از فرمانبرداری پروردگارشان سرپیچی کرده بودند، و از آغاز انحراف مردمان آن قریه ها عذاب بر ایشان نوشته شد، ولی جریان نیافت و متوقف ماند، و چه بسا می شود که عذاب در این لحظه فرستاده شود، ولی سالهای دراز مردمان به آن معذب می شوند، و از این آیه چنین نتیجه می گیریم که: خدا به انسان مهلت می دهد، و اگر از راه خود انحراف کند، بر او است که حکم خداوند را درباره خودش تحمل کند، و نیز آیه به آن اشاره می کند که طبع بشر به انحراف تمایل دارد و همین تمایل عذاب پروردگار را به سوی او جلب می کند.

[۵۹]

وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ - ما را از فرستادن آیات و نشانه های عذاب چیزی جز آن باز نداشت که پیشینیان آن را تکذیب کرده بودند.» مشکل افراد بشر اندک بودن آیات نیست، بلکه آن است که مردمان آیات را چنان که شایسته است نمی فهمند و به آن توجه نمی کنند و از ارزش آن آگاه نیستند، و در نتیجه آنها را تکذیب می کنند، و آشکارترین نمونه قوم ثمود است.

وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُوا بِهَا

و به قوم ثمود ماده شتر را که مایه بصیرت بود بخشیدیم، پس به آن ستم کردند.» این ناقه نشانه ای کوهستانی و آشکار بود که از کوه بسته بیرون آمد تا آنان از شیر آن بدوشند و مصرف کنند، ولی با کمال تأسف همین ماده شتر، به سبب ستمی که آنان بر خود به میانجیگری آن روا داشتند، وسیله گرفتار شدن آنان به مصیبتی بزرگ شد.

سیاق قرآنی ما را از آن بر حذر می دارد که بدون آماده بودن خودمان برای

پذیرفتن آیتی خواستار آن نشویم، چه اگر آیات نازل شود و ما پس از آن به آنها کافر شویم، مستوجب عذاب سخت خدا خواهیم شد، از آن جهت که بر خودمان به سبب آیه ستم روا داشته ایم، چنان که قوم ثمود چنین کردند.

۶/ در تفسیر این آیه کریمه آمده است: بنا بر حدیثی مأثور از امام باقر علیه السلام آمده است که: از محمد (ص) قوم او خواستار رسیدن آیتی برای خود شدند، پس جبریل فرود آمد و این آیه را بر او از جانب خدا فروخواند: **وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأُولُونَ** و کنا اذا ارسلنا الی قریه آیه فلم یؤمنوا بها اهلکناهم فلذلک أخرنا عن قومک الآیات. (۱)

وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَخْوِيفًا

و آیات را جز برای بیم دادن فرو نمی فرستیم.» یعنی دو گونه از آیات وجود دارد، یکی «مبصره» همچون ناقه صالح که قوم وی به آن کافر شدند، و دیگری آیتی برای «تخویف» و بیم دادن به عذاب آخرت همچون جنگ و گرفتاریهای زیانبخش دیگر.

و چون خداوند متعال فرستادن پیامبران را با فرستادن محمد (ص) پایان داد، پس آیتی فرستاد تا مؤمنان را از عذاب قیامت بترساند، و برای آن نبود که اگر به آن کافر شدند عذاب بر ایشان نازل شود.

رؤیا

[۶۰]

رؤیا چیست؟ چنان معلوم می شود که برای هر یک از ما یک حس ششم وجود دارد، و قصد من حسی است که به وسیله آن پیامدهایی همچون نعمت یا مصیبت را پیش بینی می کنیم، و این حس نقشی اساسی در اوضاع و احوال دشوار ایفا می کند که جانها ملتهب و آشفته شده، و شاید رؤیا (به خواب دیدن) جزئی از این حس بوده باشد، چه انسان در حالت بیداری از دیدن حقایق محجوب است و

ص: ۲۵۱

تنها چیزهایی را احساس می کند که با چشم می بیند و در زندگی روزانه گرفتار آنها می شود، در صورتی که در خوابها که حسهای دیگر از کار می افتد این حس ششم فعال باقی می ماند و به وسیله آن شخص اموری را مشاهده می کند، و بسیار اتفاق می افتد که خداوند متعال انسان را از آینده و امور متعددی در حالت خواب بیم می دهد و بر حذر می دارد، چیزی که هست بیشتر افراد بشر، به سبب گرفتار شدن به فریب دنیا و نعمتهای خدا در آن، از رؤیای خود بهره ای به دست نمی آورند، و نه از خطری که آنان را در میان گرفته است، و شاید در آیه اشاره ای به این نعمت کرده باشد.

۶۱

وَ إِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ

و در آن هنگام که به تو گفتیم که پروردگارت بر مردمان احاطه دارد. از لحاظ علم و قدرت.

وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ

و رؤیایی را که به تو نشان دادیم جز برای فتنه و آزمایش مردمان قرار ندادیم. و الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ - و درخت لعنت شده در قرآن. یعنی این آیه را اشاره ای به شجره ملعونه قرار دادیم:

وَ نُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا

و آنان را بیم می دهیم و چیزی جز یک گردنکشی بزرگ بر ایشان نمی افزاید. خدای تعالی در آیه ای که پس از آن آمده است می گوید: وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا - و چون به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید چنین کردند مگر ابلیس که گفت: آیا من به کسی سجده کنم که او را از گل آفریده ای؟!.

حالت غرور و برتری جویی و تکبر بر مؤمن و بر آیات بیم دهنده خدا، این همه برخاسته از یک خطای قدیمی است که پدر ما آدم (ع) مرتکب آن شد، و ابلیسی که به فرمان خدا سجده نکرده بود او را بر این خطا برانگیخت، و همین تا کنون بر غرور و کبر انسان می افزاید.

ص: ۲۵۲

آیا درخت لعنت شده در قرآن چیست؟ تفسیرها در معنی این آیه با یکدیگر اختلاف دارد، و بعضی آن را درخت زقوم می دانند، یا می گویند مقصود از آن قوم یهود است، ولی تفسیری که من آن را می پذیرم و روایات فراوانی درباره آن از جانب همه مذاهب اسلامی نقل شده به گونه ای است که چند سطر بعد نقل خواهم کرد، و پیش از بیان این تفسیر و روایتهای مربوط به آن، در این باره اندیشه و فکر مهمی وجود دارد که بیان کردن آن را بر خود لازم می دانم: در این شک نیست که رسالت اسلام عظیم ترین و بزرگترین نمود پدیده ای است که ستاره زمینی ما شاهد آن بوده است، ۶/ و در این شک نیست که آنچه بر این پدیده جهانی از تغییرات هولناک گذشته، آن نیز برخوردار از اهمیتی بزرگ است، و مهمترین تغییری که بر این پدیده راه یافته، انتقال پیدا کردن خلافت اسلامی از خلفای راشدین به سلطنتی گزنده که امویان آن را قاپیدند. این تغییر بزرگترین انحرافی است که در امت اسلامی رخ داد، و طبیعتاً اسلام که رسالتی غیبی است در مقابل این انحراف بزرگ خاموش نمی ماند، و این تغییر خطیر در رسالت خدا است، و خدایی که رسالت خود و امت اسلامی را دوست می دارد، آن را ترک نکرده و از راهی یا راه دیگر به آن اشاره کرده است، و این اشاره واضح نبود، مثل آن که پیامبر همه رهبران بنی امیه را سر ببرد، زیرا این از شأن رسالتهای آسمانی نیست زیرا خداوند می خواهد مردم را به آزمون گیرد در عین حالی که خداوند اجازه نمی دهد هیچ امری بدون حجت آشکار باشد بلکه به حق و باطل اشاره می کند و سپس زمینه را بازمی گذارد تا مردم حق و باطل را برگزینند.

و در عین حال خدا امر را بدون حجتی آشکار رها نمی کند بلکه به حق و باطل اشاره می کند، و سپس میدان را ترک می کند و جای بحث را برای مسلمانان باقی می گذارد تا از حق و باطل یکی را برگزینند.

و تفسیر اختیار شده آن است که مقصود از رؤیا حادثه ای است که

رسول خدا(ص) در خواب دیده بود که میمونهایی بر روی منبر او بالا و پایین می روند و بر روی هم می جهند، و این سخن را به مردمان گفت، ولی کیست که آن را تعقل کند؟؟ صاحبان هوش و ذكاء، و اهل تحقیق ایمانی فقط آن کسانند که منبر رسول(ص) را مرکز پیشوایی و رهبری می دانند، و گروه هایی از امت وجود دارند که در آن می کوشیدند تا این مرکز را بدون حق به تصرف خود درآورند، و آنان بنی امیه بودند، و دیگران گفتند که خواب رسول همچون خواب خود ایشان بی اثر است، ولی حقیقت امر آن است که این دو خواب با یکدیگر بسیار تفاوت دارد، و ابراهیم پیامبر خدا می خواست فرزند خود را به سبب رؤیا قربانی کند. به فرزندش اسماعیل گفت: يَا بَنِيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ - در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم» پس فرزند او اسماعیل پیامبر خدا به او گفت: يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ - ای پدرم، مأموریتی را که بر عهده داری به انجام رسان که به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت»، و بدین گونه رؤیای پیامبران در حکم وحی بوده است.

به همین سبب در حدیث آمده است که آن رؤیایی بود که در خواب دید بوزینگان بر منبر او بالا و پایین می روند، پس رسول خدا(ص) از آن ناراحت و اندوهگین شد.

۶/ سهل بن سعد از پدرش روایت کرد که: (پیامبر(ص) چون آن رؤیا را دید و تا زمانی که از دنیا درگذشت او را خندان ندیدند).

سعيد بن يسار به روایت از ابو جعفر و ابو عبد الله گفته است (و بر این تأویل شجره ملعونه در قرآن بنی امیه اند که خدا پیغمبرش را به مسلط شدن آنان بر منبر او و کشتن ذریه او آگاه کرده بود).

و از المنهال ابن عمر روایت است که گفت: بر علی ابن الحسین علیهما السلام داخل شدم و به او گفتم: ای پسر رسول خدا(ص) چگونه صبح کردی؟ گفت: (به خدای سوگند که چنان صبح کردم همچون بنی اسرائیل در

مقابل آل فرعون، پسرانشان را می کشتند و زنانشان را زنده بر جای می گذاردند، و پیغمبر خیر البریه (نیکوترین آفریدگان) را پس از رسول الله (ص) بر منبرها لعن می کردند، و هر کس که ما را دوست داشته باشد، به سبب این دوستی، از حقی که می بایستی به او داده شود می کاستند).

به حسن بصری گفته شد که: ای ابو سعید، حسین ابن علی کشته شد.

پس چنان گریست که دو شانه او به حرکت درآمد و سپس گفت: وای بر امتی که پسر دعی (متهم در نسب) آن پسر دختر پیامبر آن امت را بکشد.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۶۱ تا ۷۰]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَ أََسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا (۶۱) قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا (۶۲) قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا (۶۳) وَ اسْتَفْزِزْ مَنْ إِسْتَفْزَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ أَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَمْدُهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (۶۴) إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَ كَيْلًا (۶۵) رَبُّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا (۶۶) وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا (۶۷) أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ يُخَسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَ كَيْلًا (۶۸) أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا فَمَا مِنَ الرِّيحِ فَيُغَرِّقُكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا (۶۹) وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا (۷۰)

۶/

ص: ۲۵۵

[۶۴]أجلب]

راندن سواران و تاخت آوردن که به وسیله بلند کردن صدا(جلب)صورت می گیرد.

[۶۶]یزجی]

إزجاء به معنی به حرکت در آوردن است.

[۶۹]قاصف]

شکننده به سبب شدت آن(در وزیدن).

۶۱

انسان در میان کرامت خدا و فریب شیطان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

چرا بشر از قبول مسئولیتهای خود سرپیچی و تمرد می کند، و کیفر متمردان چیست و اصل و ریشه شرک در کجا و چگونه است؟ به داستان آفرینش نخستین بازمی گردیم: پس هر کس که از آغاز با خبر و آگاه باشد، به پایان و عاقبت رهبری می شود؛ گفته خدا را به فرشتگان که به آدم سجده کنند و همه چنین کردند مگر ابلیس که به ناحق و استکبار از قبول فرمان

ص: ۲۵۶

پروردگارش سرپیچی کرد و گفت: (من از آتشم و چگونه می توانم به کسی که تو او را از گل آفریده ای سجده کنم) به یاد می آوریم که در نتیجه گرفتار لعنت خدا شد، و آن گاه به خدا گفت که: به زودی خواهی دید که فرزندان این آفریده ات را که بر من برتری بخشیده ای، چگونه گمراه خواهم کرد، به شرط این که مرا تا روز قیامت نگاه داری، و پروردگار ما عز و جل او و پیروانش را به آن بیم داد که کیفر این کار جهنم است که به آن خواهید رسید.

و علی رغم این تهدید، شیطان هر چه زودتر با تحریکات خود آنان را گمراه کرد.

و با سپاهیان خود به نبرد با ایشان پرداخت و در اموال و اولاد شریک ایشان شد، و ۶/ با وعیدهای دروغین آنان را در معرض تهدید خود قرار داد، و بندگان راستین خدا هر چه زودتر به چالش و مبارزه با او با توکل بر خدا پرداختند، و خدا برای وکیل بودن بسنده است. و او همه چیز را در اختیار دارد، و هر کس که او را بشناسد و بر او توکل کند دیگر برای مبارزه با شیطان به چیزی نیاز نخواهد داشت.

پس او است که کشتیها را بر روی دریاها به مصلحت بشر به پیش می راند تا بر آنان رحمت کرده باشد، و چون در دریا گرفتار رنج شوند و خدایان پنداری که می پرستیدند از نظرشان دور شود، دست خدا آنان را، علی رغم دوری و اعراض کردن ایشان از او، از گرفتاری نجات می دهد و با ایمنی به کرانه دریا می رسند و با رحمت خدا روبرو می شوند، بدون این که به یاد بیاورند که خدا قدرت بر آن دارد که در خشکی آنان را به زمین فروبرد، یا به وسیله باد سختی که ریگ و شن بر سر و رویشان می پاشد هلاکشان سازد، پس چون و کیلی را نمی یابند که از آنان دفاع کند، یا ترس بازگشتن به دریا آنان را فراگیرد، بادهای سختی سبب غرق شدن آنان را در میان می گیرد و به کفرشان در حالی غرق می کند که هیچ کس خواهان پول خون آنان وجود ندارد.

خدا فرزندان آدم را کرامت بخشید، و فرشتگان را به سجده کردن برایشان برانگیخت و آنان را در دریا و خشکی پیش برد، و چیزهای پاکیزه را روزی آنان قرار داد و بر بسیاری از آفریدگانش فضیلت و برتری بخشید و به آنان وعده داد که

در نبرد با شیطانی که در کمین ایشان است پیروزشان خواهد ساخت.

شرح آیات:

اشاره

ابلیس با سلطه حق به مبارزه برخاست

[۶۱]

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ - و چون به فرشتگان گفتیم که به آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس. در سوره البقره اشاره کردیم که سجده کردن فرشتگان رمز و نمادی به فرمانبرداری طبیعت از انسان است، و چنین تعلیل کردیم که: بر هر طبیعتی از جهان فرشته ای موکل است، و بدین گونه فرشته باران، و فرشته باد، و فرشتگان دیگری برای دریاها و روز و شب و... وجود دارد، و آنچه از آدمی خواسته شده این است که خود را با نیروهای شر طبیعی هماهنگ سازد.

قَالَ أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا

- گفت: چگونه به کسی سجده کنم که او را از گل آفریده ای؟ / چنان می نماید که ابلیس تعصب عنصری و نژادپرستانه داشته، چه می پنداشت که عنصر آتشی بر عنصر خاکی فضیلت دارد، و این را نمی دانست که اگر تکریم و بزرگداشت خدا با دمیدن قدسیتی در خاک و بخشیدن عقل و اراده به او نبود، خاک و گل ارزشی نمی داشت.

[۶۲]

قَالَ أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ - گفت: با من بگوی چرا این را بر من برتری نهاده ای؟ گفته اند: معنی کلمه «أَرَأَيْتَكَ» مرا آگاه کن است، و شاید معنی آن این باشد که گمان می کنی که بر من پیروز خواهی شد، و در آن نشانه ای از چالش و تمرد است، و اسلوب شیطان ملعون سخت از مقام پروردگار جهانیان دور بود، چه روش و اسلوب او چالش و تحدی نشان دادن به هر کس بوده که خدا او را مکرم می داشت، و تو گویی که می خواست بگوید: خواهی دید که چه بر سر این کس وارد خواهم آورد که او را بر من برتری بخشیدی و به سجده کردن بر او فرمانم

دادی!! لَيْسَ أَخْرَجْتَنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ - اگر به من تا روز قیامت مهلت دهی، «تا ببینی که چه بر سر او خواهم آورد!! لَمَّا أَخْرَجْتَنِي دُرِّيَّتُهُ إِلَّا قَلِيلًا - ذریه او را، جز اندکی، از پای درخواهم آورد و گمراه خواهم کرد.» هدف ابلیس چیست؟ هدف ابلیس احتناک فرزندان آدم است، و احتناک بنا بر آنچه مفسران گفته اند، مشتمل بر دو معنی است:

نخست: گرفتن با گردن است، یعنی پسران آدم را همچون بهائم می رانم.

دوم: ریشه کن ساختن، یعنی به صورت کامل بر آنان مسلط خواهم شد و (احتناک فلان ما عند فلان من مال) یعنی فلانی آنچه از مال در نزد فلانی یافت از او گرفت، و (احتناک الجراد الزرع) یعنی ملخ آنچه را که کاشته بودند به تمامی خورد، و «إِلَّا قَلِيلًا» یعنی مگر اندکی از آنان که نسبت به من تمرد کنند و به پیروی عقل خود پردازند و این گفته شیطان است، و از این گفتگو چنان برمی آید که ابلیس می گوید: من از آدم تواناترم، تو او را بر من بزرگی و کرامت و برتری بخشیده ای و من او را به آتش در خواهم آورد.

۶۱

[۶۳]

قَالَ اذْهَبْ - (خدا به شیطان) گفت: برو. «که به تو فرصت و مهلت دادم.

فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا

- پس تو و همه کسانی که از تو پیروی کنند، پاداششان جهنم است که پاداشی گسترده و شایسته (برای گناهان) شما است. «خداوند متعال جن و انس را آفرید تا به پرستش او پردازند، و فرزندان آدم را مکرم داشت و شایسته پرستش خویش ساخت، ولی چون فرزند آدم از حد خود خارج شود و در خط شیطان بیفتد، در آن صورت خدا کرامت خویش را از او بازپس می گیرد و او را به آتش جهنم داخل می کند، هم او را و هم سپاهیان ابلیس

ص: ۲۵۹

را. و بدین گونه ابلیس از سخت ترین و خطرناکترین دشمنان برای فرزندان آدم است. و ترجمه دعایی چنین است: (خدایا! شکایت می کنم از دشمنی که مرا گمراه می کند، و شیطانی که به اغوا و فریب دادن من می پردازد؛ سینه مرا از وسواس آکنده، و اندیشه های او قلب مرا در میان گرفته است، هوای نفس را به یاری من برانگیخته و دوستی دنیا را برای من آراسته و میان من و طاعت و بندگی و نزدیکی به تو همچون مانعی قرار گرفته است)، ولی خداوند سبحانه و تعالی به آدمی عقل و اراده بخشیده و مزایای فراوانی بهره او ساخته است، چگونه بیایید تا به این گفتگو گوش فرا داریم.

چون خداوند متعال به ابلیس قوت و نیرویی بخشید، آدم گفت:

(پروردگارا! ابلیس را بر فرزندان من مسلط ساختی، و او را در جانهای آنان چنان روان کردی که خون در رگها روان است، و به او بخشیدی آنچه را که بخشیدی، پس من و فرزندانم چه کنیم؟).

گفت: (برای تو و فرزندان هر یک سیئه و گناه را یکی به حساب می آورم، و هر حسنه و کار خوب را ده برابر آن).

گفت: پروردگارا! بیفزای.

گفت: تا آن زمان که نفس برای بند آمدن به گلو برسد، راه توبه باز است.

گفت: پروردگارا! بیفزای.

گفت: می آمرزم و بر آمرزش می افزایم.

مکر ابلیس بدین گونه است

خطر شیطان در آن است که مکارانه ترین نقشه ها را برای فریفتن و گمراه کردن بنی آدم در خدمت خود می گیرد، و اگر بیداری ۶/ فرزند آدم و عزم قاطع او برای رهایی از چنگ شیطان نبود، ابلیس با یکی از نقشه های متعدد خود او را از پای درمی آورد.

چه بزرگ است انسانی که در برابر همه نقشه های شیطانی به چالش

برمی خیزد و سرانجام، پس از گذشتن از راهها و سدهای شیطانی در آنها به بهشت راه می یابد، و سیاق قرآنی به پنج تا از چنین دشواریهای شیطانی متعدد اشاره کرده است:

گمراه کردن تبلیغاتی و ویران کردن اقتصاد و تباہ ساختن تربیت و ایجاد ترس و هراس.

الف: گمراهسازی تبلیغاتی

[۶۴]

وَ اِشْتَفِرُّوْا مِنْ اِشِّ تَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ - هر که را که می توانی با بانگ خودت به حرکت کردن برانگیزی. که این بانگ تبلیغ و موسیقی و آواز خوانی همه را شامل می شود و همه روشهای گمراه کردن یاد شده را دربرمی گیرد.

گمراه کردن تبلیغاتی برنده ترین سلاح شیطان محسوب می شود، چنان که در آغاز آفرینش شیطان با چنین صوتی آدم و همسرش را فریب داد و آنان را از بهشت بیرون کشید، و شیاطین در سراسر تاریخ با سوگند یاد کردن به دروغ و شیپورهای تبلیغاتی خود به مبارزه پرداخته اند، و در پیرامون طاغیان همیشه سپاهیان از مدعیان فکر و دین سلطان خویش را تأیید کرده و بندگان خدا را فریفته اند.

شبکه های گمراه کنندگی تبلیغی هنوز هم بدترین نقش را در تسلط شیطانی خویش بر مستضعفان به کار می اندازند، و به همین جهت لازم است که ملت در بالاترین تراز فهم خود را نگاه دارد تا بتواند به مقابله با این گمراهسازی پردازد، و اگر جز این باشد آدم کشان آنان را، با فریب دادن و حيله گری، آرام آرام به سوی کشتارگاه روانه می سازند.

۶۱

ب: ترساندن

وَ اَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ

و با سواران و پیادگان بر ایشان

ص: ۲۶۱

بتاز. «ارهاب و به هراس انداختن وسیله ای شیطانی است که دستیاران شیطان، هر وقت که مردمان برای پاسداری از دین خود به خویشتن حرکتی می دهند، یا به آن آغاز می کنند که درباره دست یافتن به حقوق خویش بیندیشند یا عقلهای خود را به کار اندازند، از آن استفاده می کنند.

ج: تباہ کردن اقتصاد

وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

و در اموال و فرزندان با ایشان شریک شو. و این روش سومی است که شیطان بر آن تکیه می کند و آن ایجاد فساد در نظام اقتصادی است، و چون اقتصاد بر اثر استیلاي سرمایه داران کافر تباہ شود، پرستش خدا سخت دشواری پیدا می کند، بدان جهت که شیطان، پس از مستولی شدن دستگاههای او بر مال، روزی آنان را قطع می کند.

د: فساد پرورش و تربیت

اما مشارکت در اولاد به معنی فساد پیدا کردن تربیت کودکان است، و شیطان با پدر در پرورش فرزندانش شریک می شود، و هر چه زودتر آنان را در اختیار خویش می گیرد تا فکر خود را به ایشان تزریق کند تا حاملان رسالت او شوند.

معنی عمیق برای این آیه چنین است: اگر انسان به فطرت خود واگذار شود، از زندگی خود فایده می برد، ولی شیطان همراه با انسان در هر چیز همچون شریکی وارد می شود و شیرۀ تلاشهای او را می مکد، پس انسان بهره ای برای زندگی آخرت خویش به دست نمی آورد و همچون برده ای در اختیار شیطان قرار می گیرد.

ه: ترغیب و تشویق

وَ عِدَّتُهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا

و به آنان وعده ده، و شیطان

جز برای فریب دادن وعده نمی دهد.» ۶/ این آخرین نقطه ای است که شیطان و دستیاران وی بر آن اعتماد و تکیه می کنند، و آن اسلوب ترغیب و تشویق است، و به سبب خطرناک بودن این نقطه، خداوند سبحانه و تعالی آن را تسفیه کرده، بدان جهت که صدای دنیا و همانندهای آن آدمی را چندان فریفته می سازد که چشمش کور می شود و حق آشکار را نمی بیند.

غرور به معنی فریفتن است، و راغب در کتاب مفردات خویش آورده است که: غرور هر چیزی است که انسان را بفریبید، از جاه و شهوت و شیطان، و از آن جهت به شیطان تفسیر شده که او پلیدترین فریبنده است.

پرستش خدا عصمت و هدایت است

[۶۵]

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ - تو را بر بندگان من دست و تسلطی نیست. پرستش خدا سبحانه و تعالی و پیوستگی پیدا کردن به او عصمت و وسیله هدایتی است برای آن که آدمی در دام شیطان نیفتد، و سبب پیدا شدن هدایت در بینش و بصیرت، و نیرومندی در اراده، و پناهگاه در گرفتاری است، و آن کسان که به خدا کافر می شوند و به ریسمان او متشبث نمی شوند، شیطان با فریفتن خود آنان را گمراه می سازد، و از سپاهیان خویش مایه هراس ایشان می شود، و در مال و فرزند شریک ایشان می شود.

به همین سبب هیچ کس نمی تواند بدون تمسک به ریسمان محکم خدا از چنگال شیطان رهایی پیدا کند.

و به همان گونه برنده ترین سلاح شیطان ترساندن به صوت است، بزرگترین دژ مؤمن چیزی جز ایمان نیست که او را از شر گمراه سازی مردمان دور نگاه دارد.

این به بینشهای حاصل از وحی و نور عقل حاصل می آید، و بنا بر این نماز و

ص: ۲۶۳

روزه و دیگر عبادتها وسیله ای برای اندیشیدن سالم و ایستادگی در برابر عوامل انحراف و کجراهی فکری محسوب می شود. و این آیه گفته خداوند متعال را در سوره النحل تفسیر می کند:

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ - پس چون به خواندن قرآن می پردازیم، از شیطان رانده شده به خدا پناه بر*چه شیطان را سلطه و استیلائی بر ۶/ آن کسان نیست که ایمان آورده اند و بر خدای خویش توکل دارند* او بر کسانی مسلط می شود که او را دوست می دارند، و بر کسانی که به دست او مشرک شده اند» (النحل ۹۸-۱۰۰).

و(السلطان) به معنی قدرت است.

وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا

و پروردگارت برای وکیل بودن کافی و بسنده است.» این امر سخت طبیعی است که اراده شیطان نمی تواند در برابر خواست خدا ایستادگی کند. بدان سبب که وعده خدا حق است، و شیطان جز به فریب وعده نمی دهد، و خداوند متعال به بندگان خویش وعده داده است که او برای دور کردن شیطان از آنان وکیل ایشان است و دامهای او را می برد و حيله های او را از اثر می اندازد.

مقاومت ورزیدن در برابر اسباب انحراف در نفس، با جریان کلی آفرینش و فطرت که مجسم کننده آن سنتهای خدا و قوانین طبیعت است، پهلو به پهلو پیش می رود، و انحراف بر ضد این جریان است، و به همین جهت انحراف در درون خود عوامل تلاشی و برافتادن را حمل می کند، حتی اگر به روشهای پیچیده ترساندن و فریفتن توسل جوید.

[۶۶]

رَبُّكُمُ الَّذِي يُرْجِي لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ - پروردگار شما کسی است که کشتی را در دریا برای شما به پیش می راند.» این مقایسه ای میان فریب شیطان و نعمتهای خدا است، پس اگر هدف

ص: ۲۶۴

شیطان دست یافتن به این مقاصدی باشد که خدا از آنها یاد کرد، خداوند تبارک و تعالی انسان را از چنگال شیطان خلاص می کند و به او در تسخیر طبیعت مدد می رساند، به همان گونه که کشتیها را به خاطر مصالح بشر در دریا به حرکت می اندازد.

إزجاء به معنی راندن و به حرکت واداشتن است، و جز با آفریده شدن عوامل مؤثری که مساعد و مناسب با این ازجاء باشد، خواه بادی که آنها را به حرکت درمی آورد و تولید امواج می کند، یا به سبب ماهی که عامل ایجاد کشند (جزر و مد) است، یا با آفریدن عواملی که به حرکت درآوردن کشتیها بر روی سطح آب کمک می کند.

لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا

-تا خواستار فضل و بخشش او شوید، که او نسبت به شما رحیم و مهربان است. « ۶/ پیوسته کشتیها بهترین وسیله برای بازرگانی بوده است، و نقل و انتقال فضل و بخشش خدای تجسم یافته در کالاهای گوناگون از سرزمینی به سرزمین دیگر است، و با وجود پیشرفت وسایل نقل در خشکی همچون هواپیماها و اتوموبیلها و قطارها، هنوز هم انتقال این کالاها به توسط کشتی بر نسبتی است که با نقل به وسیله دیگر آلات نقاله قابل مقایسه نیست، و علاوه بر این دریاها پیوسته برترین و بزرگترین منبع خوراک پاکیزه بشر بوده است.

روش قرآن حکیم متکی بر رساندن حقیقت به ژرفنای اندیشه است، و عمق قلب، تا حجابهایی را که میان آن و آنها قرار گرفته است بردارد و شخص به ذات خود حقایقی را مشاهده کند. و علم حق است که عبارت از کشف و شهود و برقرار شدن پیوستگی مستقیمی میان قلب و حقیقت (از روی پل معرفت و شناخت) است. و در این جا پروردگاران سبحانه و تعالی به ما یادآوری می کند که او خود، به ذات خویش روشی وجدانی بر رفع حجابها و شهود و نگرش واقعی اعتماد می کند. و شاید حدیث سطر بعد همین روش را در نظر ما مجسم سازد:

مردی نزد امام صادق (ع) آمد و به او گفت: ای پسر رسول خدا! مرا به خدا

راهنمایی کن و بگو که او چیست؟ چه من گرفتار مجادله کنندگانی در این خصوص شده و حیران مانده ام.

پس به او گفت: ای بنده خدا! هرگز بر کشتی سوار شده ای؟ گفت:

آری، گفت: آیا اتفاق افتاده است که کشتی سواری تو در جایی بشکند که نه کشتی دیگری سبب نجات تو شود، و نه با شنا کردن بتوانی خود را از مهلکه خارج کنی؟ گفت: آری.

گفت: آیا هیچ بر دل تو گذشت که چیزی از چیزها می تواند تو را از گرفتاری نجات بخشد؟ گفت: آری، و آن گاه امام صادق (ع) گفت: این چیز همان خدای توانا است که در آن جا که هیچ راه نجاتی وجود ندارد، قادر بر نجات دادن تو است، و در آن جا که یار و مدد کاری وجود ندارد یار و مدد کاری برساند. (۱)

[۶۷]

وَ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا - إِيَّاهُ - و در آن هنگام که در دریا با یک بدبختی و گرفتاری رو به رو می شوید، همه کسانی که آنان را به یاری می طلبید گم می شوند، و تنها او باقی می ماند. «در لحظه های خطر بنده به یاد پروردگار خویش می افتد و قلب انسان به خدا آویخته می شود و نه به ذات خودش که آن را می پرستد یا به طاغوتی که نسبت به او خضوع می کند.

۶/ خدا بدین گونه بر ذات خود استدلال می کند، و هیچ کس از ما نیست که زمانی گرفتار لحظاتی از سختی و گرفتاری نشده باشد، در آن هنگام که خطرها ما را در میان خود فرامی گیرند و بنا به فطرت خود می دانیم که از آن خدایان پنداری که جز خدا پرستیده می شوند هیچ کاری بر نمی آید، پس قلبها به رب الارباب یا پروردگار پروردگاران پنداری اتصال پیدا می کند، و به مناجات گرمی آغاز می کند، و پروردگار در برابر ما درهای رحمت خودش را می گشاید، و مژده های فضل و بخشش او به ما می رسد و با خواندن او و پناه جستن به او ما را نجات می دهد.

ص: ۲۶۶

فَلَمَّا نَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا

و چون شما را از خطر برهاند و به خشکی برساند، از او دوری و اعراض می کنید، و انسان کافر نعمت و حق ناشناس است. پس به جای آن که شکرش افزون شود طغیان و کفرش به نعمتهای خدا افزایش پیدا می کند، و «کفورا» صیغه ای است که بر دوام یافتن و استمرار دلالت دارد.

[۶۸]

أَفَأَمِّنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ - آیا به آن اطمینان دارید که گوشه ای از خشکی شما را در خود فرو نخواهد برد؟ از قدرت خدا به کجا می گریزید؟! درست است که او شما را از دریای خشمگین رها کند، ولی چه کس به شما تأمین داده است که در خشکی فرو نخواهید رفت، یا گرفتار انفجار آتشفشانی نخواهید شد؟ و این آیه اشاره به امکان حدوث تغییرات زمین شناختی در هر لحظه دارد.

أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا

یا گرفتار باد حامل ریگ و شن نخواهید شد؟ در هنگامی که کاروانهای اعراب در صحراهایی به حرکت درمی آمد که بادهای ریگهای تپه های شنی را از جای می کند و همراه خود به پیش می برد و کاروانها را با هر چه از وسایل بارکشی و سواری و کالا که داشتند، همراه با خودشان در ریگ و شن مدفون می کرد، و شاید این گونه بادهای را حاصب می نامیده اند.

طبیعت آدمی چنین است که نخست به جای سپاسگزاری در برابر نعمتهای خدا، و ثانیاً رهایی از بلا به کفر و کفران می پردازد.

ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلاً

و سپس هیچ حامی و وکیلی برای خود نخواهید یافت. ۶/ پیش از این در همین سوره خداوند متعال به ما یادآوری کرد که او در دفع شیطان وکیل مؤمنان است، ولی آیا وکیل کافران برای دور کردن مرگ و زیان از

ص: ۲۶۷

ایشان کیست؟ این آیه به ضرورت رجوع کردن به خدا اشاره می کند بدان سبب که او قوی است و هیچ قوه و نیرویی برتر از نیروی او نیست.

در آن هنگام که خدا از روشهای عمل شیطان به ما یادآوری می کرد، او را کوچک شمرد و گفت که بندگان خدا به فضل او از ابلیس نیرومندترند، پس اگر شیطان می تواند پیروان خودش را بفریبد و اغوا کند، خداوند می تواند آنان را مستقیماً هلاک سازد بدون آن که در آب دریا غرقشان کند، یا در خشکی به ژرفنای فروشان برد، یا گرفتار بادهایشان سازد که هیچ چیز را بر جای نمی گذارد و آنها را می روبد و با خود می برد.

پس از بلا یا شکنجه و عذاب است یا رحمت

[۶۹]

أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا - آیا از آن ایمنی دارید که بار دیگر شما را در آن (دریا) باز نخواهد گرداند، و باد سختی برای غرق کردن شما به سبب کفر ورزیدنتان نخواهد فرستاد، و سپس برای خودتان هیچ یار و یآوری برای مقابله کردن با ما نخواهید یافت؟» این آیه اشاره به نادانی انسان دارد، چه به کجا می تواند برای فرار از عذاب خدا بگریزد؟! او اگر فرصت او را مست کند، و پیوسته رسیدن نعمتها او را بهت زده سازد و از سپاسگزاری پروردگار خویش غافل بماند، آیا این همه برای او سودی خواهد داشت؟! خدا بر آن توانا است که آنچه را که بر تو رسیده است فراموشت سازد، و این به نفع تو نیست، چه ممکن است از سوراخی که در مرتبه اول گزیده شدی بار دیگر نیز گزیده شوی! بر تو لازم است که همیشه بلا را به یاد داشته باشی تا بدین وسیله به یاد خدا سبحانه و تعالی بیفتی تا از یک سوراخ دو بار گزیده نشوی.

هنگامی که خداوند متعال امتی را گرفتار بلایی می سازد، این ابتلا را خود برای خویشان فراهم آورده بوده اند، و هدف آن رهانیدن ایشان از کارهای بد و

ص: ۲۶۸

گناهانی بوده است که مرتکب آنها شده بودند، و به همان گونه که درد نشانه بیماری است، بلا نیز نشانه گناهکاری است، پس اگر کافر شوند و به گمراهی خود ادامه دهند و گرفتار بلا شوند، این بلا نشانه آن است که خدا آنان را به سبب گناهکار بودن بیم می دهد، و آنان را از این بلا- رهایی نمی بخشد مگر آن که خلوص نیت پیدا کنند، ۶/ و خلاصه آن است که: خداوند سبحانه و تعالی از آن جهت انسان را مبتلای به بلا می سازد که روح ایمان را در او ژرفتر سازد، ولی او گاه پس از رهایی از بلا کافر می شود، و گاه بلا به عذاب تحول پیدا می کند.

خداوند سبحانه و تعالی به عیسی (ع) گفت: «ای عیسی! مبادا نافرمان به من تو را به تمرد نسبت به من و نافرمانی برانگیزد، که روزی مرا می خورد و دیگری را می پرستد، و سپس در هنگام ناراحتی و بدبختی تو را می خواند و من دعوت او را اجابت می کنم، سپس بار دیگر به آنچه بر آن بود بازمی گردد، پس به تمرد نسبت به من برمی خیزد، یا در معرض خشم من قرار می گیرد، پس سوگند به خودم که او را چنان می گیرم و گرفتار می سازم که هیچ پناهگاهی برای او وجود ندارد، و جز من پناهگاهی نیست.»

پس بلا میزان و ترازویی برای بنده است که گاه از آن هدایت می گیرد و خدا او را مشمول رحمت خویش می سازد، و گاه طغیان می کند و خدا بلا را به عذاب مبدل می سازد؛ خدا کوه طور را به بالای سربنی اسراییل بالا برد و آنان را به آن تهدید کرد که کوه را بر روی آنان فروخواهد افکند، ولی آنان نیت خود را خالص کردند پس خدا به ایشان بازگشت و توبه آنان را پذیرفت، و چون بار دیگر به گمراهی خویش بازگشتند، خدا عذاب را بر ایشان بازگردانید، و بنا بر این بر ما لازم است که همیشه این را بدانیم که بلا- زنگ و آژیر بیم دادن است، پس از شنیدن آن به اصلاح انحراف خویش پردازیم و رو به سوی خدا کنیم، پیش از آن که به صورت عذابی فراگیر درآمده باشد.

[۷۰]

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ - و به فرزندان آدم کرامت و عزت و حرمت بخشیدیم.»

ص: ۲۶۹

با عقل و اراده و تعادل خلقت، و قدرت بدن برای راست حرکت کردن و وجود دستگاههای دقیقی در بدنش که به او در تحکم و فرمانروایی داشتن بر طبیعت مدد می رساند. و همین گونه با هدایت کردن آنان و با این که پیامبران و صدیقان در آن هنگام که رسالتهای او نازل می شد سبب راهنمایی آنان می شدند. و نیز با مسخر ساختن طبیعت و آماده آشکار شدن چیزها برای ایشان کرامت نصیب آنان ساخت.

وَ حَمَلْنَاَهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ

و در دریا و در خشکی وسایل حمل و نقل آنان را فراهم آوردیم.» حمل کردن آنان در خشکی به این بود که زمین را سخت قرار داد که بر آن می توانستند جا به جا شوند و برای این کار اسب و استر و خر را مسخر ایشان ساخت تا بر آنها سوار شوند. و همچنین وسایل انتقال دیگری را در اختیار ایشان قرار داد تا به فضل او از جایی به جای دیگر منتقل شوند، به همان گونه که حمل کردن آنان را در دریا با سوار شدن بر کشتیهایی که در دریاها پیش می رفتند فراهم ساختیم.

۶/

وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

و از خوراکیهای پاکیزه و خوشمزه روزی آنان ساختیم و آنان را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری بخشیدیم.» ۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۷۱ تا ۸۱]

اشاره

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَ لَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا (۷۱) وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَ أَضَلُّ سَبِيلًا (۷۲) وَ إِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَا تَخْذُوكَ خَلِيلًا (۷۳) وَ لَوْ لَا أَنْ تَبْتِنَاكَ لَقَدْ كَدَّتْ تَرْكُنَ إِلَيْهِمْ شَيْنًا قَلِيلًا (۷۴) إِذَا لَأَذْفَنَّاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَ ضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا (۷۵) وَ إِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا (۷۶) سَنَّهُ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا (۷۷) أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِكَ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا (۷۸) وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا (۷۹) وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا (۸۰) وَ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا (۸۱)

ص: ۲۷۰

۷۳ [لیفتنونك]

بلغزانند و از آنچه به تو وحی کرده بودیم منحرفت کنند.

۷۴ [ترکن]

تمایل پیدا کنی.

۷۶ [خلافك]

پس از تو.

ص: ۲۷۱

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در درس گذشته قرآن برای ما از مکر و حیلۀ شیطان سخن گفت، و در این درس ما را بر آن بصیرت می بخشد که چگونه در برابر او مقاومت و ایستادگی نشان دهیم، و قلبهای مؤمنان را با سخن گفتن درباره سنت خدایی که پیامبران از آن پیروی کرده و به پیروزی رسیده بوده اند، ثبات و استقراری بخشد.

در آن هنگام که خدا همه مردمان را با پیشوایانشان فرامی خواند، آیا دوست داری که امام و پیشوایت شیطان باشد؟ و آن هنگام که کتابها (نامه ها)ی عمل منتشر می شود، آیا دوست داری که کتابت به دست چیت باشد؟ در آن هنگام کسانی با کتاب به دست راست می آیند که بصیرت خواندن به آنان داده شده و کتاب خویش را می خوانند بدون آن که چیزی از پاداش ایشان کاسته شده باشد، و به سنگینی لیف قرار گرفته در شکاف هسته خرما به ایشان ستم نمی شود، در صورتی که در آنجا کسان دیگری دیده می شوند که کتاب به دست چپ دارند و کورند و راه به جایی نمی برند. آری، آنان در دنیا نمی دیدند، و پاداششان آن است که در آخرت نیز چنین باشند.

عاقبت نیکو بهره آن کسان است که در مقابل خدعه و فریب شیطان مقاومت می ورزیدند. ۶/ و کسانی به رسول خدا (ص) فشار می آوردند که بعضی از

آنچه را که به او وحی شده است تغییر دهد تا او را دوست خود بگیرند، و خدا با بخشیدن عصمت و خودداری از گناه بشر را از شر ابلیس حفظ می کند، و پیغمبر، به فرمان خدا، معصوم از آن بود که به آنان تمایلی نشان دهد، و اگر اندکی به خواسته ایشان روی خوش و تمایل نشان می داد، در آن صورت عذابی دو برابر در دنیا و دو برابر پس از مرگ می چشید، و خدا به هیچ وجه به او یاری نمی کرد.

مؤمنان بدین گونه در برابر مکر ابلیس و شیاطین که هدفشان گمراه ساختن ایشان به نیرومندی خود و نیز ترساندن پیغمبر از آن بود تکیه کردند و می خواستند او را از سرزمین خویش دور سازند استقامت ورزیدند، ولی اگر چنین کاری را انجام می دادند گرفتار عذاب می شدند، و این سنت خدا در گذشتگان بوده است و سنت خدا تغییر ناپذیر است.

برای آن که در برابر فشارهای شیاطین ایستادگی کنیم، بر ما واجب است که نماز را در ظهر و عصر اقامه کنیم، تا به اوقات ادای نمازهای مغرب و عشا برسیم، و نماز صبح و خواندن قرآن را در هنگام فجر فراموش نکنیم که فرشتگان ناظر و گواهی دهنده بر آنند، و این که شب هنگام برای گزاردن نماز نافله (مستحب) از خواب برخیزیم، که این وسیله ای برای نزدیک شدن به پروردگار و رسیدن به مقامی پسندیده است، و این که از خداوند متعال بخواهیم که در آمدن ما به هر کار و بیرون آمدنمان را از آن مقارن با صدق و درستی سازد، و از جنب خود برای ما وسیله پیروزی فراهم آورد، و ما را به زنده نگاه داشتن حق و کشتن باطل موفق و کامیاب سازد.

برنامه های رسالت برای مبارزه و چالش با نقشه های ابلیس چنین بود، که آنها را می توانیم به پنج دسته تقسیم کنیم: برپا داشتن واجبات، بیداری در شب، داشتن صدق در همه ایستارها، توکل بر خدا، و سرانجام متکی بودن بر نصرت و یاری او. و این است محتوی رسالت خدا که آن را بر بنده اش محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله وحی کرد.

از آن روی که سوره اسراء حقایق وحی الاهی را برای ما بیان می کند، از

وحی در بیشتر دروس آن با ما سخن می گوید، و نیز در ضمن بیان حقایق دیگری که با وحی تناسب دارد، همچنین قضیه مکر ابلیس که می خواست و می خواهد تا فرزندان آدم را اغوا و گمراه کند، و به همین سبب خداوند برای آنان ریسمانهای رهایی از مکر شیطان را از طریق وحی و رسالت در دسترس ایشان قرار داد.

۶۱

شرح آیات:

اشاره

پیشوایی قرآن برای رسیدن ما به هدایت و رستگاری است

[۷۱]

يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ - روزی که همه مردمان را همراه با امام و پیشوای ایشان می خوانیم. در آن روز خداوند سبحانه و تعالی هر امت را با امام آنان می خواند، و امام منعکس کننده ارزشهای امت خویش و تجسم بخشیدن به آنها در هر فرد از افراد امت است، و بنا بر این واجب است که قیادت و پیشوایی از امت سرچشمه گیرد، و در واقعیت آن زندگی کند، هر پیشوایی که از امت برنخیزد مایه بقا و دوام ندارد، بدان سبب که طبیعه با هر فرد از این امت تنافر و ناسازگاری دارد. و امام همان قرآن وحی شده به رسول خدا (ص) است، و او کسی است که تجسم بخشنده به قرآن و قرآن ناطق است، پس اندیشه مکتبی پیشوا است و آن را این امام ناطق به آن تجسم می بخشد، و بر انسان لازم است که پیش از پیروی شخص از اندیشه و فکر پیروی کند، و به شناخت خط سیر پیشوا پیش از شناختن خود او بپردازد، پس اگر می خواهی از یک قیادت و پیشوایی پیروی کنی، نخست می باید به شناختن خط او بپردازی.

در حدیثی درباره قرآن آمده است:

«هر کس آن را امام خود قرار دهد، او را به بهشت راهنمایی می کند، و چون آن را پس پشت خود اندازد، به جهنم می راند.»

چگونه ممکن است که قرآن را پیشوا و امام خویش قرار دهی، بدون این که پیشوایی و رهبری آن را بر حسب معیارهای آن برگزیده باشی؟

ص: ۲۷۴

فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُضَلُّونَ فَتِيلًا

-پس آن کس که کتابش را به دست راست او داده باشند، از جمله کسانی است که کتاب خود را می خوانند و به اندازه لیف شکاف هسته خرمايي (سر سوزنی) به ایشان ستم نمی رسد. « آن کسان که پیروی قرآن کرده اند، به نام قرآن خوانده می شوند، و آن امامی که به نام قرآن به پیروی از او برخاستند و از جمله قرآنیان شدند. و چون قرآنی شده اند، خداوند متعال حق آنان را تمام و کمال می دهد، بی آن که به اندازه فتیلی در این باره به ایشان ستم شود؛ و فتیل رشته باریکی است که در شکاف هسته خرما قرار گرفته است، و شاید پایان آیه دلالت بر آن توهمی داشته باشد که شیطان آن را در روح پیروان خودش پراکنده می سازد به این که عمل خیر پاداشی ندارد باطل است.

۶/ معنی این آیه آن نیست که خدا به هر کس که نامه عملش در روز حساب قیامت به دست راستش نباشد ستم می کند، بلکه خدا عادل است و اگر از بندگانش به عدل خود مؤاخذه کند، هیچ یک از افراد بشر نجات پیدا نخواهد کرد، بلکه خداوند متعال جز به فضل و بخشندگی خویش به رسیدگی به عمل بندگانش نمی پردازد، و در دعایی آمده است که «خدا یا به فضلت با ما عمل کن و جزای ما را بده، و به عدلت ما را مگیر، چه ما را طاقت رو به رو شدن با عدل تو نیست، و هیچ راه نجاتی جز از طریق عدلت به دست نمی آید». و خداوند سبحانه و تعالی به مردمان ستم نمی کند، بلکه این مردمانند که بر خود ستم روا می دارند، پس اگر در سرای دیگر خدا آنان را معاقب سازد، این معامله ای است که در برابر ستم کردن بر نفس خودشان بهره ایشان می شود.

[۷۲]

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا - و هر کس که در این (دنیا) کور باشد، در آخرت نیز کور است و گمراهتر. « خداوند متعال خط سیر کلامش را تغییر داده، و به جای آن که، مثلاً،

ص: ۲۷۵

بگویند: «و آن کس که کتابش را به دست چپش داده اند»، گفته است: «و آن که در این جا کور باشد...» و اگر جز این می بود، صفت اساسی آنان آشکار نمی شد، و به هر صورت صفت ممیزه ای وجود دارد که بنا بر آن بعضی از مردم از «اصحاب الیمین» می شوند و بعضی دیگر از «اصحاب الشمال»، و ذکر این صفت در یکی از آنان به معنی وجود عکس آن در دسته دیگر است، پس صفت اصحاب شمال کوری است، و بنا بر این صفت اصحاب یمین بینایی خواهد بود، و شاید «عمی» و کوری در قرآن مرادف با ناهمی و بی خردی بوده باشد.

داشتن عقل و فهم در دنیا ضامن سلامت در آخرت است، بدان سبب که انسان فهیم و عاقل جز بنا بر تقدیر و حکمت عمل نمی کند، و بنا بر این نسبت گناهان و خطاهای او کاهش پیدا می کند، و آن کس که در زندگی دنیا از روی عقل و فهم عمل نمی کند و این عقل و فهم او را از ارتکاب گناهان و معصیتهای بازمی دارد، در آخرت برای نظر کردن به رحمت خدا کور است، و کلمه «أضَلَّ» اسم تفضیل بر وزن أفعال است یعنی گمراهی شدیدتر دارد.

خداوند برای انسان فرصت فراوانی قرار داده است تا به هدایت راه یابد، پس اگر هدایت را نپذیرد، و به خدا کافر شود، و از انگیزه های هدایت در جان خود غفلت ورزد، در آخرت کوری کمتری از آن کوری که در دنیا بنا بر آن حرکت می کرد نخواهد داشت بلکه «أضَلَّ سبیلاً» یعنی گمراهتر است، زیرا که پاداش از گونه عمل است، پس هر کس که شعله ۶/ هدایت را در جان خویش خاموش کند، و به راه راست راه نبرد، عاقبت او نیز چنین خواهد بود، و بنا بر این واجب است که آدمی در دنیا به طرف هدایت گام بردارد تا در آخرت کور محسور نشود؛ و از آیه چنان برمی آید که شیطان در آن می کوشد که حجابی در برابر بینایی و بصیرت او فراهم آورد، و این از طریق گمراه کردن بشر است که در آیات پیشین به صورت «وَ اِشْرَاقُ مِّنْ اِشْرَاقٍ مِّنْهُمْ بِصَوْتِكَ» تعبیر شده و بر انسان واجب است که به مبارزه با آن برخیزد و سر در برابر فریب شیطان فرو نیاورد، و برای دسترس پیدا کردن به اسباب هدایت تلاش کند، و از گردنه ها و موانعی که ابلیس بر سر راه او

قرار داده است بگذرد، تا بصر و بصیرت او بر جای بماند، و در آخرت کور محسور نشود، و به هیچ کس اجازه آن را ندهد که سبب کوری او شود.

رسول به چالش و مبارزه با فشار می پردازد

[۷۳]

و هر انسان مسئول بصیرت و بینایی خویش است تا شیطان حجابی در برابر آن پدید نیاورد، و او را از خط راستی که برگزیده است بر اثر پامال شدن در برابر فشارها منحرف نسازد، و رسول خدا (ص) به همین گونه در برابر فشارهایی که پیروان شیطان بر او وارد می آوردند تا به تغییر رسالت پردازد ایستادگی می کرد.

تعبیر قرآنی در بیان اندازه چگالی فشارهایی که صاحب هدایت با آنها رو به رو می شود، بسیار رسا و بلیغ است، حتی در مرد بزرگی که امام علی (علیه السلام) از او توصیف می کند تأثیر کرده و چنین گفته است:

«درود فرست بر آن کس که راهنمای تو در شب بسیار تاریک است و اسباب تو را با ریسمان طویل شرافت در دست دارد و عشیره ای بس درخشنده دارد و از آغاز، قدمی بغایت ثابت و نیز بر خاندان برگزیده او درود فرست.»

و پروردگار ما در ضمن اشاره کردن به این فشارها می گوید:

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتُنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ

و نزدیک بود که (کافران) تو را درباره آنچه به تو وحی کرده ایم بفریبند. «کافران و مشرکان در آن می کوشیدند که رسول را فریب دهند، و او را از آنچه خدا به او وحی کرده است، ۶/ با وسوسه و تشکیک و ترساندن و وارد آوردن فشارهای اجتماعی و روانی دور سازند.

لَتَفْتُرِي عَلَيْنَا غَيْرَهُ

تا چیز دیگری را (به جای وحی) به دروغ به ما نسبت دهی. «هدفشان تنها این نبود که تو را از رسالت دور سازند، بلکه می خواستند این رسالت را برای مصالح خویش در اختیار خود درآوردند، زیرا که چنان می اندیشیدند که اگر تو را از دین خودت دور کنند، امکان آن هست که به آن بازگردی، ولی

چون بر رسالت خود دروغ ببندی و دروغ در آن داخل کنی، این رسالت به صورتی بد شکل و گرفتار دستبرد شده فهمیده می شود، و در نتیجه از دین خودت دور می شوی، و این همان کاری است که امروزه استعمار انجام می دهد و اسلام را به هر صورت که بخواهد نمایش می دهد، و آن را از خط سیر خودش دور می سازد، و آن را دین رسوم و آداب و صورت سازیهای محض جلوه گر می سازد، و این پس از آن است که جوهر آن را از آن بیرون می کشد و برای این کار مدعیان دین را در اختیار خود قرار می دهد.

وَ إِذَا لَاتَخَذُوا كَخَلِيلًا

و در آن هنگام تو را دوست خود قرار می دهند.» پس از آن که رسالت را به صورت خاطر خواه آنان در آوردی و خلوص به ایشان نشان دادی، پاداش تو بلندی مرتبه و جایگاه در نزد آنان خواهد بود، و به همین سبب بر مبلغ دین واجب است که در هر اوضاع و احوال از اصول و مبادی خویش چشم نپوشد و به خاطر رسالتهای پروردگارش فداکاری کند.

[۷۴]

وَ لَوْلَا أَنْ بُنِّتَاكَ لَقَدْ كِدْتِ تَوَكَّنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا - و اگر بخشیدن ثبات و استواری به تو نبود، نزدیک بود که اندکی به ایشان تمایل نشان دهی.» اگر اتصال و پیوستگی رسول (ص) به سرچشمه قوت و نیرو نبود، فشارها او را به آن مجبور می ساخت که از رسالت خود بازایستد، و محال است که رسول از اصول و مبادی خود جدایی گزیند؛ و روایان گفته اند که سبب نزول آیه آن است که مشرکان به نزد رسول (ص) آمدند و به او گفتند: (از دشنام دادن به خدایان ما، و سفیهانه شمردن اندیشه ها و رؤیاهای ما چشمپوشی کن و این بردگان و ناچیزان را که بوی گند زیر بغل آنان مایه ناراحتی است رها کن، تا ما به نشست و برخاست با تو پردازیم و به سخنان گوش فرا داریم)، پس رسول به طمع مسلمان شدن آنان افتاد، و این آیه نازل شد؛ و در حدیث عیاش از صادق (علیه السلام) آمده است که چون از او درباره این آیه پرسش کرد، گفت: چون روز فتح فرارسید، رسول خدا بتانی را از مسجد الحرام خارج می کرد، و یکی از این بتان ۶/ بر کوه مروه قرار داشت،

ص: ۲۷۸

قریش از او خواستند که آن بت را بر جای خود باقی گذارد، ولی او چنین نکرد و فرمان به شکستن آن داد، پس این آیه نازل شد. (۱)

و شاید آیه الهامبخش آن باشد که مبلغ و خواننده به دین گاه به این اندیشه می افتد که بعضی از اعمال رسالت خویش را به امید آن که مخالفان به دین گردن نهند تغییر دهد، و این نیز به نوبه خود خطا است، و دو روایت گواهی بر این تفسیر است.

علی رغم آن که عصمت رسول که آیه (۷۴) به صراحت دلالت بر آن دارد که رسول خدا هرگز در این اندیشه نیفتاد که به خواسته مشرکان تن دردهد، و شاید چنین اندیشه ای بر ذهن او همچون یکی از روشهای اصلاح مطرح شده گذشت، وی به شتاب آن را بنا بر عصمتی که خدا به او عنایت کرده بود طرد کرد؛ و از او روایت شده این قول پس از نزول آیه: اللهم لا تکنی الی نفسی طرفه عین ابداء-خدایا! هرگز به اندازه یک چشم به هم زدن مرا به خودم وامگذاری». (۲)

[۷۵]

إِذَا لَأَذْفَأَكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ - در آن صورت (عذاب خود را) دو بار در زندگی و دو بار در مرگ بر تو می چشاندیم. و نظر به بلندی مقام رسول و بزرگی مسئولیتهای وی، او نیز به اندازه این مسئولیتهای در معرض حساب قرار می گیرد، و هر چه مسئولیت انسان بیشتر شود، بیشتر در معرض حساب پس دادن قرار می گیرد، و بر عکس کسانی که حامل مسئولیت بزرگی نیستند، بدان جهت که انحراف رهبری به منزله انحراف بخش بزرگی از امت است.

ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا

-سپس برای خود یار و یاور بر ضد ما نخواهی یافت. و این آیه پاسخی به آیه پیشین:

ص: ۲۷۹

۱- (۲۱) - تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۰۸.

۲- (۲۲) - تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۰۸.

وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أُوتِيتَ بِهِ وَإِذٍ لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا

است، یعنی اگر انحراف پیدا کنی کسانی را خواهی یافت که به یاریت در دنیا پردازند، ولی آیا چه کس در برابر عذاب خدا به یاری تو برمی خیزد و از آنت می رهاند؟ ۶/ [۷۶]

وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا — و چیزی به آن نمانده بود که (مشرکان) تو را در اندیشه ترک کردن از این سرزمین بیندازند و از آن بیرون کنند. «انسانی که حامل رسالت است، ناگزیر باید این نکته را در نظر داشته باشد که هر چه زودتر در معرض فشارهای اجتماعی و مادی قرار خواهد گرفت، که از جمله آنهاست بیرون رانده شدن از سرزمین و به مهاجرت مجبور شدن و قطع رابطه اجتماعی و در معرض آزار قرار گرفتن، و آن کس که خواننده باشد که چه آزارهایی بر رسول الله (ص) وارد شده بود، اشک از چشمانش روان خواهد شد، مخصوصاً در آن هنگام که عمو و همسر خویش را در عام الأحزان یعنی سال غم و اندوه از دست داد، و هیچ کس را نیافت که مشرکان را از آزرده او بازدارد، پس آزار آنان فزونی یافت، و ابو لهب سروری قریش را به دست آورد، و آنچه بیشتر او را رنج می داد این بود که ابو لهب عموی او و از همه مردم به او نزدیکتر بود، و در صورتی که ابو لهب به مخالفت او برخاسته بود، آیا مشرکان دیگر نسبت به او چگونه نظر می کردند؟! پس از آن که زمین، با همه گستردگی بر او تنگ شد، به طائف هجرت کرد، و در آنجا همچون در مکه گرفتار سختی و مشقت بود، و پسر بچگان آن شهر با پرتاب سنگ خون از پای او روان می کردند، و چون وضع میان رسول و مردم مکه بحرانی تر شد، و در صدد کشتن او برآمدند، به مدینه هجرت کرد تا از این راه صفحه تازه ای در تاریخ با نور امیدواری گشوده شد.

«یستفزونک» یعنی تو را بیرون کنند، و این دومین نقشه ابلیس و شیاطین او بود که در تغییر رسالت و در آوردن آن به صورتی مطابق مصلحت خود شکست خورده بودند، و نتوانستند رسول را به آن بفریبند که هر چه زودتر به دین او خواهند پیوست، به ترساندن او متوسل شدند، و در صدد بیرون راندن صاحب رسالت

از سرزمین خود برآمدند.

و ملاحظه می کنیم که قرآن به این دو نقشه شیطان در آیه (۶۴) اشاره کرده و گفته است: **وَ اسْتَفْزِرُ مِنْ اِسْتَطَعَتْ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اَجْلَبَ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجَلِكَ .**

چنان است که گویی قرآن در این جا به شکست ابلیس از پیامبر ما اشاره کرده، و بر ما واجب است که نگذاریم در فریب دادن ما پیروز شود، مگر نه این است که ما از پیروان آن رسولیم؟! **وَ اِذَا لَا يَلْبُثُونَ خِلافِكَ اِلَّا قَلِيْلًا** - و بنا بر این در ایستادگی در برابر تو چندان درنگ نکردند. / یعنی نتوانستند پس از بیرون راندن تو از مکه با تو رو به رو شوند. و شاید در آیه اشاره ای به این سنت الاهی شده است که خداوند متعال آن را برای بندگانش مقرر داشته است: و آن این که فرستادگان خدا، و کسانی که به روش او پیش می روند، میخهای زمین اند و اگر آنان نباشند زمین مردمان قرار گرفته بر پشت خود را فروخواهد برد، و به وسیله آنها است که خدا نافرمانان نسبت به خود را از هلاکت به بدترین صورت حفظ می کند، پس چون مردمان سر به طغیان بردارند و این فرستادگان و پیروان ایشان را از سرزمین خود بیرون رانند، عذاب دردناک بر سر آنان فرود خواهد آمد. و اگر پیامبر ما (ص) هجرت به سوی مدینه را بر نمی گزید، مردم مکه گرفتار عذابی سخت می شدند، بلکه می بینیم که آنان، به سبب تلاشی که برای بیرون راندن از سرزمین خود کردند، در معرض کشته و اسیر شدن قرار گرفتند و سرزمینشان سرانجام به دست رسول (ص) و پیروان او فتح شد.

[۷۷]

سَنَّهُ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَّا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيْلًا - و این سنت فرستادگانی است که پیش از تو فرستادیم، و برای سنت ما دگرگونی و تحویلی نخواهی یافت. «سنت خدا تا روز قیامت تغییر نمی پذیرد، پس این از امور حتمی الاهی است، و تحویل به معنی بازگرداندن آن به صورتی دیگر است، و سنت خدا که در پیروزی فرستادگانش تحقق پیدا می کند، سنتی ابدی و حتمی است، و اوضاع و

ص: ۲۸۱

احوال طبیعی این حتمی بودن را برای آن فراهم می آورد، بدان سبب که کفر بر خلاف جریان کلی طبیعت سیر می کند، در صورتی که رسالتهای خدا پیروز می شوند و پیش می روند، از آن روی که در مسیر طبیعی زندگی پیش می روند، به همان گونه که با فطرت نیز توافق و هماهنگی دارند.

نماز

[۷۸]

چگونه انسان در برابر فشارهای شیطان مقاومت می ورزد؟ سیاق قرآنی به این پرسش، پس از آن که نقشه های ابلیس را برای اغوا کردن و فریب دادن فرزندان آدم و راندن آنان به طرف آتش بیان کرد، پاسخ می دهد، و این پاسخ به گزاردن نمازهای واجب، و صدق در درآمدن و بیرون شدن (المدخل و المخرج)، و توکل کردن بر خدا، و به یاری او اعتماد داشتن خلاصه می شود، و این پنج برنامه هایی است که مؤمن به وسیله آنها در برابر مکر و حيلة شیطان به چالش می پردازد و مقاومت نشان می دهد.

أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ

-نماز را در آن هنگام که خورشید رو به فرورفتن در مغرب می کند، برپای دار و اقامه کن. « ۶/ دلوک به معنی زوال و ناپدید شدن آن است، و از آن جهت به این نام نامیده شده که آدمی چشم خود را از شدت نورانیت آن پس از نگاه کردن به خورشید «دلک» می کند یعنی می مالد، و بعضی گفته اند که دلوک به معنی میل است، و زوال را از آن روی دلوک گفته اند که خورشید به وسیله آن به جهت مغرب میل می کند، به همان گونه که مغرب نیز به آن نامیده می شود، از آن جهت که خورشید متمایل به غروب کردن می شود.

إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ

-تا تاریک شدن شب. « غسق (همچون دلجه و ظلمه) معنی واحد شدت تاریکی دارند و فراگیر بودن آن، و شاید در نیمه شب صورت کمال اتمام پیدا کند.

وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا

و تلاوت کردن قرآن و

خواندن نماز در سپیده دم از آن جهت که قرآن خواندن در فجر مشهود و گواهی شده است.» قرآن فجر نماز صبح است، و نماز صبح را فرشتگان شب و فرشتگان روز مشاهده می کنند و بر آن شاهد و گواهند، و به همین سبب مستحب مؤکد است که نماز صبح در آغاز زمان انجام دادن آن در فجر یعنی هنگام دمیدن سپیده صبح گزارده شود.

چنان که می بینیم خداوند سبحانه و تعالی اوقات نماز را به جای آن که پنج باشد، سه معین کرده است، به دلیل نزدیک بودن دو وقت نماز گزاری ظهر و عصر، و مغرب و عشا به یکدیگر.

[۷۹]

وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ - و در هنگام شب، برای گزاردن نمازهای مستحب بیدار بمان. «نماز نافلة شب نانوشته و غیر واجب و مستحب است، و اگر جز نمازهای پنجگانه بر مؤمنان نوشته شده و واجب می بود، به نام نماز شب خوانده می شد برای پاداشی که داشت، و خدا در برابر فرشتگان خویش به داشتن چنین بندگانی مباحات می کند.

تهجد به معنی بیدار ماندن شب است برای خواندن نماز شب، و از هجود گرفته شده که به معنی خواب است، و متهجد کسی است که بر خواب شبش پیروز شود و بیدار بماند.

عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا

-باشد که خدا تو را به مقامی پسندیده مبعوث کند.» / ۶ این فایده نماز شب است، و مقام محمود رسول شفاعت، و برای مؤمنان سبب رسیدن به درجات کمال می شود، بدان گونه که در احادیث آمده و درباره نماز شب تأکید می شود، و فواید آن را بیان می کند، از جمله این که: بر روزی می افزاید، سالهای عمر را افزایش می دهد، و عذاب قبر را برمی دارد، و به صورت نوری در قبر و نوری در روز قیامت درمی آید، و نام انسان را بالا می برد، و بر روشنی چهره اش

ص: ۲۸۳

افزایش می دهد، و ترس از خدا را در دل وی کشت می کند، و او را محبوب دوستان و برادرانش قرار می دهد و دهها فواید بزرگ دیگر.

شفاعت رسول درباره امتش

از امام صادق (ع) روایت است که: کسی از او پرسید که آیا رسول خدا در تفسیر این آیه گفته است که: «من سرور و آقای فرزندان آدمم و به آن نمی بالم»؟ و امام گفت: «آری، حلقه ای از در بهشت را در دست می گیرد و آن را می گشاید، و سپس به حال سجود بر زمین می افتد، پس خدا می گوید: سرت را بردار... شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته می شود... طلب کن که به تو بخشیده می شود، پس سر از خاک برمی دارد و بار دیگر به سجده بر زمین می افتد، و آن گاه خدا می گوید: سر بردار... شفاعت کن که شفاعتت پذیرفته است... طلب کن تا به تو داده شود، سپس سر برمی دارد و شفاعت می کند و شفاعتش پذیرفته می شود، و طلب می کند و آنچه طلب کرده است به او عطا می شود».

در روایت دیگری از امام صادق (ع) به روایت امام کاظم (ع) از او آمده است: مردمان در قیامت به اندازه چهل روز بر سر پا می ایستند، و به خورشید فرمان فرود آمدن بر سر بندگان داده می شود که همگان از گرمی تابش به حال عرق ریزی می افتند، و به زمین فرمان می رسد که چیزی از این عرق را به خود جذب نکند، پس به نزد آدم (علیه السلام) می روند تا از آنان شفاعت کند، و او ایشان را به نزد نوح (ع) روانه می کند، و نوح ایشان را به سوی ابراهیم روانه می سازد، به همین گونه سپس به نزد موسی و از او به سوی عیسی روانه می شوند و عیسی آنان را نزد محمد (ص) روانه می سازد و می گوید: بر شما باد به رفتن نزد محمد خاتم پیامبران، پس محمد (ص) می گوید: من برای همین کارم، و سپس به راه می افتد تا به در باغ بهشت می رسد و در را می کوبد، و ندا می رسد که: کیست؟ او می گوید: من محمدم، پس در را باز کنید، و چون در باز می شود و به سوی پروردگارش به راه می افتد، به سجده در می آید و چندان سر بر نمی دارد تا خدا به او می گوید: سخن

گوی، و بخواه تا به تو عطا شود، و شفاعت کن تا مورد قبول افتد، پس سر برمی دارد و با پروردگارش رو به رو می شود، و بار دیگر به سجده فرومی افتد، و سخنان دوباره از جانب خدا تکرار می شود، پس سر برمی دارد و چندان شفاعت می کند که نوبت به سوخته شدگان در آتش می رسد، و هیچ کس از مردم در روز قیامت در همه امتها نیست که مقامی بالاتر ۶/ از محمد داشته باشد، و این همان گفته خدای تعالی است که: \square عَسَىٰ اَنْ يَّعْتَكَّ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا .

\square
علی رغم آن که آیات پیغمبر (صلی الله علیه و آله) را مخاطب قرار می دهد، و مقصود از مقام محمود را بیشتر مفسران در نصوص روایت شده از عموم علمای مسلمانان شفاعتی دانسته اند که خداوند متعال اختصاص به دوستش محمد (صلی الله علیه و آله) قرار داده- با وجود این قرآن به زبانی نازل شده که بر حسب نصوص رسیده لغت: «مقصودم تویی ولی ای همسایه تو گوش فرا ده» است.

و بدین گونه درمی یابیم که نافله شب معراج مؤمن است به سوی کمال، و قلب را از عقده ها و کینه ها و توجه به کارهای کوچک پاک می سازد، و سینه را برای پذیرش مسئولیتهای بزرگ آماده می سازد، و عزیمت را برای درگیر شدن با موانع جزم می کند، و اراده فرد خفته را بیدار و هشیار می سازد، و به نفس نیروی دفع ذاتی می دهد، و این همه به فضل نزدیک شدن به پروردگار است، شاید کلمه «عسی بسا که» در این آیه، همچون لفظ «لعل شاید» در آیات دیگر این امر را به یاد ما می آورد که این حقایق همچون حقایق فیزیکی نیست که به حتمی بودن نتایج پس از اسباب حکم می کند، بلکه حقایق برتر از مادی است که پیرو مشیت خدا است، و خداوند تعالی عمل را جز به تقوا و اخلاص نمی پذیرد، و پیش از آن که به مظهر و صورت خارجی آن نگاه کند به روح آن متوجه می شود، پس بر انسان است که پیوسته کوشش کند، و امیدوار به رحمت خدا باشد، چه بسا هست که خدا او را به نتایج می رساند، و به همین سبب قرآن مؤمنان را به آن تشویق می کند که بر عمل و تضرع نسبت به خدا بیفزایند تا به فضل او به مقام محمود و پسندیده دست یابند.

وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ - و بگو: پروردگارا! مرا از در ورودی شایسته داخل کن و از در خروجی شایسته بیرونم آر. التزام به صدق و راستی در ایستارها، در هر مدخل و مخرجی از آنها از مهمترین واجبات رسول و رسالیان است، و بدان سبب که این احتمال می رود که انسان داخل چیزی شود که خدا آن را نمی پسندد، یا از چیزی خارج شود که خدا آن را دوست می دارد، پس نیازمند به مانع و حاجزی است که او را از انحراف منع کند، و این حاجز از جانب خداوند متعال فراهم می شود، و مراد از این آیه آن است که:

پروردگارا! مرا صادقانه در امور داخل کن، و ۶/ صادقانه از آنها بیرون آر.

وَ اجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

- و از جانب خودت قدرتی یاری دهنده به من عطا کن. هنگامی که آدمی ملتزم به واجبات شرعی باشد، و شخصیت قرآنی خویش را تجسم بخشد، در سایه رحمت خدا در زمین قرار می گیرد، و از جانب خداوند سبحانه و تعالی صاحب قدرت و سلطه می شود، و طبعاً این سلطان و قدرت مادی نیست، بلکه سلطه ای ربانی و رحمانی است، و خدا کسانی را از مؤمنان و فرشتگان به یاری او برمی انگیزد.

اگر خواستار آنی که پیشوا شوی، خود را اصلاح کن و با خدا باش، بدان جهت که هر کس با خدا باشد خدا با او است.

در وصیت و سفارش امام حسن (ع) به جناده آمده است:

«ای جناده! هر کس که خواستار عزت بدون عشیره و خویشاوندان، و هیبت و شکوه بدون سلطان باشد، باید از خواری نافرمانی و معصیت خدا به نیرومندی و عزت طاعت او خارج شود.»

اگر مسلمانان به این آیه کریمه عمل کنند، آنان را از آنچه که در دستهای

دشمنان است بی نیاز خواهد ساخت، و برای آنان استقلال اقتصادی و فرهنگی و سیاسی فراهم خواهد آورد؛ چگونه؟ خداوند در انسان معادنی فناپذیر و نامحدود به ودیعه نهاده، و با دانش و نیرومندی و اراده ای که به او بخشیده است، طبیعت را مسخر و در اختیار او قرار داده است. و از بزرگترین مواهب و عطایای پروردگار به آفریدگانش بلند پروازی است، و هر کس چشم به آن دارد که به عظمت و بزرگی برسد و کمال را دوست می دارد، و همین خواستن همچون بالی برای پرواز او در فضای پیشرفت است. ولی شیطان او را اغوا می کند و بلند پروازی او را در راه خطا می اندازد، و فرمان او تو موئیل خود را از جاده آسفالت شده ای که کوشش صادقانه فراهم آورده است، در راهی سنگلاخ می اندازد، و در گوش او نجوی می کند که راه مجد و بزرگی، دروغ است و تزویر و فریب و دزدی و چاپیدن اموال دیگران و بهره کشی از ایشان یا گدایی کردن یاری از ایشان، و بدین گونه یک بار در آن هنگام که عزیمت را از او سلب می کند او را می فریبد؛ و بار دیگر در آن هنگام که چنان می پندارد که دیگران به او سود می رسانند.

۶/ اما مؤمن این را می داند که قوت بازو و نافذ بودن بینش و بصیرت و کارگر بودن عزیمت او همه از وسایل پیشرفت او محسوب می شود، و این که روزی او در طبیعت موجود است، در زمینی که آن را کشت می کند، و در کانیهایی که به استخراج آنها می پردازد و مسخر خویش می سازد، و در نتیجه در معامله دو طرفی شریف با مردمان است.

بدین گونه بنای خویش را بر صدق و راستی و درستی می نهد، و اگر در کاری یا برنامه ای یا حرکتی یا در شرکتی داخل شود، به نیت درست وارد شده است نه برای آن که تلاش و کوشش دیگران را در معرض استثمار و بهره کشی خود قرار دهد، و به جای تلاش و کوشش به استراحت و آرامش نمی پردازد، و سپس بیرون نمی رود مگر به صدق و بدین گونه سیر خود را تا پایان کامل می کند، و اگر در آن مواجه با دشواری شد، عمل خویش را به نیکوترین وجه و بدون آن که شیطان او را

فریب دهد و به ترک عملش وادارد، به پایان می رساند.

شاید راستی و درستی و صدق عمل در درآمدن (مدخل) و بیرون شدن (مخرج) چالش مناسب دهن برابر نقشه ابلیس در گمراه ساختن بشر است که خدا گفت: **وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا** - و در اموال و اولاد شریک ایشان شو، و به آنان وعده بده، و شیطان جز برای فریفتن به آنان وعده نمی دهد».

چه صدق مؤمن هیچ مجالی برای مشارکت ابلیس باقی نمی گذارد که هدفش تباه کردن اقتصاد و تربیت است، و چگونه می تواند اقتصاد قومی را به فساد بکشد که مال حرام نمی خورند و نتیجه تلاش یکدیگر را نمی دزدند، و به معامله همراه با مکر و تزویر یا کم فروشی یا فریب یا دروغ نمی پردازند! از پیوستگی آغاز آیه و خاتمه آن چنین الهام می گیریم که صدق در دخول و خروج وسیله ای برای نازل شدن یاری خدا است، و رسیدن به قوت (سلطان) و عزت (پیروزی).

صدق در آغاز خلوص عمل است، در صورتی که دعا در پایان توکل است، و این هر دو، یعنی عمل صادق و توکل بر خدا، کامل کننده یکدیگر است، چه بدون عمل توکل وجود ندارد، و از عمل بدون توکل هیچ سودی به دست نمی آید.

[۸۱]

وَقُلْ لِّجَاءِ الْحَقِّ وَ زَهَقِ الْبَاطِلِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا - و بگو:

حق آمد و باطل نابود شد، از آن جهت که باطل نابود شونده است. « ۶/ سبب برتری یافتن باطل کاسته شدن از نور حق و در خود فرورفتن آن است، و هر وقت که حق پیدا شود باطل غایب خواهد شد.

این آیه اعتماد کردن به آینده را به ما می بخشد، و شاید فریب شیطان را که به آن اشاره شده و پروردگاران درباره آن گفته است: **وَ عَدْتُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا** از ما دور کند، چه در آن صورت که شیطان آدمی را می فریبد، و به دروغ وعده ای در آینده به او می دهد، خداوند متعال به راستی با او سخن می گوید، و به او مژده می دهد که عاقبت نیکو از آن متقیان است، و این که حق پیروز است و

ص: ۲۸۸

باطل نابود می شود.

بدین گونه است که مؤمن در برابر هر مکر شیطانی با نقشه ای درست و عملی و مبارک مقاومت نشان می دهد:

۱- با بصیرت‌های وحی به چالش با صورت گمراه کننده او می پردازد.

۲- و سپس با سواران و پیادگان او، با نماز و شب زنده داری.

۳-۴- با مشارکت او در اموال و اولاد به راستی و توکل.

۵- بازگشت او و غرورش که حاصلی از اعتماد به وعده خدا و آرزومندی به آینده است.

و پناه می بریم به خدا از شر شیطان و کید و مکر او.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۸۲ تا ۹۳]

اشاره

وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲) وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ
وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسِئًا (۸۳) قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرُبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا (۸۴) وَ يَسْتَأْذِنُكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ
الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا (۸۵) وَ لَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا (۸۶)
إِلَّا- رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا (۸۷) قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ
بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۸۸) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا (۸۹) وَ قَالُوا
لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا (۹۰) أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَ عِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا (۹۱) أَوْ
تُسْقَطَ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمَتْ عَلَيْنَا مِثْلَ الْكَافِرِينَ أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ قَبِيلًا (۹۲) أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرَفٍ أَوْ تُزْفَقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَ لَنْ
نُؤْمِنَ لِرُفْيِكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (۹۳)

ص: ۲۸۹

معنای واژه ها

۸۸ [ظھیرا]

یار و یاور و پشتیبان و اصل آن از ظھر به معنی پشت است.

۹۲ [کسفا]

جمع کسفه به معنی قطعه است.

[قبلا]

رو به رو و آشکار.

قرآن مرهم زندگی و شفا دهنده انسان است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

آیات این درس تمرکز یافته درباره موضوع اساسی سوره الاسراء یعنی وحی است، و به از بین بردن ایستار منفی کفار نسبت به قرآن می پردازد.

ص: ۲۹۰

هر گاه آیه ای از قرآن نازل می شد، برای شفای یک بیماری بود، و رحمت و بخشایشی نسبت به مؤمنان، در صورتی که ظالمان را جز خسارت چیزی از آن عاید نمی شد. چرا؟ بدان سبب که انسان متکی بر نعمتهاست، و به آنها مغرور و فریفته می شود، پس چون خدا نعمتی به او انعام کند، از پروردگارش دوری می جوید و به استکبار می پردازد، و چون نعمت از دسترس او خارج شود، یأس او را فرامی گیرد، و شاید این بزرگترین جحود و کفر ورزیدن نسبت به قرآن بوده باشد، چنان که از پایان این درس آشکار می شود.

هر انسان بر حسب آنچه شخصیت وی بر روی آن بنا شده است عمل می کند، و خدا می داند که چه کس بر راه راست تر می رود، و شاید همین امر دومین سببی باشد که کافران را از نعمت قرآن محروم می سازد، و ۶/ سود بردن و درمان شدن و رحمتی از آن نصیب آنان نمی شود.

وحی نعمتی از خداست و از خود رسول نیست، و اگر خدا می خواست آن را متوقف می ساخت بدون این که کسی قدرت مطالبه آن داشته باشد، و آن رحمتی از خداست، و فضلی بزرگ، و گمان آنان به این که وحی از خود رسول است سبب سوم کفر آنان بوده باشد، و از آن روی معجزه است که اگر انس و جن با هم گرد آیند و بخواهند همانند آن را بیاورند، بر آن توانایی ندارند، حتی اگر بعضی از آنان به کمک بعضی دیگر برخیزند.

و آن مشتمل بر مثالهایی از زندگی است که اگر بر آن روش عمل کنند هدایت و راهنمایی خواهند شد، ولی بیشتر مردمان نسبت به این نعمت کافرند، و آنان را می بینیم که از رسول خواستار آن می شوند که چشمه ای از زمین روان سازد تا به او ایمان آورند یا باغی از درختان خرما و انگور که نهرا در آن بجوشد و در پای درختان روان شود، و گاه مطالبه عذاب می کنند به این که پاره هایی از آسمان بر ایشان فروریزد، یا خدا و فرشتگانش در برابر آنان آشکار شوند، یا خواستار آن می شوند که تو خانه ای زرین داشته باشی، یا به آسمان بالا روی و با خود کتابی

بیاوری که آن را بخوانند و به آن ایمان آورند، و آنان از حقیقتی مهم غافلند که رسول بشری همانند ایشان است که بر او وحی نازل می شود، و این قرآن ساخته او نیست بلکه از خدا سبحانه و تعالی است.

شرح آیات:

اشاره

شفای قرآن

[۸۲]

قرآن شفا دهنده و رحمت است، شفا از آن جهت که قلب و بدن و مجتمع را از جرثومه ها و میکروبها شفا می بخشد، و رحمت از آن جهت که نیکی و فضیلت در آن رشد پیدا کند.

و نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ

و با قرآن چیزی نازل می کنیم که برای مؤمنان درمان و رحمت است. «همه قرآن وسیله شفا یافتن از بیماریها است، و بعضی از آن شفای آن بیماری خاص است که به سبب آن نزول پیدا کرده است، و از آن روی که قرآن به تدریج و متناسب با اوضاع و احوال پیشامده نزول پیدا می کرد، آیات آن وسیله درمان کردن و شفا یافتن ۶/ از آن بیماریها محسوب می شود که برای درمان آنها نازل شده بود، و شاید کلمه «من» دلیلی بر این باشد.

و سؤالی که پیش می آید این است: قرآن چگونه شفا و رحمت برای مؤمنان است؟ مفسران درباره معنی و ابعاد شفا با یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند، ولی شفائی که در این آیه مقصود است: شفای عام و فراگیر برای همه جنبه های زندگی است.

قرآن شفای قلب و جامعه و بدن است

نخست: میان انسان و شناخت حقایق حجابها و پرده های متراکمی از فشارهای شهوت و عقده های نفس و قید و بندهای مجتمع فراهم آمده است، و

ص: ۲۹۲

رهایی یافتن انسان از این حجابها جز به برانگیختن گنجینه های عقل و تکان دادن ضمیر او میسر نمی شود، و این نقشی است که ایفای آن تنها از عهده قرآن برمی آید، چه همچون یک صاعقه برقی است که ضمیر آدمی را به حرکت و تکان خوردن وامی دارد، و عقل از درون با این حرکت پرده های نادانی و گمراهی را می برد، و غرور بزرگترین حاجز و مانع میان انسان و حقیقت است، و به همین جهت این آیات گدازه های بیم دادن و انذار را از خلال مصور ساختن منظره های روز قیامت، و هلاک شدن گذشتگان فرومی ریزد تا آدمی از ادامه دادن به غفلت و رؤیاهای در بیداری خود را خلاص کند، و در این راه مقررات مفصلی برای رشد دادن موهبتهای نیکو در قلب پس از پاک کردن آن از بیماریهای خودبزرگ بینی و رشک و کینه توزی و عجب و غرور و... و... وضع می کند.

بنا بر این قرآن به معالجه طرز تفکر او از آن جهت می پردازد که گرفتار خطاهای رایج در فهم حقایق نشود، و این از راه نشان دادن روش و برنامه صحیح صورت پذیر می شود.

دوم: قرآن وسیله شفا یافتن بیماریهای اجتماعی است، از آن روی که برنامه هایی در اقتصاد و سیاست و تربیت و خانواده در اختیار ما می گذارد که به وسیله آنها همه دشواریها را از پیش پای خود دور کنیم، و هیچ امری را بدون حکمی آشکار درباره آن بر جای نمی گذارد.

۶/ سوم: قرآن برای حفظ بدن و تندرستی اندرزهایی به ما می دهد، و درباره ضرورت پاکیزگی و نظافت، و ضرورت عمل و رفع کسالت و سستی تأکید می کند، و زندگی اجتماعی و اقتصادی و جز آن را برای او منظم و مرتب می سازد، تا وی را از بیماریهای روانی و تنی هر دو دور نگاه دارد.

ما در هنگام مبتلا شدن به بیماریهای گوناگون نیازمند مسلح شدن به اراده و سرزندگی هستیم، و چون نیت را خالص متوجه خدا کنی، بر تو به شفایت از راهی که می دانی یا نمی دانی منت می گذارد.

در حدیثی مأثور از امام جعفر صادق (علیه السلام) آمده است که: «شفا

در علم قرآن است» بدان جهت که خدا گفت: وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّأَهْلِ الْاَهْلِ وَ تَرْدِيدٌ وَ اَهْلُ
آن امامان راهنمایند که خدا درباره آنان گفته است: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا - سپس کتاب را به میراث به
کسانی دادیم که آنان را برگزیدیم». (۱)

در حدیثی دیگر مأثور از امام باقر(ع) آمده است:

«هرگز احدی از مؤمنان شکایت و گله نمی کند، و گفت: بِمَا خَلُوصَ نَيْتٍ بِهٖ جَاى بِيْمَارِي دَسْتِ بِمَالِدٍ وَ بَگُوِيْد: وَ نُنَزِّلُ مِنَ
الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَ لَا يَزِيْدُ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا خَسَارًا - از آن بیماری نجات می یابد، هر گونه که بوده باشد، و
مصدق در آیه ای است که می گوید: شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ . (۲)

خوشبختی و ابعاد آن

سعادت را دو بخش است: اول (رفع نعمت) که شفا است و (جلب نعمت) که رحمت است، و مقصود از آن برطرف شدن درد و
ناداری و مرض است، و جلوگیری از پیش آمدن فتنه ها و جنگها و چیزهای دیگر مشابه آنها.

۶/ اما بخش دوم خوشبختی: آرامش خاطر است و اطمینان یافتن انسان به این که به هدفهای خویش دست خواهد یافت. و بدین
گونه قرآن شفا و رحمت است.

وَ لَا يَزِيْدُ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا خَسَارًا

و بر ستمگران چیزی جز خسارت و زیانکاری افزوده نمی شود.» در قرآن برنامه و راه رساننده تو، به هدفهایت آمده است، و از
این برنامه تنها کسانی بهره بر می گیرند که ایمان دارند و از روی فهم و استقامت و اخلاص به قرآن عمل می کنند، اما
ستمکارانی که معانی آیات قرآن را به مصلحت خود تغییر

ص: ۲۹۴

۱- (۲۳) - تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۱۳.

۲- (۲۴) - همان منبع.

می دهند، قرآن برای ایشان شقاء و بدبختی در دنیا، و زیان و خسارت در آخرت است، و در آن از هیچ فرصتی برای نکوهش از ستمگران حق فروش و بندگان شیطان و هوای نفس غفلت نشده است و پرسش این است که: چرا در آیه به صورت خاص از ستمگران یاد شده، و پاسخ چنین است:

نخست: ستم و ظلم مایه تاریکی قلب و فرورفتن آن در حجاب و تاریکی قیامت است.

دوم: بدان سبب که ظالم از حدود خدا تجاوز می کند، و به پرستش خواسته ها و شهوات خود می پردازد، و آیات قرآن را به هوای نفس خود تفسیر می کند و به جای این که آیات قرآن راهنمای وی برای رسیدن به راه بهشت باشد، او را به سوی جهنم راهنمایی می کند، بدان جهت که او کسی است که آنها را تحریف می کند، و معانی آنها را تغییر می دهد، و مثل او همچون مثل کسی است که علامات و نشانه های کنار راه را تغییر دهد، و از راه راست منحرف شود، و اگر از هوای نفس خود پیروی نمی کرد به راه راست هدایت می شد.

[۸۳]

چگونه ستمگران چیزی جز زیان عایدشان نمی شود؟ چنان می نماید که خدا به این پرسش در دو آیه بعدی پاسخ می دهد، چه در اولی از طبیعت انسان سخن می گوید که حکم به استقبال نعمتها رفتن و از آنها سود بردن می دهد، اما آیه دوم از تأثیر عادت در رفتار بشر سخن می گوید، و چون آنچه ستمگران، یعنی باقی مردم جز مؤمنان به آن خو کرده اند و به سبب آن پذیرای قرآن نشده اند، آن است که هنگام رسیدن نعمت اعراض می کنند و آنچه را که پیشتر بر آن بوده اند ۶/ ترک نمی کنند و آسان به قرآن باز نمی گردند و به مؤمنان نمی پیوندند، آری تنها مؤمنانند که از این حد تجاوز می کنند و به تراز ایمان بالا می روند.

وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ

— و چون به انسان نعمت بخشیدیم، از ما دوری گزید و خود را کنار کشید. گفتند که: معنی آیه آن است که در هنگام رسیدن نعمت به آدمی از یاد کردن پروردگارش اعراض کند و نعمت را در جز راه شایسته با آن مصرف کند، این

آیه نظیر این گفته خدای تعالی است که: **إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعاً** آدمی حریص و ناشکیبا آفریده شده و چون گرفتار شری شود به جزع می پردازد و چون خیری به او رسد مانع رسیدن آن به دیگران می شود.» شاید نزدیکتر به سیاق آن باشد که بگوییم: این آیه صفت دیگری از انسان را نیز بیان می کند، و آن خوار شمردن نعمتها و استفاده نکردن از آنها و قدر آنها را ندانستن است، و اعراض در این جا رویگردان شدن از خود نعمتها است نه از خداوند متعال، آری اعراض از خدا و از نعمتهای او از صفتی واحد سرچشمه می گیرد، بدان سبب که هر کس از پروردگار خویش اعراض کند و شکر نعمت او نگذارد، و چنان پندارد که نعمت بر اثر علم و کوشش خودش به او رسیده، و بلکه نعمت را جزئی از ذات خود شمارد، و این که طبیعتی متمایز از دیگران دارد، و از همین روی است که نعمت به او رسیده و به دیگران نرسیده، بنا بر این عنصر او با دیگران متفاوت است، چنین کسی نعمتها را خوار می شمرد و از آنها اعراض می کند، و بنا بر این هر دو صفت به طبیعتی واحد بازگشت پیدا می کند.

چون انسان از نعمت اعراض کند، و خود را برتر از آن شمارد و به آن پشت کند، از قرآن حکیم سود نمی برد، و قرآن نسبت به او شفا نیست، و این بزرگترین ستم بر خویشتن است که کسی سود بردن از بزرگترین نعمت را به سبب خوار شمردن آن ترک کند.

ولی مؤمن در آن تلاش می کند که از نعمت وحی بهره مند شود، بدان سبب که نسبت به آن متواضع است و می شنود و اطاعت می کند و با خاضع بودن به کتاب خدا نسبت به او فروتنی نشان می دهد، پس کتاب برای چنین کسی شفا است، و همچنین دیگر نعمتهای خدا در زندگی.

۶/ مگر علم نعمت نیست، ولی چه کسی از آن سود می برد، آن کس که آن را خوار می شمارد و خود را برتر از آن می داند، یا آن کس که به آن احترام می گذارد و جایگاه آن را محترم می شمارد؟! **وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَؤُوساً** - و چون شری به او رسد نومید می شود.»

بدان سبب که نعمتها را از ذات خود می داند و استمرار و پیوسته بودن آنها را می بیند، و بر آنها متکی می شود، و چون از میان برود، دچار صدمه و آسیب می شود و فرومی ریزد، بدان جهت که متکا و مورد اعتماد خود را از کف داده است، و به همین جهت نومیدی او را فرامی گیرد.

اما در مؤمنان خداوند متعال این نقص را که از طبیعت آدمی برمی خیزد، با قرآن که مکمل این نقص است شفا می دهد، و او را متکی بر خدای می سازد، و بردباری و امید را به او الهام می کند.

شخصیت و روش عمل

[۸۴]

و مردمان از لحاظ مقدار بهره مندی آنان از وحی با یکدیگر متفاوتند، و اختلاف از شخصیتهای درونی آنان سرچشمه می گیرد که برخاسته از صفات و عادات مختلف و متباین است.

و علی رغم آن که خداوند متعال به آدمی آن اندازه قدرت و معرفت بخشیده است که می تواند شخصیت خویش را بدان گونه که خواستار آن است طرح ریزی کند، ولی اگر چنین نکند، هر چه زودتر به لگام شخصیت ساخته نشده بدان گونه که شایسته است کشیده می شود، و اعمال او متوجه به سوی شخصیت خودش می شود، و حتی ایستار او نسبت به معارف الاهی نیز از نوع شخصیت وی تأثیر می پذیرد، و همچنین صفات و عادات و ملکات وی.

قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ

-بگو که هر کس بنا بر روش خود عمل می کند.» چنان می نماید که اصل کلمه شاکله، مشتق از شکل به معنی لگام و دهانه مرکب است ۶/ و مناسبترین معنی برای آن در این آیه روش و مذهب یا طبیعت و خلقت است، و بدین گونه معنی آیه آن می شود که هر شخص بنا بر روش و طریقه خود در کارها و پیشامدها عمل می کند، و به همین سبب ظاهر عمل او از ضمیر و نیت او خیر می دهد، و بنا بر این اعمال مردمان تعبیر کننده روشها و طبایع و عادات

ص: ۲۹۷

و نیت ایشان است، و بر ما است که از طریق همین اعمال نیات ایشان را بازشناسیم و بدانیم که برای چه به عمل مورد نظر پرداخته بوده اند.

به همین سبب در حدیثی مأثور از امام صادق (ع) آمده است:

«نیت بر عمل فضیلت دارد، و آگاه باشید که نیت همان عمل است.»

و سپس این آیه را تلاوت کرد: قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَةً .

گاه اعمال متشابه با یکدیگر به نظر می رسد، ولی نیتها با یکدیگر اختلاف دارد، و شخصیت‌های عمل کنندگان و هدفهای عمل آنها را متناقض می سازد، پس چون شخص با اخلاص به ادای نماز و روزه و حج پردازد، عمل او همچون معراج و جهاد اکبر و وسیله رفتن به بهشت است، و چون ریاکاری به همین اعمال پردازد، برای او چیزی جز وبال و زیان نخواهد داشت.

خداوند متعال داوری است که بر حسب سالم بودن یا مغشوش و خیانت آمیز بودن عمل داوری می کند.

فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا

-پس پروردگارتان خوب می داند که آن کس که بر راه راست می رود کیست.» اگر عملی را دوست می داری، یا به روشی متمایلی، یا بر رفتار و روشی خو گرفته ای، بدان معنی نیست که آن خوب و مطلوب و حق است، بلکه مقیاس حق و باطل خدا است که کتاب را برای آن فرستاده است تا فرقان و وسیله تمیز دادن حق از باطل باشد، و ما را به راههای درست و سالم هدایت کند، پس به تزکیه نفس و خود را پاک و پاکیزه شمردن پرداز و آن را مقیاس حق و باطل بدان.

قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي

[۸۵]

چه کس قرآن را از نزد خدا بر قلب رسول نازل کرد؟ و کیست که پیامبران را استوار می سازد و به فرمان خدا به تأیید آنان می پردازد؟ / آیا همان «روح» نیست که پروردگارمان سبحانه و تعالی درباره او گفته است:

ص: ۲۹۸

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ - آن(قرآن) را روح الامین بر قلب تو فرود آورد تا از بیم دهندگان بوده باشی». (۱۹۳/ الشعراء).

پس روح کیست و از کجا می آید و چه کس او را روانه می سازد؟ وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي - و از تو درباره روح پرسش می کنند، بگو: روح آفریده به فرمان پروردگار من است. این روح، فرشته ای از فرشتگان خدا و آفریده او است، و همو است که در شب قدر فرود می آید و پروردگاران می گوید: تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا - فرشتگان و روح در آن(شب) فرود می آیند» و همو است که خدا به وسیله او پیامبران را به راهشان هدایت می کند و از جبرئیل و میکائیل بزرگتر است، و بدین گونه در احادیث از او سخن رفته و بعضی از آنها چنین افزوده اند:

«هفتاد هزار چهره دارد، هر چهره هفتاد هزار زبان که با همه آنها به تسبیح خدا می پردازد». (۱)

بعضی از مفسران بر آنند که مقصود از روح در این جا روح آدمی و موجودات زنده است، ولی سیاق نشان می دهد که منظور از آن همان روح القدس است، مگر نه آن است که سخن پیوسته درباره قرآن است و آن را روح الامین نازل کرده بوده است، آری نمی توانیم مقصود از روح را روان انسان و همه زندگانی بدانیم، چه حتی ارواح فرشتگان نیز زندگی را از آن روح اقتباس می کنند، و روح واسطه ای میان انسان و زندگی است، و عقل سایه ای از سایه های روح است، و روح واسطه ای میان آدمی و زندگی و علم بشری جزئی از علم روح یعنی این فرشته بزرگ است، و بدین گونه حدیثهای روایت شده از مصادر وحی در معنی روح متفاوت شده، و در آن صورت که بعضی از آنها را می بینیم که در فرشته بزرگ بودن آن تأکید می کنند، بعضی دیگر آن را روح انسان می شمارند، و واقع امر آن است که این هر دو معنی از منبع نور واحدی سرچشمه می گیرند، پس بیاید تا با هم به خواندن بعضی از این نصوص پردازیم:

ص: ۲۹۹

۶/ ۱- عمران از ابو جعفر (ع) و ابو عبد الله (الصادق) (عليهما السلام) روایت کرده است که پس از پرسش از آنان دربارهٔ
يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ ، گفتند:

«خداوند تبارک و تعالی احد (یگانه) و صمد است، و صمد به چیزی گفته می شود که جوف ندارد، پس روح آفریده ای از
آفریدگان او است که بصیرت و نیرو و تأیید دارد و آن را در قلبهای مؤمنان و فرستادگان قرار می دهد».

۲- ابو بصیر از یکی از دو امام باقر یا صادق (ع) پرسید که مقصود از روح در: وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
چیست؟ گفت: «آنچه در جنندگان و مردمان است»، گفتم که: آن چیست؟ گفت که: «آن از ملکوت و از قدرت است».

۳- ابو بصیر نیز نقل می کند: از امام جعفر صادق (ع) پیرامون این آیه سؤال کردم که: يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي
فرمود: «آفریده ای است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که با رسول الله بوده و او با ائمه و او از ملکوت است». (۱)

بدین گونه می فهمیم که روح از ملکوت (مملکت و سلطنت آسمانی) است، خواه آن باشد که رسول را تأیید می کند، یا آن
که به وسیلهٔ آن خدا انسان و زندگان را زنده نگاه می دارد، و خدا آن را به هر اندازه که بخواهد و به هر کس که بخواهد عطا
می کند، و او از حقیقت آن آگاه است و به همین سبب گفته است:

وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا

و جز اندکی علم به شما داده نشده است. [۸۶]

وَ لَئِنْ سَأَلْتَنَا لَنَدْهَبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلَيْنَا وَكِيلًا - و اگر بخواهیم، آنچه را که به تو وحی کردیم از تو باز
پس گیریم، و سپس کسی را نخواهی یافت که به وکالت از تو به نزد ما بیاید. قرآن ساختهٔ رسول خدا نیست و نه بشری، بلکه
به تو به میانجیگری روح

ص: ۳۰۰

وحی شده است، ۶/ و دلیل بر آن این که: خداوند سبحانه و تعالی می تواند این وحی را از پیامبرش باز پس گیرد، و در مقابل آن از آن پیغمبر هیچ کاری بر نمی آید، و این دلیل بر قدرت خدا است.

[۸۷]

إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّ فَضْلَهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا - مگر رحمتی از پروردگارت که فضل و بخشندگی او به تو بزرگ است. « از رحمت و مهربانی خدا است که وحی را به میانجیگری روح بر فرستاده خود فرو فرستاد، و این از بزرگترین نعمتهای رسیده به امت رسول است که از برنامه او پیروی می کنند و از پرتوهای نور هدایت او کسب روشنی می کنند، و عقل و علم سایه هایی از آن روح است، و چنین روحی مقهور و مغلوب نمی شود، و چنین قرآنی شکست نمی خورد.

قرآن به مبارزه طلبی می پردازد

[۸۸]

قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا - بگو که: اگر آدمیان و پریان با هم جمع شوند تا چیزی همانند این قرآن بیاورند، نمی توانند مثل آن را بیاورند، هر چند بعضی از آنان به کمک و یاری بعضی دیگر پردازند. « اگر همه ساکنان زمین برای ساختن آیه ای همانند آیات قرآن گرد هم جمع آیند، نمی توانند که از عهده این کار بر آیند، و داستانهای تاریخی در این زمینه فراوان است، از جمله آن که یک بار سه تن از صاحبان بلاغت و فصاحت و زندقان ایشان که ابو العوجاء ملحد معروف یکی از آنان بود با هم جمع شدند و در این اجتماع قرار بر آن گذاشتند که آیاتی مشابه قرآن تدوین کنند، و این کار آنان مدت یک سال ادامه یافت، و چیزی جز ناکامی و زیان بهره آنان نشد، و اکنون قرآن را می بینیم که پس از (۱۴۰۰) سال هنوز به این چالش و مبارزه طلبی ادامه می دهد؛ آیا رقیبی پیدا خواهد شد؟! هرگز.

[۸۹]

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ - و ما برای

ص: ۳۰۱

مردمان در این قرآن از هر گونه مثل (برای عبرت گرفتن آنان) پراکنده ساخته ایم. یکی از معجزات قرآن این است که درباره همه چیز با ما سخن می گوید، و برای ما در هر مورد مثل می زند، و به همین جهت قرآن راهنما و قانونگذاری واقعی و برنامه ای درست است که واضح آن داننده غیباهاست و هیچ چیز در آسمانها و زمین بر او پوشیده نیست.

۶۱

فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا

-پس بیشتر مردمان از پذیرفتن آن خودداری ورزیدند و به عملی جز کفر ورزیدن به آن نپرداختند. پس به جای شکرگزاری نسبت به این نعمت به آن کافر شدند. برای چه؟ بدان سبب که مبنا و مقیاس مردم برای ارزیابی قرآن مقیاسی مادی خالص است، و چنان می پندارند که قرآن می بایستی با مقداری طلا و پیمانانه هایی نقره، و پهنه هایی از ملک و زمین توزین شود، و روش اندیشیدن ایشان منحرف است.

سخن ناتوانان و عاجزان

[۹۰]

وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا - و گفتند که: ما به تو ایمان نمی آوریم مگر آن گاه که برای ما از زمین یک چشمه آب بیرون آوری. مخالفان به آن آغاز می کنند که اندیشه های حق به جانب بودن خویش را عرضه دارند، و شرطهای سخت خود را نومیدانه برای رهایی یافتن از قبول مسئولیتهای ایمان آوردن به رسالت پیشنهاد کنند، پس به جای آن که از مسئولیتهای رسالت و برنامه های آن در زندگی پرسش کنند، از رسول چنان خواستند که چشمه آبی برای آنان به معجزه در زمین خشک پدید آورد؛ آیا چشمه آب در مقابل برنامه زندگی و نظم بخشیدن به رفتار و مجتمع و اجتماع چه ارزشی می تواند داشته باشد؟! [۹۱]

أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَعِنَبٍ فَتُفَجَّرَ الْأَنْهَارُ خِلَالَهَا تَفْجِيرًا - یا آن که صاحب باغی از درختان خرما و انگور شوی که خود نهرهای آبی را از زمین بیرون آورده و در میان درختان روانه کرده ای.

ص: ۳۰۲

در این جا آشکارا مادّی بودن روش تفکر کفار تجلی پیدا می کند که به عنوان گواهی بر راست بودن رسالت، خواستار آب و نخلستان و باغها و نهرها شده اند، و سؤالی که در این جا طرح می شود این است که: روان کردن آب در نهر چه نسبتی با رسالت دارد؟ و میان مبدأ رسالت و بر حق بودن آن با این خواسته های مادّی چه ارتباطی موجود است؟ و آیا این گونه چیزها شایستگی آن را دارد که گواه صدقی بر عصمت و عظمت رسالت شود؟ [۹۲]

أَوْ تُسْقِطَ السَّمَاءَ كَمَا زَعَمَتَ عَلَيْنَا كَسَفًا أَوْ تَأْتِي بِاللَّهِ ۖ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا - یا از آسمان را، چنان که می پنداری پاره هایی را بر ما فروافکنی یا خدا و فرشتگانش را در برابر ما حاضر کنی! «سفاهت فکری و ناچیزی فرهنگی برخاسته از ریشه های مادّی جوامع کفرآلود ادامه پیدا می کند، پس آنان گاه خواستار چشمه های آب می شوند، و گاه مطالبه باغها و نهرها می کنند، و این سفاهت آنان را به جایی کشیده بود که خواستار حضور خدا و فرشتگانش در نزد خود شدند تا از راستی رسالت اطمینان پیدا کنند(!!)؛ آنان از آن کسانند که جز به محسوس ایمان نمی آورند، و به هر چه جز آن باشد کفر می ورزند، و قرآن از آنان می خواهد که عقلهای خویش را به کار برانگیزند، و از این مقیاسهای سخیف در ارزشیابی اندیشه ها و ابعاد زندگی دست بردارند.

[۹۳]

أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِنْ زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَى فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ لِرُؤْيَاكَ حَتَّىٰ تَنْزِلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَقْرُؤُهُ - یا سرایی آراسته به زیورهای زرین داشته باشی، یا به آسمان بالا- روی، و به بالا- رفتنت ایمان نخواهیم آورد مگر آن گاه که از آنجا برای ما کتابی فرود آوری که آن را بخوانیم. «از نشانه های رسالت و رسول در نزد این گونه کسان: مالک بودن وسایل زندگی همچون سرایی زیبا، و داشتن مقام بلند اجتماعی، و سخن نافذ، و بنا بر نظر مادی کوتاه آنان برتر از بشر است، و خواهان آنند که به طرف آسمان بالا رود و رسالتنامه نوشته شده بر روی کاغذ بگیرد و پس از پایین آمدن به آنان نشان دهد.

هر رسالتی که مهر شده به مهر واقعیت نباشد، یا نشانی از حق الاهی بر آن

ص: ۳۰۳

دیده نشود، بی چون و چرا باطل است، و همین معیار حق و درست برای ارزیابی رسالتهاست و نه آن خواسته های سست و ضعیف ایشان.

قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا

بگو: منزه است پروردگار من، آیا من چیزی جز بشری به رسالت مبعوث شده بوده ام؟ مسئله دشوار مردم توقف کردن در نزدیک نقطه بشر بودن رسول است، و آمیخته شدن مقدمات با نتایج به صورتی نادرست در ضمن ارزیابی رسالت، و همین امر است که به پیدایش معیارها و مقیاسهایی نادرست انجامید، پس مصدر و منبع رسالت خداست و بازگشتگاه و مسیر به او است، و رسول چیزی جز مژده دهنده و بیم دهنده ای نیست ۶/ که رسالتهای خدا را و اوامر و نواهی او را ابلاغ می کند و به مردمان می رساند، و برگزیده شدن او به مقام فرستادگی از میان مجتمعی که در آن زندگی می کند ذاتا بنا بر اعتباراتی ذاتی و واقعی و نفسی و اجتماعی و جز آن است که جز بر علم گسترده خدا کسی را به یافتن این خصوصیات راه نیست.

۶/

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۹۴ تا ۱۰۴]

اشاره

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا- (۹۴) قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْسُونَ الْمُظْمِئِينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا (۹۵) قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا (۹۶) وَ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلِّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلِيًّا وَ جُوهِهِمْ عُمَاءٌ وَ بُكْمًا وَ صَمًّا مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ كَلِمًا خَبَثَ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا (۹۷) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ رُفَاتًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا حَدِيدًا (۹۸) أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا- لَا رَيْبَ فِيهِ فَآبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا (۹۹) قُلْ لَوْ أَنَّكُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا (۱۰۰) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَمَسَّئِلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا (۱۰۱) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بِصَوْتِهِ وَ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا (۱۰۲) فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِزَهُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَأَعْرَفْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعًا (۱۰۳) وَ قُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ أُسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا (۱۰۴)

ص: ۳۰۴

معنای واژه ها

[۹۷] خبت

از مصدر خبو است که به معنی فرونشستن التهاب آتش و به خاموشی نزدیک شدن آن است.

[۱۰۰] قتورا

القترتنگ و سخت گرفتن است که مبالغه در بخل معنی می دهد.

[۱۰۲] مشورا

هلاک شونده.

[۱۰۴] لفیفا

لفیف به معنی جماعت است، و معنی آن این است که درهم پیچیده و مخلوط شده اند.

ص: ۳۰۵

رهنمودهایی از آیات:

چه چیز مردمان را بر آن وامی داشت که از ایمان آوردن به رسالت‌های خدا خودداری کنند؟ قرآن به این پرسش پاسخ می‌دهد و به درمان آن می‌پردازد.

نخست: با شگفتگی و انکار پرسیدند که آیا امکان دارد که خدا بشری را به رسالت روانه کند، و وحی به آنان پاسخ داد که: آری، مگر نباید که پیغمبر از جنس کسانی باشد که به پیامبری بر ایشان برگزیده شده است، و اگر ساکنان زمین فرشته بودند، در آن صورت رسول آنان فرشته ای همچون خود آنان می‌بود.

دوم: خدا کسی است که به راستی رسالت گواهی می‌دهد، و او به تنهایی برای گواهی دادن بسنده است، و هدایت به دست او است، اما برای کسانی که او گمراه کند هیچ ولی و سروری نخواهی یافت و به رو افتاده کور و کر و گنگ در محشر حاضر می‌شوند، و کیفر ایشان جهنم است، برای چه؟ زیرا که به آیات و نشانه های خدا کافر شدند و به روز رستاخیز و نشور کفر ورزیدند.

از سیاق چنین الهام می‌گیریم که درمان کردن کفر با رسالت‌ها از راه یادآوری از کیفر فراوانی است ۶/ که در روز قیامت چشم به راه کافران است، و به همین جهت در این جا می‌بینیم که قرآن شبهه کفار را در خصوص بعث و زنده شدن دوباره پس از مرگ از ما دور می‌کند، و می‌پرسد که: مگر آفریننده آسمانها و زمین توانایی بر آن ندارد که همانندان ایشان را بیافریند؟ پس از آن که طبیعت خست را در نزد انسان بیان کرد (که شاید سببی از سببهای کفر به رسالت‌ها بوده باشد)، به بیان داستان موسی می‌پردازد، و این که

چگونه مواجه با فرعون شد که به او گفت: ای موسی! گمان می کنم که تو جادوزده شده باشی، و او به وی پاسخ داد که وحی سبب رسیدن به بصیرت و بینش است و به فرعون گفت که: **إِنِّي لَمَأْطُنُكَ** [۱] فِرْعَوْنُ مَثُوراً - ای فرعون! گمان می کنم که در معرض هلاکت قرار گرفته ای؛ و این داستان بسیاری از حقایق سوره اسراء را خلاصه می کند، چه فرعون می خواست موسی و قومش را تحریک کند و مایه ناراحتی آنان را فراهم آورد، پس خدا او و کسانی را که با او بودند همه را غرق کرد، و سرزمین آنان تا مدتی محدود به میراث در اختیار بنی اسرائیل قرار گرفت.

شرح آیات:

اشاره

از مهمترین مانعهایی که گروه فراوانی از مردم را از ایمان آوردن به رسالات بازمی دارد، این شبهه دارای ریشه های ژرف است که: چرا فرستادگان از افراد بشرند؟ و شاید ریشه آن به دو احساس شاذ و غریب بازگردد:

الف: کوچک شمردن انسان نفس خود را در مقایسه با چیزهای عجیب و غریبی که از آفریده های خدا در عالم طبیعت مشاهده می کنند، و به همین سبب چنان می پندارد که خداوند سبحانه و تعالی بزرگتر از آن است که به صورت مستقیم با انسان اتصال و ارتباط پیدا کند، یا فردی از افراد بشر را به رسالت خود برگزیند.

ب: ناآگاه بودن از وسیله ای که از راه آن خدا ارتباط خود را با مردم زمین برقرار می کند، پس آیا خدا فرشته ای را به زمین فرومی فرستد؟ پس او کیست؟ و چگونه این امر صورت می پذیرد؟ و پیش از هر چیز باید این را بدانیم که:

تعجب و شگفت زدگی گونه ای از نادانی و جهل است و به صورت حجاب و پرده ای میان انسان و حقیقت درمی آید، و بیشتر مردم از آن روی حقایق را تکذیب می کنند که نسبت به آن گرفتار تعجب و شگفت زدگی شده اند، و دانش آنان بر شناختن ابعاد آنها احاطه ندارد، چنان که پروردگاران می گوید: **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ** و به همین سبب پروردگار ما تأکید می کند که سنت خدا بر آن جاری

و روان شده است که فرستادگان خویش را از جنس کسانی برگزیند که رسول به سوی آنان روانه شده است، و اگر ساکنان کره زمین فرشته می بودند، در آن صورت ۶/ فرستاده بر آنان نیز یک فرشته می شد.

[۹۴]

وَمَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا - و مردمان را هیچ چیز از ایمان آوردن به هدایت رسیده به ایشان باز نداشت مگر این که گفتند: مگر می شود که خدا بشری را به رسالت مبعوث کند؟! «حجابی که مانع ایمان آوردن مردمان به رسالت‌های خدا شد، تصدیق نکردن آنان به این حقیقت بود که: خدا بشری را به رسالت بفرستد، و تو گویی رسالت مرتبه ای عالی است که امکان رسیدن بشری به این مرتبه وجود ندارد و اتصال غیب و شهود یا آشکار و پنهان محال و غیر ممکن است.

[۹۵]

قُلْ لَوْ كَانَتْ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَلْنَا عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ مَلَكًَا رَسُولًا - بگو که اگر در زمین فرشتگانی می بودند که با ثبات و اطمینان بر روی آن راه می رفتند، برایشان فرشته ای از آسمان به رسالت فرومی فرستادیم. «اگر ساکنان کره زمین از فرشتگان بودند، رسولی را از جنس خود ایشان و از خودشان به رسالت مبعوث می کردیم، و بنا بر این هر رسول باید از خود قومی باشد که بر ایشان فرمان رسالت یافته است، و خداوند سبحانه و تعالی گفته است:

رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ

بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ

وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَ لَا تَتَّقُونَ .

تفسیر دیگری برای این آیه نیز وجود دارد که می گوید: «پروردگار ما سبحانه و تعالی به ما یاد آور می شود که از طبیعت انسان نیازمندی او به تذکر شنیدن و به اندرز گوش دادن است، بدان جهت که ماده خاکی وی او را به طرف شهوات می کشاند، به همان گونه که در او برق و درخششی روحی مشاهده می شود که او را به طرف ارزشها بالا- می برد، و بنا بر این محتاج به عاملی خارجی است که فهم و

ص: ۳۰۸

شعور او را نسبت به درخشش روحانی تقویت کند تا سبب علو و برتری یافتن او شود، و از همین جا نیازمندی وی به رسالت پیدا شده است. و اگر خدا فرشتگان را، همچون افراد بشر، از خاک آفریده بود، آنها نیز گرفتار فساد و تباهی می شدند که فرشتگان گفتند: أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا - آیا در زمین کسانی را می آفرینی که در آن فساد کنند؟» در آن صورت خدا فرشته ای را به رسالت آنان مبعوث می کرد، و این تفسیر از علامه طباطبائی رحمه الله علیه است که با اشاره به کلمه «یمشون مطمئین» می گوید که این اطمینان دلیلی بر وجود جاذبه زمین نسبت به انسانی است که در حرکت کردن بر روی آن اطمینان و توازن پیدا کرده است، و اگر جز این می بود در هوا بالا می رفت، یا راه رفتن وی بر روی زمین همراه با اضطراب می بود.

۶۱

گواهی خدا

[۹۶]

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا - خدا برای گواه بودن میان من و شما کفایت می کند و او به بندگانش آگاهی و بصیرت دارد. اینها شبیه هایی بود که مردمان را از تصدیق رسالتها و ایمان آوردن به آنها باز می داشت، ولی صدق و صحت رسالتها از راه مظاهر چندی آشکار می شود که خدا آنها را گواه بر راستی رسالتها قرار داده است، و گواه بودن خدا کافی و بسنده است.

نخست: خداوند متعال در عقل آدمی مجموعه ای از ارزشها و آموزشهایی قرار داده است که او را به سوی خود راهنمایی می کنند، و رسالتهای آسمانی در آن هنگام که برای بشریت می آیند، او را به همان ارزشها و آموزشها می خوانند، و از همین راه است که بشر به صدق تعلیمات رسالت اطمینان پیدا می کند، و آن را بر ارزشها و تعلیماتی که خود حامل آن است منطبق می کند، و در این باره رسول خدا (ص) گفته است:

ص: ۳۰۹

«برای هر حقی حقیقتی است، و بر کار پسندیده و صوابی نوری.»

□

□

یک بار مردی به نزد رسول الله (ص) آمد و گفت: یا رسول الله! من در بیابان زندگی می‌کنم و کسی را ندارم که مرا هدایت کند و استطاعت آن را ندارم که پیوسته به نزد تو آیم، پس مرا پندی ده، پس از او خواست که به نزدیک وی آید، و چون در برابر رسول الله رسید پیامبر بزرگوار دست خویش بر روی قلب او نهاد و گفت: «هر چه را که این به تو فرمان دهد انجام ده، و آنچه را که از آن بازت می‌دارد ترک کن» و این گواهی است بر این که: اگر از فشارها و هواهای نفسانی و عادات و افکار پیشین خود را برهنه سازیم، آشکارا منطبق بودن آموزشهای قرآن را با آموزشهای جای‌گزیده در عقل و فطرت مشاهده خواهیم کرد.

دوم: علی‌رغم همه دشواریهایی که دشمنان رسالت ایجاد کردند و هنوز هم چنین می‌کنند، مشاهده می‌کنیم که اسلام سراسر زمین را فرا گرفته، و اگر تأیید خدا برای مسلمانان در جنگهای بدر و حنین و احزاب و جز آن نمی‌بود، اسلام و مسلمانان از همان آغاز مطرود و دور افتاده می‌شدند، و ۶/ اگر نصرت خدا برای بندگان در حطین و عین جالوت وجود نمی‌داشت، چراغ اسلام خاموش می‌شد، و اگر تأیید او از مؤمنان در مقابل شاه در کار نبود آرزوی تحقق یافتن وعده خدا هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ - و او است آن که رسولش را با هدایت و دین حق به رسالت فرستاد تا این دین را بر همه دینها پیروز کند، هر چند مایه ناراحتی مشرکان شود» و پیوستگی تأیید غیبی بر دینش دلیلی بر راستگویی نبی و صدق رسالت او است، و چه بسیار شواهد غیبی و الطاف پنهان و آشکاری را خداوند متعال نصیب بندگان مؤمن خویش در جهاد ایشان بر ضد کفر و بی‌ایمانی کرده است.

سوم: درجه رسول خدا (ص) و پایگاه خاص او در نزد خدا بالا رفت و افزایش یافت، پس بعضی از اصحاب او آزمودند که چگونه برای تحقق یافتن خواهشهای آنان در نزد خدا شفاعت می‌کند، و خدا درخواست آنان را پذیرفت، بلکه شفاعت تا زمان ما نیز در جریان است، و خدا خواهش هر مؤمن را که با اشاره به

جاه و مقام رسول(ص) به او متوسل شود برآورده می سازد. و در کتاب(فیض القدیر) به روایت طبرانی در کتاب(الاوسط) خود از علی(ع) به صورت موقوف آورده است که گفت:

«هر دعا پنهان و در حجاب است تا آن گاه که دعا کننده بر محمد و آل محمد درود فرستد».

شواهد فراوانی وجود دارد که خداوند متعال آنها را خلاصه کرده و چنین گفته است: **كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا** سخدا برای گواه بودن بسنده است».

بعضی در تفسیر خود بر این آیه **قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ** چنین نظر داده اند که این آیه برای آن نازل شد که جدال و مبارزه میان رسول(ص) و قومش را در آن هنگام که بر آنان خشم گرفت و گفت: **كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ** قطع کند، و این تفسیری دور است، بلکه این آیه خود گواهی خدا بر صدق رسالت است، چنان که خدا برای پیامبران پیشین خود نیز چنین کرده بود، در آن هنگام که آتش نمرود را برای ابراهیم سرد و سلامت ساخت، و حجتی برای راستی ابراهیم شد، غرق کردن فرعون و پیروز گردانیدن موسی(علیه السلام) بر او، و زنده کردن مردگان به دست عیسی(ع) و بسیاری از حجتها و براهینی که قرآن از آنها با ما سخن گفته، به همین گونه معجزه هایی عاجل یا آجل حاکی ۶/ از صدق رسالات است.

[۹۷]

وَمَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلِّمْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ - و هر کس که خدا او را هدایت کند، راهیافته است، و هر که خدا او را گمراه سازد از کسانی است که جز او برای ایشان ولی و دوست و سرور نخواهی یافت. «سپس قرآن بیان می کند که او راهنمایی است که بندگان را به پیروی از رسالت و ایمان آوردن به آن راهنمایی می کند، و پیش از این توضیح دادیم که هدایت شدن مرحله پیشین تکامل بشری است، بدان سبب که انسان به مرحله هدایت نمی رسد مگر پس از عبور از مرحله ای دشوار، و گمراهی که پرده گناهان او

ص: ۳۱۱

را از دیدن حق محروم نگاه داشته، به آن نمی رسد و اینان کسانی هستند که از دوستان و سروران خود هیچ سودی عاید ایشان نمی شود.

وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمِيَآ وَ بُكْمًا وَ صُمًّا

و آنان را در روز قیامت بر خاک افتاده و کور و لال و کر محشور خواهیم کرد. «بدان سبب که آنان از نعمتهای حواس و عقل بهره ای نگرفتند، خداوند متعال در روز قیامت این نعمتها را از ایشان دور می کند، و این جزای کسی است که وظیفه دو چشم و دو گوش و زبان خویش را باطل و عاطل سازد.

مَاؤَاهُمْ جَهَنَّمَ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا

جایگاه آنان جهنم است که هر چه شعله آن فرونشیند بر گرمی آن می افزاییم. «هر اندازه آتش جهنم به جهت مادی بودن آن فرونشیند، خداوند تبارک و تعالی به سوخت آن می افزاید تا حرارت آن افزایش پیدا کند- و پناه می بریم به خدا- پس عذاب دایمی است و آتش تجدید می شود، و راه گریزی برای ما جز داشتن اخلاص در ایمان و فرمانبرداری محض وجود ندارد، و باید در عمر خود پیوسته چشم به راه فرصت باشیم تا چنین کنیم و لحظات عمر را به پرستش خدا بگذرانیم و در سر پیچ راه ما فرصتی برای عبادت خدا وجود دارد. پس ماه رمضان بهار مؤمنان است، و حج معراج صالحان، پس بر ما واجب است که این فرصتها را از دست ندهیم، و حدیث شریف می گوید:

«آن کس که در ماه رمضان آمرزیده نشود، آمرزیده نخواهد شد مگر این که به عرفات برسد».

پس بیاید تا خویشتن را از آتش جهنمی که ناگزیر باید در آن وارد شد، چنان که پروردگارمان گفت: **وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** **كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا** - و هیچ یک از شما نیست مگر این که وارد آن شود و این کار بر پروردگار حتمی است و قطعاً صورت خواهد گرفت»، پس آن کس که بتواند خود را نجات دهد و لباس تقوای ضد جهنم برای بدن خود فراهم آورد، ۶/ رستگار شده است.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ بِمَا كَفَرُوا بِالْآيَاتِ - و از آن جهت چنین کیفری بهره ایشان شده که به آیات ما کافر بوده اند. پس عذاب دایمی جهنم جزای کسی است که به آیات خدا کافر شده باشد، و مهربانی و لطفی برایشان نخواهد رسید بدان جهت که کفر ورزیدند، و حجابهای عصیت و خودخواهی و پیروی از شهوتها قلبهای آنان را پوشاند و بیم دادن نتوانست قلبهاشان را بیدار کند، و برای عقل و اراده امکان آن فراهم نیامد که آن پرده های متراکم شده را از هم بدرد، و چه بیم دادنی اثری ژرفتر از ترساندن آنان به عذاب جهنم می توانست داشته باشد؟! کتاب خدا بدین گونه بیماریهای قلب را درمان می کند، و بهترین فرصت را برای رهایی یافتن از حجابهای آن فراهم می آورد.

بعث و برانگیخته شدن دوباره

وَ قَالُوا أَ إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَ زُرْفَاتًا أ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

و گفتند: آیا ممکن است پس از آن که استخوان و خاک شدیم، بار دیگر به صورت آفریده ای تازه برانگیخته شویم (و از گور) سر برداریم؟ چنان گمان می کردند که عرضه کردن این اشکال و دشواری نجاتشان می دهد! خدا بر این کار توانا است، و عذاب را خواهند چشید، و حالت ناممکن شمردن و تعجیبی که از بعث حایل میان آنان و ایمان آوردن به آخرت فراهم آمد، فایده ای برای ایشان ندارد.

أ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ - آیا نمی دانند که خدایی که آسمانها و زمین را آفریده بر آن توانایی دارد که مثل آنان را بیافریند؟ آیا طبیعت با همه شکوه و زیبایی، و کوه ها و دره ها و دریاها و نهرها و منظومه های فلکی و کهکشانها و... و...یی که در آن دیده می شود، گواه بر قدرت خداوند سبحانه و تعالی نیست؟! و آیا آفریننده همه اینها از آن عاجز است که

آفرینش آدمی را بار دیگر تجدید کند؟! وَ جَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا - لَا رَيْبَ فِيهِ - و برای آنان اجل و لحظه پایان عمری قرار دارد که هیچ شکی در آن نیست.» / ۶ اجل حتمی و همهٔ امور انسان از زیستن و مردن و بار دیگر به زندگی بازگشتن به دست خدا است، و اگر خداوند متعال زمان عذاب دادن ایشان را به تأخیر می اندازد، برای رحمت او نسبت به ایشان است، و این که اجل از پیش تعیین شده برای آنان اجرا شود، و شاید آنان از کارهای زشت و کفر خویش بازگردند، ولی ایشان به جای آن که از این نعمت خداداد سپاسگزاری کنند و از آخرین فرصت بهره مند شوند، به خدا کفر می ورزند و کفران نعمت اجل می کنند، بلکه پس افتادن زمان اجل را دلیلی برای نبودن عقاب و عذاب می شمردند، آیا این منتها درجهٔ کفران نعمت نیست؟! آری هست، و سؤالی که پیش می آید آن است که: این کفران برای چیست؟ و پاسخ این: زیرا که بر خود و بر مردم ستم کردند، و به حقوق خدا و حقوق مردمان به تجاوز پرداختند.

□ □
فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا

- پس ستمگران از انجام هر کار دیگر جز کفران نعمت خودداری کردند. هر اندازه گناه و جرم افزایش یابد، قلبها از ایمان پوشیده تر می شود و مردمان به کفر و کفران نعمت رو می کنند، و این اندیشه ای است که بیان آن بارها در قرآن کریم تکرار شده است، و در این باره تجربه ای شخصی وجود دارد که هر کس می تواند آن را در نفس خود ملاحظه کند، و آن این است که شیطان آدمی را به ارتکاب معصیتی وامی دارد، و او قلب خویش را در حال اعراض و دوری گزیدن از ذکر خدا می یابد، و در نماز خاطر خویش را به چیزهای دیگری جز یاد خدا مشغول می بیند، ولی در آن هنگام پاک و پاکیزه باشد، قلب را متصل به نور خدا مشاهده می کنی، حتی در غیر نماز.

[۱۰۰]

قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ

ص: ۳۱۴

-بگو که: اگر مالک مخازنی از رحمت پروردگار من باشید، باز هم آنها را سخت نگاهداری می کنید و از انفاق کردن آنها(به بهانه فقیر شدن پس از انفاق) خودداری می ورزید، و انسان حریص و بخیل است. «مانع دیگری که بازدارنده آدمی از ایمان می شود، بخل است، و هر اندازه دارا یا ندار باشد خصلت بخیل بودن را از خود آشکار می سازد، پس اگر مالک خزینه های خدا باشد که خزائن رحمت او بسیار گسترده است، باز هم مشت خود را برای انفاق نکردن گره می کند.

در سوره مبارکه اسراء آیاتی همچون این که ما را به طبیعت انسان آگاه می سازد، تکرار شده است، و همچون این گفته او سبحانه و تعالی: وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا (۱۱) و این گفته اش وَ كَانَ الْإِنْسَانُ ۶ / كَفُورًا (۱۷) و این گفته وَ إِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يُوسِئًا (۸۳) و شاید سبب این تکرار آن باشد که در این سوره از فواید وحی سخن رفته، و از بزرگترین فواید آن این است که: بشر را از صفات و طبایع سست و منحرف او دور می سازد، و به همین جهت سوره به ذکر بعضی از این طبیعتها پرداخته است.

[۱۰۱]

وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَسْتَلَبَ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ - و به موسی نه آیه آشکار دادیم، پس از بنی اسرائیل پرس که در آن وقت که نزد ایشان آمد، او را تکذیب کردند، بدان سبب که به او چنان نگاه می کردند که شما به پیغمبر خودتان نگاه می کنید، زیرا که چوپانی بود که لباسهای ساده بر تن داشت، و هنگامی که گفت: من فرستاده پروردگار جهانیان به سوی شمایم، فرعون او را متهم به دیوانگی کرد.

فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا

-فرعون به او گفت که: گمان می کنم که تو جادوزده شده باشی. «از آن جهت که سحر و جادو در جامعه او شایع بود، و عواقب این دعوت به

زیان موسی بود و آدم عاقل اقدام به چنین کاری نمی کرد.

فرعون جبار و کافر به جبار آسمانها و زمین چنین می پنداشت.

واقع آن است که چالش پیامبران خدا در برابر سلطه های زمینی زمان خود فساد جامعه بزرگ و فراگیر و ریشه دار بود، به درجه ای که آنان را متهم به دیوانگی می کردند، در صورتی که همه گفتار و کردار آنان سرشار از حکمت و معرفت بود، پس اگر به غیب اتصال نداشته، و به یاری خدا نسبت به خودشان متکی نبودند و در امر رسالت و پیامبری خویش مخلصانه عمل نمی کرد، آیا چالش ایشان می توانست چیزی جز دیوانگی باشد؟ و قرآن از آن روی تهمت های طاغیان را نسبت به پیامبران و دیوانه شمردن آنان را برای ما نقل می کند که از این حقیقت آگاهی حاصل کنیم.

موسی جادوزده نبود بلکه رسول خدا بود، و علامت رسالت وی چالش او در برابر سلطه فرعون است و ترساندن وی از گمراهی که گفت:

۶/

[۱۰۲]

قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرٌ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا - (موسی) گفت: تو خوب می دانی که این آیات را کسی جز پروردگار آسمانها و زمین نازل نکرده است، و ای فرعون! به گمان من تو در معرض هلاکت قرار گرفته ای. «تو از آن روی در معرض هلاک شدنی که می دانی حق با من است، و فرعون از پیامبری موسی علم ایمانی نداشت، و علم حجتی داشت، بدان جهت که پیامبری او را حجت و برهانی بر وی ثابت کرد، ولی ایمان نیاورد. و از آنها آیات نه گانه بزرگ بر دست انسانی که پیامبر خدا نباشد کاری بر نمی آید، و به همین سبب پروردگار ما گفت که ای فرعون لَقَدْ عَلِمْتَ - تو دانستی و دریافتی» که این آیات نه گانه، یعنی: یس، بیضا و عصا و قحطی و کاهش یافتن میوه ها و ثمرات و طوفان و ملخ و شپش و قورباغه ها و خون همه از جانب خدا بوده و به دست انسان عادی پدید نیامده است، و به صورت و لَقَدْ عَلِمْتَ با ضم تا نیز خوانده شده یعنی موسی کسی است که می دانسته است و آن را حدیثی از امام علی (ع) تأیید می کند که سخنی گفت که چنین معنی می داد:

ص: ۳۱۶

«هرگز فرعون نمی دانست که خدا موسی را به این رسالت مبعوث کرده است، بلکه خود موسی بود که می دانست و به همین جهت نسبت به کار خود اعتماد کامل داشت.»

قرآن کتابهای آسمانی را وسیله دست یافتن به بصیرتی که به دیدن حقایق کمک می کند قرار داده است، و چون فرعون همه آن حقایق را تکذیب کرد، موسی او را در پایان سخن خود آگاه ساخت و گفت: وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا .

[۱۰۳]

و چون فرعون این سخن را شنید در صدد انتقام گرفتن بر آمد.

فَأَرَادَ أَنْ يَنْتَفِرَ مِنْ الْأَرْضِ

-اراده کرد که آنان (موسی و بنی اسرائیل) را از سرزمین خود بیرون راند. «ولی خداوند تبارک و تعالی در کمین گاه ایستاده بود.

۶/

فَأَعْرَفْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ جَمِيعًا

-پس او و کسانی را که با او بودند غرق کردیم.» [۱۰۴]

و این یکی از معانی گواه بودن خدا بر راستی رسالتهای پیامبران است، و خداوند متعال فرعون و کسانی را گرفت و در دریا افکند و آب آنان را همچون سنگریزه بلعید و در خود فروبرد.

وَقُلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لَفِيفًا

-و پس از آن به بنی اسرائیل گفتیم که در این سرزمین (مصر) ساکن شوید، و چون موعد زندگی دیگر در آخرت فرا رسد، همه را با هم جمع خواهیم کرد.» گفته اند که لفیف به معنی به هم چسبیده و پیچیده به صورتی است که تشخیص آنان از یکدیگر امکان پذیر نیست.

بدین گونه فرعون رفت و از او عبرتی برای جهانیان بر جای ماند.

ص: ۳۱۷

[سوره الإسراء (۱۷): آیات ۱۰۵ تا ۱۱۱]

اشاره

و بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا (۱۰۵) وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا (۱۰۶) قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا (۱۰۷) وَ يَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا (۱۰۸) وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشوعًا (۱۰۹) قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ لَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَ لَا تَخَافُوا بِهَا وَ ابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا (۱۱۰) وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وِليٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا (۱۱۱)

معنای واژه ها

[۱۰۶] مکث

درنگ و تانی.

و ما آن را به حق نازل کردیم و به حق نزول یافته است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این کتاب است، و آن رسالتهای خدا که در آن وجود دارد، و آن حقی است که خدا فرو فرستاد و آن را حفظ خواهد کرد، و اما رسول جز مرده دهنده و بیم دهنده نیست، و پروردگار ما کتاب را به دفعات فرو فرستاد تا تأثیر بیشتر داشته

ص: ۳۱۸

باشد، بدان سبب که فهم و دریافت آن برای مردمان آسانتر می شود. و گروهی از مردم چنان به قرآن ایمان دارند که چون آیات آن بر ایشان خوانده شود، به رو و بر چانه و ریش سجده می کنند، و به تسبیح خدا می پردازند و به وعده او اعتماد دارند و می گیرند و قرآن بر خضوع و خشوع آنان می افزاید.

کسانی که پرورده و حیند، مثالی زنده برای قرآن و گواهی آشکار بر صدق آنان اند، و بدان سبب که قرآن از خدا است، آیا مردمان مؤمن را به پروردگارش نمی خواند و به آنان فرمان نمی دهد که خدا را به نامهای نیکویش (اسمائیه الحسنی) بخوانند، و نیز فرمان می دهد که نماز را با صدای بسیار بلند نگرارند، و خداوند متعال سوره مبارکه اسراء را به ستایش و حمد خدا به پایان می رساند، به همان گونه که به تسبیح او آغاز کرده بود، خدای یکتا و یگانه ای که برای خود کسی را به فرزندی نگرفت و شریکی در فرمانروایی بر جهان ندارد، و ولی و سروری برای او نیست.

۶/ تسبیح و تکبیر و حمد مخصوص صفات خدا است، و بنده از همین راه با او سبحانه و تعالی اتصال و پیوستگی پیدا می کند.

شرح آیات:

اشاره

[۱۰۵]

آیا محتوای رسالتها چیست؟ حقی است که خدا با آن قرآن را فرو فرستاد، و آن حقی است که قرآن بر آن باقی می ماند بی آن که دست تحریفی به طرف آن دراز شود، ولی آیا حق چیست؟ ۱- وجود جهان و انسان حق است.

۲- قوانین طبیعت، و سنتهای الهی که خدا آنها را در هر چیز به جریان انداخته حق است.

۳- عقل بشری که خداوند متعال آن را در قلب هر انسان به امانت نهاده و به وسیله آن واقعیت چیزها فهمیده می شود حق است.

قرآن حقیقتی است که وقوع یافته و از آن جهت فرو فرستاده شده است تا حقایق را منعکس سازد و مردمان را به سنتها رهبری کند و عقول را به سان

ص: ۳۱۹

درون مایه خود برانگیزد، حقی است که هیچ شکی در آن نیست.

وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ

—و آن را به حق فرورستادیم و به حق نازل شد.» خدا مقدر کرده بود که آن را به حق نازل کند وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ و این تقدیر تحقق یافت وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ و محتوای آن حق است وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ و ثمرات آن حق است وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ و حقی که خدا با آن فرورستاده وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ استمرار پیدا خواهد کرد وَ بِالْحَقِّ نَزَلَ. مگر پروردگار ما نگفته است:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ — ما ذکر (قرآن) را فرورستادیم و ما پاسدار آنیم پس کسی به تغییر دادن آن توفیق نیافته و هرگز پس از این نیز کسی به تغییر آن موفق نخواهد شد؛ این دو کلمه را باید بدین گونه فهم کنیم.

بعضی از مفسران گفته اند که: نزول قرآن مصاحب و همراه با حق بوده، به همان گونه که حق مصاحب قرآن بوده است، و می پرسیم که معنی باء در گفته او بالحق چیست؟ ۶/ باء حرف جرّ است برای خواستار یاری شدن، پس اگر بگوییم: (اكتب بالقلم با قلم بنویس)، یعنی برای نوشتن از قلم بهره مند شو، و همین معنی در آیه صحت دارد، زیرا که حق محتوای قرآن و جوهر آن است و بلکه هر آیه از آن دلیلی بر حق است، از آن روی که برای احقاق حق و همه حق نازل شده است.

خداوند متعال گفت: وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ — و خدا می خواهد که حق را به وسیله کلماتش تحقق بخشد، و نسل کافران را براندازد» (۱۷/ الانفال).

وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا

—و ما تو را جز همچون مژده دهنده و بیم دهنده به رسالت نفرستادیم.» رسول نسبت به کسانی که به رسالت بر ایشان مبعوث شده، کاری جز آن ندارد که: اگر ایمان آوردند به آنان بشارت و مژده خیر دهد، و اگر کافر شوند از عذاب خدا آنان را بترساند، و رسول کفیل یا وکیل ایشان نیست و صلاحیت تغییر

قرآن به او داده نشده، و خدا او را از این که در قرآن تغییر دهد، دور و معصوم نگاه داشته است.

[۱۰۶]

وَ قُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ - و از آن جهت قرآن را به تدریج فرورستادیم که آن را بر مردمان با درنگ و بدون شتاب بخوانی. قرآن را چندین نام است، و گاهی گفته می شود که آن را از آن روی که نوشته می شود «کتاب» می خوانند، و گاه گفته می شود که آن «فرقان» و وسیله جدایی است از آن جهت که حق و باطل را از یکدیگر جدا می کند، و گاه گفته می شود که آن ذکر است از آن روی که به یاد ما می آورد، و به همین گونه آن را بدان سبب قرآن می خوانند که قرائت و خوانده می شود، و بدین گونه نامها تغییر پیدا می کند، ولی آنچه نامیده شده یکی است، و شاید از آن جهت چنین شده باشد که آدمی چنین اعتقاد نداشته باشد که اهمیت قرآن در کتابت یا قرائت آن است، بلکه این اهمیت در جوهر او وجود دارد، و این نامها چیزی جز خلاصه ای از هدفها اشاره ای به آنها نیست.

(فرقناه) یعنی بخشهای آن را جدا جدا و (علی مکث) به تأنی و در زمانهای متفاوت فرستادیم تا مردمان آن را بهتر فهم کنند و در ذهنهاشان جایگزین شود.

وَ نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا

و آن را فرورستادیم و نازل کردیم. در دو آیه گذشته خداوند متعال کلمه واحدی را، با اختلافی جزئی، به دو صورت بیان کرد و یک بار گفت: «أنزلناه» / ۶ و بار دیگر «نزلناه»، پس فرق میان این دو کلمه در چیست؟ تفاوت در آن است که کلمه «أنزلناه» یعنی تمام آن را یکباره فرورستادیم، و «نزلناه» از آن حکایت می کند که این فرو فرستادن تدریجی بوده است، و این تأکیدی بر این گفته است: قرآن دو بار بر قلب رسول (ص) نازل شد، یک بار در شب قدر، و بار دیگر به تدریج در ظرف مدت بیست و سه سال آخر زندگی پیغمبر (ص) بر حسب مناسبتها و اوضاع و احوال، تا آیات و تعلیمات آن در

ص: ۳۲۱

ضمایر و ذهنهای مؤمنان رسوخ پیدا کند و در واقعیت زندگی اجتماعی ایشان وارد شود.

[۱۰۸-۱۰۷]

نفس بهره مند از علم نمی تواند در برابر نور درخشنده برخاسته از قرآن شکبیا بماند، و در برابر صاحب آن به سجده می افتد.

ولی آیا علم به چه کسانی عطا می شود؟ کسانی که به علم دست یافته اند از افراد یکی از این دو گروه اند:

۱- یا کسانی از اهل کتاب بودند که خدا علم را از رسالتهای الهی گذشته به آنان عطا کرده بود، و چون آیات قرآن را می شنیدند آنها را می فهمیدند و درمی یافتند که این آیات تصدیق کننده کتابهای دینی ایشان و بلکه بزرگتر از آنها است، و بنا بر این در مقابل حق به سجده می افتادند و به آن خضوع نشان می دادند.

۲- یا کسانی از اعراب بودند که جانهای آنان را نور دانش فراگرفته بود و جز از آن اعراب جاهل بودند که درباره امور ناچیز بحث می کردند و چون صوت حق را می شنیدند، چون به بانگ حق گوش فرامی دادند، و نور درخشان آن را مشاهده می کردند، ایمان می آوردند و به ندای حق پاسخ مثبت می دادند.

اویس قرنی در بادیه (بیابان) چنان می زیست که با عزت و شرف همراه بود، و چون از رسول و قرآن او آگاه شد، به او و قرآنش ایمان آورد، بی آن که رسول خدا (ص) را دیده باشد، و به همین سبب از مقربان رسول الله شد، و اسلام آورد و اسلام خود را به صورتی نیکو برگذار می کرد: روزش به روزه می گذشت و شبش به عبادت، و ابو ذر و مقداد و بسیار کسان دیگر همچون اویس بودند.

۶۱

قُلْ آمَنُوا بِهِ أَوْ لَا تُؤْمِنُوا

- بگو که اگر ایمان بیاورید یا ایمان نیاورید. برای ما تفاوتی ندارد، چه نیازمند به ایمان شما در آن صورت نیستیم که خواست خدا گمراه ماندن شما باشد، و در آن جا کسانی وجود دارند که به صورتی به قرآن مؤمن اند، و آنان اهل علم و معرفتند.

إِنَّ الدِّينَ أَوْتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ

- کسانی که پیش از این علم به آنان عطا شده است.

ص: ۳۲۲

یعنی پیش از فرود آمدن قرآن به علم دست یافته بوده اند.

إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا

چون قرآن بر ایشان تلاوت شود، بر چانه و ریش بر زمین به سجده می افتند. «خرور به معنی وقوع سریع است، یعنی هر چه زودتر به سجده کردن می پردازند، و شاید خودشان را در برابر قرآن فراموش می کنند و بر چانه ها و ریش و نه بر پیشانیهایشان خاضعانه سجده می کنند، از آن جهت که این سجده کردن بسیار سریع صورت می گیرد.

وَيَقُولُونَ سُبْحَانَ رَبِّنَا إِنْ كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا

و می گویند منزّه است پروردگار ما که وعده او عملی شد. «از این آیه چنان برمی آید که آنان توقع چیزی را نداشته اند که در قرآن تحقق پیدا کرده بود یا آنان چنین تعبیر می کردند، و این از منتهای ایمان و منتهای یقین ایشان بود که خدا را از خلف وعده تنزیه کردند، و به تأکید گفتند که وعده او در کتاب به پیروزی مؤمنان دنیا، و پاداش نیک آنان در آخرت حق است و تحقق خواهد یافت. و این یکی از معانی حقی است که در آیه پیشین وَ بِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَ بِالْحَقِّ نَزَّلَ آمَدَه بود.

إِنْ مَخْفَفَه به معنی كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا است.

[۱۰۹]

وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا - بر چهره ها و چانه ها برای سجده فرومی افتند و می گریند و خشوع و فروتنی آنان افزایش می یابد. «۶/ چنان معلوم می شود که بر انسان در برابر حالات غریب و شگفت انگیزی که پیش می آید، یکی از دو حالت رخ می دهد:

اول: حالت بیهوشی و حیرت و سرگشتگی.

دوم: حیرت آگاهانه.

شاید آیه بعد به این دو حالت اشاره کرده و گفته است: اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ

ص: ۳۲۳

وَقُلُوبُهُمْ إِلَيَّ ذِكْرَ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (الزمر/۲۳۳).

در آغاز آدمی به لرزه درمی آید و سخت مرتعش و همچون صاعقه زده می شود، و سپس از این حالت بیرون می آید و بر آن پیروز می شود، و مؤمنان نیز چنانند که نخست بر اثر شدت نور به سجده فرومی افتند، و چیزی نمی گذرد که بر قوت نور پیروز می شوند و برای خشوع نسبت به خدا بار دیگر سجده می کنند.

یگانگی خدا

[۱۱۰]

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ - بگو خدا را بخوانید یا رحمان را، هر چه را می خواهید که او اسماء حسنی دارد. «علامه طباطبایی در تفسیر المیزان درباره این آیه به بحثی مفصل پرداخته و چیزی گفته که محتوای آن چنین است: بودائیان و مجوس و جز ایشان از پیروان دینها، و کسانی که به آنها تاسی کرده اند، بر این اعتقادند که خدا را مظهري و جوهری است، و این که مظهر خدا با جوهر او تفاوت دارد، پس مظهر او نامهای وی است که از جوهر او جدا است، یا به معنی دیگر از ذات او جدا است، و به آن معتقدند که خدا برتر از آن است که به این نامها خوانده شود، و نامهای او فرشتگان اند، پس هر فرشته ای از فرشتگان حامل صفتی از صفات خدا است، پس یکی از آنها نماینده علم او است، و یکی عزت، و دیگر قدرت او، پس آنان فرشتگان را می پرستیدند و آنها را به صورتهای مختلف تجسم می بخشند، و در نتیجه آنها را نمی پرستند مگر ۶/ این که وسیله تقرب آنان به خدا شوند، پس برای خدا سیصد و شصت إله (إله) ساختند که هر یک با دیگری اختلاف داشت، پس جمال خدا با عمل او تفاوت دارد، و علم او با جلال او و جلال او با قدرت او... و همچنین.

این بت پرستی است، ولی عقیده توحید این طرز تفکر را طرد می کند و بر آن است که نامهای خدا به حق یگانه اشاره دارد، پس خدا رحیم عزیز است، و عزت و

ص: ۳۲۴

رحمت هر دو به یک ذات اشاره می کند، و به همین گونه جبار و کریم و رؤوف و... و این نامها نشانه های محضی است که اشاره به او سبحانه و تعالی دارد، و هنگامی که می گوئیم سمیع بصیر، پس او شنونده و بیننده است بدون آلت شنیدن و آلت دیدن، و شاعر گفته است:

عباراتنا شتی و حسنک واحد

و کل الی ذلک الجمال یشیر

عبارتهای ما مختلف و زیبایی تو یگانه است* و همه به این جمال و زیبایی اشاره می کنند کفار قریش یک بار درباره رسول (ص) گفتند: به این صائبی نگاه کنید که به ما فرمان می دهد تا خدای یگانه را پرستیم، و او دو خدا را می پرستد؛ می گوید: الله، الرحمن، پس این آیه نازل شد تا بگوید که خواه الله بگویی یا الرحمن یا الرحیم یا الواحد، یا القهار، همه آنها بر شیء واحدی دلالت دارد، و این که اسماء الحسنی همه برای خدا است و اینها از او دور نیست - همه صفات او و جز ذات او است.

در حدیثی آمده است که هشام بن الحکم از امام صادق (ع) از اشتقاق کلمه (الله) پرسش کرد، پس به او گفت: «ای هشام! «الله» مشتق از «إله» (معبود) است، و وجود «إله» مقتضی وجود مألوه (عابد) است، و اسم (نام) غیر از مسمی (نامبردار) است، پس هر که اسم را بدون معنی پرستد کافر است و چیزی را پرستیده است، و آن که نام و معنی را پرستد کافر است از آن روی که دو معبود را پرستیده است، و آن کس که معنی را بدون نام پرستد، به توحید پرداخته و یکتا پرست است، آیا دریافتی ای هشام!» گفت: پس به او گفتم: باز هم بگو و او گفت: «خداوند تبارک و تعالی را نود و نه نام است، پس اگر اسم همان مسمی باشد، هر اسمی یک الله است، ولی الله معنایی است که این نامها دلالت کننده ما به سوی او است، و همه آنها جز او است، ای هشام! نان اسم یک خوردنی است، و آب نام یک نوشیدنی، و جامه نام یک پوشیدنی، و آتش نام چیزی سوخته شده، آیا چنان فهمیدی که با دشمنان ما که جز او دیگری را معبود خود گرفته اند مبارزه کنی و از خود به دفاع پردازی؟» گفتم: آری / ۶ و او گفت: «خدا از آن به تو سود

رساند و استوارت سازد»، پس هشام گفت: «به خدا سوگند که هیچ کس در علم توحید بر من غالب نشد، تا به مقامی که اکنون دارم رسیدم». (۱)

و لَا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافُ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا

و نمازت را با صدای بسیار بلند بخوان و نه بانگت را چندان فرود آر که خودت آن را نشنوی و راه میان دو راه را برگزین». در حدیثی مأثور از امام صادق (ع) آمده است:

«جهر به معنی بلند کردن صدا است، و تخافت آن است که صوت را چندان پایین میاور که خود آن را نشنوی، و میان این دو بخوان». (۲)

شاید در آیه اشاره به این اندیشه مهم شده باشد که شایسته نیست در نماز بانگ خود را بیش از اندازه بلند کنیم، چه بانگ بلند از آداب دعا نیست، و به همین گونه جایز نیست که آهسته خواندن به درجه بسیار پایین برسد، و این درست است که خدا با علو و جلال خویش از تو دور است، ولی به لطف و علم خویش به تو نزدیک است و بانگ تو را می شنود، و چنان که در دعا آمده است (آن که دور است نمی بیند، و چون نزدیک شود نجوی را مشاهده می کند) و لذا نمازهای روز را باید با پایین آوردن صدایمان بخوانیم و نمازهای شب را با صدای به اندازه بلند.

خدا در کتابش متجلی می شود

[۱۱۱]

بشریت در هیچ مسئله ای چندان گرفتار حیرت و سرگردانی نشده است که در مسئله ربّ و پروردگار، بدان جهت که عقل انسان محدود است، و علی رغم آن که خدا همه نامها را به او آموخته، از شناخت کنه وجود خدا سبحانه و تعالی قاصر مانده است، چه علم و عقل وی، و همه وجودش کوچکتر از آن است که بر پروردگار آسمان محیط شود، تا چه رسد به این که بخواهد بر کنه و حقیقت او

ص: ۳۲۶

۱- (۲۷) - البحار، ج ۴، ص ۱۵۸.

۲- (۲۸) - نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۳۴.

محیط شود در صورتی که بر نفس خود نیز محیط نشده است. بلکه در احاطه یافتن بر کنه طبیعت پیرامون خود نیز چنین است، ولی خداوند متعال انسان را در زندگی این جهانی او متحیر و سرگردان نکرده است، بلکه نفس خویش را به او شناسانده و دو بار بر او متجلی شده است: یک بار در آفاق جهان و بار دیگر در نفس خودش از طریق قرآن حکیم. و آیات ذکر (قرآن) ما را به آیات طبیعت متذکر می سازد. / بنا بر این ما بسیار بیش از آنچه تصور شود، برای شناختن پروردگارمان و شناختن اسمای حسناى او، به قرآن نیازمندیم. و شناخت خدا سبحانه و تعالی بزرگترین سودی است که انسان از خواندن قرآن به دست می آورد، در صورتی آن را بدون این که حجابی میان او و خواندن قرآن کشیده شده باشد بخواند، و بنا بر این قرآن بزرگترین گواه بر صدق رسالت‌های پروردگار است.

در حدیث مأثور آمده است که:

«خدا در کتابش بر بندگان خویش متجلی شده، ولی مردمان نمی بینند».

خدا در این قرآن چیزهایی نازل کرده است که اگر بر کوه ها نازل می شد آنها را از هم می پاشید، چنان که گفت: **لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ** * وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبَ بِهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ - اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم، آن را می دیدی که از ترس خدا می شکافت و فرومی ریزد* و این مثالها را از آن جهت برای مردمان می زنیم تا مگر اندیشه کنند و به تفکر پردازند» (۲۲/الحشر).

حال کوه سخت و صلب از عبرتها و درسهای قرآن چنین است، پس حال انسان چگونه است؟! **وَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا** - و بگو سپاس خدای را که فرزندی اختیار نکرد. «شاید یکی از معانی این آیه آن باشد که او سبحانه و تعالی، عنصری را بر عنصر دیگر و جوهری را بر جوهر دیگر برتری نبخشید مگر به تقوا که به همه فرصت بالا- رفتن به سوی او را فراهم می آورد تا به فضل او به کمال دست یابند. و آیه اعتقاد

بت پرستان را رسوا می کند که فرشتگان را فرزندان خدا می دانند.

در حدیث آمده است:

«سپاس خدای را که فرزندی نیافرید که میراث خوار او باشد، و زاییده نشد تا شریکی داشته باشد».

و چون نفی ولد کرد، این خود نفی شرک نیز هست، بدان سبب که آن که فرزند نمی آورد و میان پر است، پس چگونه می تواند مولود باشد، و آن که مولود نباشد به چیزی شباهت ندارد، پس همتا و شریک یا ۶/ ولی ندارد که به او یاری کند، بدان جهت که به ذات خود بی نیاز است پس چگونه از غیر خود مدد بگیرد؟! وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ - و نه شریکی در ملک و فرمانروایی دارد و ولی و سروری که او را از ذلت و خواری نجات دهد. گفته اند که این آیه در پاسخ به جهودان و نصرانیان آمده است که گفتند:

خدای برای خود فرزندی برگزید، و به مشرکان عرب که گفتند: لیبیک شریکی برای تو نیست مگر شریکی که او برای تو است، و به صابئین و مجوس که گفتند:

اگر اولیای خدا نمی بودند، خدا خوار می شد. (۱)

در دعای مأثور آمده است: (سپاس و ستایش خدای را که فرزندی نگرفت که موروث باشد، و شریکی در ملک نداشت تا در آنچه می کند علیه او به عمل برخیزد، و سروری نداشت که او را از خواری نجات دهد تا شریکی در آنچه می کند و می سازد نداشت باشد). (۲)

خدا شریکی ندارد تا به ضدیت با او برخیزد یا به مساعدت او، چه اگر شریکی می داشت به ضدیت با او برمی خاست و نظام جهان متزلزل می شد، و اگر شریکی می داشت که به او کمک می کرد و اولی قوی و دیگری ضعیف بود، دیگر چه نیازی به ضعیف وجود می داشت.

ص: ۳۲۸

۱- (۲۹) - مجمع البیان.

۲- (۳۰) - دعای عرفه امام حسین (ع) در مفاتیح الجنان.

در حدیث مأثور از هشام بن حکم موجود در حدیث زندیقی که نزد ابو عبد الله (ع) آمد، از قول ابو عبد الله (ع) گفته است: «گفته تو نمی تواند حکایت از آن داشته باشد که: آن دو نفر یا هر دو قدیم و قوی بودند، یا هر دو ضعیف، یا یکی قوی و دیگری ضعیف. اگر هر دو قوی بوده باشند، چرا یکی از آنان دیگری را دفع نکرده تا تدبیر را تنها خود به دست بگیرد، و اگر چنان می پنداری یکی از آنها قوی و دیگری ضعیف است، معلوم می شود که خدا یکی است، چون چنان که می گویی عجز و ناتوانی در دومی آشکار است، و اگر بگویی که هر دو ضعیف اند، یا از هر جهت با یکدیگر اتفاق نظر دارند یا اختلاف نظر، پس چون مشاهده می کنیم که آفرینش و خلق انتظام دارد، و کشتی در دریا پیش می رود و تدبیر یگانه است و روز و شب و خورشید و ماه منظم در سیر خود پیش می روند، این همه دلیل بر صحت امر و تدبیر است و انتظام بر این که دلیل است که مدبر یگانه است». (۱)

۶/ آنچه متوهمان توهم می کنند و به وهم می پندارند، آفریده آنان است و به خودشان بازمی گردد، چه به مثال زدن و شبیه ساختن توصیف نمی شود، پس به جای آن که در ذات خدا بیندیشند، می بایستی در آفرینش و آفریدگان او نظر کنند تا از این راه به او برسند.

وَ كَبْرُهُ تَكْبِيرًا

و او را بزرگ شمار و به تکبیر او بپرداز. این درست نیست که بگویی خدا از هر چیز بزرگتر است، مگر چیزی وجود دارد که احتمال بزرگتر بودن از خدا درباره او صدق کند؟! او هنگامی که این چیز از آن چیز بزرگتر است به خاطر وجود تقارنی میان آنها است، ولی درست تر این است که خدا بزرگتر از آن است که توصیف شود، نه این که بگویی خدا بزرگتر از خورشید است، چه میان آنها مقارنه ای وجود ندارد، و چگونه می توانی مخلوق کوچکی را طرف مقایسه با خالق بزرگ قرار دهی؟! اولی می توانی بگویی که:

خورشید از ماه بزرگتر است.

ص: ۳۲۹

در حدیثی از ابو عبد الله (ص) آمده است که به جمیع بن عمیر گفت:

«چه چیز از خدا بزرگتر است؟» پس من گفتم: خدا از هر چیز بزرگتر است، پس گفت: «آیا در آغاز چیزی بود تا بزرگتر از خدا بوده باشد؟» و من گفتم: پس او چیست؟ گفت:

«بزرگتر از آن است که توصیف شود». (۱) و در حدیثی دیگر آمده است از ابو عبد الله (ع) که: مردی در نزد او گفت الله اکبر، پس او گفت: بزرگتر از چه چیز؟ و او گفت که از همه چیز، و امام گفت که: او را محدود کردی، و او گفت: پس چه بگویم؟ و امام گفت که بگو: خدا از هر چه توصیف شود بزرگتر است. (۲)

ص: ۳۳۰

۱- (۳۲) - نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۳۹.

۲- (۳۳) - نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۳۹.

سورۃ کھف

اشارہ

ص: ۳۳۱

فضیلت سوره:

از امام حسین (ع) روایت است که گفت:

«هر کس سوره الكهف را در هر شب جمعه بخواند، جز شهید از دنیا نخواهد رفت، و خدا او را در قیامت با شهیدان مبعوث می کند، و در روز قیامت با شهدا محشور می شود».

نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۴۵ از رسول اکرم (ص) روایت است که گفت:

«هر کس ده آیه از آیات سوره الكهف را حفظ کند، فتنه دجال در او مؤثر نخواهد افتاد، و هر که تمام سوره را بخواند به بهشت داخل می شود».

اسم سوره:

معلوم است که نام کهف از داستانی تاریخی گرفته شده که پس از مبعوث شدن عیسی بن مریم (علیه السلام) به پیغمبری اتفاق افتاد و میان اهل کتاب و حتی در وسط جزیره العرب شایع شد، و به سبب اهمیت آن داستان سوره به نام کهف (غار) خوانده شد که رمزی از حمایت خدا از انسان در مقابل خطرهایی که از آنها به خدا پناه برده باشد محسوب می شود.

ص: ۳۳۳

زمینه کلی سوره

اشاره

مقدمه:

روشنی خورشید سراسر زمین را فرامی گیرد و همه اشخاص و اشیاء را روشن می سازد و رنگها را آشکار می سازد، و نقش خود را تا این اندازه به انجام می رساند، و هنگام گرفتن نقش چشم در دیدن فرامی رسد. و به همین گونه قرآن نقش خود را در آن هنگام به انجام می رساند که هدایت انتشار می یابد و حقایق آشکار می شود، و پس از آن قلب و بصیرت عمل خود را برای ادراک و دریافت این حقایق آغاز می کنند، پس اگر آدمی بصیرت و قلب خویش را قفل کند، از هدایت قرآن چیزی به دست نمی آورد و حقایق را نمی تواند بشناسد، درست همچون کسی که چون چشم را ببندد، علی رغم تابش نور خورشید بر همه چیزها و آشکار بودن آنها، هیچ چیزی را نمی تواند ببیند.

به همین گونه قرآن نقش عقل و اندیشیدن را از بین نمی برد، ولی عقل، بدون آن که از هدایت قرآن بهره برداری کند، نمی تواند حقایق را بازشناسد، و درست همچون چشم است که امکان ندارد بدون روشنی اشیاء را ببیند، و به همین گونه تفکر و اندیشیدن نقش قرآن را از بین نمی برد، چنان که چشم نقش روشنی را از بین نمی برد.

۶/ بنا بر این بر انسان روا نیست که چنین بگوید: تا زمانی که قرآن وجود دارد، هیچ نیازی به آن ندارم که به تفکر و تعقل و تبصر پردازم، چه اگر چنین کند مثل او همچون مثل کسی است که دیدن و مشاهده کردن را ترک گوید و حجابی در برابر دو چشم خود قرار دهد، به این بهانه که روشنی موجود است، و زمین

روشن، و رنگها آشکار، در صورتی که وضوح چیزها و روشن بودن آنها به دیدن مدد می رساند ولی خود رؤیت و دیدن نیست.

مفردات قرآنی

و به همین جهت ملاحظه می کنیم که قرآن خود را با نامهای نور و ذکر و بصیرت و هدی می خواند، و کلمه نور را در این آیات می یابیم:

۱- نُورٌ عَلٰی نُوْرٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مَنْ يَشَاءُ .

۲- اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَّ مُبَشِّرًا وَّ نَذِيْرًا* وَّ دَاعِيًا اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَّ سِرَاجًا مُّبِيْرًا .

۳- فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِهِ وَّ عَزَّرُوْهُ وَّ نَصَرُوْهُ وَّ اتَّبَعُوا النُّوْرَ الَّذِيْ اُنزِلَ مَعَهُ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ .

کلمه «الذکر» در قرآن به صیغه های مختلف آمده است همچون:

۱- اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَاِنَّا لَهٗ لَحٰفِظُوْنَ .

۲- وَّ يَبِيْنُ اٰيٰتِهٖ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُوْنَ .

۳- اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَّ هُوَ شٰهِيْدٌ .

۴- كَلَّا اِنَّهَا تَذٰكِرَةٌ .

۶/ این بدان معنی است که عقل انسان حقیقت را می شناسد. ولی آن را فراموش می کند، و همچنین قلب او از آن آگاه است ولی نسبت به آن غافل می ماند، پس آدمی به مذکر و یادآوری نیاز دارد که آن را به یاد او آورد و توجهش را به آن جلب کند.

کلمه «البصیره» تعبیر از حقیقت آن بینه ای است که به توسط آن هر چیز بدان گونه که هست دیده می شود. مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۴۵.

قَدْ جَاءَكُمْ بَصٰٓئِرٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ فَمَنْ اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهٖ .

مجموع بصیرتهایی که خداوند متعال به بندگان خود تفضل کرده است، هدی و نور قلب و عقل را تجسم می بخشد.

۱- فَاِمَّا يٰٓاَيُّكُمْ مِّنِيْ هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَّلَا هُمْ

۲- وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ .

و چون اندکی در این صفات تدبر کنیم، آنها را به معنی حقیقتی خواهیم دید که عقل را بر تفکر، و قلب را بر تدبر یاری می کند، و نه این که چیزی باشد که جایگزین آن شود.

جهت گیری نادرست

چون اندیشه استقرار و ثبات پیدا کرد، ناگزیر باید جهت گیری نادرست درباره تفسیر را که پیشتر رایج بود تغییر داد، و آن: تبدیل کردن قرآن است به چیزی که جایگزین تفکر و تعقل شود در صورتی که قرآن تفکر و تعقل است، و آن کس که قرآن را جانشین اندیشه سازد، همچون کسی است که بخواهد دوربین را جایگزین چشم قرار دهد، یا نور را جانشین دیدن، یا همچون کسی است که ارقام را در ریاضیات / ۶ به جای حقایقی قرار دهد که این ارقام بیان کننده آنها محسوب می شوند.

تفسیر و تدبر

و شاید این همان تفاوتی باشد که میان دو کلمه تفسیر و تدبر، و نیز میان دو کلمه تفسیر و تأویل وجود دارد.

تفسیر به معنی شرح و توضیح دادن خود آیات قرآنی است از لحاظ ارتباطی که با ذات قرآن دارند یعنی: حروف آن و کلمات آن و جمله ها و آیات آن، و سیاق مجموعه توجیه کننده در قرآن و ارتباط سوره ها با یکدیگر.

ولی تدبر چیزی دیگر است، و قرآن آن را وسیله تأویل یعنی دست یافتن به پایانهها و نتیجه های آیات خوانده است، و این کلمه مشتق از (الدبر) به معنی قسمت پایانی هر چیز است، و از این جا می فهمیم که تدبر عبارت از توقف نکردن

بر ظاهر معانی و حوادث است، بلکه تلاش و کوششی برای شناختن چیزی است که در پس آنها قرار دارد.

طبرسی (قدس سره) گفته است که تدبر به معنی نظر کردن در عواقب امور است.

مجمع البیان، ج ۳، ص ۸۱ سرانجام: چیزی است که امر به آن بازمی گردد یعنی تأویل آن است.

و خداوند سبحانه و تعالی گفته است: هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا - تَأْوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ - آیا انتظار چیزی جز تأویل آن را دارند، آن روز که تأویل آن بیاید، کسانی که آن را از پیش فراموش کرده بودند خواهند گفت که: فرستادگان پروردگار ما به حق بر ما مبعوث شدند» (۵۳/ الاعراف).

در داستان یوسف گفت: قَالَ لَا يَأْتِيكُمَا طَعَامٌ تُرْزَقَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ - خوراکی برای خوردن نزد شما نخواهد آمد مگر این که شما را تأویل آن خواب آگاه کرده باشم» (۳۷/ یوسف).

۶/ پس تأویل یک بیم دادن تحقق یافتن چیزی است که بیم به آن داده شده بود، و تأویل خواب تحول یافتن آن به یک حقیقت وقوع پیدا کرده است، و چنان به نظر می رسد که تدبر به معنی جستجوی تأویل است.

این کلمه را چند بعد است:

بعد اول

آن اندیشیدن از آغاز کار است درباره پایان آن، پس در آن هنگام که قرآن می گوید ظلم ظلمات و تاریکی است و پایان آن شرمساری در دنیا و چشیدن عذاب در آخرت، نباید در این حد توقف کنیم، بلکه لازم است این دانسته را همچون شمعی در دست گیریم و به سوی واقعیت خارجی روانه شویم، به سوی زندگی حرکت کنیم و به جستجوی ستم پردازیم و سپس آن شمع را در کنار این ظلم که

عملا راه خود را طی می کند قرار دهیم و یا آن که چندان پیش رویم تا به نتیجه نهایی برسیم.

در آن هنگام که قرآن از قوم عاد برای ما سخن می گوید و این که چگونه همچون جباران شدت و نیرو به خرج دادند، و در نتیجه هلاک نصیب ایشان شد، بر ما واجب است که چون این داستان را خواندیم خود را بی نیاز از اندیشیدن درباره آن ندانیم، بلکه آن را همچون چراغ درخشانی در دست گیریم، و سپس به بحث درباره تمدن مادی پردازیم، و به مدد این چراغ از سرنوشت آن در آینده آگاهی پیدا کنیم و بفهمیم که به چه پایانی خواهد انجامید.

بعد دوم

از خود کلمه (تدبر) سرچشمه می گیرد و آن از صیغه هایی است که به تلاش و کوشش به خرج دادن در کار اشاره دارد، و آدمی در آن نیروهای خویش را به کار می اندازد، و کلمه (تصرف) غیر از کلمه (صرف) است، چه اولی به معنی مستولی شدن بر چیزی است، و تلاش برای (صرف) و دور کردن آن با نیرو یا کوشش، و به همین گونه است (تحدث) که عبارت از استخدام جهد و تلاش است در (حدیث) و سخن، و به همین گونه تدبر به معنی کوشش در اندیشیدن برای رسیدن به پایان کارها است، و در این جا بار دیگر به ذات حقیقت می رسیم و آن این که:

قرآن جانشین جهد و کوشش آدمی نیست.

۶/

بعد سوم

این که کلمه تدبر مربوط به واقعیت خارجی است، در صورتی که تفسیر به ذات و خود آیات ارتباط دارد و معنی آیه را از راه تفسیر کردن بعضی از آیات به وسیله بعضی دیگر به دست می دهد، و شناختن معانی کلمات مفرد از راه رجوع کردن به کتابهای لغت، و ربط دادن بعضی از جمله ها به یکدیگر، و استفاده کردن از روش و سیاق، و استخراج معنی کلمه را از مقایسه کردن آن با کلمات مفرد شبیه

ص: ۳۳۸

به آن که در آیات دیگر از قرآن حکیم آمده است، و همچنین تفسیر کردن آیات به وسیله روایتها و حدیثهای شریف و استفاده بردن از علم حدیث.

ما پس از تدبر و تأویل، و پایان یافتن عمل تفسیر، و دست یافتن به شناختی ذاتی از آیه، آیه قرآن را به واقعیت خارجی می بریم و در این می کوشیم که آن را بر مردمان و چیزها و پیشامدهای متغیر منطبق سازیم.

پس چون در قرآن کلماتی همچون: **الَّذِينَ آمَنُوا - كَسَانِي كِه اِيْمَان آوَرْدَنْد»، وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا**، **الْمَنَافِقُونَ، الْمَسْتَكْبِرُونَ، الْمَسْتَضْعَفُونَ...**

آمده باشد، بر ما لازم است که آنها را به صورت واقعی تعریف کنیم و تشخیص دهیم، و تنها به شناختن معانی این کلمات و مدلولهای لغوی آنها اکتفاء نکنیم.

و هنگامی که از جوامعی همچون: عباد، ثمود، قوم لوط، اصحاب الایکه، اصحاب موسی (ع) و اصحاب محمد (ص) چیزی می خوانیم، باید در صدد یافتن چیزهایی در واقعیت کنونی برآیم که می تواند تجسمی از آنها بوده باشد، پس آن که از علی و حسین (علیهما السلام) در زمان حاضر پیروی می کند کیست؟ و کیست که نقش معاویه و یزید را بازی می کند؟ و همچنین.

پس تدبر عبارت است از جستجو برای یافتن کس یا چیزی است که در واقع خارجی نقش داستانها و آیات قرآنی را ایفا می کند، و در نتیجه عبارت از شناختن عملی معانی چیزها و تلاش برای دریافتن و نزدیک شدن به آن است.

تدبر نیازمند به تلاشی فکری و تلاش دیگر جسدی است، پس ما نمی توانیم ۶/ با بستن درها بر روی خود و جدا شدن از واقعیتها به تدبر پردازیم، و چون خواستار تدبر باشیم بر ما واجب است که در زندگی جامعه داخل شویم و از خصوصیات آن آگاهی حاصل کنیم، و طبیعت و ماهیت آن را مورد مطالعه قرار دهیم، و سپس به قرآن بازگردیم و از آن بپرسیم که: جامعه ای که تمایزات و خصوصیات آن چنین، و امور مثبت و منفی آن چنان است، به چه نام باید نامیده شود؟ آیا جامعه لوط است یا شعیب یا ثمود یا جز ایشان؟ و آنچه از انسان در مطالعه اش از قرآن مطلوب است، تفسیر است و سپس تدبر و تأویل به آن معانی که پیش از این ذکر آن

تدبر و مسلمانان زمان حاضر

مسلمانان امروز در کنار قرآن توقف کرده اند، و تو گویی که قرآن ایستگاهی است که باید از آن به راه بیفتند، یا فرودگاهی است که باید آنان را از روی زمین بر کند و به همین سبب منتظر رسیدن فرمان سوار شدن توقف کرده اند، و از قرآن که پیش از این چراغی بود که جهان را روشن می کرد، تنها به این بسنده کرده اند که آن را وسیله تزیین قرار دهند، و از روشن شدن به وسیله نور آن در راههای تاریک زندگی چشم پوشیده اند.

نقش افکار و عقلهای خویش را کنار گذاشته اند، و در نتیجه تدبر درباره قرآن را ترک گفته اند، پس در بزرگی از درهایی که خدا در آمدن به آنها را به ما فرمان داده بود به روی خود بسته اند؛ ما در قرآن حکیم آیه ای که به تفسیر اشاره ای داشته باشد نمی یابیم، در صورتی که چندین آیه در پیرامون ضرورت تدبر در قرآن یافت می شود:

۱- أَفَلَا يَتَذَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا .

۲- كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ، و دهها آیه ما را به تفکر و سیر و حرکت تذکره، و هر چه محرک به کار افتادن نیروهای خود انسان است فرمان می دهد.

راز وجود غموض و تاریکی در فهم قرآن برای بیشتر مسلمانان در همین جا نهفته است، بدان جهت که دو عمل تأویل و تفسیر مکمل یکدیگر است و چون تفسیر به وسیله تأویل و تطبیق تقویت شود، وضوح بیشتر پیدا می کند و امکان کشف کردن پوشیدگیهای آن به صورتی بهتر فراهم می آید.

زینت زندگی و هدایت

قرآن حکیم در سوره کهف دو رشته از قضایا را پیگیری می کند:

نخست: درباره زینت و آرایش زندگی دنیا، و ایستار و نظر اسلام نسبت به آن.

دوم: قضایایی که به راهیابی و علم و معرفت پیوسته است.

در آن شک نیست که میان این دو رشته علاقه ها و پیوستگیهای مهمی وجود دارد، چه انسانی که به سلاح هدایت و علم مسلح باشد، ایستاری مثبت و برتر از زینت زندگی دنیا برای خود اختیار می کند، ولی آن کس که فاقد چنین سلاحی باشد، ایستار و نظر او نسبت به آرایش زندگی دنیا و متاع نابود شونده آن ایستار پیروی مطلق و تسلیم کامل است.

در واقع این یکی از مظاهر اعجاز قرآن است، و رسیدن بلاغت آن به آخرین درجه، از آن جهت که آیات کریمه آن در چندین خط متوازی و متناسب با یکدیگر پیش می رود که برای توجه دادن قلب آدمی به یک قضیه جوهری و اساسی به کمک یکدیگر حرکت می کنند، ولی سلسله نخستین، چنان که آشکار است، در آیات این سوره محور اصلی است، چه سوره کهف از نگاه اسلامی به زینت زندگی با ما سخن می گوید، و این که آدمی چگونه باید خود را از فشارهای زینت زندگی و دوستی دنیا خلاص کند، و به زندگی نظری موضوعی و عینی پیدا کند که بر شناخت عاقبت زندگی، و پیوند محکم میان زینت زندگی دنیا و بهره مند شدن از آن و عمل انسان متکی باشد.

پس در این سوره با داستان اصحاب کهف و رقیم مواجه می شویم که خود را از دوستی جاه و مقامی که داشتند آزاد کردند، و اراده والای آنان توانست ایشان را از پهنه زندگی مادی بر کند و به آسمان حقیقت و ارزشها بالا برد، و در همین سوره عکس آن را نیز مشاهده می کنیم، و آن داستان شخص صاحب باغی است که به آن داخل شد و چنان پنداشت که جاودانه در آن باقی خواهد ماند، و هر چه اندرز دهنده امینی به او نصیحت کرد و گفت که: این باغ به اذن خدا در این جا است، پس چرا هنگامی که داخل در باغت می شوی نمی گویی «ما شاء الله» آنچه خدا بخواهد، ۶/ و ممکن است روزی برای تو هیچ سودی نداشته باشد، به این اندرز

گوش نداد، و با ستم کردن بر نفس خویش به باغ درآمد و گفت: چنان نمی پندارم که این هرگز نابود شود، تا این که زندگی او پایان یافت، و همه باغ او رو به تباهی و نابودی روانه شد، و در آن مثلی از واقعیت ذوالقرنین برای کسانی زده است که به جاه و مقام عظیم و فرمانروایی بزرگ دست یافتند، ولی هرگز راضی به آن نشدند که در مقابل فشارهای مقام و زینت فرمانروایی خاضع باشند.

سوره کریمه در چارچوب کلی خود نگرشی فراگیر درباره ایستار اسلام نسبت به زینت زندگی دنیا را بیان می کند، و بخش اول آن نظری به موضوعهای سوره بنا بر عادت قرآن در اوایل سوره هایی می اندازد که حاکی از نیکی آغاز شدن سوره است و نوری بر چارچوب سوره و خلاصه ای از موضوعاتی که پس از آن خواهد آمد می افکند.

چنان که آیات (۱-۸) این درس یادآور ما می شود که قرآن کتاب هدایت است، و هدایت راه مستقیم انسان به سوی نعمتهای خدا.

نیز از انگیزه هایی سخن می گوید که انسان را به ملتزم و پایبند بودن به هدایت خدا وامی دارد و از آن جمله است بیم دادن و مژده دادن.

به خطرهای شرک از راه نسبت دادن فرزندى به خداوند متعال اشاره می کند، و پس از آن می گوید که بر رسول یا پیشوایی که در جای او می ایستد، بیان حقایق واجب است، و او را نمی رسد که اگر مردمان هدایت خدا را نپذیرفتند، خود را با غم و اندوه هلاک کند.

در پایان از دید اسلامی نسبت به زینت زندگی دنیا و متاع و کالای آن بحث می کند و می گوید که اینها همه آزمودن الاهی نسبت به انسان است، و در نتیجه نابود خواهند شد، چه زمین سرانجام به صورتی درمی آید که پهنه ای بی حاصل است و گیاهی در آن نمی روید.

سپس آیات (۹-۱۶) از لزوم توجه داشتن انسان به سنتهای خدا در جهان سخن می گوید که، بنا بر آن، می بایستی به حکم خدا گردن نهد، و هر اندازه هم که حوادث مشاهده یا شنیده شده در نظر / ۶ او عجیب و تازه جلوه گر شود باز هم چنین

باشد؛ و انقلاب و شوریدن بر ضد ستم یکی از سنتهای خدا در زندگی است، زیرا که خدا به عدل و داد فرمان می دهد و او قائم به قسط است. و به همین گونه آیات روش شورش را بیان می کند و آن چنین است که: آدمی به الهام فطرت خود پاسخ مثبت دهد، و با آغاز کردن از خودش، به شورش بر ضد اشکال مختلف ظلم و ستم بپردازد، و از جامعه شرک و جاهلیت خود را دور سازد، و سپس خدا او را با وسایل مادی و معنوی تأیید خواهد کرد تا به پیروزی دست یابد.

بعد از آن آیات (۱۷-۲۰) از الطاف الاهی و بخششهای ربّانی سخن می گوید که اشخاص برخاسته به نام خدا و برای خدا در معرض آن قرار می گیرند، تا آن حد که خداوند متعال برای او بعضی از سنتهای طبیعی را متوقف می سازد یا به آنها تغییر شکل می دهد، و سپس اشاره به سلاح مهمی می کند که خدا آن را به اولیاء خود بخشیده، و آن سلاح ایجاد ترس است؛ و آیات به ذکر بعضی از صفات اخلاقی شورش پرور است. و به این نکته اشاره کرده است که نخستین مرحله از مراحل علم برای انسان اعتراف کردن به جهل و نادانی است، و پس از آن دست یافتن به علم و گرفتن آن از منبع راستین علم که خداوند علیم و حکیم است.

سپس آیات (۲۱-۲۶) از نقش حادثه اهل کهف همچون یکی از ظواهری که وعده خدا را برای مردمان آشکار ساخت، و هر شک را درباره قضیه ساعت و بعث در روز قیامت از دلای آنان زدود سخن می گوید، و آن گاه به صورتی الهامی به نظر قرآن درباره زیارت قبور اولیا و صالحان اشاره می کند، و پس از آن بیان می کند که اسلام روش علمی متکی بر حقایق را تأیید می کند که متکی بر حقایق است نه متکی بر حدس و پیشگویی غیب و مجادله های عمیق، و این که قرآن ما را به نرمی و انعطاف پذیری و سازگار شدن سالم با زندگی دعوت می کند و از پیروی برنامه های جامد و افکار سنگ شده بازمی دارد.

در آیات (۲۷-۳۱) از تضمینهای محافظتی برای انسان در برابر فشارهای زینت زندگی با ما سخن می گوید، و آن تلاوت قرآن است و اتصال دائمی با خدا، و وابسته بودن به مجتمعی ایمانی که بر اساس مبادی و اصول رسالی، و نه بر

اعتبارها و نظرهای مادی، به وجود آمده است، و در پایان مجهز شدن به روح چالش و مبارزطلبی و آماده بودن برای آن است، و آن گاه مقیاسی را که می بایستی آدمی از آن برای شناختن رهبری شایسته پیروی کند، عرضه می دارد، و به عرضه کردن صورتهای تجسیم یافته ای از بهشت و دوزخ می پردازد تا عبرت گیرندگان از آن عبرت گیرند.

۶/ و در آیات (۳۲-۴۴) ایستار آدمی را که باید در برابر نعمت و نعمت دهنده برگزیند، بیان می کند، و از مکر خدا در برابر منکرانش آن است که به ایشان مهلت می دهد و نعمت خویش را بر آنان گسترده می سازد، و همین وسیله ای برای فریفته شدن آنان به نعمت می شود تا سپس مجازاتی جان گزا بهره آنان شود؛ و سپس از مراحل مختلف فروافتادگی اعتقادی و رفتاری در نزد انسان نمک ناشناس و کافر نعمت سخن به میان می آید که متکی بر یک معادله نادرست است، و آن این که در معرض عطا و بخشش خدا قرار گرفتن در دنیا دلیلی بر رضایت خدا از شخص است، در صورتی که این بخشش تنها برای آزمایش کسی است که بخشش خدا نصیب او شده است، و آن در واقع آزمایشی از بندگان است، به همان گونه که در جای دیگر خدا بیان کرد که خضوع در مقابل ثروت و ثروتمندان همچون شرک و ورزیدن به خدا است، و این که ولایت حقیقی بر بندگان اختصاص به خداوند صمد دارد، نه غیر او از آفریدگانی که در معرض تغییر و زوال قرار می گیرند.

آیات (۴۵-۴۹) زندگی را از لحاظ واقعیت داستان طبیعت برای ما تصویر کرده و ما را به کوشش و تلاش برای دست یافتن به زینت آخرت که باقیات صالحات است دعوت کرده است، و سپس از نقش عمل نیک و صالح در ساختن تمدن برای ما سخن گفته و به شمول نگرش توجه داشتن به آینده و امتداد آن تا بعد از این زندگی فناپذیر دعوت کرده است.

سپس منظره ای از مناظر روز قیامت را بر ما عرضه می کنند که بنا بر آن معلوم می شود که هر چیز در این زندگی در حال حرکت است و بر یک حال باقی نمی ماند، و حتی کوه های ثابت و استوار نیز چنین است، و بنا بر این هیچ مجوزی

برای اعتماد کردن به زینت دنیا وجود ندارد، زیرا که آن نیز حرکت می کند و نابود می شود، و انسان ناگزیر باید بار مسئولیت کامل در برابر اعمالش را در برابر پروردگار خویش تحمل کند، اعمالی که آنها را به صورت ثبت شده و تجسم یافته در برابر خویش خواهد دید، اگر خوب بوده باشد خوب، و اگر بد بوده باشد بد.

سپس آیات (۵۰-۵۶) ایستار انسانی از اصحاب زینت را که مستکبران در زمین اند، از طریق صورتهای تاریخی و آینده ای بیان می کند، و قرآن آدمی را بر آن برمی انگیزد که فاصله ای موجود میان مؤمنان و اصحاب زینت برقرار سازد، تا از آنان پیروی نکنند و از ایشان یاری نجویند، از آن روی که، اولاً، از دشمنانند و، ثانیاً نادان و گمراه کننده.

سپس از نقش تصور ذهنی در شناخت حقیقت عینی سخن می گوید، و این مطلب را بیان می کند که جدل ۶/ انسان حدی ندارد، و هر اندازه شماره حقایق قرآنی در برابر او فراوان باشد، باز هم چنین است، سپس بر آن تأکید می کند که انسان برای هدایت شدن در زیر فشار قرار نگرفته، و این که استهزا و ریشخند کردن خطرناکترین پرده و حجاب در میان عقل آدمی و دست یافتن به هدایت است. و آن کس که سخت ترین ستمگر نسبت به نفس خویش و مردمان و حقایق است که خدا فطرت ایمان را در قلب او به ودیعه نهاده و سپس آن را از طریق رسالتهایش به یاد آیات او انداخته، پس از آن دوری جسته و گناهان خودش را فراموش کرده، پس خداوند متعال بر روی قلب او پوششی قرار داده و فهم را از او دور ساخته و در گوش او سنگینی پدید آورده است که بنا بر این هرگز به هدایت دست نخواهد یافت.

بدان سبب که خدا آمرزنده و رحمان و رحیم است، با شتاب به عذاب مردمان کافر نمی پردازد، ولی عذاب را اجلی است که از آن منحرف نمی شود، و شاهد بر آن است شهرهایی که در موعد معین برای هلاک مردم آن هلاک شدند (۵۷-۵۹).

سیاق قرآنی در آیات (۶۰-۶۴) ادامه پیدا می کند و از داستان موسی با شخص عالم، و از طریق آن از صفات عالم و متعلم، و اهمیت تعلیم با ما سخن

می گوید، و همچنین به نتایج مهمی که از تقدیرهای الهی و احکام شرعی به دست می آید اشاره می کند.

موسی عزم بر آن جزم کرد که به محل تلاقی دو دریا (مجمع البحرین) سفر کند، و به ملازم جوان خود گفت که هر چند مدت از زمان طول بکشد از این عزم خویش باز نخواهد گشت، و چون به مجمع البحرین رسیدند، ماهی صید شده خویش را فراموش کردند که به دریا پرید، و چون آنجا را ترک کردند از مصاحب خود خواستار خوراک شد، و او داستان ماهی را که فراموش کرده بود به یادش آورد و گفت: شیطان آن را از یاد من برد، و چون موسی از داستان ماهی آگاه شد، دانست که جایی نزدیک ماهی در دریا همان جایی است که میعادگاه او با عالم است، پس باز گشتند یا به او رجوع کردند.

در همان جا موسی فرد عالم و دانشمندی را یافت که پروردگارش به او رحمت و علم عنایت کرده بود، و چون موسی از او پرسید که آیا آمادگی آن را دارد که چیزی از علم خود را به او بیاموزد، گفت که: تو استطاعت همراهی با من را نداری و چگونه می توانی بر آنچه از آن آگاهی نداری صبر کنی، و چون موسی اصرار کرد، گفت بدان شرط می توانی با من همراه شوی که درباره هیچ چیز از من نپرسی مگر خود تو را از آن با خبر کنم.

۶/ موسی پیامبری بود که از احکام ظاهری رسالت آگاه بود، و از راه فرا گرفتن زمینه ای احکام با استنکار از جای برمی جست، بدان جهت که از حکم شریعت علم و آگاهی نداشت.

پس چون عالم کشتی را سوراخ کرد، این امر در نظر موسی بزرگ جلوه گر شد، ولی در آن هنگام که پسری را کشت، سخت آن را زشت شمرد، و همچنین در آن هنگام که برای قومی که شایستگی آن را نداشتند دیواری ساخت و از آنان مطالبه مزد نکرد.

آن عالم در هر یک از این حوادث موسی را به یاد وعده پرسش نکردن می انداخت و موسی عذرخواهی می کرد، تا سرانجام از یکدیگر جدا شدند، آیات

عالم به او خبر داد و گفت که کشتی متعلق به مردمانی فقیر بود، و چون پادشاه به مصادره کردن کشتیهای درست و بی عیب فرمان داده بود، پس آن را به خاطر مصالح صاحبان آن عیناک کردم.

اما غلام پدر و مادری مؤمن داشت و بیم آن می رفت که فرزندشان آنان را آلوده به کفر سازد، پس خدا خواست که او را با فرد پاکیزه تر و دوستانه تری از صله رحم مبادله کند.

اما دیوار در زیر خود گنجی برای دو یتیم پنهان داشت، پس خداوند متعال چنان خواست که آن دو یتیم به آن گنج دسترس پیدا کنند، از آن جهت که پدری صالح و شایسته داشتند، آیات (۷۹-۸۲).

در چارچوب سخن گفتن از زینت زندگی دنیا در سوره کهف، سیاق از مهمترین زینت آن که سلطه و استیلا پیدا کردن بر دیگران است یاد کرد، و از واقعیت زندگی ذوالقرنین برای ما مثل زد، که چگونه او را خدا در زمین به قدرت و ثروت رسانید و خدا از هر چیز به او سبب و وسیله ای بخشید، ولی او به میانجیگری این سببها و وسیله ها به سوی هدفهای پاکیزه خود پیش رفت تا به جای برآمدن خورشید رسید، و در آنجا با مردمانی رو به رو شد که زندگی ابتدایی و ساده ای داشتند، و حتی چیزی نداشتند که با آن خود را در مقابل او بپوشانند، و باز در راه خود پیش رفت تا به منطقه ای کوهستانی رسید که مردم آن به آن نیاز داشتند که سدی برای آنان ساخته شود که سبب محفوظ ماندن ایشان از چپاولهای یاجوج و ماجوج مایه فساد بوده باشد، پس بدون خواستار مزد شدن آن را برای ایشان ساخت، بلکه از پروردگار خویش به سبب سلطه ای که به او عنایت کرده بود به سپاسگزاری پرداخت.

۶/ از نیروهای بشری آنان و وسایلی که برای ساختمان داشتند بهره برداری کرد، پس پاره های آهن را بر روی یکدیگر نهاد و به آنان دستور داد که شعله آتشی را در زیر آهنها افروخته سازند، و چون پاره های آهن گداخته شد و به یکدیگر پیوست، پوششی

مصنوعی از مس گداخته بر روی آن فروریخت تا به صورت سدی محکم و بلند درآمد، و دیگر کسی نمی توانست از آن بگذرد یا آن را بشکافد.

ذو القرنین به سپاسگزاری پروردگارش به سبب تسلطی که به او عطا کرده بود پرداخت، و چنان نبود که به جای این کار مردمان را مجبور به سپاسگزاری از خود سازد، که پادشاهان معمولاً چنین می کنند.

به آنان خبر داد که سد در مقابل فرمان خدا مقاومت نشان نمی دهد، و چون وعده موعود فرارسد، خدا آن را به صورت زمینی هموار درمی آورد و مردمان همچون موج در یکدیگر داخل می شوند، و در صور دمیده می شود و خدا همه مردمان را بر پهنه صاف و همواری در کنار یکدیگر جمع می کند.

تا به کورانی که آیات خدا را نمی دیدند، و به نصیحت مصلحان گوش فرامی دادند جهنم را به سبب کفرشان به خدا عرضه کند.

بدین گونه خدا برای ما مثلی از یک مؤمن می زند که بر سلطه شورید و آن را به چنگ آورد و مالک آن شد ولی مملوک آن نشد، و از آن برای رسیدن به هدفهای خود بهره گرفت، آیات (۸۳-۱۰۱).

در درس آخر از این سوره با مهمترین عبرتهای قرآن رو به رو می شویم که در آن و در داستانهای شگفت انگیز آن پراکنده شده است، و از آشکارترین آنها ضرورت یکتاشناسی و پرستش خدا است، و این که بندگان نباید ولی و سروری جز او برای خود برگزینند. و قرآن برای ما بیان می کند که زیانکارترین مردم در اعمال خود آن کسان اند که کوشش ایشان در زندگی دنیا در طریق گمراهی بود و خود چنان می پندارند که کارهای نیکو انجام داده بوده اند، آری آنان کافران به آیات خدایند، که علی رغم مظاهر قوت و زینتی که در دنیا داشتند، خدا در قیامت هیچ اعتنایی به آنان نمی کند، از آن روی که آیات و رسالتهای او را خوار می شمردند، در صورتی که صاحبان اعمال صالح جایگاهی در بهشت دارند، جاودانه در آن می مانند و هیچ اندیشه تبدیلی کردن آن را پیدا نمی کنند.

۶/ این سوره از کلمات خدا و کلمات خدا فراوان است، و حتی اگر آب دریا

مرکبی برای نوشتن آنها بوده باشد، پیش از آن که کلمات خدا به پایان رسیده باشد، آبهای دریا نابود می شود.

خلاصه کلمات خدا توحید خدا است، و اعتقاد به این که رسول بشری است که وحی به او می رسد، و این که هر کس آرزومند ملاقات با خدا باشد، بر او واجب است که به عمل صالح پردازد و آن را خالصانه برای خدا انجام دهد، و هیچ کس را شریک پروردگار خویش قرار ندهد.

ص: ۳۴۹

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۱ تا ۸]

اشاره

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ . الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا (۱) قَيِّمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ لَدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا (۲) مَا كَثُرَ فِيهِ أَبَدًا (۳) وَيُنذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا (۴) مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِابْنَائِهِمْ كَثُرَتْ كَلِمَهُ تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا (۵) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ بِأَنْفُسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا (۶) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا (۷) وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا (۸)

۶/

معنای واژه ها

۱[عوجا]

:اختلاف.

۲[قيما]

:مستقيم و معتدل.

ص : ۳۵۰

:کشند و هلاک کنند.

:روی زمین یا راهی است که گیاهی در آن وجود ندارد.

:زمینی است که گیاهی در آن نمی روید و تو گویی که کاشته شده در خود را می خورد.

تا بیازمایمشان تا کدامین عملی بهتر داشته باشند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

افراد بشر سرچشمه نعمتها را دوست می دارند، و دارندگان آن را می ستایند، ولی همه نعمتها از خداوند متعال است، پس همه حمد و ستایش مخصوص او است. و برترین نعمت هدایتی است که او در کتاب بی نقص خود فروفرستاده و نظام زندگی بشر بر آن قوام و استقرار پیدا می کند، و کاخ خوشبختی را بر آن بنیان می گذارد. و آن مردمان را سخت از عذاب خدا بیم می دهد و به مؤمنان صالح وعده می دهد که به پاداش نیکوی جاودانی دست خواهند یافت.

سوره کهف بدین گونه با بیان نعمت هدایت که کامل کننده نعمتهای خدا است آغاز می شود، و کسانی را که به او شرک ورزیده و او را صاحب فرزند پنداشته اند بیم می دهد. این کلمه ای بزرگ است که از دهانهای آنان بیرون آمده، و دروغی آشکار (آری، مگر شرک ریشه گمراهی و انحراف نیست؟!) و با وجود این رسول خدا نباید به تأسف از این که چرا آنان به کتاب ایمان نمی آورند خود را هلاک کند (و خدا است که آنان را با نعمت و زینت زمینی آزمایش می کند) و خدا همه

چیز را بر روی زمین نعمت قرار داده، ولی دوامی ندارد، و بعد از این پهنه زمین را صاف و بی حاصل خواهد ساخت.

بدین گونه آیات این درس همه درسهای قرآن در سوره کهف را خلاصه می کند، ۶/ و ضرورت تسلیم شدن به کتاب خدا را آشکار می سازد که نعمتهای خدا با آن تکمیل می شود، و این از طریق یکتاپرستی و یگانه دانستن خدا و گرفتار نشدن به زینت زندگی دنیا صورت پذیر می شود.

شرح آیات:

اشاره

[۱]

سوره پس از « بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ » به حمد و سپاس خدا آغاز می شود، و حمد و سپاس تمرکز یافته بر نعمت هدایت است، چه ما گاه زیرا خدا را می ستاییم که نعمت چشم و دیدن را به ما عنایت کرده است، یا نعمت دست و نعمت علم و نعمت حرکت و نعمت خوردن و آشامیدن، و نعمت داشتن خانه و لباس، ولی همه این نعمتها با همه عظمتی که دارند در مقابل نعمت هدایت به چیزی شمرده نمی شوند، چه اگر نعمت هدایت نمی بود، از هر نعمت دیگر با هر اندازه از بزرگی که می داشت، سودی به آدمی نمی رسید. هدایت گل سرسبد نعمتهای خداوند تبارک و تعالی و وسیله دست یافتن به آنها است، چه اگر در جایی خوراک و نوشیدنی وجود داشته باشد ولی تو راه دست یافتن به آنها را ندانی، آیا می توان آنها را برای خود نعمت بخوانی؟ هرگز... پس هدایت راه انسان برای رسیدن به نعمت و بهره مند شدن از آن است.

هدایت خدا در کتاب او که به یکی از بندگان خویش وحی می کند که او را به رسالت برگزیده و مأمور ابلاغ رسالت به افراد همجنس بشر خود قرار داده است، تکامل پیدا می کند. و در آیه اشاره ای آشکار به این امر وجود دارد که هدایت به هیچ وجه از کتاب یعنی رسالت الهی دور و بر کنار نیست، و نه از رسولی که مردی از مردمان زمین است.

ص: ۳۵۲

کتاب خدا کتابی محکم و استوار است که آدمی را مستقیماً به هدف‌های او و دیگر نعمت‌های موجود فراوان در جهان ارتباط می‌دهد، و به همین جهت قرآن در این سوره بر وجود این صفت در رسالت تأکید می‌کند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْنَا عِبْدَهُ الْكِتَابَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا

- سپاس خدای را که بر بنده خود کتاب را فرو فرستاد و هیچ پیچیدگی در آن قرار نداد. کتاب خدا برنامه‌های درست و روش‌های عمل سالمی را در اختیار انسان قرار می‌دهد که او را به ۶/ هدف‌های مورد جستجوی خودش می‌رساند، و این کار به وسیله حرکت از راهی مستقیم و بدون مانع صورت می‌گیرد، و بدیهی است که کتاب نزدیکترین راه برای دست یافتن به آن هدفها خواهد بود که او را به سرعت به آنها خواهد رساند.

همین جهت گیری را در طبیعتی که سنتها و قوانین آن بر اساس رسیدن به هدف از کوتاهترین و سریعترین راه فراهم آمده نیز می‌یابیم، و مثلاً نور و صوت و حرارت و امواج برقی از طریق نزدیکترین و بهترین خطاط به حرکت درمی‌آید که خط مستقیم است، و بنا بر این طبیعت سستی و کندی را در انجام دادن کارها و کجروی را در رسیدن به هدف دوست ندارد، و راه‌های قرآنی نیز چنین است، و این تطابق میان سنت‌های قرآنی و سنت‌های طبیعی و جهانی دلیلی بر یگانگی و رحمانیت خالق و آفریننده جهان است، و این که حمد در آغاز و انجام مخصوص او است.

کتاب قیم و استوار

[۲]

قِيَمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّنْ لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا - (کتابی) راست و استوار که مردمان را از جانب او با عذابی سخت بترساند و به مؤمنانی را که اعمال شایسته و صالح انجام

ص: ۳۵۳

می دهند، به دریافت پاداشی نیکو مرده دهد.» کتاب خدا کتابی تکامل یافته و حکیم است که کارها را در جاهای خود قرار می دهد، و درباره هر چیز حق آن را ادا می کند، متناسب با نیازی که به آن دارد، نه بیشتر و نه کمتر.

شاید کلمه «قیما» به این امر اشاره داشته باشد که هر اظهار نظر و هر حکم شرعی و در نتیجه هر سفارش و اندرز در آن به اندازه آمده است و متناسب با واقعیت خارجی و به صورت دقیق.

مثلاً، در آن جا که قرآن می گوید همسر مرد نیمی از دارایی او را پس از مرگش، در صورتی که فرزندی از او بر جای نمانده باشد مالک می شود، این گفته جز بدان معنی نیست که این سهم با حکمت زندگی و با واقعیات اقتصاد خانوادگی و با نیازمندی همسر و طبیعت علاقه شوهر به زن تطابق دارد، ۶/ یعنی این حکم با همه اوضاع و احوال محیط بر او بدون کم و زیاد موافق است.

و تفسیر دیگری برای کلمه قیم وجود دارد، و آن این که قرآن نه فقط در ذات خود راهنما و تکامل یافته و حکیم است، بلکه نیز به زندگی تکامل و حکمت می بخشد، و آن را به شالوده ای منظم و متین و بدون شکاف و سوراخ استوار می سازد، چنان که خداوند متعال گفته است: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ - پس به دین راست و درست روی آور. و قیومت کتاب و دین الهی از قیومت پروردگار سبحانه و تعالی سرچشمه می گیرد، چنان که خداوند متعال گفت: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ - خدا که معبودی جز او وجود ندارد زنده و قیوم است، پس هر چیز در عالم تکوین به پروردگارش برپا و ایستاده است. و هر چیز در جهان تشریح و قانونگذاری به وسیله کتاب او شایستگی و صلاحیت پیدا می کند.

چون کتاب قیم است پس همه رسالتهای خدا را حفظ می کند، بدان جهت که بر همه آنها برتری دارد، و خدا آن را از دستبرد و تحریف دور نگاه می دارد، و به توسط آن از امت اسلامی پاسداری می کند.

و بنا بر این کتاب چون خواستار بهره مند شدن مردمان از هدایت است، در وجود آنان انگیزه های نفسانی مناسبی به وجود می آورد که سبب توجه کردن اشخاص به آن و عمل کردن به مقتضای آن است، و از این گونه است:

بیم دادن

که آن تأثیر کاملتر دارد، چه انسان بنا بر طبیعت خود از زیان بیش از آن می ترسد که از چیزی توقع منفعت دارد، پس اگر به تو بگویند که چون فلان کار انجام ندهی به یک میلیون دینار دست نخواهی یافت، چنان متأثر و ناراحت نمی شوی، ولی اگر بگویند که چون فلان کار را انجام ندهی یکصد دینار زیان خواهی دید، تمام کوشش خود را به کار می اندازی که از زیان کردن یکصد دینار اجتناب کنی.

و از این قرار گریختن از زیان بیش از خاصیتی از طبیعت بشر است که در جستجوی منفعت و سود بردن، و به همین سبب بیم دادن نقشی اساسی در زندگی انسان ایفا می کند. و کتاب بیم دهنده حقی ۶/ به آن عذاب شدید است که از جانب پروردگار قوی عزیز نازل می شود.

انگیزه دوم

آن، انگیزه بشارت و مژده دادن است که خدا به انسان وعده آن می دهد که چون به توسط کتاب هدایت شود، و به وفق برنامه های آن عمل کند، به پاداشی نیکو و نعمتهای اضافی دست خواهد یافت که از همه آنچه در دست بشر است بزرگتر است، چه بنا بر آن در بهشت برین جاودانه باقی خواهد ماند.

در این جا احساس مهمی از انسان برانگیخته می شود که عبارت از دوستی و علاقه او به خلود و جاودانگی و ترس از زوال و فنا است، و کتاب از این

احساس و آن ترس برای آن استفاده می کند که انسان را به پذیرفتن هدایت الاهی متوجه سازد که برای او درنگ کردن همیشگی در نعمتهای خدا را تضمین می کند.

لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ

- که مردمان را از جانب او با عذابی سخت بترساند. در این جا میان «البأس» و «الضر» تفاوتی وجود دارد، چه ضرّ و زیان از جانب طبیعت به آدمی می رسد، یا به سبب بیماری و چیزهای شبیه به آن نصیب او می شود، ولی بَأْس از سویی عاقل به او می رسد، و قرآن ما را به بَأْس و عذاب و زبانی تهدید می کند که از جانب خدا بر انسان نازل می شود، یعنی خدا است که عذاب را برای آدمی مقدر و مقرر می سازد و این از موعظه کردن و پند دادن مؤثرتر است، زیرا که خطر رسیده از طبیعت را بسا هست که آدمی به طریقی می تواند از خود دور کند، ولی پیکان عذابی که پروردگارت به سوی تو پرتاب می کند، هرگز خطا نمی کند، چرا؟ برای آن که اراده علیم و قدیری که جهان و تو و هر چیز دیگر را آفریده، حتما نافذ است، و گریزگاهی برای پناه بردن به آن و از عذاب خدا رستن وجود ندارد، و چنان که در دعا آمده است: «و لا یمكن الفرار من حکومتك امکان گریختن از حکومت تو وجود ندارد».

علاقه و پیوند محکم

وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا

- و به مؤمنانی که به انجام دادن کارهای شایسته می پردازند، مژده دهد که پاداشی نیکو خواهند داشت. در این جا قرآن به وسیله آیات کریمه خود بارها پس از یکدیگر و با تأکید شدید و از راههای ۶ گوناگون در آن می کوشد که شعور و فهم انسان را به این که ارتباط محکمی میان عمل او و زندگی کنونی و آینده وی وجود دارد، هر چه بیشتر ژرف و عمیق کند، ولی انسان خواهان آن است که همه چیز را بفهمد جز این حقیقت، و خواستار آن است که نعمتهای خدا را در دسترس داشته باشد بدون آن که در کوشش

برای انجام دادن عمل شایسته که تعبیر از آن با **يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ** دلیلی بر پیوستگی و استمرار آن است، از خداوند متعال اطاعت کند.

معنی این جمله قرآن آن است که آنان پیوسته و ادامه دار به انجام دادن کارهای نیک می پردازند، و همین استمرار حایز اهمیت است، چه کار نیکی در فلان وقت انجام دادن بهره ای نصیب انسان نمی کند، بلکه شایسته است که نیت عمل صحیح و درست باشد، و رفتار فرد سالم، تا بتوان گفت که اعمال او صالح و شایسته است.

[۳]

مَا كَثَبَ فِيهِ أَيْدَاءٌ - که همیشه در آن باقی و برقرار خواهند ماند. آیا آدمی در کجا به چنین پاداشی دسترس پیدا می کند؟ در دنیا یا در آخرت؟ در عالم برزخ یا در روز قیامتی که پنجاه هزار سال طول می کشد یا در بهشت؟ قرآن آن را محدود نمی کند، و این بیان کننده مطلق بودن آن است، یعنی که این پاداش پاداشی دائمی است که از دنیا آغاز می شود و در همه آن مراحل که ذکر آن گذشت ادامه می یابد، تا آدمی به در بهشت برسد و در آن گام نهد.

در این گفته اطمینان و مزده ای برای مؤمنان وجود دارد که اگر به اعمال صالحه ادامه دهند، هیچ سببی برای آن وجود ندارد که از مرگ بهراسند، بلکه تمایل ایشان به جهاد در راه خدا و بالا بردن کلمه او چنان است که مرگ نسبت به آنان عنوان خسارت و زیان ندارد، و تنها انتقال از مرحله ای با نعمتهای محدود، به مراحل دیگری است که نعمتهای با دوامتر و بزرگتر دارد.

انواع شرک

[۴]

وَيُذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا - و کسانی را بترساند که گفتند: خدا برای خود فرزندی اختیار کرده است. «بزرگترین گناهی که انسان مرتکب آن می شود این است که از میدان یکتاپرستی خالص و محض خارج شود، و برای خدا / ۶ در وحدانیت و یگانگی او

ص: ۳۵۷

شریک قایل شود، همچون این که فرد نادانی چنان پندارد که خداوند سبحانه و تعالی فرزندی دارد، و او منزّه و پاک از هر نقص است، و به آن نیازی ندارد که فرزند یا چیز دیگری داشته باشد.

نسبت دادن فرزندی به خداوند متعال صورت رمزی غیر آشکار پیدا می کند، و آن این که انسان در حکم خدا و سلطنت و ملکوت او دیگری را شریک قرار دهد، خواه یک فرد باشد یا یک دستگاه، و آن را امتدادی از سلطه و حاکمیت خدا قرار دهد.

مایه تأسف است که این اندیشه خطا در میان گروه کثیری از مسلمانان انتشار پیدا کند، ولی به صورتی پنهان و بدون این که توجهی به آن داشته باشند، از آن روی که از علمای بد و ناشایسته پیروی می کنند، و به تقلید از کسانی می پردازند که مدعی فقه و اجتهاد و دانش شناخت اسلامند در صورتی که چنین نیستند، پس این گونه عالمان بد کسانی را که از آنان پیروی می کنند گمراه خواهند کرد، و در نتیجه آنان را از خط توحید منحرف می سازند و به لغزشگاه شرکشان می اندازند.

به همین سبب مسلمانی که می خواهد در امور دینی خود از دیگری تقلید کند، واجب است که از این امر کاملاً آگاه شود که شخص مرجع تقلید او مردمان را به خدا می خواند و به اذن و اجازه خدا چنین می کند، تا اعمال وی خالصانه برای خدا باشد، و به حق بتوان گفت که او مسلمان موحد و یکتاپرست است.

[۵]

لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا يُلَاقِيهِمْ كَبِيرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ إِنْ يَقُولُونَ إِلَّا - كَذِبًا - نه آنان علمی در این باره دارند و نه پدرانشان؛ سخنی که از دهانهای ایشان بیرون می آید دروغ است و چیزی جز دروغ نمی گویند. «آن کسان که برای خدا پسران و شریکانی قایل می شوند، خواه آشکارا چنین گویند یا به صورت ضمنی، خطا و گناه بزرگی را مرتکب می شوند، و آنان در سرّ ضمیر خود می دانند و یقین دارند که آنچه می گویند و مدعی آند عین دروغ است، ولی با آوردن بهانه های مختلف گفتن این گفته ها را جایز می شمارند، ولی هدف آن تأمین منافع و مصالح سریع این جهانی بنا بر تصور و تصدیق خود ایشان

ص: ۳۵۸

است.

رسول را کاری جز ابلاغ کردن رسالت نیست

[۶]

آدم عاقل از این امر دچار شگفتی می شود که چگونه آن افراد بشر راه درست را رها می کنند و به بیراهه می روند ۶/ تا مردمان را به هلاکت برسانند؟! هر چه ایمان انسان قویتر شود، و درجه دوستی او نسبت به دیگران و احساس او به داشتن محبت و مهربانی در حق آنان بالاتر رود، حزن و اندوهش بر این انحراف افزایش پیدا می کند، و به همین جهت ملاحظه می کنیم که فرستادگان خدا (صلوات الله علیهم) در آن هنگام که با این انحراف بزرگ مواجه می شدند، به صورتی درمی آمدند که نزدیک آن می شد تا از غم و اندوه خوردن و تلاش شدید برای اصلاح آن کردن، خود را هلاک سازند، و لذا قرآن در این جا تأکید می کند که بر رسول یا مصلحان به صورت کلی روا نیست که خود را در راه هدایت مردمان هلاک کنند.

این حکمتی از خدا است که مردمان را برای آن آفریده است که آنان را در معرض امتحان و آزمایش قرار دهد، و رسول را کار و وظیفه ای جز آن نیست که بدکاران را بیم دهد و نیکوکاران را مژده.

فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا

- شاید خواهان آنی که خود را به سبب ایمان نیاوردن به این گفتار و کتاب از اندوه و تأسف هلاک کنی؟!»

زینت زمین وسیله آزمایش بشر است

[۷]

إِنَّا جَعَلْنَا مِمَّا عَلَى الْمَازُجِ زِينَةً لَهُمْ - آنچه را که بر زمین است، ما زینت آن قرار داده ایم. و همه اینها برای هدف و مراعات حکمتی است.

لِنَبْلُوهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا

- تا آنان را بیازماییم که کدام یک

ص: ۳۵۹

نیکوترند.» تا بدین وسیله کسانی را که به انجام دادن کارهای صالح و شایسته می پردازند، از کسانی که مرتکب سیئات و کارهای زشت و ناپسندیده می شوند بیازماییم (و از یکدیگر جدا کنیم).

[۸]

ولی مبادا زینت و آرایش دنیا تو را فریب دهد که آن دوامی ندارد، و چند روز و چند سالی بیش دوام نمی کند و به پایان می رسد.

وَ إِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا

و آنچه را که بر روی زمین است به صورت پهنه ای بی حاصل و زینتهای آن را به صورت گرد و غبار در خواهیم آورد.» ۶/ شهر زیبایی را در نظر بیاورید که مردمانی در آن زندگی می کنند و با خیابانهای پر درخت و راههای آمد و شد خوب و خانه های گرانبها و کاخها و باغها و دیگر ضروریات زندگی آراسته شده باشد و همه گونه نعمتهای خدا در آن از خوردنی و پوشیدنی و مرکوب و جز آن در دسترس آن مردم باشد، و ناگهان صاعقه ای سوزان یا زمین لرزه ای هراس انگیز یا جنگی خانمانسوز آن شهر را به صورت زمینی صاف و غیر حاصلخیز در آورد، چنان که در فاصله کوچک ۱۶/۱ ثابیه شهر هیروشیما و سپس ناکازاکی با همه کارخانه ها و عمارتها و چیزهای دیگر به صورت چیزی شبیه به خاکستر درآمد.

بر آدمی است که از این گونه حوادث عبرت بگیرد، ممکن است که فریفته و مجذوب زینت زندگی باشد، ولی این فریفتگی به صورت مطلق و چنان نیست که با آن ارزشها و روش زندگی خویش را از دست بدهد، بلکه جذب شدن او به زندگی دنیا به اندازه نیازمندی وی به آن است، و در حدود توجه او به نگاه داشتن قدرت و سلطنت بر نفس خودش و بر زندگی، که در این صورت او مالک زندگی است نه مالک کالا و زینت آن، و نباید این حدیث شریف را که از امام علی (ع) روایت شده است فراموش کنیم که گفت:

«زهد آن نیست که چیزی نداشته باشی، بلکه در آن است که چیزی مالک

[سوره الكهف (۱۸): آیات ۹ تا ۱۶]

اشاره

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا (۹) إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَ هَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا (۱۰) فَضَرْبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا (۱۱) ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا (۱۲) نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى (۱۳) وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا (۱۴) هَؤُلَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا (۱۵) وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ يُهَيِّئْ لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مِرْفَقًا (۱۶)

معنای واژه ها

[۹] الكهف

:غار پر وسعت در کوه.

[الرقیم]

:لوح نوشته شده که داستان اصحاب کهف در آن ثبت شده است.

[۱۴] ربطنا

:شدت بخشیدیم و قوت دادیم.

ص: ۳۶۱

از اندازه بیرون شدن با مبالغه کردن در آن و ریشه معنی آن تجاوز از حد است.

۱۶ [مرفقا]

:آسانی و لطف.

۶/

یاران غار: سنتی در جریان

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در داستان یاران غار (اصحاب الکهف) و سنگ نوشته (رقیم) دروس و عبرتهایی در بیان ضرورت ایستادگی انسان در مقابل شهوت‌های دنیا، و اثبات توانایی او بر این کار، نخست از طریق اراده‌ای ذاتی، و سپس از راه توکل بر خدا وجود دارد.

این مجموعه آیات با بیان زمینه کلی این داستان آغاز می‌شود و سپس به تفصیل درباره آن سخن می‌گوید.

شرح آیات:

اشاره

داستان اصحاب کهف و رقیم

[۹]

برخاستن آنان برای رضای خدا و انقلاب کردن علیه طغیان و گردنکشی و آزاد کردن خود از فشارهای جوامعی تباه شده و فاسد، و سپس یاری کردن خداوند متعال با روشی غیبی، از چیزهای استثنایی در زندگی به شمار نمی‌رود، و شگفتی پدید نمی‌آورد، بدان جهت که ما در هر لحظه و هر چیز آثار آن را می‌بینیم و لمس می‌کنیم، ۶/ و این خود دلیل بر وجود حکمتی در تدبیر جهان و نیروهای قاهر و فراگیری است که این حکمت را به جریان می‌اندازد.

آثار قدرت و حکمت الهی آشکار است، و یاران غار و رقیم مجموعه‌ای از

افراد بشر بودند که در این معادله جهانی حکیمانه زندگی می کردند، بنا بر این تعجبی در آن نیست که دست غیبی بیرون آمده و آنان را از سیلگاهی بیرون آورده و از قید غل و زنجیر رهانیده باشد.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا

-آیا چنان گمان می کنی که آنچه بر اصحاب کهف و رقیم از آیات ما گذشت شگفت انگیز بود؟» مورخان گفته اند که: چون یزید بن معاویه نواده پیامبر (ص)، حسین بن علی (ع) را کشت، سر او را بر بالای نیزه گذاشت و فرمان داد تا برای عبرت مردم آن را در شهرها بگردانند، و آن سر در این مسیر پیوسته همین آیه مبارکه را قرائت می کرد. آیا می دانی که چرا مخصوصاً به تلاوت این آیه مبارکه ادامه می داد؟ شاید برای این معادله جهانی بود، و برای آن که مردمان از این دچار شگفتی نشوند که آن سر شریف قرآن می خواند.

بدین گونه آن سر مبارک به این امر اشاره می کند که جهان در ضمن معادله ای حکیمانه جریان می کند که یکی از جمله های آن حمایت کردن خداوند متعال از مظلومان و ستمدیدگان است، بدان جهت که یاری دادن به ستمدیدگان جزئی از آن معادله به شمار می رود که پروردگار ما سبحانه و تعالی در همه ابعاد جهان به جریان انداخته بوده است.

معنی این آیه آن است که: ای انسان! آیا چنان گمان می کنی که آنچه بر آنان گذشت چیزی عجیب و غریب است؟ هرگز چنین نیست.

آیات و حقایقی است که ما به دیدن آنها خوگر شده ایم، و حقایقی که آنها را ندیده ایم، چنان که اگر تازه به شهری درآمده باشی، از زبان و عادات مردم آن دچار شگفتی می شوی، و نیز از شکل ساختمانها و پلها و نظام جاده ها و پیش رفتن در آنها... و... و... ولی چون مدت یک سال در آن شهر بمانی، همه چیز برای تو عادی می شود.

پاره ای از جامعه به همکاری و هم احساسی و هم اندیشی و همیاری با

پاره ای دیگر از آن برمی خیزد، و این امر برای ما همچون امری عادی و طبیعی به نظر می رسد، برای آن که نتیجه ای از پیروی کردن از سنتهای زندگی است، چه خدا بعضی از مردمان را نیازمند بعضی دیگر آفریده، ۶/ و این یک سنت الاهی بزرگ و شگفت انگیز است، ولی چون مدت درازی است که به آن انس گرفته ایم، آن را امری عادی می بینیم و در ما شگفتی ایجاد نمی کند.

خورشید هر روز از طرف خاور طلوع و از طرف باختر غروب می کند و با دقت و نظامی ثابت در آسمان پیش می رود، و این سنتی عجیب است ولی ما به آن چندان عادت کرده ایم که توجهی به آن نشان نمی دهیم، اما اگر یک خورشید گرفتگی (کسوف) کلی، مثلاً، بر خورشید عارض شود، مردمان اهتمام و توجه تمام به این پیشامد مبذول می دارند، و دانشمندان علم نجوم به رصدخانه های خود می روند و با دستگاههای علمی خویش به مطالعه و تحقیق درباره این نمود و پدیده مبذول می دارند.

اگر نظام طاغوتی در سرزمینی حاکم باشد و مردمان نسبت به آن خاشع و از این واقعیت منحرف خرسند باشند، این امری است که به سبب زیاد بودن این گونه حکومتها و انتشار آن چنین حادثه ای را همچون امری طبیعی در نظر می گیریم، ولی اگر یک انقلاب الاهی صورت پذیرد و شورش کنندگان به برانداختن آن نظام تباه شده برخیزند تا نظام حق و عدل و آزادی را به جای آن جانشین سازند، این شورش و انقلاب امری شگفت انگیز به نظر می رسد، و مردمان به آن همچون یک معجزه نگاه می کنند، در صورتی که آن در واقع سنتی الاهی همچون سنتهای دیگری است که به آنها انس گرفته و عادت کرده ایم.

شاید این آیه به آن اشاره داشته باشد که هنگامی که انسان پیشامدها و وقایع تازه را می بیند یا برای نخستین بار می شنود، حق ندارد منکر آنها شود و به تکذیب آنها پردازد، تنها برای آن که با آنها الفتی نداشته و انس نگرفته است، و علم نداشتن به چیزی بدان معنی نیست که آن چیز وجود ندارد، و بر انسان لازم است که در سنتهای جاری خدا در میان آفریدگانش تأمل کند، و به بزرگی و حکمت و قدرت او

بنگردد، و به آنچه از خدای عز و جل از گفته و کرده صادر شده است ایمان آورد.

قرآن این نکته را به ما یادآوری می کند که: در آن هنگام که فرشتگان هلاک قوم لوط را به ابراهیم مژده دادند، همسرش در کنار او ایستاده بود و خندید و فرشتگان به او بشارت دادند که از او اسحاق و پس از اسحاق یعقوب به دنیا خواهند آمد، و او گفت: آیا ممکن است از من پیر زن و این پیر مرد شوهرم فرزندی به دنیا آید؟ چه این چیزی عجیب است. آن گاه فرشتگان گفتند: آیا از فرمان خدا دچار شگفتی می شوید؟ آن تعجب که قرآن آن را نهی می کند، آن است که به استنکار و تصدیق نکردن بینجامد ۶/، اما حیران شدن در برابر بزرگی و نیرومندی خدا که در آفریده های بدیع او تجسم پیدا می کند، و به افزایش ایمان و کمال تصدیق به او می انجامد، امری نیکو است، از آن روی که همه آفریده های خدا پس از تأمل و تدبر کردن درباره پیدایش آنها انگیزنده تعجب و شگفتی است.

أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا

کَهِفَ به معنی غاری است که در درون صخره های کوه ها پدید می آید، و رقیم به معنی کتاب و نویسندگی است - بنا بر بیشتر تفسیرها - و تفاسیر در این باره که اصحاب کَهِف و اصحاب رقیم یکی می بوده باشند، با یکدیگر اختلاف نظر دارند، و گروهی به دو قوم بودن آنان اعتقاد داشته اند.

حدیثی به آن اشاره دارد که اصحاب رقیم طایفه دیگری بوده اند، ولی بعضی از مفسران یادآور می شوند که کلمه رقیم دلالت بر نقش و نوشته ای دارد که قوم یاران غار در کنار در غار حک کرده بودند و به همین سبب به نام یاران رقیم خوانده شده اند.

آزادی انسان سبب جالش است

آنچه در داستان اصحاب الکَهِف مایه شگفتی است، قدرت یافتن آن جوانان بر گریختن از غل و زنجیرهای طاغوت، و مقررات و قوانین یک فرهنگ

فاسد است که بدون رسالت یا رسولی صورت پذیرفته بوده است. پس ما می دانیم که خدا رسولی را بر قومی مبعوث می کند تا به آنان موعظه کند و اندرزشان دهد، و آن گاه گروهی به او ایمان می آورند و دیگران کافر می شوند. ولی این که ضمیری پاکیزه را در گروهی از جوانان مبعوث کند که در میان توده ای از خرافات و در سایه اوضاع و احوالی فاسد زندگی می کنند، و آنان سر به شورش بردارند و خود را آزاد کنند، قضیه ای است که عجیب می نماید و مایه شگفتی می شود، ولی پس از تأمل دقیق آشکار می شود که فطرت انسان آماده تمیز دادن و بازشناختن انحراف از استقامت است، و این که قدرت و نصرت خدا انسانی را که به ندای فطرت خود پاسخ مثبت داده است یاری می کند.

پس به همان گونه که خدا رسولی را به رسالت برمی گزیند، و با روح خود به او مدد می رساند، به همان گونه هم ای انسان! اگر به ندای فطرت پاسخ مثبت بدهی، و پس از شناختن حقیقت از آن پیروی کنی، خدا بر هدایت تو می افزاید و دستت را می گیرد، و چنان که می نماید، حکمت بیان داستان یاران غار همین است، ۶/ پس مگو که تو رسول نیستی و وحی و کتابی بر تو نازل نشده است، و بدان که فطرت الهی در تو وجود دارد که اگر از آن پیروی کنی خدا تو را برای رو به رو شدن با اوضاع و احوال یاری خواهد کرد.

[۱۰]

إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا - در آن هنگام که جوانان به غار پناه بردند و گفتند:

پروردگارا! به ما از جانب خود رحمتی عطا کن، و به فرمان خود ما را آماده رفتن بر راه راست ساز. « چون بر روی زمین پناهگاهی نجستند، به غاری پناه بردند، چه در آن جا کسی نبود که به سخنان ایشان گوش فرا دارد، یا به دعوت آنان پاسخ مثبت دهد و به یاری آنان برخیزد، پس ناگزیر این وسیله را که در برابر ایشان وسیله دیگری وجود نداشت برگزیدند.

در آن هنگام که آدمی را اوضاع و احوال ناگزیر از آن می سازد که به غاری

ص: ۳۶۶

در درون کوهی پناه برد، معلوم می شود که دست او از همه وسایل و اسباب نیرومندی و امنیت داشتن کوتاه است و یار و یابوری ندارد، و همین امر برای آن کسان اتفاق افتاد که می خواستند خود را از غل و زنجیرها آزاد کنند، و بر اوضاع منحرف شده از حق بشورند.

چون جوانان غار هیچ کس را در زمین نیافتند که به یاری ایشان برخیزد، به پروردگار آسمان سبحانه و تعالی پناه بردند، و از خدا خواستند که دو چیز به ایشان عنایت کند:

اول: رحمت یعنی خیر و پیشرفت، و آنچه در زندگی وسیله خوشبختی و رستگاری است.

دوم: این که آنان را به راه راست هدایت کند؛ درست است که فطرت ایشان برای آنان توضیح داد که راه قومشان راهی نادرست است، ولی این را نمی دانستند که به جای آن چه راهی را باید انتخاب کنند و این گفته خداوند متعال: **وَهَيَّيْنَا لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا** دلیلی بر آن است.

دریدن ستهای طبیعت

[۱۱]

فَضَّرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِتْرَيْنِ عَدَدًا - گوشهای آنان را مدت چند سال در آن غار از کار انداختیم. «۶/ ضرب و زدن بر گوشها اشاره ای لطیف به این امر است که مهمترین علامت در خواب بودن در نزد انسان سنگینی گوش او است، و از کار افتادن حس شنیدن، و اما فروافتادن پلکهای چشم و پوشیده ماندن آن برای اثبات این که به خواب رفته است کافی نیست، چه بسیار می شود که چشم انسان بسته است ولی به خواب نرفته است، ولی چنین کیفیتی برای گوش وجود ندارد.

این از یک سو، و از سوی دیگر، بشر استطاعت آن را دارد که یک یا دو روز را بدون خوردن و آشامیدن چیزی به سر برد و در این فاصله به خواب رود، ولی آن گروه سالهای متعدد به خواب رفتند و چندان در حال خواب ماندند که دولت و

ص: ۳۶۷

حکومت پایان پذیرفت، و بنا بر این ظاهری همچون مردگان داشتند، و به همین سبب قرآن می گوید:

[۱۲]

ثُمَّ بَعَثْنَا لَهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوا أَمِيدًا - سپس آنان را مبعوث و برانگیخته کردیم تا معلوم شود که کدام یک از آنان بهتر می تواند مدت به خواب رفتن ایشان را حدس بزند. «قرآن بیدار شدن آنان را به بعث مردگان تشبیه کرده است، و سبب آن طول مدت در خواب ماندن ایشان است، ولی چرا خداوند متعال آنان را از خواب مبعوث و بیدار کرد؟ برای آن که مردمان بدانند که او نیرومند و توانا است، و این که حزب خدا غالب است، چه در میدان زندگی، هر اندازه عنوانها و نامها مختلف باشد، تنها دو حزب و گروه وجود دارد، یکی حزب مستکبران و خودبزرگ بینان که از فرمانروایی ظلم و جور راضیند، و دیگر حزب الله انقلاب کننده علیه ظلم و جور.

افراد حزب خدا در آغاز چیزی جز خودشان را مالک نیستند، حتی ناگزیر از آن اند که به غار پناه برند، یا در زمان ما به کار کردن مخفیانه یا به سرزمینهای دیگر هجرت کردن پردازند، و این خود دلیل محروم بودن آنان از وسایل مادی است.

هنگامی که اصحاب کهف را با حکومت طاغوتی زمان ایشان مقایسه می کنیم، که در آن پادشاه و یاران او همه وسایل مادی را در اختیار داشتند، و نیرو و سلطه مخصوص آنان بود، به این نتیجه می رسیم که کفه اصحاب حق در ترازوی مقایسه پایینتر است، با وجود این چون طاغوتها بر راه نادرست پیش می رفتند و نمی توانستند از آنچه در تملک خویش دارند حمایت کنند، آن کسان که مالک چیزی جز نفس و اراده خویش نبودند، آن را با پناه بردن به غار حفظ کردند، و سپس ۶/ قادر بر مبارزطلبی در میدان مبارزه شدند.

و اما تفسیر ظاهر احصاء در آیه شمردن و شناختن سالهایی است که در زندان درنگ کرده بودند، و بنا بر این تفسیر مراد از دو حزب دو گروهی است که در

ص: ۳۶۸

شماره آن سالها که به خواب رفته بودند با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، و حدیثهای آینده به آنها اشاره می کند.

این خلاصه داستان یاران غار بود، و تفصیل آن در آیات بعد خواهد آمد.

[۱۳]

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ - ما خبر آنان را به حق برای تو حکایت می کنیم. «قرآن خبرها را به حق روایت می کند، و بنا بر این اولاً- خبرهای درست را در دسترس ما قرار می دهد، و ثانیاً: در پی آن هدفهای سالمی وجود دارد، یعنی در آن هنگام که آیات قرآنی داستان و قصه ای را نقل می کند، هدفی که در ما و رای نقل داستان وجود دارد، ایجاد حکمتی صحیح در ذهن انسان است، و برپا داشتن حکم و سلطه حق در جهان، و ثالثاً: این که جریانات قصه با سنتهای حق در زندگی تطابق داشته باشد، و این بعدها سه گانه در هر قصه از قصه های قرآن وجود دارد.

إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى

-آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند و ما بر هدایت و راهیافتگی آنان افزودیم. «آن جوانان از افراد بشر بودند و رسول نبودند، ولی با ایمان آوردن به پروردگارشان از فشار جاهلیت رهایی یافتند و خدا آنان را تأیید کرد، و به همین گونه هر انسان در جهان اراده آزاد شدن دارد و چون آن را به کار بیندازد هدایت خدا به او می رسد و به تأیید او می پردازد.

بنا بر احادیث همه آنان جوان نبودند، ولی قرآن آنان را جوان (فتیه) خوانده است، بدان جهت که جوان بر تغییر دادن و به شورش برخاستن توانا تر است، و بهتر می تواند راه و برنامه خود را تغییر دهد، و قرآن از این شورش و انقلاب در آیه بعد سخن می گوید، و کلمه جوان (فتی) اشاره به شخصی دارد که فتوت و جوانمردی و شجاعت و قهرمانی دارد. و ابو عبد الله الصادق (علیه السلام) از مردی پرسید که فتی ۶/ در نزد شما چه معنی دارد، و او گفت: کسی که شاب (جوان در سن) است، پس به او گفت: نه چنین است و فتی به معنی مؤمن است و اصحاب کهف پیرانی

ص: ۳۶۹

بوده اند که خداوند متعال آنان را بنا بر ایمانی که داشتند فتی خوانده است. (۱)

[۱۴]

وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا - و در آن هنگام که برپا خاستند ما دل‌های آنان را تقویت کردیم. یعنی به شورش قیام کردند، ولی چرا گفته است وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ؟ زیرا که انسانی که می‌خواهد خود را از اطاعت طاغوت آزاد کند، در ابتدا این کار را مسئله غامض و پیچیده‌ای تصور می‌کند، سپس رفته رفته پیش می‌رود و نشانه‌های راه در برابر او آشکار می‌شود، ولی آن اندازه قدرت و نیرو ندارد که مقاومت کند، و در این هنگام است که خدا بر اراده و خواست او می‌افزاید و به او نیرومندی و شکیبایی می‌بخشد، و به شورش خود به صورتی ادامه می‌دهد که از ترس رهایی یافته و آزاد شده است.

آغاز قیام آن زمان است که خود را آزاد سازی، ولی پس از آن حلقه‌های نهضت و بیداری و انقلاب به صورتی پیوسته و یکی پس از دیگری با تأیید الهی پیش می‌رود، یعنی خداوند سبحانه و تعالی کار را در دست می‌گیرد و بر وضوح دید و رؤیت شورش کنندگان می‌افزاید، و معنویات آنان را تقویت می‌کند، و برای انقلاب اسباب پیشروی و پیروزی و رستگاری را به صورت عادی یا غیر عادی فراهم می‌آورد.

فَقَالُوا رَبَّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

- پس گفتند: پروردگار ما پروردگار آسمانها و زمین است. این کلمات انقلابی شدید و کوبنده و شکننده همچون رعد معمولاً جز از رسول صادر نمی‌شود، ولی از آنان، به تأیید خدا، یعنی پس از نیرو بخشیدن به قلب‌هایشان صادر شد.

سپس اعلان کردند که قصد آن دارند که با شورش پیش روند و به هیچ

ص: ۳۷۰

بازگشتی نخواهد پرداخت.

لَنْ نَدْعُوًا مِنْ دُونِهِ إِلَّا

و جز او از اله دیگری یاری نمی خواهیم.» ۶/ و کلمه «لن هرگز» دلالت بر ابدیت دارد، یعنی محال است که ما به واقعیت فاسد خویش بازگردیم، سپس به بیان سبب آن می پردازند:

لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا

– که در آن صورت از حق دور شده ایم.» یعنی بازگشت ما به اندیشه ها و گفته های گذشته مان گمراهی و انحراف خواهد بود.

ریشه داری

آنان بر انقلابی ریشه دار پرداختند، و این از نشانه های انقلاب رسالی است، پس از آغاز گفتند که: جز او خدایی را به یاری نخواهیم خواند، یعنی نه در برابر این طاغوت سر به طاعت فرود می آوریم و نه در برابر آن یک که به جای وی خواهد آمد، و نه این امر را می پذیریم که گروه ستمگر کمی از بین بروند برای آن که گروهی ستمگرتر از آنان جایگزین ایشان شوند ولی در زیر نام دیگر و شعارهای دیگر، یا این که پادشاهی ساقط شود تا پسرش جایگزین او شود و نظام فاسد به همان گونه که بود برقرار بماند.

پس کلمه «إلها» اشاره به آن دارد که مختص پادشاهی نیست که در زمان آنان حکومت می کرده، بلکه هر کس را شامل می شود که ادعای ند و همتا بودن با خداوند سبحانه و تعالی را دارد، و بدان جهت دید و نظر آنان پاکیزه بود که خداوند سبحانه و تعالی آنان را تأیید کرد و به قلبهایشان استحکام و قوت بخشید.

به همین سبب در حدیثی از امام ابو جعفر الباقر (علیه السلام) آمده است که گفت: «آیا می دانی که اصحاب کهف صرافانی بوده اند، یعنی صرافان کلام و سخن و نه صرافان درهم و دینار.» (۱)

ص: ۳۷۱

هر گونه علاقه و ارتباط خود را با گذشته قطع کردند و آن را سفیهانه شمردند، و به این هم بس نکردند بلکه دیگران را نیز سفیه می شمردند.

هؤلاء قومنا اتخذوا من دونه آلهة

قوم ما جز خدای واحد برای خود خدایانی قرار دادند. / ۶ منکر و مخالف ایستار آنان شدند که سلاطین و رؤسا را معبودان و خدایانی برای خود تصور می کردند.

لو لا یأتون علیهم بسطان بین

-پس چرا هیچ دلیل آشکاری برای این کار خود ارائه نمی کنند؟» اگر انسان خواستار آن شود که راه خالصی را برای خود برگزیند یا به فرمان پیشوایی کردن نهد، مختار است، ولی برای آن باید دلیلی قاطع و قوی اقامه کند، و اصحاب کهف روش کافران را در اختیار اله و معبود از راهی غیر عقلانی روشی غیر عقلانی شمردند، و نه تنها نتیجه را خطا شمردند، بلکه از سببی آغاز کردند که ریشه انحراف بود، و این از قویترین و ژرفترین شورشهای فرهنگی و سیاسی در عالم به شمار می رود، که تنها به نتایج آشکار و فساد موجود نگاه نمی کند، بلکه به جستجوی راهی می پردازد که مردمان از آن رفتند و بر اثر آن به این فساد رسیدند، یا روش تفکری که آنان را به این نتیجه کشانید.

سیاست طاغوت

فمن أظلم ممن افتری علی الله کذباً

-پس چه کس ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ بندد؟» این آیه و آیه های دیگر مشابه آن به این نکته اشاره می کند که طاغیان و ستمگران عمل خود را در چارچوبی قدسی و مقدس قرار می دهند و قصد آن دارند که مردمان را از این راه گمراه کنند و چنان وانمود کنند که آن عمل از جانب خدا سبحانه و تعالی و به فرمان او صورت گرفته، و از راهی خود را به خدا و اصول و مبادی عالی مربوط سازند.

است، ولی از کافران کناره گیری کنید و به غار پناه برید و منتظر رحمت خدا باشید که بدون شک به شما خواهد رسید، و برای شما راههای مناسب مادی و معنوی آماده خواهد کرد.

بدین گونه از آیه کریمه برای پرداختن به یک انقلاب راهی به ما الهام می شود و آن: دوری جستن شخص یا گروهی از اشخاص از طاغیان است و پیروی نکردن از آنان، و چشم به راه رسیدن رحمت خدا بودن، و بر ما است که شکبیا بمانیم و منتظر رسیدن فرج باشیم. و انقلابهای الهی معمولاً- بدین گونه آغاز می شده است که: شخص یا اشخاصی خود را کنار می کشیدند، سپس کسان دیگری به آنان ملحق می شدند، و پول و سلاح و مردان کار از جایی که به حساب نمی آوردند به ایشان می رسید، و در عین حال حکومت طاغوتی با مرور زمان ضعیف می شد و سوراخها و شکافهایی در آن پدید می آمد و اوضاع و احوال مساعد آن می شد که انقلاب منفجر شود و سپس به پیروزی برسد.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۷ تا ۲۰]

اشاره

وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَإِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يَضِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (۱۷) وَ تَحْسَبُهُمْ أَيْقَاظًا وَ هُمْ رُقُودٌ وَ نُقَلِّبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ كَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَ لَمَلتَ مِنْهُمْ رُعْبًا (۱۸) وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَا لَهُمْ نُورًا أَتَاهُمْ قَائِلٌ مِنْهُمْ كَمْ لَبِئْتُمْ قَالُوا لَبِئْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئْتُمْ فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَاتِيهِ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلْيَنْظُرْ أَيُّهَا أَزْكَى طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَ لِيَتَلَطَّفْ وَ لَا يُشْعِرَنَّ بَكُمْ أَحَدًا (۱۹) إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَ لَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا (۲۰)

ص: ۳۷۴

وصید از او صدت الباب یعنی در را بستم است و جمع آن وصائد.

۶/

و باید که به مهربانی رفتار کند تا کسی به شما آگاهی نیابد

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

این مجموعه از آیات کریمه برای ما پاره ای از داستان اصحاب الکهف را آشکار می سازد، که گواه بر این حقیقت است که انسان می تواند از سرزمین شهوات و فشارها خود را بر کند و به آسمان ارزشها با نیروی اراده خود و نصرت و یاری خداوند تبارک و تعالی بالا رود.

لطف خدا نسبت به انسان لطفی دایمی و قدیمی و فراگیر است، ولی به آن نیاز دارد که از جانب خود انسان تحریک شود، پس اگر آدمی یک گام به سوی پروردگار خویش بردارد، هر چه زودتر پروردگارش فرسخها به او نزدیک می شود.

جوانان کهف در آن هنگام که قوم خود را ترک گفتند، و برای طلب رحمت

ص: ۳۷۵

خداوند سبحانه و تعالی پناهنده به غار شدند، خداوند متعال غار را برای آنان وسعت بخشید، و خورشید را از ایشان دور کرد تا پرتوهای آن ایشان را ناراحت نکند و به همین سبب از طرف راست آنان طلوع می کرد و از طرف چپ غروب، و چنان بود که از آن پرتوها آن اندازه که برای زندگی لازم بود، بدون رسیدن آزاری به آنان بهره ایشان می شد.

۶/ از سوی دیگر، خدا به گونه ای آنان را در حال خواب نگاه می داشت که به سبب سبکی خوابشان به این سو و آن سو خود را می گردانند، و این نیز به نوبه خود رحمتی از خدا بود که به ایشان می رسید، بدان سبب که باقی ماندن آنان بر یک حال به بدنهای ایشان آسیب می رساند و سبب پاره شدن لباسشان نیز می شد.

اما سگ آنان در برابر در غار دو بازوی خود را به سوی پیش دراز کرده بود، بدان گونه که سگ برای پاسداری و مراقبت چنان می کند، و آن کس که بر آنان می گذشت، چنان گمان می کرد که گروهی از مردانند که برای خواب قیلوله بدین جا آمده اند و پس از بیدار شدن به دنبال کار خویش روانه خواهند شد، زیرا که خوابشان سبک است، و سگ از آنان پاسداری می کند، و آنان، علی رغم مستولی شدن خواب، به چپ و راست خود را می غلطانند.

پس خداوند سبحانه و تعالی آنان را به سبب رعب و ترس از آسیب دشمنان محفوظ نگاه داشت، چه جانوران از سگ می ترسیدند، و اما مردمان را از آن جهت هراس فرامی گرفت که چون به غار می رسیدند و آنان را خفته در آن مشاهده می کردند، در نظر آنان همچون پهلوانانی جلوه گر می شدند که به آنجا پرده اند و به همین سبب به گریز از آنان دور می شدند، و ترس آنان را فرامی گرفت.

آنان را خداوند بزرگ نسلها و قرنهای بر این حال نگاه داشت و به جایی رسیدند که همچون مردگان به نظر می رسیدند، زیرا خدا در آن هنگام که ایشان را از خواب بیدار ساخت، این عمل خود را با لفظ «بعث» بیان کرد.

آنان از خواب برخاستند و نشستند و پس از سؤال کردن از یکدیگر که چه مدت خفته بوده اند، و بلندترین زمانی که به آن رسیدند یک روز یا پاره ای از یک

روز بود، احساس گرسنگی کردند، و یکی از آنان با خود پولی همراه داشت که عبارت از سکه هایی نقره ای بود که وزیر سلطان بدو داده بود، پس لباس چوپانی بر تن کرد و با آن سکه ها به سوی شهر روانه شد و ناگهان حیرت او را فراگرفت، چه شهر را تغییر یافته و اوضاع و احوال را تبدیل یافته دید.

همچنین سکه هایی که با خود داشت حقیقت او و حقیقت گروه همراه او را آشکار ساخت، زیرا که اطرافیان شاه در آن هنگام که آنان را گمشده یافتند، چون بعضی از آنان عنوان وزارت یا ریاست اداری داشتند، در هر جا به جستجوی آنان برخاستند و خبری به دست نیاوردند، پس این خبر در زمان خود منتشر شد و عنوان حادثه ای مهم پیدا کرد و در کتاب تاریخ آنان به ثبت رسید، ۶/ و نسلهای متوالی این داستان را در خاطر داشتند و برای یکدیگر نقل می کردند، تا آن وزیر لباس چوپانی پوشیده همراه با آن سکه ها که به روی آنها تصویر پادشاه آن زمان نقش شده بود در میان آنان ظاهر شد، و مردمان دریافتند که آنان همان کسانی که داستان گم شدن ایشان در تاریخ مدون موجود در نزد آنان به ثبت رسیده است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۷]

وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَرَاوُرُ عَنْ كَهْفِهِمْ - و خورشید را می بینی که چون طلوع می کرد، از غار آنان دور می شد. شاید سیاق می خواهد سه حقیقت موجود در این آیه را به یکدیگر ارتباط دهد و در ذهنهای ما صورتی دارای سه بعد را مصور سازد.

بعد اول: به ما آیت خورشید را ارائه می کند و این که خداوند چگونه آن را بدون خارج شدن از مدار مخصوص خودش، و ملترم بودن آن به نظام معین به جریان انداخت، و این اشاره به سنتهای جهانی دارد که خدا آنها را به قدرت و حکمت خودش به جریان می اندازد.

بعد دوم: هنگامی که انسان نفس خویش را با این سنتها هماهنگ سازد، از آن بهره برمی گیرد، پس خورشیدی که در مدار معینی طلوع و غروب می کند، چون

ص: ۳۷۷

آدمی به صورت مستقیم در معرض گرمی آن قرار گیرد، از آن متأثر می شود، و چون از آن دور شود ممکن است ناراحتی پیدا کند، و اگر در وضعی معین قرار گیرد از آن استفاده می کند، و بدین گونه قرار گرفتن در برابر خورشید به صورتی معتدل سبب بهره مند شدن از آن می شود.

بعد سوم: هماهنگی با سنتهای جهانی بدون هدایت کردن خداوند متعال صورت پذیر نخواهد شد، بدان جهت که او بر این سنتها احاطه دارد و انسان را با آنها آشنا می سازد.

از طریق تدبیر کردن در آیه اندازه لطف علاقه موجود میان کلمات آن بر ما آشکار می شود، و قرآن می گوید: وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزَاوَرُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ، یعنی در هنگامی که آفتاب طلوع می کند از آنان دور می شود.

۶/ «تزاور» به معنی دور و منحرف شدن است. و بعضی گفته اند که ماده حکمت از زیارت مشتق شده و متناسب با طلوع کردن خورشید است، و تو گویی که خورشید عاقل و صاحب اراده است و چنین نیست، ولی آن کس که حرکت خورشید را برای آن مقدر کرده حکیم و قادر است و او خداوند سبحان و تعالی است.

وَ إِذَا عَزَبَتْ تَقَرَّبُ مِنْهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ

و چون غروب می کرد از روی آنان می گذشت و به طرف چپ آنان می رفت. و کلمه تقرضهم با غروب کردن خورشید مناسبت دارد.

وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ

و آنان در مکان گسترده ای از آن غار قرار داشتند. یعنی جای بزرگ و گسترده ای در اختیار ایشان بود و با آسایش کامل در آن به سر می بردند، و گفته شده است که در غار رو به شمال بود و خورشید از طرف راست آن طلوع و از جانب چپ آن غروب می کرد، و این از خصوصیات خوابگاهی بهداشتی است که گسترده باشد و خورشید مستقیماً بر آن نتابد، ولی نزدیک باشد،

به طرف راست یا به طرف چپ.

ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ

-این از آیات خدا است.» در این جا داستان هدایت با داستان خورشید و حرکت آن ارتباط پیدا می کند و از جمله آن آیات خدا است که اشاره به حکمت و قدرت گسترده او دارد. و همچنین باقی ماندن آن گروه در طول آن سالها از آیات خدا است.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ

-پس هر کس که خدا او را هدایت کند هدایت شده و راهیافته است.» از آنجا که این از آیات خدا و حکمت او است، و بر آن دلالت دارد که او امور را با ستنهایی ثابت قرار داده است، پس بر ما لازم است که به هدایت خدا هدایت پذیریم و راه حرکت خود را بیابیم، و از او سبحانه و تعالی خواستار معرفت شویم.

وَ مَنْ يُضِلُّ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا

-و برای کسی که او گمراه سازد، ولی و راهنمایی نخواهی یافت.» / ۶ یعنی او را به سوی طریق حق ارشاد کند، چه خدا ولی انسان است که او را ارشاد و هدایت می کند، و روشهای صحیح زندگی را به او نشان می دهد، و او هدایت یافته می شود، و آن کس که از این دوری کند، خدای دیگری وجود ندارد که به هدایت او پردازد.

[۱۸]

وَ تَحَسَّبُ لَهُمْ آيَاتًا وَ هُمْ رُقُودٌ - و آنان را بیدار تصور می کنی در صورتی که آنان خفته اند.» این دلیل بر آن است که خواب آنان سبک بوده و بر همه حواس و اندامهای ایشان استیلا نیافته بوده است، بدان سان که بیننده در اولین نظر نمی توانست کشف کند که آنان در خوابند، و شاید این امر نتیجه آن بوده است که چشمهای ایشان باز بود و گاه به این سو و آن سو می غلطیدند.

وَ نُفُوبُهُمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ ذَاتَ الشَّمَالِ

-و غلط خوردن آنان به طرف راست و چپ خود.»

ص: ۳۷۹

و این غلطیدن سبب راحتی بدن آنان می شد، و نیز از شکافتن و پاره شدن لباسهای آنان جلوگیری می کرد.

وَ كَلْبُهُمْ بِأَسِطٍ ذِرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ

و سگ آنان با پنجه های دو دست کشیده خود کنار دهانه غار قرار گرفته بود. «چنان می نمود که بر در غار در کمین هر انسان یا جانور وحشی قرار گرفته بود که بخواهد داخل غار شود و به اصحاب آن آسیب برساند.

لَوْ اَطَّلَعَتْ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتْ مِنْهُمْ فِرَارًا

اگر بی خبر با آنان رو به رو می شدی، به ایشان پشت می کردی و پا به فرار می گذاشتی. «از سوی دیگر ظاهر ایشان از نیرومندی و پهلوانی آنان خبر می داد، و بینندگان را به این وهم می انداخت که ایشان بیدارند و به خواب نرفته اند، و همین سبب ترس برای بینندگان می شد و از آنجا می گریختند.

وَ لَمُلِّتْ مِنْهُمْ رُعبًا

و از ترس و هراس از ایشان آکنده می شدی. «این حکایت از آن دارد که ظاهر ایشان ترس بینندگان را برمی انگیخت، چه هر کس آنان را می دید گرفتار ترس می شد و در آن هنگام که با ترس دور می شد، قلب وی آکنده از رعب و هراس بود و به همین سبب در اندیشه بازگشتن نمی افتاد، ۶/ و این حمایتی الهی از ایشان در مقابل خطر دشمنان بود، چه در حال عادی گاه امکان آن هست که شخص از چیزی بترسد و فرار کند، و پس از آن که آرام شد و اندیشید و مجوزی برای ترسیدن نیافت، امکان آن پیدا می کند که بار دیگر برای دیدن به آنجا بازگردد. و اما نسبت به اصحاب کهف چنان بود که ترس از آنان پس از ترک ایشان در جان بینندگان باقی می ماند.

[۱۹]

در تمام آن دوره زمانی دراز آنان در خواب بودند، ولی پس از آن از جانب خدای تعالی از خواب برانگیخته و مبعوث شدند و به پرسش از یکدیگر پرداختند.

وَ كَذَلِكَ بَعَثْنَاهُمْ لِيَتَسَاءَلُوا بَيْنَهُمْ

و بدین گونه آنان را از خواب برانگیختیم تا به پرسش از یکدیگر پردازند.

در این جا اندکی توقف می کنیم تا این سؤال را مطرح سازیم: چه رابطه ای میان بعث و بیدار کردن آنان از خواب و میان پرسش کردن آنان از یکدیگر وجود دارد؟ شاید رابطه میان بعث و پرسش کردن ایشان از یکدیگر این باشد که انسان در آن هنگام که در خواب است، از آنچه در پیرامون وی می گذرد غافل است، و چون بیدار شود می فهمد و می داند و فکر او نشاط و فعالیت پیدا می کند، و نخستین چیزی که پس از خواب به انسان بازمی گردد عقل او است که حتی پیش از شنیدن گوشش یا دیدن چشمش یا حرکت دادن دستش به او بازمی گردد، پس عقل به حرکت درمی آید، و چون چنین شد به جستجوی معلوم و دانسته تازه ای برمی خیزد.

این حالت برای انسان در آن هنگام که در روز قیامت با بعث دوباره زنده می شود، پیش می آید، و مردمان از یکدیگر می پرسند که چه مدت در گورهای خود درنگ کرده بوده اند.

بعضی در جواب می گویند: یک روز، و بعضی دیگر: آن را ساعتی از روز می دانند، ولی آنچه مهم است خود طرح این سؤال است و گفتگو کردن درباره آن، و رابطه محکمی میان داستان اصحاب کهف و عبرت گرفتن از آن، و داستان انسان در سفر دراز او از زندگی به مرگ، و از مرگ به زندگی دوباره وجود دارد که ان شاء الله در آینده از آن یاد خواهیم کرد.

۶۱

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ كَمْ لَبِثْتُمْ قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

-گوینده ای از آنان گفت: چه مدت درنگ کردید؟ و در پاسخش گفتند: روزی یا پاره ای از روز. در آغاز گفتند یک روز و چنان معتقد بودند که یک روز تمام را در خواب گذرانیده بوده اند، و سپس چون مسیر خورشید را پیدا کردند و خوب به اندیشه کردن پرداختند، به این نتیجه رسیدند که آن اندازه در خواب نبوده اند، و بنا بر این گفته پیشین خود را اصلاح کردند و گفتند: بخشی از روز.

قَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ

-گفتند پروردگار شما داناتر است از این

ص: ۳۸۱

که چه اندازه وقت را در خواب گذرانیده اید.» سپس به تفکر بیشتر پرداختند و در برابر ایشان پرسشهایی حضور پیدا کرد... بسا هست که در برابر غار درختی بوده است که آن را اکنون نمی بینند، یا پاره سنگی را اکنون می بینند که پیش از خواب آن را ندیده بودند، و شک نیست که بعضی از تغییرات و تطورات در خصوصیات پیرامون کهف صورت گرفته است، و به همین سبب از گفته خود بازگشتند و دانستند که در آن جا حقیقتی مجهول وجود دارد که هنوز برای آنان غامض و پیچیده به نظر می رسد، و آن درازی مدت خواب ایشان است، و لذا از بحث کردن درباره این امر خودداری کردند و گفتند:

پروردگار شما می داند که چه اندازه درنگ کردید؟ و چگونه چنین کردید؟

راهی به علم و دانستن

پیش از آن که به مجموعه دوم از آیات پردازیم، مانعی ندارد که اندکی درباره این آیه به تدبیر پردازیم؛ انتقال انسان از شک به یقین، و از جهل به علم، و از غرور و فریب به بصیرت و بینش، تا حد دوری به رحلت انسان از خواب به بیداری شباهت دارد، چه به خواب رفتن بدن با به خواب رفتن عقل و علم یعنی جهل شباهت دارد، و به همان گونه که خداوند متعال کسی است که جسم را از حالت خواب و سکون به حالت بیداری و حرکت منتقل می کند، به همان گونه نیز عقل را از حالت جهل و رکود فکری به علم و فعالیت فکری خلاق انتقال می دهد، پس بر انسان لازم است که نخست به جهل خود هدایت شود که این هدایت آغاز راه علم است، و چنین است که می گوید: نمی دانم، ولی این سخن بدان معنی نیست که علم وجود ندارد، پس خدا می داند، و چون خدا می داند و من نمی دانم، ناگزیر باید به جانب خدا حرکت کنم تا از نور علم او اقتباس کنم و دانشی نصیب من شود.

۶/ و کلمه «لبثتم» مشتمل بر عده ای از پرسشها است: چگونه درنگ کردید؟، چه مدت درنگ کردید؟ گردش کارها و گونه گون شدن پیشامدهایی که

در این فاصله شما را احاطه کرده بود چگونه است.

فَابْعَثُوا أَحَدَكُمْ بِوَرِقِكُمْ هَذِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ

-یکی از خودتان را با این پول روانه شهر سازید.» برای دست یافتن به علم بر انسان لازم است که خود را از واقعیات کنار نکشد و به تحصیل علمی پردازد که برای وی سودمند است و به مسائل جدلی روم شرقی پردازد و قرآن می گوید که آنان نشستند و نقشه کشیدند و اندیشیدند و گفتند:

بسیار خوب، چه اندازه بر حال خود باقی ماندیم؟ و چگونه باقی ماندیم؟ این قضیه ای حاشیه ای است، اما قضیه اصلی قضیه گرسنگی است، پس باید از جای خود حرکت کنیم و در صدد یافتن چیزی برآیم که به کار ما بخورد و درباره چیزی بیندیشیم که برای ما سودمند باشد.

بورقکم: از سکه فلزی خبر می دهد

فَلْيَنْظُرُوا فِيهَا آزْكَىٰ طَعَامًا فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ

-باید نگاه کند که کدام خوراکی پاکیزه تر است و از آن برای خوردن ما بیاورد.» انسان مؤمن از طعام پاکیزه جستجو می کند- پاکیزگی مادی و معنوی- پس به سراغ آن خوراکی نمی رود که برای او زیانبخش باشد، بلکه از لحاظ بهداشتی و شرعی به آن نگاه می کند.

سپس قرآن به مسئله اسراف نکردن در خوردن اشاره می کند، پس شایسته نیست که انسان به اندازه ای که می تواند بخورد، بلکه باید فقط به اندازه نیازمندی خود اکتفاء کند، و به همین جهت گفتند که: فَلْيَأْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ یعنی به اندازه ای که باید بخورند و نه بیش از آن.

وَلْيَتَلَطَّفْ

-و با لطف و نرمی عمل کند.» یعنی روش کار کسی که به جستجوی خوراک می رود و آن را می خرد پاکیزه و حرکات او لطیف باشد، چه گاه انسان طعامی برای خود به اندازه نیازمندی می خرد، ولی این کار پس از نزاع و خشونت با مردم انجام می شود، ولی قرآن به

ص: ۳۸۳

اشاره الهامی از آن نهی می کند و می گوید وَ لِيَتَلَطَّفَ و این از آداب ۶/ معامله است.

و لَا يُشْعِرَنَّ بِكُمْ أَحَدًا

و نباید کسی از شما خبر و اطلاعی به دست آورد. تا دشمنان از حال آنان آگاهی حاصل نکنند، و این اشاره به آن دارد که اگر کسی کاری را به صورت سری انجام می دهد، باید آن را مکتوم و پوشیده نگاه دارد، و چنان هوشمندانه آن را انجام دهد که هیچ کس متوجه به آن نشود که در حال انجام دادن عملی سری است، و نه تنها باید نوع عمل خود را پوشیده نگاه دارد، بلکه نسبت به شخص خودش نیز باید چنین باشد تا کسی از اسرار کار او سر در نیورد، و این کاملترین نوع سری بودن و کتمان مطلوب در عمل انقلابی قرین با رستگاری است.

[۲۰]

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ وَلَنْ تُفْلِحُوا إِذًا أَبَدًا - چه اگر آنان بر شما دست یابند، سنگسارتان می کنند یا شما را به ملت و دین خودشان بازمی گردانند، و بنا بر این هرگز رستگار نخواهید شد. این بدان معنی است که انسان نباید خود را با اراده خویش در معرض این گونه فشارهایی قرار دهد که از آنها بر جان خویش بیمناک است، و بگوید که زندان و دیدن عذاب برای من مهم نیست، چه من مرد مقاوم و استوارم، و هر اندازه چنین باشی، چون در زندانهای تاریک طاغوتان در زیر فشار و شکنجه قرار گیری، این مقاومت و استواری را ناگزیر از دست خواهی داد، و فروخواهی ریخت، و با فرو ریختن تو دینت نیز چنین می شود، و به همین سبب بود که یاران غار شروط تقیه و هوشیاری و پرهیز و سری بودن را مراعات کردند تا در معرض فشار دشمنان قرار نگیرند و به آن مجبور نشوند که از دین خود به دین پادشاه در آیند، و در نتیجه از رسیدن به سعادت و رستگاری محروم شوند. و در واقع آنان در مدتی درپاز به صورت سری خدا را می پرستیدند. و خدا نیکوترین پادشاه را به ایشان داد، چنان که در حدیث شریف مأثور از ابو عبد الله الصادق (علیه السلام) آمده است که: «اصحاب

ص: ۳۸۴

کهف ایمان خود را پنهان و سری نگاه داشتند و ظاهراً خود را همچون دیگران کافر نشان می دادند، و بر آشکار کردن کفر پاداش ایشان بزرگتر از پاداشی بود که از پنهان کردن ایمانشان به آنان می رسید». (۱)

۶۱

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۱ تا ۲۶]

اشاره

وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُغْلَبُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا إِذْ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ
أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا (۲۱) سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةٌ رَابِعُهُمْ كَذِبُهُمْ وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَذِبُهُمْ
رَجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَثَامِنُهُمْ كَذِبُهُمْ قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَمْتِ
فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۲۲) وَلَا تَقُولَنَّ لشيءٍ إني فاعلٌ ذلِكَ غَدًا (۲۳) إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ أذكرُ رَبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عسىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي
رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا (۲۴) وَ لَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَ اذْدَادُوا تِسْعًا (۲۵) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ
وَ الْأَرْضِ أَبْصُرْ بِهِ وَ أَسْمِعْ مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا (۲۶)

ص: ۳۸۵

[۲۱] [أعثرنا]

عثر علی الشیء یعنی از آن چیز آگاه شد.

[۲۲] [رجما بالغیب]

:پنداری و بدون دلیل.

[تمار]

:از مرء است به معنی جدال.

۶/

رستخیز بدون تردید آمدنی است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

با اصحاب کهف همراه بودیم و دریافتیم که یکی از افراد خودشان را به شهر روانه کردند تا برای آنان طعامی فراهم آورد که برای رفع نیاز ایشان کافی باشد، و آن مرد پس از (۳۰۹) سال روانه شهر شد که دنیا پیش رفته و اوضاع و احوال تغییر یافته و شاهان عوض شده بودند، و چون سکه ای قدیمی با خود داشت، مردمان او را شناختند و یقین کردند که او یکی از آن کسان است که مدت‌ها پیش از سرزمین ایشان خارج شده و هسته حرکت توحیدی را تأسیس کرده بودند، و این همان حرکتی بود که اکنون پس از سالهای دراز بر آن سرزمین حکومت می کرد؛ آیا پس از آن چه اتفاق افتاد؟... آیا آنان بار دیگر به غار خود بازگشتند و به خوابی دراز فرو رفتند که از آن جز در روز قیامت یا روز حشر کوچکتر بیدار نخواهند شد؟ قرآن به این پرسش پاسخی نمی دهد و تنها خدای یگانه از آن آگاه است.

شرح آیات:

اشاره

[۲۱]

قرآن حقیقتی را به یاد ما می آورد که باید از آن در ضمن داستان

اصحاب کهف عبرت گیریم، و آن حقیقت بعث و دوباره زنده شدن از گور و نشور است که حدیث به صورت خلاصه آن را چنین بیان می کند: کما تنامون تموتون و کما تستیقظون تبعثون- به همان گونه که به خواب می روید می میرید، و به همان گونه که بیدار می شوید از گورهای خود زنده می شوید و بیرون می آید، و چون آدمی در این باره بیندیشد که قادر بر مقاومت در برابر مرگ است، باید در اندیشه ۶/ مقاومت در برابر به خواب رفتن برخیزد، و اگر خواستار دانستن این مطلب باشد که چگونه پس از مرگ بعث پیدا می کند و بار دیگر زنده می شود، باید در این اندیشه بیفتد که چگونه پس از به خواب رفتن بیدار می شود، و اگر انسان خواهان دست یافتن به آیت و نشانه ای باشد که بر این دلیل و راهنمای او شود، لازم است که به سراسر زندگی نظر کند، چه سراسر زندگی مرگ است و بعث و برخاستن از مرگ.

بعث در زندگی چیز تازه ای نیست، چه هر چیز در زندگی برای خود بعثی دارد، و در خود انسان نیز دلیلی بر بعث مشاهده می شود، و آن این که او نطفه ای در صلب پدرش بود، و سپس به رحم مادرش انتقال یافت، و پس از مدتی به صورت کودکی شیرخوار از زهدان مادر بیرون آمد، و رفته رفته بزرگ شد تا مردی بزرگ جثه و نیرومند شد، آیا این بعث نیست؟ زمین را می بینیم که خداوند سبحانه و تعالی بر آن آبی از آسمان فرومی ریزد، و ناگهان به جنبش درمی آید و زمین با سر برآوردن گیاهان سبز می شود، و سپس طولی نمی کشد که این سبز شدن و سبزه ها می میرد و سبزه ها به صورت علفهای خشکی درمی آیند که باد آنها را با خود می برد. این داستان سراسر زندگی است. آیا بر آفریدگار این زندگانی دشوار است که مردمان را پس از مرگشان بار دیگر زنده کند؟! با وجود دانستن این مطلب که عقلهای قاصر ما به آن معتقد است که زنده کردن پس از مرگ در نزد خدا آسانتر از زنده کردن پس از عدم است، باید بدانیم که این معادله نسبت به قدرت خدای عز و جل نادرست است، بدان جهت که قدرت او نامتناهی است، و او هرگز با تلاش و تعبی رو به رو نیست که انجام دادن کاری

برایش آسانتر از انجام دادن کاری دیگر باشد، ولی بر حسب مفاهیم و آگاهیهای حیاتی بازگرداندن ساخت چیزی آسانتر از آغاز کردن به ساختن و اختراع کردن آن است، پس چگونه می توانیم به این ایمان آوریم که زندگی نبود و سپس بود، ولی به آن ایمان نیاوریم که پس از برافتادن بار دیگر بازخواهد گشت؟! بنا بر این بر ما است که، از داستان اصحاب کهف، این عبرت را بهره مند شویم.

وَ كَذَلِكَ أَعْتَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيُعَلِّمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا

و بدین گونه آنان را از این سر آگاه کردیم تا بدانند که وعده خدا راست است و درآمدن ساعت قیامت هیچ شکی وجود ندارد.» از این می توانیم به سه امر پی ببریم:

اول: راست بودن وعده خدا به بندگان مؤمن خودش که پیروزی نصیب ایشان خواهد شد، چه اصحاب ۶/ کهف را با دور نگاه داشتن آنان از خشم و غضب طاغیان و کافران به پیروزی رسانید، و پیروزی آنان با برافتادن آن طاغیان و جریان یافتن فرمان صالحان در بلاد و آنان را خلیفه و پیشوا قرار دادن به اثبات رسید.

دوم: خداوند متعال اراده کرد که انسان را از آن آگاه کند که همه کارها به دست او است، و توانایی آن را دارد که کارهایی را انجام دهد که آدمی صورت پذیرفتن آنها را محال می شمارد، و این نیز در مورد قدرت محدود آفریدگان چنین است، و اما در برابر قدرت مطلق خداوند سبحانه و تعالی آسان و میسر است، همچون قضیه بعث و زنده کردن مردگان.

سوم: علم و جهل، و هدایت و ضلالت، همه از جانب خداوند متعال است، و در زمان درازی که مردمان در جستجوی یافتن اثری از اصحاب کهف بودند که در منطقه ای بسیار نزدیک به ایشان جای داشتند، و تنها در آن هنگام آگاهی پیدا کردند که آن مرد برای فراهم آوردن خوراک یاران به شهر آمد، ولی آنان هیچ اثری نیافتند، و در آن هنگام که خدا می خواست ایشان را از این امر آگاه سازد، راه را برای آنان هموار کرد، پس علم و اسباب دست یافتن به علم هم از خدای سبحانه

و تعالی است.

سؤالی که اینک پیش می آید چنین است: چه رابطه ای میان این امر که وعده خدا حق است، و این که در فرارسیدن ساعت شک نیست وجود دارد؟ پاسخ: ساعت از جمله وعده های خدا است، که رسیدن آن را به صالحان وعده و مجرمان را از آن بیم داده است، و ما می توانیم این را از طریق جریان امور در زندگی، و به وسیله تدبیر و اندیشیدن خودمان در پیشامدهای تاریخی بفهمیم و نسبت به آن بصیرت پیدا کنیم؛ و در آن هنگام که خدا وعده می دهد، به وعده خود در دنیا وفا می کند، و چون به صالحان وعده پیروزی می دهد، این پیروزی به ایشان خواهد رسید، و در آن هنگام که وعده جانشین کردن مستضعفان به جای مستکبران را می دهد، این وعده صورت عمل پیدا خواهد کرد، و وعده مدد رساندن به متوکلان بر خودش را عملی می سازد، و خدا سبحانه و تعالی هرگز وعده دروغ نمی دهد، و چون چنین است در روز قیامت نیز به وعده های خود وفا می کند.

زیارت قبور

آنان بر در غار ایستادند، و دریافتند که آن کسان که تا آن زمان زنده جلوه گر می شدند، ۶/ در آن هنگام که خدا خواسته است که بمیرند مرده اند، و زندگی و مرگ به دست خدا است، پس حیران و مدهوش بر جای ماندند. آیا چگونه در آن مدت دراز اینان زنده مانده بوده اند؟ و چگونه ناگهان مردند و از دنیا رفتند؟ إِذِ يَتَنَزَّعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ - و در آن هنگام که (همشهریان ایشان) درباره آنان به نزاع پرداخته بودند، گفتند: بر روی ایشان آرامگاهی بنا کنید و پروردگارشان به حال آنان داناتر است. « با ایشان چه کنیم؟ چگونه بزرگشان داریم؟ و چگونه یاد آنان را در میان مردمان زنده نگاه داریم؟ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ مَسْجِدًا - و کسانی

ص: ۳۸۹

که در این جدال غلبه پیدا کردند، گفتند که بر روی آنان مسجدی بنا می کنیم.» در این جا اندکی درنگ می کنیم تا به گفتگوی با بعضی از مفسران پردازیم، چه واجب است که ذکر و یاد مؤمن پیوسته در نفوس زنده بماند، از آن رو که او نمونه و پیشوای نیکی است، و قرآن حکیم پیوسته از داستانهای پیامبران با ما سخن می گوید و به ستایش آنان می پردازد تا آنان را به صورت نمونه های نیک پیشوایی برای نسلهای متوالی در آورد، و یکی از آثار مؤمن قبر او است، و به همین سبب شرعا مستحب است که مؤمن به دیدار و زیارت مقابر برود.

بالاترین عملی که به آن در گورستان مؤمنان می پردازیم، آن است که در آنجا به عبادت خداوند سبحانه و تعالی پردازیم، و قرآن بخوانیم و به یاد مرگ بیفتیم، و به یکدیگر اندرز دهیم، و یاد مردگان را زنده نگاه داریم، و به بیان رسالتی که آنان بر عهده داشتند و به خاطر آن جان خود را فدا کردند بیفتیم و برای خدا نماز گزاریم، و آیا بهتر آن نیست که رکعتی نماز بخوانیم و پاداش آن را به روان آنان تقدیم کنیم؟ در آن هنگام که می خواهیم میان خودمان و مردگان مؤمن و شهید شده رابطه ای برقرار سازیم، آیا عمل خیر انجام دادن و نماز گزاردن و دعا کردن و تلاوت قرآن و نظایر اینها بهترین وسیله ارتباط نیست؟! البته که هست و خدا در این آیه:

الَّذِينَ غَابُوا عَالِيًا أَمْرِهِمْ

(که ظاهرا آنان از مؤمنان بوده اند) گفتند: بر روی آنان مسجدی بنا کنیم که در آن به عبادت خدا پردازیم، و به یاد قیامت بیفتیم، و با یکدیگر درباره سیرت و روش زندگی آنان سخن گوئیم، و قرآن چنان به ما الهام می بخشد که این کار کاری مشروع است، بدان سبب که از آن یاد کرده ۶/ و آن را منکر و زشت نشمرده و از آن نهی نکرده است... چگونه چنین است؟ قرآن را بخوانید و در آن تدبر کنید، تا بدانید که این کتاب که پروردگار حکیم آن را فرستاده است جز به میزانی دقیق سخن نمی گوید، و هیچ داستان تاریخی یا عملی را که پیشینیان انجام داده بودند، جز برای یکی از دو امر برای ما نقل نمی کند: یکی این که از آن نهی کند، و دیگری آن که پرداختن به نظیر آن را

به ما فرمان دهد، پس اگر از امری نهی نکرده باشد، دلیلی بر آن است که به انجام دادن آن فرمان داده است.

این ردی قاطع بر بعضی از کسان است که چنین فتوی داده اند که زیارت قبور پیامبران و امامان معصوم (ع) و صالحان، و نماز گزاردن و به عبادت پرداختن در آرامگاههای آنان را بدعت و ضلالت و حرام شمرده اند، و ما می پرسیم که: چه کس گفته که چنین است؟ قرآن در این آیه مخصوصاً برای ما بیان می کند که این عمل خوب و مشروع است، و قرآن برای آن آمده است که مورد عمل قرار گیرد، و نه برای این که در آیات آن بر حسب میل و هوس خویش به مناقشه بپردازیم، یا به اتکای بر احادیثی که صحت و مورد اعتماد بودن آنها شناخته نیست، چنین کنیم، و حدیثی که با قرآن اختلاف دارد، ناگزیر باید به دیوار پرتاب شود و مورد توجه قرار نگیرد!

روش علمی نه حدس و گمان

[۲۲]

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةً رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةً سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ - می گویند شماره یاران غار سه نفر بوده است و چهارمین ایشان سگشان، و بعضی دیگر شماره آنان را پنج نفر می دانند که ششمین آنان سگشان است، به حدس و گمان. «یعنی کسی که بدون استناد به داشته ها و حقایق ثابت سخن گوید، همچون کسی است که در تاریکی سیاه سنگ پرتاب کند که هیچ کس نمی تواند بداند که کجا فرو خواهد افتاد؟ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةً وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ - و بعضی شماره آنان را هفت گفته اند و هشتمین ایشان را سگشان دانسته اند.» آیه کلمه رَجْمًا بِالْغَيْبِ را پیش از گفتن سَبْعَةً وَ ثَامِنُهُمْ آورده است، و این نوع ۶/ از بیان الهامبخش آن است که آنچه در پایان آمده حدس و گمان و رجما بالغیب نیست.

ص: ۳۹۱

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعَدَّتِهِمْ ۖ مَا يَعلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ ۚ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا

-بگو که:خدا از این که شماره آن چند بوده آگاهتر است و این شماره را جز اندکی از مردم کسی نمی داند، پس جز به صورت ظاهری درباره آن به مشاجره و نزاع پرداز.» در این جا آیات از گفتگو درباره بعث و از وعده خدا سبحانه و تعالی به گفتار درباره قضیه دیگری انتقال پیدا می کند که قضیه علم است، و این که بر آدمی گفتن چه چیز و معتقد بودن به آن واجب است.

بر او لازم است که به حدس و گمان سخن نگوید، و به دانسته های خود مغرور نشود، از آن روی که هر اندازه علم داشته باشد باز هم کم است، و آن کس که علم دارد نباید از آن برای مرء و جدال استفاده کند، بلکه از مسائل جدلی عقیم و بی حاصل هر چه زودتر بگذرد، یعنی به حقیقت ایمان آورد و حجت آن را بیان کند و سپس پی کار خود رود، چه جدال علم را فاسد می کند، و فکر انسان را متوجه وسایل برتری جویی نسبت به دیگران می اندازد، نه به طرف حقیقت، و در نتیجه اندیشه ای مستکبر می شود که در بند فهم حقایق نیست، در صورتی که علم پسر تواضع است و معرفت دختر فکر بخشنده و با گذشت و صاحب سماحت، به همان گونه که استعلاء و خواستار شدن برتری بر دیگران حجاب علم می شود و معرفت را از بین می برد.

وَلَا تَسْتَفْتِ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا

-و در این باره از آنان رأی و نظر مخواه و طالب فتوی مشو.» اگر جاهلی بخواهد استفتا و نظر خواهی کند، آیا به دنبال هر نادان مغرور می رود که توده ای از خرافات را بر پشت دوش خود حمل می کند و از او فتوی می طلبد؟ هرگز...

شاید آیه بر چیزی دلالت داشته باشد که پیشتر از آن یاد کردیم، و آن این که قرآن به حدیث نسخ نمی شود و بر ما است که نظر خویش را درباره قرآن با حجابهای تاریخ در تاریکی قرار ندهیم، و آن را همچون دوربینی قرار دهیم که با آن

به قرآن بدان صورت نگاه کنیم که گویی در همین لحظه بر ما نازل شده است، و آیات قرآن را مدفون در زوایای تاریخ در ۱۴۰۰ سال پیش از این قرار ندهیم، و تو گویی این آیه در حق فلان کس نازل شده است، و فلان آیه برای فلان کسی دیگر و... و این که فلان حادثه ۶/ در غزوه بدر یا احد یا جز آن نازل شده است، بلکه باید چنان در نظر داشته باشیم که خدا قرآن را برای هر زمان و مکان و انسان آفرید و بر ما لازم است که آن را با داشتن همین نظر بخوانیم، و ممکن است که آیه نیز به همین حقیقت اشاره کرده باشد، و تا زمانی که قرآن در میان ما پابرجا و قائم است، به تورات و انجیل بازنگردیم، و همچنین به افکار موجود در کتابهای منحرف و اسطوره های پراکنده میان مردمان، و درباره آن از کسی پرسش کنیم که آن را می شناسد و حامل آن است.

زندگی در میان تدبیر پروردگار و تقدیر بنده

[۲۳]

و لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا - و درباره چیزی یا کاری نگویند که من فردا آن را انجام خواهم داد. [۲۴]

إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسَيْتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا - مگر این که بگویی: اگر خدا بخواهد، و در آن هنگام که آن را فراموش کردی، بگو که: امید آن دارم که پروردگارم مرا به آن رهنمایی کند و بتوانم به آن نزدیکتر شوم. در نخستین وهله چنان می نماید که این دو آیه با یکدیگر ارتباطی ندارند، ولی بهتر است اندکی در این باره تدبیر کنیم...

از آنجا که زندگی پیوسته در حال تغییر و تطور است، رسالتهای خدا حسابهای دقیقی برای متغیرهای زمان و تغییر شکل قرار داده اند، پس بر انسان است که رسالت نازل شده به سوی خودش را در همه تصرفات و اعمال خویش نصب العین خود قرار دهد، و برای این که فلانی چنان گفت، یا پیشینیان چنین عمل کرده اند آن را ترک نکند.

ص: ۳۹۳

قرآن کریم در آیه نخستین به ما این را می گوید، اما در آیه دوم توجه ما را به موضوعی دقیق جلب می کند و می گوید که: انسان باید برای خود برنامه ای بلند مدت وضع کند بدون این که حساب عوامل تحوّل پذیر زمان را در برنامه خود منظور نظر قرار دهد، چه خداوند به چیزی جامد فرمان نمی دهد، بلکه به پیروی از ارزشهایی فرمان می دهد که در هر زمین به صورتی معین قابل انطباق است.

نباید بگوییم که فردا فلان کار را انجام خواهم داد، بدان جهت که گاه فردا می آید و ۶/ پیشامدها در آن تغییر پیدا می کند، و بر تو انجام عمل دیگری جز آن که بر آن عزم جزم کرده بودی لازم می شود، پس بر تو لازم است که میان آن با خدا و رسالتی که بر تو نازل شده و آن را می فهمی ارتباطی مستقیم و محکم برقرار سازی، نه با نقشه ای معین و تاریخی معین، یا با افکار پیشین، یا با کتابهای نوشته شده، یا با برنامه های جامد، و این منتهای (پیشرفتگی) در قرآن است، اگر چنین تعبیری صحیح باشد.

اما ارتباط آن با مشیت دو معنی دارد.

اول: معنای آشکار و معروف، و آن این که موهبتها و امکانات من همچون یک انسان، و امکانات طبیعت و فرصتهای عمل، همه پیوسته به اراده خداوند سبحانه و تعالی است، پس کار او است که مرا در عمل فردایم توفیق دهد یا چنین نباشد، و این استثنا کردن به مشیت و ان شاء الله گفتن معنی مألوف است.

از همین جا است که امام علی (ع) گفته است: «خدا را به فسخ شدن عزیمتها و نقض شدن همتها شناختم» یعنی من عزم انجام دادن کاری کردم و قضای الهی آمد و عزیمت مرا نسخ کرد، و همت بر انجام امری متوجه ساختم و قدر آمد و همت را باطل کرد.

دوم: این که در آن هنگام که خدا به من فرمان دهد که فلان کار انجام ده، آن را انجام می دهم، و چون مرا از انجام دادن آن نهی کند، آن را ترک می کنم، پس انجام دادن و انجام ندادن من مربوط به امری است که فردا به من می کند و نه امروز، و بسا هست که برترین عمل امروز نماز گزاردن و عبادت و مسجد بوده باشد،

ولی فردا شریک شدن در تظاهرات فضیلت بیشتر داشته باشد، و پس فردا عمل مسلحانه، و پسین فردا نشستن بر تخت فرمانروایی و اداره کردن امور مردم، پس بر من لازم است که نقشه های خود را چنان که خدا فرمان داده است ترسیم کنم و نه بر حسب خواست و میل خودم، و باید همیشه هوا و خواست خودم را موافق چیزی قرار دهم که خداوند متعال آن را می خواهد.

مردی نزد امام صادق (ع) آمد و امام به او گفت: «چگونه صبح کردی و او گفت: در حالی صبح کردم که بیماری برایم بهتر از تندرستی است، و فقر نیکوتر از بی نیازی، خواری بهتر از عزت و ارجمندی... الخ. پس امام به او گفت: اما ما چنین نیستیم، و آن مرد پرسید: پس شما چگونه اید؟ و امام گفت: ۶/ ما چنانیم که اگر خدا خواهان بیمار شدن ما باشد، بیماری را بیش از تندرستی دوست می داریم، و اگر چنان دوست دارد که تندرستی را روزی ما کند، صحت و تندرستی را دوست تر می داریم، پس فقر با رضای خدا دوست تر و بی نیازی با رضای خدا را نیز دوست تر می داریم، و اگر خواری در راه خدا محبوب باشد، یا عزت در راه خدا محبوب باشد همان برای ما محبوب است».

این از مهمترین صفات مؤمن است که: به رضای خدا راضی باشد، و به آنچه خدا فرمان داده است عمل کند، و چون به این درجه رسیدی خدای را سپاس گوی که به ترازوی بالا از ایمان رسیده ای، و اگر جز این باشد، چندان بکوش تا به این سطح و درجه برسی.

□
عیبی ندارد که برای آینده خود برنامه ریزی کنی، ولی بدان شرط که استثنا را در آن مراعات کنی و بگویی ان شاء الله، تا چنان باشد که اگر اوضاع و احوال تغییر یافت و فرمان خدا نسبت به این برنامه تغییر کرد بگویی که بنا بر این تغییر آن را تغییر خواهم داد.

گاه شخص وارد حزبی می شود از آن جهت که آن را وسیله ای برای تقرب به خداوند متعال تصور می کند، ولی آن حزب رفته رفته به صورت الاهی درمی آید که جز خدا می بایستی مورد پرستش قرار گیرد، یا از انسانی پیروی می کند بر این اساس

که او مردی مؤمن و عالم است، و او را همچون سببی میان خود و خدا تصور می کند و می خواهد از این راه رضایت پروردگار را از خودش جلب کند، ولی خرده خرده آن مرد به بتی تبدیل پیدا می کند که می بایستی آن را بپرستی؛ و همچنین در پاره ای از موارد انسان برای خود برنامه ای می سازد که آن را برای پذیرفتن فرمان خدا عملی کند، ولی به تدریج آن برنامه در زندگی به صورت گمراهی و ضلالت درمی آید.

هنگامی که از شخصی پیروی می کنی و چنان گمان داری که برای خدا به پیروی از او پرداخته ای، و به همین گونه در آن هنگام که با جماعتی ارتباط پیدا می کنی، منسوب بودن خودت را به خدا برتر از وابستگی به آنان قرار ده، و پیوسته از خدایت بخواه که تو را به پیروی از عالمی افضل و بالاتر رهبری کند، و برنامه ای کاملتر، و گروهی با ایمان و تقوای بیشتر، و پیوسته در پیشاپیش زمانت حرکت کن، و به خود روا مدار که همچون یک پاره چیز موزه ای وابسته به تاریخ باشی، حتی اگر ما قبل تاریخ هم بوده باشد.

۶/

[۲۵]

وَلَبِئُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا - و در غار خود سیصد و نه سال درنگ کردند. آیا چگونه این مدت را گذراندند؟ و با کدام حالت و به تدبیر کدام قوه چنین کردند؟ [۲۶]

قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِئُوا - خداوند آگاهتر است که درنگ آنها چگونه خواهد بود. پی این موضوع مگرد که خداوند آگاهتر است آنها چگونه، کجا و چقدر درنگ خواهند کرد.

لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصَرَ بِهِ وَاسْمِعَ

-پنهان آسمانها و زمین از او است چه بیناست و چه شنواست. «أبصر و أسمع و مشابه اینها صیغه های لغوی حاکی از مبالغه و تعجب است، یعنی: خدا را به آنچه چشمت می بیند و گوشت می شنود بزرگ شمار، چه هر چه می بینی یا می شنوی آیتی از خدا سبحانه و تعالی است.

ص: ۳۹۶

مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا

-ایشان را جز او ارباب و سروری نیست و در فرمانروایی خود هیچ کس را شریک خویش قرار نمی دهد.» خدا هیچ شریکانی از خدایان فرهنگ و فرمانروایی یا کاهنان معابد ندارد، و او یگانه و بی همتایی است که احدی را در حکم خود شریک قرار نمی دهد، بنا بر این بر انسان واجب است که با او اتصال مستقیم برقرار کند، و میان خود و خدا واسطه ای قایل نشود، مگر آن که خدا فرمانی درباره آن کس صادر کرده باشد، و در حدود آن و نه بیشتر.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۲۷ تا ۳۱]

اشاره

وَ أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ لَا مَدَدَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا (۲۷) وَإِصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (۲۸) وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفَرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهَيْلِ يُشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۲۹) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِذَا لَا نُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا (۳۰) أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَيْدُنَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ نِعْمَ الثَّوَابُ وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا (۳۱)

۶/

ص: ۳۹۷

۲۷ [ملتحدًا]

:ملجأ و پناهگاهی که به آن پناه می بری.

۲۸ [لا تعد]

:از عدی یعدو به معنی دور کردن.

[فرطًا]

:اسراف و افراط.

۲۹ [سرادقها]

:سرادق همان سراپرده محیط بر چیزهای درون آن است-و به قولی پارچه و پرده ای است که گرداگرد سراپرده کشیده شده است-و شعله های آتش به آن تشبیه شده از آن جهت که مخروطی شکل است و به آنچه در درون است احاطه دارد.

[کالمهل]

:هر چیز گداخته همچون مس و سرب...

[مرتفقا]

:تکیه گاه یا قرارگاه.

۳۱ [الارائک]

:جمع اریکه به معنی تخت.

یکی از مظاهر اعجاز قرآن حکیم آن است که آیات کریمه آن در خطوط متوازی و متناسب با یکدیگر پیش می رود، و همین به آن کمک می کند که فکر انسان به قضیه جوهری و اساسی معینی توجه پیدا کند. پس سوره واحدی از قرآن درباره امور متعددی سخن می گوید که ظاهراً دور از یکدیگر به نظر می رسد، ولی در

ص: ۳۹۸

پایان کار به هدف یگانه ای یا چند هدف معین مربوط به هم خاتمه پیدا می کند.

در سوره کهف، چنان که در آغاز سوره درباره آن تأکید کردیم، متوجه می شویم که موضوع عمده و اساسی در آن علاقه انسان به زندگی دنیا است، و ایستار وی درباره زینت دنیا و کالاهای فریبنده که همه از چیزهایی نابودشدنی است، چه دست قدرت مطلقه خدا سطح زمین را سرانجام از زینت زندگی پاک می کند و زمین را در یک آن به صورت سطح خاکی بی حاصل درمی آورد.

به همین سبب بر انسان است که با چنین زینت و آرایشی پیوند و رابطه بسیار مستحکم پیدا نکند، بلکه علاقه متین و از جان برخاسته را با صاحب و پروردگار این حیات و پروردگار این زمین برقرار سازد، و علاقه او به زینت دنیا علاقه برتری باشد بدان سان که او مالک زینت دنیا شود ولی چنان نباشد که زینت دنیا به صورت مالک او درآید.

۶/ در سوره الکهف عبرت رئیسی و اساسی عبارت بوده از: برکندن آنان از سرزمین زینت، و آویختن آنها در آسمان ارزشها، و قدرت دادن به ایشان برای تجاوز کردن بر فشار سلطه ستمگر و طاغی؛ و قرآن با ما از صورت دیگری سخن می گوید که متقابل و معکوس صورت یاران غار است، و آن صورت مردی است که سخت به زمین چسبیده و از هوای نفس خویش پیروی می کند، و زینت سلطه و تسلط یافتن او را در اختیار خود قرار داده، و اندرز دوست وی در او هیچ تأثیری ندارد.

رهنمودهایی از آیات:

اصحاب کهف مثلی برای فرار بشر از جاذبه ماده و زینت زندگی دنیا بود.

و سؤالی که پیش می آید چنین است: چگونه می توانیم همچون آنان شویم؟ و پاسخ چنان که پس از این می آید:

نخست: با عمل کردن به تضمینهای حفاظتی برای رهانیدن انسان از فشارهای زینت دنیا، و این که چگونه می تواند برای نفس خویش دژهایی فراهم

آورد که وی را از این فشارها در امان نگاه دارد.

که اولین آنها: تلاوت قرآن است و ارتباط مستقیم پیدا کردن به آیات کریمه آن، همان آیاتی که با تبدیل و تطور زندگی تغییری پیدا نمی کند، و این مهم است، چه در آن هنگام که به زینت زندگی تعلق خاطر پیدا می کنی، هر چه زودتر به چیزی آویخته شده ای که نابود می شود و باقی نمی ماند، و همچون ریسمانی است که بریده می شود و دیواری که فرومی ریزد، و بنا بر این ناگزیر باید به ریسمانی محکم خود را بیاویزی و بر دیواری متین و استوار اعتماد کنی، و آن کتاب خدا است.

دوم: این که با تجمع ایمانی وابستگی و انتساب داشته باشی، و چون چنین کنی و افراد را بر اساس ارزشهای رسالی اختیار کنی، نفس خویش را با باروی دیگری از باروهای ضد فشار زینت تحصن بخشیده ای.

سوم: چالش و آمادگی برای مبارزه، و این به معنی آمادگی انسان است برای مبارزه و رو به رو شدن با دشمن، و همچون دیوار محافظ دیگری است که آدمی به وسیله آن خود را از فریبه‌های زینت دنیا و متاع نابود شونده آن در امان نگاه می دارد.

۶/ پس از بیان سه بارو، سیاق قرآن بر این امر تأکید می کند که بعضی از ارزشها مساعد بر آن است که آدمی را در این جهت توجیه کند و این مطلب را برای ما بیان می کند که: هر عملی که انسان مرتکب آن می شود، خواه کوچک باشد و خواه بزرگ، و خواه به صورتی قاطع وابسته به گروه مؤمنان باشد و خواه چنین نباشد، برای او نگاهداری می شود.

عمل صالح در نزد خدا گم نمی شود، به هر شکلی که بوده باشد و به هر صورتی که آشکار شود، و خدا به جای زینت زندگی دنیا از زینت زندگی باقی در زندگی آخرت به او می بخشد که در نزد خداوند مقتدر عزیز، حیوان و زندگی حقیقی است.

وَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ كِتَابِ رَبِّكَ - آنچه را که از کتاب پروردگارت به تو وحی شده است بخوان. «قرآن چراغ است و نور، و بر انسان است که آن را بخواند و در آن تبصر و تعقل کند، و بنا بر این نمی توان به نور اکتفاء کرد و از دیدن خودداری ورزید، بدان جهت که چون چشم را فروبندد، دیگر چیزی را نمی بیند، حتی در آن صورت که خورشید به وسط آسمان صاف رسیده باشد.

شاید مقصود از تلاوت خواندن تدریجی بوده باشد، که آن جستجوی بارهای متوالی و اندیشیدن در دفعات متعدد است، و این مسئله امروز به صورت یک قاعده منطقی شناخته شده است، یعنی: اگر می خواهی چیزی را بشناسی، آن را به بخشهای کوچک تقسیم کن تا بتوانی بر آن استیلا پیدا کنی و آن را بفهمی.

لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ

-هیچ کس نمی تواند تغییری در کلمات او بدهد. «این برای ما آشکار می سازد که در زندگی یک خط ثابت و یک خط متغیر وجود دارد، و آنچه ثابت است کلمات خدا است؛ خط متغیر زینت زندگی دنیا است، ۶/ که انسان باید بر آن تسلط پیدا کند.

وَلَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحِدًا

-و هرگز جز در او برای خود پناهگاهی نخواهی یافت. «اگر خواستار تکیه و اعتماد کردن بر چیزی باشی، جز خدا برای پناه بردن به او نخواهی یافت، چه هر چیز فانی می شود، ولی توکل تو بر خداوند سبحانه و تعالی باقی می ماند، و همین دژ و بارویی است که از هستی و حیثیت تو پاسداری می کند.

پس از آن که در آغاز خودت را آماده کردی، و در پایان به پدید آوردن شخصیت خود توفیق یافتی، بر تو لازم است که به جستجوی رفیقان راه پردازی.

[۲۸]

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ - و خودت را با کسانی که پروردگارشان را صبح و شام می خوانند و خواستار توجه او هستند، صبور و بردبار نشان ده. « هنگامی که می خواهی وابسته به جماعتی شوی، موانعی در راه این وابستگی تو وجود دارد که می بایستی بر آنها پیروز شوی و از آنها بگذری و خودت را بردبار نشان دهی، چه برای هر عضویت و وابستگی به یک گروه و دسته مالیاتی است که باید آن را پردازی، و سؤال این است که: آنان که می خواهی خودت را وابسته به ایشان سازی چه کسانیند؟ شما شب و روز به بندگی و پرستش خدا می پردازید، ولی پیوستن به خط آنان دشوار و نیازمند صبر است.

وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاهِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ.

به جستجوی آنان برخیز و وابسته و همراه ایشان شو، و از عقبه ها و موانع بگذر، و به خاطر وابسته شدن به آنان فداکاری کن، و در آن هنگام به جستجوی فواید و مصالح پردازد، بلکه نفس خود را بر بخشندگی راضی ساز، ۶/ و وابستگی خوب آن نیست که افراد گروه تحمل رنج فراهم آوردن وسایل زندگی تو را کنند، بلکه آن است که تو همراه آنان سختیهای آنان را تحمل کنی، و به همین سبب است که قرآن در این جا از صبر و بردباری سخن گفته است.

وَ لَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

- دو چشم خودت را، به خاطر خواستن زینت زندگی دنیا، از ایشان دور مکن. « گاه انسان در نگرستن به دیگران و به تجمعی که باید به آن متعلق باشد و

با آن همکاری کند، اهتراز و تکان و جا به جا شدنی را احساس می کند، و این اهتراز نتیجه ای از فشارهای زینت زندگی دنیا است. گاه انسان مؤمن کور و پیری را مشاهده می کند که در راه خود بر اثر برخورد با مانع کوچکی فرومی افتد و از دنیا می رود، و در کنار او کافر قهرمانی صاحب مال و خاندان سرشناسی را مشاهده می کند و این یک را بهتر از آن یک می پندارد، و وضع او همچون وضع مرد مسلمانی از اصحاب رسول خدا (ص) با این (ام کلثوم) می شود که از آن مرد، با وجود ایمانش، به سبب کور و نادار بودن اعراض و دوری جست و به کسانی روی آورد که از زینت زندگی خدا برخوردار بودند و به زینت دلها یعنی تقوا نیازمند. و آیاتی از سوره عبس در شأن او نازل شد که او را وعید و بیم می داد.

نظر خود را به آن گونه مؤمنان متوجه ساز و به اهتمام درباره آنان پرداز، و اجازه آن مده که دو گونگی در دوست شدن به نفس تو راه یابد، و چنان بخواهی که وابسته به جمعیتی مکتبی باشی، و در عین حال به اصحاب زندگی و ثروت نیز وابسته باشی، تا اگر اینان به منافی دست یافتند با ایشان باشی، و اگر آنان چیزهایی به دست آوردند خود را متمایل به ایشان نشان دهی؛ باید دوستی خالص داشته باشی و خواستار فرصت بودن را ترک کنی!!

از صفات پیشوا

وَلَا تُطْعَمَنَّ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا

و به فرمانبرداری از کسی که قلب او را از یاد خودمان غافل ساخته ایم، گردن منه. « این اجتماع نیازمند پیشوایی است، پس چه کس باید پیشوا شود؟ و صفات او چیست؟ قرآن می گوید: مهمترین صفت پیشوا و قائد برخوردار از روح ایمانی پیوسته به ذکر خدا است، / ۶ پس از آن قائد که پیروی راه و برنامه خدا نمی کند، و دل او خالی از تقوا است، علی رغم آن که گاه ممکن است در راه تقوا باشد، همچون این که نماز بخواند و روزه بدارد یا مسجدی بسازد و نظایر اینها، اطاعت و

فرمانبرداری مکن. چه هر کس بنا بر نیت خود عمل می کند، و نیت انسان است که به زندگی او رنگ خاص می بخشد، و هدف شخص آن چیز است که راه او را مشخص می سازد، و بسیار کسانی که مسجد و مدرسه می سازند و به کارهای خیر می پردازند و... ولی چون بر مسند حکم و فرمانروایی قرار می گیرند، مال خدا را وسیله بخشیدن بی دلیل به این و آن و بندگان او را بردگان خود تصور می کنند.

آیا روا است که از امثال این اشخاص پیروی کنیم؟ قرآن می گوید: هرگز... و مقیاسی به ما عطا می کند که با آن کسانی را که شایسته پیروی هستند تشخیص دهیم، و این وسیله اندازه گیری و مقیاس قلب است، پس اگر قلب انسانی را به ذکر خدا روشن و درخشان دیدی از او پیروی کن، و اگر جز این باشد نباید ظاهر او تو را بفریبد.

وَ اتَّبِعْ هَوَاهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا

و از تمایلات خود پیروی می کند و در کارهایش افراط می ورزد. اگر بخواهی بدانی که این انسان از هوای نفس خود پیروی می کند، یا پیرو رسالت است، به آنچه می کند نظر کن، پس آن کس که از رسالت پیروی می کند، رفتار و کردارش ثابت و مستقیم است، و از برنامه های قویم و استوار خدا الهام می گیرد. اما رفتار و کردار کسی که پیرو تمایلات و هواهای خویش است، بنا بر همین تمایلات تغییر می پذیرد و کار او فرط یعنی غیر منظم است. و این باروی دوم و خط دوم برای دفاع علیه شهوتها است.

اما با روی سوم آن است که:

[۲۹]

وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ - و بگو که: حق از پروردگار شما است، پس هر که آن را خواهان است، ایمان آورد، و هر که خواهد کافر شود. هنگامی که قرآن می خوانی و از آن الهام می گیری، و به گروهی مکتبی می پیوندی، در آن هنگام به چالش مستکبران پردازد و رودررو با آنان مبارزه کن، ولی آیا چگونه می توان این آیه را ۶/ در دنیایی که آکنده از نیروهای جاهلیت است به

ص: ۴۰۴

کار انداخت؟ خدا می گوید:

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا

–ما برای آنان آتشی آماده کرده ایم که سرا پرده های آن ایشان را احاطه کرده است.» سرا پرده های آتش در جهنم شبیه است به زندانهایی که باروهای متعدد آنها را در میان گرفته است، به صورتی که گذشتن از آنها برای گریختن از زندان ناممکن است، و درکات جهنم نیز محیط بر ساکنان آن است، پس به کجا می توانند بگریزند؟؟ وَ إِن يَشَاءُ يَغْشَاكُمْ سَمَاءٌ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ – و اگر طلب یاری کنند، با آبی همچون فلز گداخته به یاری ایشان می آیند که چهره ایشان را بریان می کند.» مهمترین چیزی که انسان در آتش قرار گرفته به آن نیازمند است، آب است، ولی پس از خواستار آب شدن سرب گداخته برایش می آورند که صورتش را کباب می کند.

آن گاه که شخص چیز داغی را می آشامد دهان و درون تنش می سوزد، ولی فلز گداخته بسبب شدت حرارت آن صورت او را پیش از آغاز کردن به آشامیدن آن می سوزاند، پس در نظر بیاورید که پس از آشامیدن آن چه حالی در هنگام استقرار یافتن ماده گداخته در معده و روده هایش پیش خواهد آمد؟ بئس الشرابُ و ساءت مُرتَفَقاً – چه بد آشامیدنی است و چه بد آرامگاهی (جهنم).» این مهمانی که خدا بندگان ستمکار خود را به آن فرامی خواند، در آتش دوزخ صورت می گیرد که بد جایگاهی است، ولی خدا این را به یاد ایشان آورده و رسولانی مژده دهنده و بیم دهنده برای آگاهی آنان روانه ساخته و قرآن را فرو فرستاده است، ولی به این همه ایمان نیاوردند و به حق تسلیم نشدند و این سرنوشت سیاه را برای خود برگزیدند! [۳۰]

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ

- کسانی که ایمان آورده و کارهای صالح و خوب و شایسته انجام داده اند، (بدانند) که ما پاداش کسانی را که نیکوکار بوده اند ضایع نخواهیم کرد (و به ایشان خواهیم داد).» ۶/ توجه داشته باشید که تعبیر قرآنی به صورت **إِنَّا لَا نُضَيِّعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا** آمده و نه به صورت انا لا نضیع اجرهم پاداش آنان را ضایع نخواهیم کرد، و شاید مقصود آن بوده است که دادن پاداش هیچ وقت و به هیچ کس فراموش نمی شود، پس اگر عمل صالح از تو که مؤمنی باشد، خدا آن را ضایع و فراموش نمی کند، خواه آن را در دنیا دهد و خواه در آخرت، و به همین است که پاداش عمل شایسته کافر، که یا پاداش را در دنیا به او عنایت می کند یا همسنگ آن در آخرت از عذاب او می کاهد.

پیش از این گفتیم که: بر عمل صالح باید نیت پیشی گرفته باشد، چه نیت صالح است که به عمل رنگ شایستگی می دهد، و بدون آن این شایستگی و صالح بودن، هر اندازه هم که ظاهر عمل سالم و شایسته بوده باشد، از عمل حذف می شود.

[۳۱]

أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ - این گونه کسان به باغهای بهشت می رسند. یعنی باغهای ماندگار و با دوام، بر عکس باغهای فناپذیر دنیا.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ

- که در زیر درختان آنها نهرها روان است. بر خلاف آن آشامیدنی جهنم که روده های دوزخیان را کباب می کرد.

يُحَلَوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ

- که در آنها با دستبندهای زرین آراسته می شوند. کاملاً بر عکس مهمانی بد دوزخی.

و يَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ

- و جامه های سبز رنگی به نامهای سندس و استبرق بر تن می کنند. سندس و استبرق دو گونه از پارچه های ابریشمی حریری گرانبها است.

و در بهشت بر تختها می نشینند و تکیه می دهند.» ۶/ یعنی در راحتی و آرامش زندگی می کنند، و تعب و رنجی که آدمی آن را در این دنیا تحمل می کند، در آن جا به ایشان نخواهد رسید و از غم پیدا کردن دست یافتن به روزی آسوده اند.

نِعْمَ الثَّوَابُ وَ حَسَنَتْ مُرْتَفَقًا

-پاداشی بسیار خوب است، و جایگاه پسندیده ای برای آسودگی.» در حدیثی از امام علی (ع) که در آن سخن از پایه ها و ارکان ایمان به میان می آید، چنین می خوانیم: «هر کس که به یاد بهشت بیفتد، شهوتها را فراموش می کند.» پس اگر بر کاخ ستمگری گذشتی و آن را دیدی که با ویران کردن خانه های دیگران بنا شده است، به شیطان اجازه مده که تو را به آن برانگیزد که همچون صاحب آن کاخ ستم کنی و چنان بنایی برای خود بسازی، بلکه چنین بگو: اگر خدا بخواهد کاخی بهتر از این را در بهشت نصیب من خواهد کرد.

چون چنان پیش آید که نفس فرماندهنده تو را به تنبلی و کسلی برانگیزد، و به راحت طلبی و دست کشیدن از کارهای خواسته شده از تو پرداززی، به توبیخ و سرزنش نفس خویش پرداز و بگو: ان شاء الله مطابق پیشنهاد و نظر تو در بهشت به آرامش و استراحت خواهم پرداخت.

اگر در خویشتن این رغبت و تمایل را احساس کنی که خواستار همنشین شدن با اصحاب جاه و مال شوی، زمین را در خاطر خود از جای خود بیشتر آر و چنان بیندیش که در بهشت در همسایگی پیامبران و پیشوایان و مؤمنان صالح نشسته ای، یعنی کسانی که امیران و پادشاهان و جاهمندان آن سرایند، و میان آدمی و بهشت یک گام بیشتر نیست و آن مرگ است، و در ظرف مدت یک چشم به هم زدن خویشتن را می بینی که از دنیا به آخرت انتقال یافته ای. و چنین است که انسان باید به حیات دیگری که در پیش دارد بیندیشد، و از شهوتها خود را دور کند، و به مجرد آن که انسان در اندیشه مرگ و گور و حساب بیفتد، نفس او

خود به خود از شهوتها چشم می پوشد. و رسول الله (ص) گفت: «به یاد از بین برنده لذتها بیفتید» یعنی مرگ، پس چه نیکو است که ما از آن کسان باشیم که به یاد این گونه چیزها می افتند و خود را از جهنم به بهشت انتقال می دهند، ان شاء الله.

۶۱

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۳۲ تا ۴۴]

اشاره

وَ إِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا (۳۲) كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَ لَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا (۳۳) وَ كَانَ لَهُ تَمْرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَغْزُ نَفْرًا (۳۴) وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا (۳۵) وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا (۳۶) قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا (۳۷) لَكِنَّا هِيَ أَلَلَّهُ رَبِّي وَ لَا أَشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا (۳۸) وَ لَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَىٰ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ وَلَدًا (۳۹) فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنَّ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَ يُرْسِلَ عَلَيْهَا حُمْلَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا (۴۰) أَوْ يُصْبِحُ مَاوُهَا غُورًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا (۴۱) وَ أُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ فِيهَا وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرْوَتِهَا وَ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا (۴۲) وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا (۴۳) هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا (۴۴)

۶۱

ص: ۴۰۸

عذابی همچون صاعقه ها و آفات.

[زلقا]

زمین صاف و هموار که گیاهی در آن وجود ندارد.

۴۱ [غورا]

غائر یعنی فرورونده به باطن و درون زمین.

۶۱

انسان در میان ماده پرستی و پرستش خدا

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

پیش از این درباره چارچوب و زمینه کلی سوره کهف سخن گفتیم، که برای ما این مطلب را بیان می کند که دو گونه علاقه و ارتباط میان انسان و طبیعت وجود دارد: اول: علاقه استیلا یافتن بر طبیعت و در اختیار گرفتن آن.

دوم: علاقه فریفته شدن به آنچه زینت که در آن است.

در این مجموعه از آیات خداوند متعال برای ما مثلی از علاقه ای که کافران را به دنیا مربوط می سازد آورده است، که بر آن اعتماد می کنند و چنان می پندارند که آن برای ایشان پدیدارنده جاودانگی است، ولی این علاقه هر چه زودتر پایان می پذیرد، و آن گاه درمی یابند که پیوند و رابطه صحیح می بایستی میان آنان و

شرح آیات:

اشاره

میان شکر و کفر

[۳۲]

به مردی خدا دو باغ بخشید، و همه اسباب زینت را در اختیار او گذاشت، پس در حق آن چنان که شایسته است عمل نکرد، و به جای آن که از پروردگار خود برای ثروت و نعمتی که به او عنایت کرده است سپاسگزاری کند، و در عوض آن که به کسی که آن را به او بخشیده است بر خود بیالد، به عزت بالیدن و نازیدن پرداخت، در صورتی که بخشنده نعمت جاودانی و ابدی است و نعمت پایان پذیر و زایل شونده، و سپاس و پرستش و افتخار کردن به او شایسته وی.

چون دوستش با وی در این باره به جدال نیکو پرداخت، و می خواست او را از عاقبت ناسپاسی و غرور وی بیم دهد و از آتش بر حذر دارد، بالیدن به گناه گریبانگیر وی شد، و سرنوشتش به آنجا انجامید که دو باغش را از کف داد که به صورت زمینی هموار و بی درخت و خشک درآمد، که آبش فرورفته بود و زمینش بی حاصل.

بدین گونه آن مرد را اندوهی سخت فراگرفت که قلب او را شکافت، و سخت بر فریفته شدن خویش به نعمت پشیمان شد، و همچنین بر بالیدن به فرزند و عشیره که در محنت و رنج وی هیچ سود و فایده ای از آنان برای او حاصل نیامد.

اما مرد فقیر از لحاظ مال و عشیره، و ثروتمند از لحاظ ایمانش به پروردگار خویش و توکل کردنش بر او به آنجا آمد و شد می کرد: جایی که ولایت حق بر آن فرمان می راند.

قرآن در ضمن حکایت کردن از دو باغ و علاقه آن مشرک به آنها، برای ما از انواع نعمتها و عوامل ثروتمند شدن که آن مرد برای خود فراهم کرده بود ولی به هیچ وجه او را از خدا بی نیاز نمی ساخت با ما سخن می گوید و بیان می کند که

چگونه از دست او خارج شد و جز حسرت و ندامت چیزی برای او بر جای نماند.

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ

و مثلی برای آنان بزن از آن دو مرد که به یکی از آنان دو باغ بخشیده بودیم. اول: یکی از آن دو مرد ایمانی را مجسم می سازد که برتر و بالاتر از زینت و آرایش زندگی دنیا است، در صورتی ۶/ بر آن دیگری دوستی دنیا سخت مسلط شده بود و متاع نابود شونده آن پیوسته او را به خود مشغول می داشت.

دوم: مالک شدن آن مرد بر بیش از یک باغ، اشاره به بعضی از اوضاع و احوال اقتصادی دارد که سرمایه داران به آن پناه می برند تا جوشیدن سودها و منافع را برای ایشان تضمین کند، پس اگر باغی که در این جا است مایه زیان شود، سود باغ دیگر که در جای دیگر است تلافی زیان را خواهد کرد و سود و زیان یکدیگر را جبران خواهند کرد.

مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زُرْعًا

از درختان انگور، و آن دو باغ را در پیرامون درختان مو با درختان خرما سیر کرده بودیم و در وسط آنها بر زمینهای باقی مانده زراعت می کرد. و سبزیجات مختلف را در آن می کاشت.

[۳۳]

كَلْتُمَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْهُمَا أُكُلُهُمَا - و هر دو باغ ثمر و محصول خود را فراهم می آوردند. خدا چنان خواست که به آن مرد مهلت دهد، پس خیر فراوان نصیب او ساخت، و به دو باغ اجازه آن داد که محصول فراوان برای صاحب آن بیاورند، و بدین گونه در آن هنگام که خدا اراده آن کند که به سبب نیت بد بنده ای بدی نصیب او کند، در پاره ای از موارد نعمتها را برای او افزایش می دهد تا او را رفته رفته و به تدریج مبتلای به آنچه از بدی و تباهی که در درون جان او است مبتلا کند و در معرض آزمایش قرار دهد.

وَ لَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا وَ فَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهْرًا

و ستمی بر او نرفت، و در میان درختان دو باغ نهری روان ساختیم.

ص: ۴۱۱

خدا به آن انسان این باغها را عطا کرد، و باغها به او هر چه را که از میوه های پاکیزه آرزو می کرد بخشید و بر او ستم نرفت، ولی او بر خود ستم کرد، و در برابر احسان آفریدگار به او به بد کردن به شخص خودش پرداخت، از آن جهت که به غرور و استکبار پرداخت و از سپاسگزاری پروردگار بخشنده نعمت خود اعراض و دوری جست.

درجات پایین رونده یا درکات نزول و فروافتادن

[۳۴]

وَ كَانَ لَهُ ثَمْرٌ - میوه و محصول خوبی نصیب او شد. زمین داران و کشاورزان و کسانی که با زمین و زراعت سر و کار دارند، از این مطلب آگاهند که لحظه حصاد و درو و برداشتن محصول ۶/ لحظه ای خوش و سعادت‌مند در زندگی ایشان است، که در آنان غرور را برمی انگیزد، بدان جهت که پس از صبر و انتظاری دراز میوه ها و محصول فراوان را مشاهده می کنند، پس گرفتار نخوت و غرور می شوند و تو گویی که آن ثمره و حاصل تلاش ایشان است، و این را از یاد می برند که خدا است که آن را کشت کرده و در این لحظه به حاصل رسانیده است.

فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا

- به هم صحبت و دوست خود که با او گفتگو می کرد گفت که: مال من از تو بیشتر و شماره افراد خاندانم از تو افزونتر است. «به آن پرداخت که به خود بزرگبینی پردازد، از آن روی که تکیه و اعتماد به چیزهای موقتی و نابود شونده داشت، و در آیات دلالتی بر آن وجود ندارد که این مرد را یاران و انصاری بوده است، و شاید غرور وی او را به این گونه سخن گفتن برانگیخت و چنان معتقد شد که تا زمانی که مالک چیزی از مال است تو گویی همه مردمان را نیز در ملکیت خود دارد، و لذا گفت: «وَ أَعَزُّ نَفَرًا».

[۳۵]

وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ - و در حالی که درون باغ خود درآمد که بر خود ستم روا می داشت. «

ص: ۴۱۲

ستم کردن بر خودش همان مغرور بودن به زینت دنیا بود که او را به برتری جویی بر دیگران کشانید، و چنان اعتقاد پیدا کرد که تا آن زمان که مالک مال است مالک مردمان و رجال نیز خواهد ماند.

قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا

-گفت که: گمان ندارم که این باغ هرگز از دست برود. «این علاقه و ارتباط نادرستی است که میان انسان و طبیعت وجود دارد، یعنی علاقه اعتماد کردن بر آن و متمایل شدن به آن، و آن را جاودانه به سود خود تصور کردن.

[۳۶]

وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً - و گمان ندارم که ساعت (قیامت) هرگز برپا شود. «در آغاز مغرور به خود شد و گفت: من از تو از لحاظ مال و کسان پیشترم، سپس به ستم کردن بر خود پرداخت و گفت که باغ او جاودانی از آن وی است، و آن گاه منکر معاد شد، و به پایان درکات تنزل در آن هنگام رسید که معتقد به آن شد که خدا و دین و رسالت و همه ارزشها در جیب او است! آدمی تا آن زمان صالح و شایسته باقی می ماند که در جان او اندکی از ایمان وجود دارد، و معتقد به آن است که امکان دارد عملی که انجام داده است نادرست باشد و خدا آن را نپسندد، اما در آن هنگام که معتقد به آن شد که خدا و دین دو پیرو اویند، ۶/ و به آن آغاز کرد که اعمال بد خویش را با اندیشه های غلط و خطا خوب و پسندیده جلوه دهد، دیگر امیدی به راه یافتن و هدایت او نمی رود، و از انسانیت به پایین ترین درجه جانور بودن نزول پیدا می کند، و این در آن هنگام است که می گوید:

وَلَيْنُ رُدِّدْتُ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا

-و اگر به پروردگار خویش بازگردم باغی نیکوتر از آن بهره من خواهد بود. «صاحب دو باغ چنان معتقد بود که چون خدا در دنیا دو باغ به او بخشیده که در آنها درختان خرما و انگور و زمین زراعتی وجود دارد، و در دنیا خیر و نیکی بهره

ص: ۴۱۳

او ساخته است، پس در آخرت افزونتر از این به او خواهد بخشید، و این نتیجه گیری او برخاسته از معادله ای نادرست بود به این قرار: بخشش خدا در دنیا دلیل بر رشاد و هدایت است و به راستی که هلاک انسان و زیان دیدن شدید او از همین محاسبه غلط برمی خیزد، چه اگر خدا به رزق او گسترش داده، این برای آزمایش او بوده است و نه برای بزرگداشت یا خوار شمردن وی.

چگونه سستی و ضعف ذات را جبران کنیم؟

[۳۷]

قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا - دوستش که با او گفتگو می کرد، به او گفت: آیا به آن کس کافر شده ای که تو را از خاک و پس از آن از نطفه آفرید و سپس به صورت یک مرد کامل درآورد؟ «آیا کارت به آن جا کشیده است که به خدا کافر شوی؟ و تو علم یقینی داری که او چگونه تو را آفرید و از حالی به حال دیگر درآورد، و تو که نمی توانی به نفس خود و قدرتهایت اعتماد کنی، چگونه بر باغ بیرون از خودت اعتماد و تکیه می کنی که نتیجه تواناییها و حاصل کارمایه های تو است؟ تو خاک بودی، و سپس به صورت نطفه درآمدی، و آن گاه مردی تمام عیار شدی، یعنی تو موجودی هستی که در معرض تغییرات پیاپی قرار گرفته ای و بر حالی ثابت قرار نداری، و در معرض همه احتمالات و خطرهای هستی، پس کسی چون تو باید بر رکنی سخت و ثابت اعتماد کند که در معرض تغییر قرار نگیرد، و درباره وی احتمالات جریان نداشته باشد، و او خدا است، نه این که بر چیزهای پذیرنده تحول و تغییر همچون خودت اعتماد کنی که اگر مصیبتهای زمان بر تو هجوم آورد هیچ کاری از دست آنها برای تو بر نمی آید.

قرآن طبیعت انسان را به صورتی ژرف در معرض بحث و تحقیق قرار می دهد، برای آن که فروفرستنده قرآن خدایی است که این انسان را آفریده، ۶/ و همچنین ترس فرورفته در ژرفنای وجود او را که هر چیز را در جهان و زندگی

می بیند، حتی ذات خودش را که در تغییری دایمی و حرکتی پیوسته است، و بر یک حال ثابت نمی ماند، پس از این پریشان و مضطرب است که در آینده چه بر سر او خواهد آمد، و به همین سبب تلاش می کند تا به چیزی تکیه کند که به آن اعتماد دارد، ولی به جای آن که این ترس او را بر آن دارد که به خدا اعتماد و بر او توکل کند، و بیش از پیش پیرو برنامه های او باشد، بیشتر به تکیه کردن بر متاع دنیای زایل شونده می پردازد، و به افزایش مال و ثروت خویش، و لذا قرآن به آدمی هشدار می دهد که اگر در هنگام تغییرات زندگی و تحولات زمان ترس بر او عارض می شود، این احساس و شعوری سالم است، ولی بر او لازم است که این شعور را متوجه مال نسازد که از بین می رود، بلکه این شعور باید متوجه چیزی شود که باقی می ماند.

[۳۸]

لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي - ولی او پروردگار من است. یعنی که من هنوز بر دین خود باقی و برقرارم.

بیشتر فقیران و ناکامان، در آن هنگام که در برابر خود ثروتمندان را می یابند، به آنان تعظیم می کنند، و در مقابل سلطه ایشان خضوع و خشوع نشان می دهند، و بدین گونه آتش بهره کشی و خودبزرگبینی آنان را تیزتر می کنند، و قرآن این شکل از رفتار را در ضمن این داستان طرد می کند، و چنان است که گویی می خواهد بگوید که: ای فقیران! به شما واجب است که به ایمان آوردن خودتان به خدا بر خود بیالید، زیرا که او بر آن توانایی دارد که شما را غنی و بی نیاز کند به همان گونه که آنان را بی نیاز کرده است.

وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا

و هیچ کس را شریک پروردگار خویش قرار نمی دهم، و چنان می نماید که سیاق در این جا خضوع به شخص ثروتمند و بی نیاز را شرک و اختیار کردن معبودی جز خدا دانسته است.

[۳۹]

وَلَوْ لَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتِ مَا شَاءَ اللَّهُ - و چه می شد اگر در هنگام داخل شدن به باغ می گفتی: هر چه خدا بخواهد (درست است). در آغاز شخص فقیر ایستاری دفاعی برای خود اختیار کرد و خود را از نشان

ص: ۴۱۵

خضوع نسبت به شخص ثروتمند محفوظ داشت، ولی اکنون به قصد اصلاح کردن غنی زمام سخن گفتن را به دست خود گرفته، و این همان نقشی است که از فقیران مطلوب است، پس به او گفت: ناگزیر باید فهمیده باشی که آنچه پیش آمده همه به خواست خدا و اذن و فرمان او است، و بر حسب قضا / ۶ و قدر وی، و نه بر حسب اراده و علم تو، و گر نه چرا نمی گویی؟:

□ □ □
لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

-هیچ نیرویی جز به وسیله خدا برای شخص فراهم نمی آید.» سپس تو هم اکنون از این میوه ها جز به یاری خدا نمی توانی بهره مند شوی، و به همین گونه هر خیری که پیش از این به تو رسیده، و آن خیری که امید داری در آینده به تو برسد، آن نیز از خدا است، و این چارچوبی است که باید در آن به همکاری با طبیعت و ثروت و بی نیازی پردازیم.

إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا

-اگر مرا از حیث مال و فرزند از خود کمتر می بینی.» غرور و برتری طلبی تو سبب رسیدن زیان کلی به تو خواهد شد، و در آن هنگام من کسی خواهم بود که با حقیر دانستنم مرا نکو حالتی از خود می یابی، زیرا که قناعت گنجی است که تمام نمی شود.

سپس من امید آن دارم که با سپاسگزاری خود به فضل خدا دسترس پیدا کنم، در صورتی که تو با کفر خویش خشم و غضب خدا را بر ضد خود برانگیخته ای.

[۴۰]

فَعَسَىٰ رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِّنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُمْلَانًا مِّنَ السَّمَاءِ فَيُضْبِحُ صَعِيدًا زَلَقًا - پس امکان آن هست که پروردگارم به من باغی نیکوتر از باغ تو بدهد، و بر باغ تو آفتی از آسمان فرود فرستد که آن را به صورت زمین هموار بی حاصلی در آورد.»
فرق در آن است که، فقیر به امید و آرزو چنگ می زند و امیدوار به رحمت خدا می شود، در صورتی که غنی به غرور خود را عزیز می شمارد، و این، ای انسان،

ص: ۴۱۶

برای تو عبرتی بزرگ است: پس در هر لحظه از لحظات زندگیت، خواه غنی باشی یا فقیر، چون خوب نظر کنی و دوربین باشی، خواهی دید که بی نیازی به نیازمندی تغییر پیدا می کند، و به همین گونه فقر عنوان راهی برای رسیدن به ثروت می شود، بنا بر این نومید مباش، و این است آموزشها و تعلیمات رسالت.

عقاب و کیفر الهی

مفسران گفته اند که: کلمه حسابان دلیل بر تیراندازی حساب شده است که تیراندازان در یک زمان به آن برمی خیزند، و کلمه مأخوذ از لفظ حساب است، و در این با یکدیگر اختلاف پیدا کرده اند که: آیا حسابان عذابی آسمانی است یا سیلی که در زمین به وجود می آید، یا زمین لرزه ای، یا چیزی دیگر.

۶/ گمان من آن است که حسابان عذابی حساب شده است که بنا بر نقشه ای صورت می گیرد، و در این حالت خاص حتما همان سیل خواهد بود، و گاه معنی آن می شود که سیلی از آسمان فروریزد و دو باغ را فراگیرد.

صعیدا زلقا: یعنی زمین بایر غیر قابل آن که بار دیگر از آن استفاده کشاورزی به عمل آید.

[۴۱]

أَوْ يُصِيبُ مَأْوَاهَا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلْبًا - یا این که آب آن فرونشیند و دیگر نتوانی از آن بهره برداری کنی. « یعنی آبی که به مصرف آبیاری باغ و سبزیهای کاشته شده در آن می رسد چنان شود که دیگر نتواند به مصرف رسد.

از تفصیل آنچه پس از این اتفاق افتاد آگاهی نداریم، و آنچه می دانیم آن است که مرد صاحب باغ به در باغ خود آمد، و ناگهان دید که منبع میوه هایی که به آنها می نازید و محصول کوششهای فراوان در سالهای دراز بود از دست رفته است.

[۴۲]

وَ أُحِيطَ بِشَمْرِهِ - و میوه های آن نابود شده است. « یعنی آفت و عذابی رسیده و میوه ها را از میان برده و سپس همه درختان و گیاهان موجود را هلاک کرده است.

ص: ۴۱۷

و به آن پرداخت که کف دستهای خود را بر گرد هم می چرخاند. «از عمر و مال و...مصرف شده! وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَيَّ عُرُوشِهَا»
 و داربستها شکسته و با درختان فروریخته. «و يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا» و گفت: کاش هیچ کس را با پروردگارم
 شریک قرار نمی دادم. «۶ تا به مال و ثروت ببالم، و چنان معتقد شوم که مال ضامن باقی ماندن و جاودانگی است، و قرآن که
 می گوید: «أَحَدًا» و نمی گوید «شیئا»، شاید برای اشاره کردن به این امر باشد که انسانی که امروز ثروت را می پرستد، روزی
 خواهد رسید که پرستش کننده کسی شود که مالک آن ثروت شده است، و در نتیجه او هم در خط شرک قرار خواهد گرفت.

[۴۳]

وَ لَمْ تَكُنْ لَهُ فِتْنَةٌ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ - و گروهی را در اختیار نداشت که در معارضه وی با خدا به یاریش برخیزند. «شاید آن
 مرد گروهی را در اختیار داشته و چنان تصور می کرده است که آنان می توانند عذاب خدا را از او دفع کنند، پس تنها نبود و
 در ضمن مجموعه ای از ثروتمندان جای داشته است که ما امروز آنان را به نام سرمایه داران و مستکبران می خوانیم، و پرستش
 او تنها به خاطر مال نبود بلکه به خاطر این طبقه نیز بوده است.

ولی دیدیم که این طبقه، در آن هنگام که عذاب خدا رسید، او را تنها گذاشتند، بدان سبب که هر شخص را تا زمانی که مثل
 خود ایشان ثروتمند باشد دوست می دارند، ولی چون گرفتار یک نکبت و بدبختی شد و جزو طبقه فقرا درآمد، دیگر کاری به
 کار او ندارند.

وَ مَا كَانَ مُنْتَصِرًا

و دیگر یار و یآوری نخواهد داشت. «حتی اگر هم بخواهند که به یاری او برخیزند، هرگز توانایی این کار را پیدا نخواهند
 کرد.

هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ - در آنجا ولایت و سروری مخصوص خدای بر حق و حقیقی است.» پس اگر خواستار آنی که کسی را پرستی، یا به تکیه گاهی اعتماد کنی، بدان که خدای یگانه ولی و پیشوا و معبود تو است و بنا بر این او را پرست و به او اعتماد داشته باش.

هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقْبًا

-آن ثواب و عاقبتی بهتر دارد.» او همان است که امروز ثواب می دهد و امید آن را در آینده به تو می دهد.

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۴۵ تا ۴۹]

اشاره

وَ إِضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ لَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۴۵) الْمَالُ وَ النَّبُوتُ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ أَمَلًا (۴۶) وَ يَوْمَ نَسِيرُ الْجِبَالِ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَمْ نَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا (۴۷) وَ عَرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صِيْفًا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا (۴۸) وَ وَضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا (۴۹)

[۴۵]هشیما]

:علف خشکیده و خرد و پراکنده شده.

[۴۹]مشفقین]

:ترسندگان از وقوع حادثه ای بد و خوفناک.

۶/

آنچه را انجام داده اند حاضر می یابند

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

سوره کهف علاقه و ارتباط میان انسان و دنیا و زینت آن را آشکار کرد.

در آیات پیشین برای ما مثل از داستان دو مرد زد که یکی از آنان دو باغ از درختان خرما و انگور و کشتزارهایی در آن داشت، پس به آنها فریفته و مغرور شد و بر آنها اعتماد کرد، و پایان کار او زیان کردن و خسران دنیا و آخرتش بود.

قرآن در این آیات عبرتی را که از این داستان گرفته می شود خلاصه می کند، و برای ما توضیح می دهد که مثل زندگی دنیا و زینتی که در آن است، همچون مثل بهاری است که پس از درنگی کوتاه به پایان می رسد، در صورتی که کارهای خیر و شایسته ای که آدمی انجام می دهد از بین نمی رود و باقی می ماند.

قرآن منظره ای را از مناظر روز قیامت برای ما مجسم می سازد که انسان نمی تواند چیزی را به دست خود بگیرد مگر آن که عملی باشد که از پیش انجام داده است، پس اگر آن عمل صالح باشد پاداشی خوب و مایه امیدواری است، ۶/ و گر نه پاداش او جهنم است و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی کند. و بدین گونه نظر مسئول بودن در برابر زینت دنیا را برای ما تعریف می کند، و مقصود از تظورهای آزمودن بشر است تا آن که اندازه مسئولیت او شناخته شود.

ص: ۴۲۰

مثلی که قرآن از زندگی دنیا و زینت آن می زند، الهام گرفته از فصل بهار است، که آب از آسمان فروریخته می شود، و گیاهان گوناگون سر از خاک بیرون می آورند، و آدمی چنان خیال می کند که آنها به صورت دائمی باقی خواهند ماند، و ناگهان دوران بهار پایان می پذیرد، و تابستان فرامی رسد، و خورشید فروزان همه آن گیاهان را می سوزاند، و به صورت علفهای خشکی درمی آورد که وزش باد آنها را پراکنده می سازد.

پس چه چیز بعد از دوره بهار بر جای می ماند؟ تنها چیزی که باقی می ماند قدرت خداوند متعال است که تغییر می دهد و تغییر نمی پذیرد، همان که پیوسته بود و پس از این نیز خواهد بود و هرگز زوال نمی پذیرد و همچون طبیعت نیست که به تقدیر پروردگار حکیم تغییر می پذیرد. پس سراسر دنیا در دست قدرت الهی انقلاب پیدا می کند، و به همان گونه که آغاز شده باز می گردد، و ساعت برپا می شود، و خداوند عزیز و حکیم کوه ها را با عظمتی که دارند به راه می اندازد، و زمین خالی از زینت می شود و برجستگیهای آن از میان می رود. و خدا همه مردمان را، بدون استثنا، در محشر حاضر می کند، و در برابر پروردگار عزت صف می بندند، و ندای الهی واقعیت ضعیف آنان را آشکار می سازد که آنان بازگشتند به همان گونه که خدا آنان را آفرید و هیچ چیزی را مالک نیستند. و این همان ساعتی است که به آن کفر می ورزیدند. و ناگهان کتاب و نامه اعمال خویش را قرار گرفته در برابر خودشان مشاهده می کنند که مجرمان از آن در هراس می افتند و ویل و بدبختی را برای جانهای خود حدس می زنند، چه هیچ فعلی از کوچک و بزرگ افعال آنان نیست که در این کتاب ثبت نشده باشد.

مسئولیت بشر بدین گونه آشکار می شود، و همین هدف از زینت زندگانی در دنیا بوده است.

و خدا بر هر چیز قدرتمند و توانا است. «قدرت خدا همان عاملی است که سبب حرکت گیاه در این دوره از رویش خود است و به دیگر دوره های زندگی شباهت دارد، و چون با مقیاسی تاریخی به بعضی از دوره های تاریخی نگاه کنی، تمدن و حضارت را می بینی که آمد و آغاز شد و نسلها بر آن گذشت، و سپس مضمحل شد و پایان یافت، و تنها چیزی که از آن برای ما بر جای ماند، سنت خدا و دلایل قدرت او است، و کلمه «کان» دلالت بر ماضی دارد یا بر ۶/ استمرار، پس چون به ماضی و گذشته دلالت داشته باشد، معنی آن می شود که آنچه بر همه این زندگی پیشی داشته قدرت خدا بوده است، و بنا بر این آنچه که باقی خواهد ماند همین قدرت خدا خواهد بود، بدان جهت که در زمانی وجود داشت که زندگی وجود نداشت، و به همین گونه پس از پایان یافتن زندگی نیز باقی و برقرار خواهد ماند.

ماندنیهای شایسته، الباقیات الصالحات

[۴۶]

الْمَالُ وَالْبُنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - مال و فرزندان زینت و آرایش زندگی دنیا است. «از آن روی چیزهایی شبیه به گیاهان است که با هم مخلوط می شوند و بعضی بر گرد بعضی دیگر می پیچند، و این زینتی است که انسان باید از آن بر همین اساس بهره مند شود نه بیشتر، اما اگر بخواید بر آن سخت اعتماد کند، به زودی سقوط خواهد کرد.

و گل زیبای جذاب خوشبوی پاکیزه نیز زینت است، و امکان تکیه کردن بر آن وجود ندارد، بدان سبب که فرومی افتد، و اگر تو چنین کنی حتما با آن فروخواهی افتاد.

مال و فرزندان نیز چنین است، پس به اندازه ای که رنج می بری و مالی به دست می آوری و خانه ای بنا می کنی تا از آن برای زندگی بهره مند شوی، یا

فرزندانی پیدا می‌کنی که از دیدار آنان شادمان می‌شوی، همین اندازه بهره مند شدن برای تو مجاز است، اما این که به مال و فرزندان مغرور و فریفته شوی، خطایی بزرگ است، بدان جهت که این مال باقی نمی‌ماند، و حتی اگر باقی هم بماند تو برای بهره برداری از آن بر جای نمی‌مانی، و فرزندان برای تو یا تو با آنها با هم باقی نمی‌مانید، و با پایان یافتن دور زینت دور آنها نیز پایان می‌پذیرد. پس چه چیز برای تو باقی می‌ماند؟ عمل تو تنها چیزی است که باقی می‌ماند. و آنچه که برای خود از اعمال صالح ذخیره می‌کنی آن چیز است که باقی می‌ماند، و همان است که زینت حیات آخرت را فراهم می‌آورد.

وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلًا

و اعمال صالح باقی مانده در نزد پروردگارت، هم پاداش بیشتر دارد و هم مایه امیدواری بیشتر است.» پس به جای آن که کوشش خویش را به گرد کردن مال و روی هم انباشتن اموال مصرف کنی، و در لحظه ای از دنیا بروی، ۶/ یا این که خود را برای فرزندان به رنج و تعب بیندازی که روزی بر تو بشورند و از دوست بودن با تو به دشمنی با تو گریند و تو را رها کنند و نهایت گذارند، به جای همه اینها با انجام دادن اعمال صالح به خدا اعتماد کن.

آیا اعمال صالح چیست؟ این است که در خانه بنشینی و به یاد پروردگارت باشی و تسبیحش گویی؟؟ و نمازهای پنجگانه را با نافلة های آنها بگزاری؟ یا خمس و زکات بدهی؟ یا به جهاد پردازی؟ یا این که کارخانه ای تأسیس کنی و راهی بسازی به خاطر خدا و خیر مجتمع؟ همه اینها چون خالصانه برای خدا باشد، از باقیات صالحات است، و بر دو گونه تقسیم می‌شود:

گونه اول: آن که آدمی پاداش آن را تنها در آخرت می‌بیند، هر چند در دنیا

سبب رسیدن شخص به بهره های معنوی نیز می شود، چون نماز گزاردن و تسبیح گفتن و ذکر و جز آن.

گونه دوم: آن که آدمی پاداش آن را در دنیا نیز می بیند، همچون این که بنیانگذار تمدنی شود، چه تمدنها و آبادانیها ساخته های بشری ماندگار است، پس آنچه می خوری و می آشامی تمدن نیست، اما آنچه بنا می کنی و می سازی جزئی از تمدن و آبادانی است، و آنچه می دانی و می شناسی از تمدن نیست، ولی آنچه از دانشها که می گویی یا می نویسی، از مکاسب و دستاوردهای حضاری و تمدنی است، و به تعبیر دیگر: از ذخیره های تمدنی برای آینده.

تمدن به دست کسانی آغاز می شود و رشد می کند و باقی می ماند که درباره آینده می اندیشند و اعمال صالح را برای آن ذخیره می کنند، راهسازی می کنند، و به آبادانی شهرها می پردازند، و کارخانه ها می سازند، و... و... که باقی می ماند و آیندگان از آن بهره مند می شوند.

امت و ملتی که بیشتر آنچه را که به دست می آورد به مصرف می رساند، و بیشتر آنچه را که می سازد ویران می کند، و بیش از آن که به اصلاح پردازد به فساد می پردازد، ۶/ تمدنی ندارد و سرنوشت آن فراموش شدن است.

اما جامعه ای که عمل می کند و برای آنچه باقی می ماند بیش از آن می کوشد که برای آنچه نابود می شود، و بیش از آنچه مصرف می کند به تولید می پردازد، و در نتیجه آنچه را که فاسد است اصلاح می کند، مجتمعی تمدن ساز و حامی تمدن شمرده می شود.

نظر قرآن به آینده بر دو گونه است:

نظری به آینده در زندگی دنیا، و نظری به آینده در آخرت، و حدیث شریف می گوید «برای دنیایت چنان بکوش و تلاش کن که گویی تا ابد زنده خواهی ماند، و برای آخرت چنان که گویی فردا رخت از جهان برخواهی بست» که اشاره به این مفهوم دارد که: برای آینده دنیوی و آینده اخروی هر دو باید به عمل و تلاش پردازد.

تأکید اسلام درباره این موضوع به صورت بیشتر از این حدیث رسول الله (ص) بر ما معلوم می شود که گفت: «اگر ساعت قیامت در حالی برپا شد که در دست شما قلمه ای برای کاشتن قرار دارد، آن را بکارید»، و این خود تأکیدی برای ضرورت عمل به خاطر آینده است.

صورت‌هایی از قیامت

برای آن که نگرش انسان تعادل پیدا کند و به دنیا فریفته نشود، ناگزیر باید که به یاد آخرت بوده باشد، و به اندازه نیازی که در آن جا به باقیات صالحات دارد. و به همین سبب پروردگاران در این جا ما را به یاد آن روز وحشتناک می اندازد، روزی که دنیا به صورتی بازمی گردد که در آغاز چنان بود، و دوره زندگی بر روی زمین که شبیه به دوره بهار است پایان می پذیرد. مگر پروردگار ما نگفته است: **مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا - مَثَلُ زَنْدَاقٍ مَوْجِدٍ** «آری آن مثل بود و این حقیقت است، و قدرت خدا که طبیعت را در دوره فصلها تغییر می دهد، هو آن را در دوره هستی تغییر می دهد.

اگر به وجود و هستی از طریق این بصیرت قرآنی نظر افکنیم، آن گاه زینت دنیا در نظر ما خوار و بی مقدار می شود، ۶/ و آماده تحمل مسئولیت خویش می شویم، و از این معبر و گذرگاه سریع برای آن منزل باقی زاد و توشه ای برای خویش برمی گیریم، مگر چنین نیست؟ چه خوب است که لحظه‌هایی در ژرفنای آینده حق زندگی کنیم. آن روز هراس انگیزه از گور برخاستن و به صحرای محشر رفتن.

سیاق، ما را انتقال می دهد تا منظره ای از مناظر قیامت را برای ما مصور سازد، در آن جا که نیروی جاذبه زمین چنان که به نظر من می رسد - پایان می پذیرد، و زمین همچون پشم حلاجی شده می شود، و به راه می افتد و پراکنده می شود. خدای تعالی می گوید:

[۴۷]

وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ - و روزی که کوه ها را در آن به راه

ص: ۴۲۶

می اندازیم.» این کوه ها با عظمت و ضخامتی که دارند به حرکت می افتند، و چون کوه ها حرکت کنند و بر جای خود ثابت نمانند، آیا من می توانم بر جای خود استوار و ثابت بمانم؟ هرگز... چنین است زینت دنیا، پس امکان ندارد که به چیزی اعتماد کنی و به آن متکی شوی، بدان سبب که آن چیز تا ابد غیر ثابت است.

وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً

و زمین را هموار شده و صاف می بینی.» هیچ چیز بر روی زمین ثبات و قرار ندارد، نه ساختمان و نه درخت و نه تپه ها، و زمین صاف و هموار می شود.

وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَم نُّغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا

و (همه مردگان را) زنده کردیم و به محشر آوردیم و یکی از آنها را فراموش نکردیم.» پس خدا، به خاطر آن که گور کسی در جای دور افتاده ای است، یا مدت درازی است که از دنیا رفته، یا نام او در فهرست نیامده، یا نظایر اینها، او را فراموش نمی کند و همه مردمان بدون استثنا در زمین صاف و هموار محشر به صورت برهنه و بدون پوشش بر سرپا می ایستند.

[۴۸]

وَ عُرِضُوا عَلَى رَبِّكَ صَفًّا - و در صف قرار گرفته به پروردگارت عرضه می شوند.» ۶/ در صفهایی که از اندازه آنها هیچ کس جز خدا آگاهی ندارد، زیرا که همه آدمیانی که از میلیونها سال پیش تا پایان دنیا آفریده شده بوده اند در آن جا جمع می شوند و در صفها قرار می گیرند.

لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ

- به صورتی پیش ما آمدید که نخستین بار شما را بدان صورت آفریدیم.» مالها کجا است؟ فرزندان و عشیره کجا؟ و لقبها و منصبها کجا؟ و هیچ چیزی از آن روز بر جای نمانده است؟ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا - گویا چنان می پنداشتید که هرگز

ص: ۴۲۷

بپای شما وعده گاهی قرار نخواهیم داد؟» روز قیامت نخواهد آمد، در صورتی که امروز آمد، پس اکنون در چه حالید؟ رسول الله (ص) درباره مردمان در روز محشر گفت: «پابرهنه و بی پوشش و ختنه ناکرده به محشر خواهند آمد، و چون عایشه این را شنید گفت: چه بد! آیا بعضی از آنان به نادیدنیهای یکدیگر از زنان و مردان نگاه می کنند؟! پس رسول (ص) گفت: هر کس را در آن روز کاری است که وقت پرداختن به این گونه کارها برای او باقی نمی ماند.»

پس چشمهای آنان دوخته به هراسها و حوادث هراس انگیزی است که در آن روز پیش می آید، و همه تفکر آنان به سرنوشت خودشان اختصاص پیدا می کند.

[۴۹]

وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ - کتاب و نامه (در برابر هر کس) نهاده شده، پس مجرمان و گناهکاران را می بینی که به سبب کارهایشان سخت گرفتار ترس شده اند. از آن تعجب می کنند که: چگونه این تفصیلهای دقیق مادی و معنوی همه در آنها به ثبت رسیده است، پس از ترس به لرزه درمی آیند، چه گناهان خود را در آن نوشته می بینند و خود را مسئول آنها می یابند.

وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا

- و می گویند: وای بر ما! / یعنی: بدبختی و هلاک نصیب ما خواهد بود.

مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا

- این کتاب را چه شده که هیچ کوچک و بزرگی (از اعمال ما) نیست که آن را از قلم انداخته باشد! هر کار بد و گناه، هر خصلت یا حالت روانی در کتاب به ثبت رسیده، و حتی نیت‌های قلبی و اندیشه‌های ذهنی به وضوح در برابر آنان قرار گرفته است.

وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا

- و هر چه کرده بودند همه را حاضر می بینند. در برابر خود، و تنها اسم عمل نیست که ثبت شده، بلکه عمل به صورتی

ص: ۴۲۸

مجسم و قابل دیدن و احساس کردن به ثبت رسیده است، اعمال طیب و پاکیزه با تجسمی پاکیزه در روز قیامت بر صاحبان آنها عرضه می شود، و اعمال بد و زشت به صورتهای هولناکی همچون عقرب و مار و آتش و غل و زنجیر و تاریکی و... و این نه ظلم خدا است -حاشا لله- چه او بندگان را برای آن نیافریده است تا به آنان ستم کند بلکه برای آن آفریده است که مشمول رحمت وی قرار گیرند، ولی آدمی چیزی را می درود که خود در دنیا کشته است، اگر نیک است نیک، و اگر بد است بد.

و لَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا

و پروردگارت به هیچ کس ستم نمی کند. ۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۰ تا ۵۶]

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (۵۰) مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا (۵۱) وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا (۵۲) وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا (۵۳) وَ لَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا (۵۴) وَ مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَ يَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأُولِينَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا (۵۵) وَ مَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ وَ يَجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ مَا أَنْذَرُوا هُزُومًا (۵۶)

معنای واژه ها

۵۱ [عضدا]

: یار و یاور.

۵۲ [موبقا]

: هر چیز که میان دو چیز حایل شود.

۵۳ [مواقعوها]

: افکنده شدگان در آن.

[مصرفا]

: جای کناره گیری.

۵۶ [یدحضاوا]

: إحاض به معنی هلاک کردن و باطل کردن است.

۶/

ولایت خدا یا ولایت شیطان؟

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

از سیاق بیان قرآن حکیم نسبت به زینت زندگی دنیا و ایستار انسان در برابر آن است آن ایستار متعالی که بنا بر آن انسان مالک این زینت و حاکم بر آن می شود به جای آن که زینت دنیا حاکم بر او شده باشد او حاکم بر آن می شود، و قرآن درباره پلیدترین صفتی برای ما سخن می گوید و بحث می کند که انسان را به فزون خواهی در مال و فرزند برمی انگیزد، و آن خود برترین و خود بزرگترین است، و پروردگارمان عاقبت کار ابلیس را به یاد ما می آورد که نسبت به پروردگار خویش تمرد کرده و خواستار برتری نسبت به آدم شد، و به ما فرمان می دهد که در برابر او استقامت نشان دهیم، و در همین چارچوب- ایستار مؤمن را در برابر

گروه مستکبران برای ما بیان می کند.

از آن روی به بیان طبیعت آنان می پردازد که مانعی نفسانی میان مؤمن و آنان به وجود آورد، و برای این منظور گاه در اعماق تاریخ پیش می رود، و زمانی دیگر آینده بسیار دور را برای ما تصویر می کند.

و اما از تاریخ برای ما مثلی از واقعیت می زند، یعنی ابلیسی که استکبار ورزید و از این که به آدم سجده کند سرپیچی کرد، در صورتی که همه فرشتگان به فرمان خدا چنین کرده بودند، و ابلیس از گروه جن بود که درجه ای کمتر و پایینتر از درجه فرشتگان داشتند.

۶/ قرآن از مثل زدن به این اندیشه به ما الهام می بخشد، و سیاق با تعجب و استنکار به این پرسش می پردازد که: چگونه ابلیس مستکبر و متمرّد نسبت به فرمان خدا، یا فرزندان او را که دشمن آشکار شمایند، پرستش می کنید؟ در آوردن مثل از آینده برای ما بیان می کند که مجرمان، در آن هنگام که آتش را می بینند، و خود را ملازم و در تماس با آن تصور می کنند، بندهای بدنشان از ترس بر خود به لرزه درمی آید، ولی چگونه می توانند از آتش بگریزند؟! میان این آینده و آن تاریخ گذشته، بر انسان است که ایستار خویشتن را در برابر ثروت و سلطه و دارندگان مستکبر آن که ذریه ابلیسند و سبب فساد و تباهی در زمینند، محدود و معین کند.

شرح آیات:

اشاره

ولایت مخصوص کیست!؟

[۵۰]

وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ - و در آن هنگام که فرشتگان گفتیم تا به آدم سجده کنند، چنین کردند مگر ابلیس که از گروه جنیان بوده و نسبت به قبول فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. «ابلیس از جنیان بود که در درجه ای پایینتر از فرشتگان قرار داشت، و ابلیس

ص: ۴۳۱

و فرشتگان همه به آن فرمان یافته بودند که به آدم ابو البشر سجده کنند، ولی او از فرمانبرداری سرپیچی کرد، و فسوق به معنی خارج شدن از حدود است، و گاه خارج شدن از جایگاهی تنگ به جایگاهی گسترده تر است، و گاه از مکانی نامناسب به مکانی مناسب، ولی هنگامی که این خروج از حدود تعیین شده برای چیزی باشد، همچون این که انسان از محدوده خود خارج شود، یا میوه از پوستش بیرون آید، این عمل را فسق می گویند، زیرا که سبب فساد و هلاک او می شود.

۶۱

أَفْتَحِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِي وَ هُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ

-آیا او و فرزندان او را به جای من اولیای خود قرار می دهید، در صورتی که آنان دشمنان شمایند؟» یعنی آیا این درست است که به جای خدا ابلیس را دوست و سرور خود گیرید، در صورتی که ولی انسان دوستی است که او را دوست بدارد، و ابلیس در برابر فرمان خدا تمرد کرد و از فرمان او سرپیچید، پس چگونه ممکن است با وجود دشمنی او نسبت به انسان در برابر او به استکبار نپردازد؟! بئس للظالمین بدلاً - برای ستمکاران بد جانشینی است. « برای کسی که او را به جای خدا دوست خود گیرد جانشین بدی است، ولی آیا آن کیست که ابلیس را به دوستی خود برمی گزیند؟ این گونه کسان ستمگرانند، پس عمل انسان بر عقل و عقیده او اثر می گذارد، و ستم کردن او بر دیگران و در نتیجه بر خودش در عقیده او منعکس می شود، و انسان از شیطان دور نمی شود و مگر آن گاه که مؤمن بوده باشد، و به همین سبب است که قرآن توجیه کلام را تغییر داده و نگفته است: (بئس لكم بدلا برای شما جانشین بدی است)، بلکه گفته است: بئس للظالمین بدلاً .

[۵۱]

مَا أَشْهَدُهُمْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسِهِمْ - آنان را گواه و شاهد بر آفرینش آسمانها و زمین، و آفرینش خودشان قرار ندادم. « آنان نمی دانند که در آسمانها و زمین چه می گذرد، و بنا بر این شایستگی برای پیشوایی ندارند، و ولی قائد و پیشوا آن کس است که بداند چه چیزها در

ص: ۴۳۲

آسمان است تا بتواند مردمان را به راههای درست رهبری کند، و ممکن است هدف آیه از تعبیر آسمانها و زمین قانونگذاریهایی معنوی و راههای مادی برای زندگی بوده باشد، و آنان هیچ علمی به آن ندارند، بدان جهت که گواه بر آفرینش نبوده اند تا بدانند که برای آفریدگان چه قانونها و مقرراتی ضرورت دارد، و مصدر معرفتی جز خدا وجود ندارد.

در صورتی که خداوند سبحانه و تعالی تنها گواه بر آفرینش نبوده بلکه خود آفریننده بوده است و در نتیجه به آن چه در آسمانها و زمین است داناتر است و برای آن که از راهنمایی او پیروی شود شایسته تر؛ آنان چیزی نمی دانند و حتی خودشان را نمی شناسند، و آن کس که نتواند خودش را به خیر و هدایت برساند، آیا ممکن است شایستگی پیشوایی دیگران را داشته باشد؟! ۶/ از سوی دیگر: مردمان چنان تصور نمی کنند که انسان گمراه می تواند از نیرو و توان خویش نفعی برای آنان داشته باشد. هرگز... بدان جهت که گمراهی سبب تباه شدن قوت و قدرت می شود، و هر اندازه هم که این قدرت و نیرو بزرگ باشد باز چنین است، قرآن این حقیقت را به یاد ما می آورد و می گوید:

وَمَا كُنْتُمْ تُتَّخَذُونَ الْإِنْسَانَ إِلَّا نُجُومًا مُّذَلِّينَ عَضُدًا

و من کسی نبودم که گمراه کنندگان را به یاری خویش برگزینم. آن کس که تو را گمراه کرده، نمی توانی او را همچون یار و یاور برای خود انتخاب کنی، و در این جا ملاحظه می کنیم که قرآن مضلین را که جمع است با کلمه «عضدا» که مفرد است توصیف کرده، و نگفته است «اعضادا» بدان جهت که می خواهد موضوع را به صورت کلی نفی کند.

مبالغه و رسایی این بیشتر است، بدان جهت که انسان معمولاً چند عضد و یاور نمی گیرد، بلکه عضدی واحد برای خود اختیار می کند، و نفی مجموع به معنی نفی واحد نیست، در صورتی که نفی واحد نفی مجموع را نیز می رساند.

حرام است که آدمی در زندگی دنیوی خود مرد گمراهی را همچون یار و بازوی خود در نظر بگیرد و از او برای انجام کارهای خویش استفاده کند، و به

همین درجه از سختی قرآن مسئله استعانت و یاری جویی از ستمگران و همیاری با ایشان در هر زمینه را نفی و منع می کند.

وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا

[۵۲]

وَ يَوْمَ يَقُولُ نَادُوا شُرَكَائِيَ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ - و در آن روز که می گوید: شریکانی را که برای من می پنداشتید بخوانید. در روز بازپسین خداوند به کسانی که شیطان و ذریه او را به پیشوایی بر خود برگزیده بودند، می گوید: از شما می خواهم که پیشوایان و رهبرانی را که در دنیا از آنها طلب یاری می کردید فراخوانید، و آنان بانگ به دعوت آنان برمی دارند تا آن حد که از قدرت بانگ برداشتن می افتند، ولی هیچ نتیجه و حاصلی به دست نمی آید.

فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ مَوْبِقًا

- پس آنان را می خوانند ولی دعوت ایشان را پاسخ مثبت نمی دهند، چه ما میان ایشان گودالی ژرف قرار داده ایم. « ۶/ ولی آیا این گودال برای چه به وجود آمده است؟ علی رغم این که اینان و آنان در بسیاری از اوقات در راه واحدی گام برمی دارند، و عاقبت همه آنان جهنم است؟ شاید این گودال عمیق اشاره به گودالی داشته باشد که می بایستی انسان را از شریکان پنداری خدا جدا کند.

[۵۳]

وَ رَأَى الْمُجْرِمُونَ النَّارَ فَظَنُّوا أَنَّهُمْ مُوَاقِعُوهَا - و مجرمان آتش را می بینند و می دانند، یا تصور می کنند که آنان در آن افکنده خواهند شد. « وَ لَمْ يَجِدُوا عَنْهَا مَصْرِفًا - و چون راه گریزی از آن برای خود نمی یابند. « برای ما چنان اتفاق افتاده است که می توانیم این حالت را تصور کنیم، و آن آتش افروخته را که ندیده ایم پیش خود چنان مجسم سازیم که گویی بر آتش قسمت پایین عمیق و گرمای شدید و عذاب سخت آن ایستاده ایم، و شعله های سوزان آن را در حالی که مماس بر بدنهای ما است احساس می کنیم، بدون آن که

ص: ۴۳۴

هیچ راه گریزی از آن به نظرمان نمی رسد، و همین تصور و تجسم حقیقت را به ذهن آدمی نزدیک می کند و از عنوان میانجی میان او و حقایق دور می شود، و در نتیجه عنوان مربی انسان پیدا می کند و تقوا و پرهیزگاری او را رشد می دهد.

دانشجویی که تالار امتحانات پایان سال تحصیلی را در نظر خود می آورد، و بر ضد رد شدن در امتحان خود را مجهز می سازد، عملاً از عهده امتحانات برمی آید، و همچنین آن کس که فرصت جریمه و انجام دادن کار بد و غیر قانونی را در اختیار دارد، هنگامی که به یاد تالار محاکمه در دادگستری می افتد، از پرداختن به جرم خودداری می کند، و به همین گونه خود ما، چون آتش دوزخ را در خاطر داشته باشیم، از گناه ورزیدن و تباهی کردن اجتناب خواهیم کرد.

آن است تاریخ دور، و این است آینده ای که خواهد آمد، و در میان این دو قرآن اندکی انصراف پیدا می کند ۶/ تا به ما بگوید که: ای مردم! داستان گذشته شما چنان بود، و حوادث مستقبل و آینده شما چنین خواهد بود، پس برای زمان حاضر خود بیدار و هشیار باشید.

چگونه خود را از طبیعت جدال خلاص کنیم؟

[۵۴]

وَلَقَدْ صَيَّرْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ - ما در این قرآن برای مردمان از هر گونه مثل زدیم. هر چه حقیقت را تجسم بخشد به نام مثل خوانده می شود، و قرآن حقایق محض و مجرد را در مثالهایی از تاریخ گذشته یا حوادثی که در آینده وقوع پیدا کرده است به عنوان مجسم می سازد، ولی برای چه، برای آن که این حقایق مجرد را به ذهنها و قلبهای مردمان نزدیک کند، ولی انسان هر اندازه برای او مثل زده شود و داستانهای حوادث و پیشامدها به گوشش برسد، باز هم به مجادله و چون و چرا درباره آنها می پردازد.

وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا

- و انسان بیش از هر کار دیگر به جدال کردن می پردازد و چون و چرا می کند.

ص: ۴۳۵

به جستجوی هر وسیله برمی خیزد تا با میانجیگری آن از حفظ کردن امانت عقل بگریزد، و سنگینی مسئولیتهای خویش را از دوش کم کند، و در پی یافتن راه گریزی از هدایت است تا از سختی بسیار شدیدی که در سفر پر مشقت از سرزمین طبیعت به اوج کمال می بیند خلاص شود، و چون طبیعت جدلی دارد، بر او لازم است که سخت بکوشد تا در برابر این طبیعت مقاومت و ایستادگی نشان دهد، و به این معرفت دست یابد که اگر نفس خویش را به حال خود رها کند، نفس متمایل به هوا و فرمان دهنده به بدی او را به جدل و دوری جستن از حقیقت و فروافتادن به حسیض شهوتها خواهد خواند.

ای انسان! بر تو واجب است که مقاومت کنی، چه دست یافتن به علم نیازمند به کوشش و مجاهدت است، و راهیابی و هدایت نیازمند تلاش، و کامل شدن نیازمند به مقاومت پیوسته در برابر انگیزه های هوای نفس، تا از این راه به کمال برسی.

شاید اگر اندکی در کلمه جدل تعمق کنیم، به شناخت طبیعت انسانی دست یابیم که آفریده مجموعه متناقض از هواها و تمایلات و گرایشها و چیزهای مشابه اینها است، پس انسان ۶/ پیوسته در حالت مجاذبه و همربایی درونی است، و در نفس تو مجموعه ای از جاذبه های مختلف وجود دارد که هر یک از آنها تو را به طرفی جذب می کند، یکی تو را به طرف فرمانبرداری از پدران می کشد، و دیگری به غلو و مبالغه در دوستی فرزندان دعوت می کند، و سومی از تو می خواهد که گداخته در جریانها شوی و نظایر اینها، و همه این عوامل در عقل و تفکر تو تأثیر دارد، و رسیدن به کمال برای تو میسر نیست، مگر این که همه این ریسمانهای طبیعت را قطع کنی.

به همین سبب در احادیث آمده است که: در قلب انسان ۳۳ فرشته و ۳۳ شیطان وجود دارد، و یکی از آن فرشتگان مجسم کننده صبر است، و دیگری یقین، و سومی تقوا، و همچنین... و از آن شیطانها یکی غیبت را تجسم می بخشد، و دیگری تهمت، و سومی فسق و فجور و... و فرشتگان و شیاطین و آنچه که نماینده آنها،

همگی در داخل انسان به حالت جدالی مستمر و پیوسته قرار دارند.

بعضی از مفسران گفته اند: کلمه «أكثر شيء» در آیه بر سیل مبالغه آمده، و حقیقت آن است که در آن مبالغه ای وجود ندارد، و هیچ چیز در طبیعت جدلیتر از مخ انسان نیست، و اگر چنان فرض کنیم که در آبشارهای نیاگارا جدلی از آن جهت پیش آید که با آبهای دیگر برخورد و تصادم پیدا می کنند، آیا این جدل بیشتر است یا جدلی که در تفکر آدمی پیش می آید؟ و آیا جریانهای متعارض و مخالف با یکدیگر که در بعضی از اقیانوسها، و میان بادهای مخالف یکدیگر یا طوفانها پیش می آید بیشتر است یا آنچه در قلب وجود دارد که تناقضهای وجود و هستی در آن انعکاس پیدا می کند؟! [۵۵]

و از انواع تناقض و جدل در نزد انسان است آنچه که میان واقعیت و حقیقت وجود دارد، چه آنچه وقوع پیدا کرده و به صورت واقعیت درآمده، فشار و جاذبیت دارد، و آنچه حقیقت است از صحت و پایان نیک برخوردار است.

۶/ خداوند متعال هادی است و هدایت را برای مردم می فرستد، و به مردمان فرمان می دهد که زندگی خود را بر وفق این راهنمایی تنظیم کنند و از همین راه به اصلاح گذشته خود پردازند، ولی آنان چندان چشم به راه می مانند و از قبول هدایت خودداری می ورزند تا عذاب به ایشان برسد که یا آنان را ناگهانی گرفتار خود می سازد، یا مستقیماً آن را در برابر خود مشاهده می کنند، پس چشم به راه واقعیت می مانند، و به حقیقت نظر نمی کنند، و قرآن می گوید:

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ

چه چیز مردمان را از آن بازداشت که چون هدایت به آنان رسید، ایمان آورند و از پروردگار خویش طلب آمرزش کنند؟
إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ - جز این که بر روش گذشتگان برای ایمان آوردن چشم به راه رسیدن عذابی باشند که آنان را در میان گرفته باشد. «أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ قُبُلًا» - یا این که عذاب را مستقیماً در برابر خود مشاهده کنند.

بنا بر این، چرا پروردگار ما عذاب را بر مردمان فرو نمی ریزد تا هدایت پذیرند؟ زیرا که مطلوب آن است که مردمان به عقل و اراده خویش هدایت شوند، و نقش رسالتهای الهی نقش مژده و بیم دادن است و نه نقش فشار وارد آوردن و پیش از موقع عذاب دادن.

وَمَا نُزِيلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ

و ما فرستادگان را جز برای مژده دادن و بیم دادن روانه نمی کنیم، و آن کسان که کافرنند، با باطل به جدل و مبارزه می پردازند تا حق را به وسیله آن باطل سازند. «هدف کافران برانداختن کیان و هستی حق با سلاح باطل است، و چون بر این کار توانایی ندارند، به سلاح دیگر استهزاء می پردازند که خطرناکترین سلاحی است که انسان برای ایستادگی در برابر حقیقت و گردن ننهادهن به آن در خدمت خویش قرار می دهد.

۶/

وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَمَا أُنذِرُوا هُزُوًا

و آیات مرا و آنچه را که به آن بیم داده شده بودند در معرض استهزاء و ریشخند قرار می دهند. «سختی و خطرناکی این سلاح از دو سوست: یکی از آن لحاظ که چون انسان حقیقت را در معرض تمسخر و استهزاء قرار دهد، امکان ندارد که به آن راه یابد و هدایت شود.

دوم این که چون به استهزاء پردازد، هیچ کس نمی تواند برای او مثل بزند، یا دلیلی برای اثبات آن حقیقت بیاورد که سبب قانع شدن او باشد. ۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۵۷ تا ۶۴]

اشاره

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَ إِن تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا (۵۷) وَ رَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَلْ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا (۵۸) وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا (۵۹) وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (۶۰) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (۶۱) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (۶۲) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْتِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ مَا أَنَسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (۶۳) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبِغُ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (۶۴)

معنای واژه ها

۶۰ [لا أبرح]

از آن باز نمی ایستم.

[حقبا]

حقب به معنی روزگار و زمان و جمع آن أحقاب است.

۶۴ [قصصا]

به پی جویی و دنبال کردن کاری پرداختن.

ص: ۴۳۹

رهنمودهایی از آیات:

در این درس قرآن کریم سه حقیقت را به یاد ما می آورد که به قضیه هدی و راهیابی و معرفت و شناخت پیوستگی دارد:

حقیقت نخستین: کسب کردن و تحصیل علم و معرفت و در نتیجه آن راهیابی به مسئولیت انسان که به مصالح حال و آینده او تعلق دارد، پس هر کس راهیابی را نپذیرد، و مسئولیت دست یافتن به معرفت را قبول نکند، به خویشتن ستم کرده است، و مثل او مثل کسی است که چشم خود را از جای برکند، یا گوش خود را ببندد یا حس دیگری از خود را از کار بیندازد، پس بدین گونه پلی را که وسیله ارتباط ذات او با طبیعت است ویران کرده است، آیا پس از آن چه می تواند بکند؟ و آنچه وجود او را در زندگی ضروری می شمارد چیست؟ حقیقت دوم: اگر انسان مشاهده کند که امکان بقای او در مدتی از زمان به حال گمراهی وجود دارد و در این مدت به او آسیبی نخواهد رسید، باید توجه داشته باشد که خدا این مهلت را بنا بر رحمت خود به او عطا کرده است تا شاید از گمراهی خویش بازگردد و به هدایت راه یابد.

و گرنه در لحظه ای که چشم انسان کور است، و گوش او کر، و عقلش از کار افتاده، ۶/ شایسته آن است که بمیرد و عمرش پایان پذیرد، زیرا که هر چه زودتر با طبیعت و حقایق راسخ و سخت آن تصادم پیدا خواهد کرد و به بدترین صورت می شکند و از پای درمی آید، و در پی آن گمراهی برای او جرم و گناهی است که در واقع عقوبت و جزای آن فوری می رسد، ولی خدا این عقوبت را به تأخیر

می اندازد، و این حاکی از فضل گسترده و بردباری بزرگ او است. و شاید برای آن است که وی را به تدریج به سرنوشت سیاهش گرفتار سازد.

حقیقت سوم: این تأخیر پیدا کردن کیفر جز برای مدتی معلوم و شناخته نیست، که اندازه آن در نزد خداوند متعال معلوم است، و چون اجل فرارسد دیگر تأخیری به آن راه ندارد، و این نیز به نوبه خود قضیه مهمی است که اگر آدمی آن را احساس کند، قادر بر آن خواهد شد که در برابر نادانی خود بایستد و به حقایق برسد.

برای آن که قرآن این حقایق را بیشتر آشکار سازد، برای ما مثلی از واقعیت موسی (ع) و کوشش و تلاش او برای دست یافتن به دانش و شناخت می زند.

در این مجموعه از آیات، قرآن این مطلب را به یاد ما می آورد که انسان، در حالات تحمل رنج و تعب و ستمدیدی، و مشغول بودن ذهن او به قضایایی فرعی، گاه امور مهم را از یاد می برد.

موسی با جوان همراه خود به سفری دراز پرداخت که مایه رنج و آکنده از دشواریها بود، و از سختی سفر گرفتار درد و رنجی سخت شدند، و چنان بود که همراه برداشتن غذایی را که برای سفر خود آماده ساخته بودند از یاد برد، و فراموشی نیز از شیطان است، و در امان بودن از آن تنها از راه به یاد بودن مستمر از خداوند متعال فراهم می آید، و از این گذشته سبب دیگری نیز برای نادانی وجود دارد و آن:

دوری گزیدن آدمی از آیات خدا و منصرف شدن از آنها است.

شرح آیات:

اشاره

آثار ستم و ستمگری

[۵۷]

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا - و چه کس ستمگرتر از کسی است که چون آیات پروردگارش را به یاد او آورند، از آنها دوری جوید و اعراض کند. «آیات خدا آشکار و پراکنده در هر مکان است، ولی انسان نیازمند کسی

ص: ۴۴۱

است که آیات را به یاد او آورد و توجهش را به آنها جلب کند، ۶/ ولی چون او را به مطلب یادآوری می کنند و آیات را برای او می خوانند، آنها را ترک می کند و از آنها به هدایت نمی رسد، پس ستمگرترین ستمگر است.

وَ نَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ

و آنچه را که دستهایش انجام داده است فراموش می کند. «حقیقتی اساسی را فراموش کرد، و آن این که: او انسانی غیر عالم است و غیر فاضل، و بلکه نادان و غرق در گناه است؛ انسان بر خود ستم روا داشت و به ارتکاب خطاها و گناهان پرداخت، و همینها مانعی بر سر راه او برای رسیدن به هدایت شد، پس چنان شایسته است که خود را به اراده و عزم مسلح کند، و از این مانع، به جای غافل ماندن از آن و فراموش کردن آنچه پیشتر با دستهای خود انجام داده بود، بگذرد.

از این جا می دانیم که رسیدن به هدایت نیازمند گذشتن از سدّ و مانع دشواریها است، و به تعبیر قرآن، (اقتحام العقبه) یعنی گذشتن دشوار از یک گردنه کوهستانی سخت است، و آن کس که از گردنه نگذرد، و به عزیمت شایسته برای عبور از موانع مسلح نباشد، هرگز به هدایت دست نخواهد یافت.

إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ

ما بر دلهای ایشان پوششهایی نهاده ایم تا نتوانند آن (قرآن) را فهم کنند. «آیا این حجابها و پوششها چیست؟ گناهان و معصیتهایی است که مرتکب آنها می شوند و بر انجام دادن این کار اصرار می ورزند، و همینها است که بر روی قلبهای ایشان به صورت پرده هایی ستر بر روی هم قرار می گیرد و از نفوذ یافتن هدایت به آنها جلوگیری می کند.

وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا

و در گوشهای ایشان سنگینی (پدید می آوریم). «وقر» به معنی چیزی سنگین است، و در آن هنگام که آدمی چیزی را نمی شنود، چنان احساس می کند که چیزی سنگین در گوش او قرار گرفته و مانع شنیدن او شده است.

وَإِنْ تَدْعُهُمْ إِلَى الْهُدَى فَلَنْ يَهْتَدُوا إِذًا أَبَدًا

و اگر آنان را به هدایت بخوانی هرگز هدایت نمی شوند و راه راست را باز نمی شناسند.» تا زمانی که حجابها بر دلها و سنگینی در گوشه‌های آنان قرار دارد، و تا آن هنگام که ۶/ گذشته پر از جرم و گناه خویش را فراموش می دارند، و در آن نمی کوشند که درباره خطرناک بودن این امور به تأمل و تدبیر پردازند، و به سلاح اراده کافی برای ایستادگی در برابر آنها مسلح نشده اند، محال است که راهی به هدایت پیدا کنند.

در صورتی که گمراهی ستم است، پس چرا خداوند متعال در رسیدن عذاب به این گونه کسان شتاب نمی ورزد؟ قرآن می گوید: این نماینده رحمتی از خدا است، و فرصتی گرانبها برای بازگشتن به هدایت، و آدمی نباید فریفته این فرصت شود، چه کوتاه و محدود است.

[۵۸]

وَ رَبُّكَ الْعَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ بَلْ لَهُمْ مَوْعِدٌ لَنْ يَجِدُوا مِنْ دُونِهِ مَوْئِلًا - و پروردگارت آمرزنده و صاحب رحمت است و اگر بنا شود که آنان را به سبب آنچه کسب کرده اند مورد مؤاخذه قرار دهد، رسیدن عذاب را به ایشان زودتر فراهم می آورد، ولی برای آنان اجل و موعدی است، و هرگز پس از آن پناهگاهی برای فرار از عذاب نخواهند یافت.» در قدرت ایشان نیست که گریزگاهی برای پناه بردن به آن در اختیار داشته باشند، به همان گونه که هر کس که در معرض در بند شدن به توسط عوامل حکومت قرار گرفته است در صدد یافتن جایی برای پناه بردن به آن برمی آید، یا متوسل شدن به صاحب نفوذی که بتواند او را نجات دهد، ولی در نزد خدا چنین واسطه‌ها را فایده‌ای نیست، و هیچ کس نمی تواند از سلطه و قدرت او به هیچ کس یا هیچ چیز متشبث شود.

موئل: مکان یا زمانی است که کیفر را از انسان پنهان می دارد.

[۵۹]

وَ تِلْكَ الْقُرَىٰ أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ

ص: ۴۴۳

و آن شهرها (و مردم آن) را، به سبب ستمی که مرتکب شدند ویران و هلاک کردیم، و برای این هلاک کردن موعدی مقرر داشتیم.» چون آن موعد فرارسید، فرصت تعیین شده برای آنان پایان یافت و دیگر فرصت یافتن حتی به یک لحظه بیشتر ممکن نبود برای ایشان فراهم شود.

۶۱

فراموشی برای چه؟

[۶۰]

فراموش شدن گذشته انسان و آنچه در آن کرده است برای او، یکی از سببهای اساسی نادانی و بی‌هدایتی او است، و قرآن مثلی برای این مطلب از داستان موسی (ع) می‌زند که او-چنان که می‌نماید- به آن مکلف شده بود که در صدد یافتن مرد دانشمندی برآید که به ارشاد و راهنمایی او پردازد، و موسی (ع) عزم سفر به جایی نزدیک نقطه التقای دو دریا- شاید خلیج عقبه یا خلیج سوئز از دریای سرخ- کرد، و چون همراه با جوان ملازم خود به آنجا رسید، و آن هر دو بر صخره ای آرام گرفتند، یک ماهی که از دریا گرفته بودند و هنوز زنده بود، بر اثر عدم توجه آنان به طرف دریا جست و از دسترس ایشان خارج شد و خود را به دریا انداخت، و شاید آیه:

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا

و موسی به جوان خود گفت که: من از پیش رفتن در راه باز نمی‌ایستم تا آن گاه که به مجمع البحرین (محل تلاقی دو دریا) برسم، یا مدتهای دراز پیش بروم.» هر چند دشواریهای راه زیاد باشد، باز چنین خواهم کرد، اشاره به آن بوده باشد؛ و جوان ملازم او یوشع بن نون از نزدیکترین فرزندان اسراییل به موسی علیه السلام و جانشین او بود، و ممکن است اشاره به او به صورت (فتی جوان) اشاره به معانی بلندی روحی آن و کمال رسالی باشد که از آن برخوردار بوده، و بر اثر آن ذاتا از پیشوایی الهی او پیروی می‌کرده و در نزد رسول خدا علیه السلام از هیچ خدمتی خودداری نمی‌کرده است.

ص: ۴۴۴

فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا - و چون به محل تلاقی آن دو رسیدند.» یعنی به محل تلاقی دو دریا.

نَسِيًا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا

- ماهی (صید شده) خویش را از یاد بردند و آن رو به پایین جهید و خود را به دریا افکند.» ماهی از بالا به پایین میل کرد و شاید این ماهی هنوز جان داشته است و چون به آب بازگشت زندگی بدو بازگردانده شد یا در آن جا آب حیات وجود داشته است.

فَلَمَّا جَاوَزَا - پس چون گذشتند.» یعنی به کناره دیگر دریا منتقل شدند.

قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءًا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا

- به جوانش گفت: غذایمان را بیاور که در این سفر بسیار رنج برده ایم.» یعنی سفرشان بسیار رنجآور بود و احساس گرسنگی کردند، و غذا چاشت است که در آغاز روز خورده می شود.

از عوامل فراموشی

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ - (جوان) گفت: آیا به یاد داری آن هنگام را که در کنار تخته سنگ توقف کردیم؟» تا اندکی رفع خستگی کنیم.

فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ

- من ماهی را از یاد بردم.» ماهی را در کنار دریا گذاشتم و همراه خود نیاوردم، و برای آن که این واقعیت را که نتیجه ای از فراموشکاری بود توجیه کند، گفت:

وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا

- و به یاد داشتن ماهی را کسی جز شیطان از یاد من نبرد (و نتوانستم خبر آن را به تو بگویم)، و ماهی به صورتی شگفت انگیز راه دریا را در پیش گرفت و خود را در آن

افکند.» جوان داستان را فراموش کرد که به موسی علیه السلام بگوید، و این که چگونه ماهی را با پریدن رو به پایین راه دریا را پیش گرفت.

[۶۴]

و چنان می نماید که نشانه موسی برای شناخته شدن منزل آن عالم، درست همین زنده ماندن ماهی بوده است، و به همین سبب موسی علیه السلام گفت که:

قَالَ ذَلِكَمَا كُنَّا نَبْعُ

-گفت که: این همان چیزی است که خواستار آن بودم.» ۶/ یعنی همان منظور نظر ما و هدف مسافرتمان است.

فَارْتَدَّا عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا

-پس بر خلاف جهت حرکتشان قصه گویان بازگشتند.» پیش از آن که داستان موسی را با آن دانشمند در درس آینده دنبال کنیم، روا است درباره فراموشی که در این آیات مکرر از آن یاد شده به تدبیر پردازیم.

پیش از این (در آیه های ۲۳ و ۲۴ از همین سوره) قرآن قضیه مهمی را برای ما بیان کرد و گفت: وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكُمْ غَدًا* إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰ أَنْ يَهْدِيَنِي رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا و در آیه ۶۳ از همین سوره نیز با ترکیب و مَا أَنشَأْنِي إِلَّا الشَّيْطَانُ رو به رو می شویم، و از این دو آیه معلوم می شود که شیطان آدمی را به فراموش کردن چیزی گرفتار می سازد، و خدا آنچه را که فراموش کرده ایم به یاد ما می آورد، و آیا این چه معنی را می رساند؟ فکر آدمی همچون چراغی پر نور است، و نیازی به سوخت ندارد، ولی موانعی وجود دارد که راههای بیرون رفتن این نور را می بندد، آیا این موانع چیست؟ مجموعه ای از عوامل مادی است که بر اثر اهتمام و توجه انسان به زینت زندگی دنیا و متاع آن استوار است، و ممکن است که جوان موسی (ع)، در آن هنگام که در کنار دریا راه می پیمودند به دیدن آرایش دریا، یا به بعضی از چیزهای غریبی که در راه بودند، مشغول بوده است، ولی آنچه مهم است این است که جذب

ص: ۴۴۶

شدن انسان به طبیعت و خضوع کردن در برابر آن خود از سببهای فراموشی است، و زندگی آکنده از شهوتها و چیزهای جاذب و جالب توجهی است که شیطان آنها را تقویت می کند، ولی ذکر و یاد خدا این شهوتها را به دور می راند، و به تحت فشار قرار دادن این عوامل جذب کننده مدد می رساند و نفس را از عقده هایی که شیطان می سازد پاک می کند، و در نتیجه ذکر خدا و به یاد او بودن دشمن فراموشی است، از آن جهت که این موانع سبب پوشیدن قلب آدمی را می شکنند و از میان می برد.

در آن هنگام که به یاد خدا و قدرت و هیمنه او بر جهان می افتی، تعادل و توازن به تو بازمی گردد، و نفست اراده گمشده را بازمی یابد، و به عقلت این معرفت دوباره راه می یابد که تو از طبیعت قویتری، ۶/ و از زینت زندگی دنیا برتر و والاتر، پس واجب نیست که به آن تسلیم شوی.

بدین گونه قرآن حکیم در سوره الکهف با ما درباره زینت حیات دنیا از یک سو، و ضروری بودن برتری یافتن بر آن از سوی دیگر می گوید، و از ابعاد تسامی و برتری در عین حال: به یاد خدا بودن و فراموش نکردن است، زیرا که انسان تسلیم شده به زندگی و زینت دنیا نه تنها فکر خویش را از دست می دهد، بلکه حتی خود زندگی را نیز از کف می دهد، چه دوستی چیزی آدمی را کور و کر می سازد.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۶۵ تا ۷۸]

اشاره

فَوَحَّيْنَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (۶۵) قَالَ لَهُ مُوسَىٰ هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا (۶۶) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۶۷) وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (۶۸) قَالَ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (۶۹) قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْتَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (۷۰) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلُهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (۷۱) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۲) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسَيْتُ وَلَا تُزهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (۷۳) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا (۷۴) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (۷۵) قَالَ إِن سَأَلْتِكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (۷۶) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتِيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَأَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا (۷۷) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۷۸)

ص: ۴۴۷

معنای واژه ها

[۷۷] ینقض]

:فروافتد و خراب شود.

تو هرگز نخواهی توانست در کنار من صبوری کنی**اشاره****رهنمودهایی از آیات:**

یکی از مظاهر اعجاز قرآن حکیم آن است که آیه های آن در یک زمان از چیزهای متعدد سخن می گوید، و یک آیه مثالی است هم برای قدرت خدا در

ص: ۴۴۸

جهان، و هم برای علم خدا نسبت به امور و مسائل، و ابعاد مختلف حقیقت واحد یا حقایق مختلف حقایق زندگی را برای ما بیان می کند توضیح می دهد.

در آن جا که سوره کهف از علاقه انسان به زندگی بحث می کند، از علم انسان نیز سخن می گوید، و گاه چنان می نماید که این دو امر در این آیه با یکدیگر انسجام ندارد و حتی با یکدیگر مختلف و متفاوت است، در صورتی که حقیقت آن است که علاقه انسان به زینت دنیا و ایستار سالم وی در برابر آنها، از علم و دانش انسان نسبت به حقیقت دنیا سرچشمه می گیرد، پس اگر انسان تنها ظاهری از زندگی را بشناسد، غرور وی را فرامی گیرد، و چنان می پندارد که همین ظاهری که مشاهده می کند عین حقیقت است، در صورتی که اگر اندکی تعمق کند و به جوهر زندگی دنیا برسد، از دامنه تغییر و تبدیل آن آگاه خواهد شد، و خواهد دانست که حقیقت آن با ظاهر آن تفاوت دارد، و به همین جهت در حدیث آمده است که:

«دنیا می فریبد و زیان می رساند و می گذرد».

نیز آمده است: «همه آنچه را که در دنیا است، اگر بشنوی بهتر از آن است که بینی».

۶/ و همچنین سخن گفتن از آنها مستلزم آن است که شخص از روی دانش و هدایت در این باره سخن بگوید، زیرا که هدایت و شناخت انسان نسبت به حقایق معرفتی ژرف و فراگیر است که از او چنان می خواهد که نسبت به زینت حیات دنیا ایستاری سالم اختیار کند و نه ایستار غرور و تسلیم مطلق.

در داستان موسی (ع) با آن بنده صالح خدا که در احادیث از او به نام خضر (ع) یاد شده گوشه ای از این حقیقت را برای ما آشکار می سازد.

موسی (ع) پیامبر بود، و از احکام شرعی ظاهری آگاهی داشت، ولی به دنبال کسی داناتر از خود می گشت تا از وی زمینه ها را بیاموزد، یا از حکم احکام عام و خاص آگاهی پیدا کند.

در ضمن درس خواندن، در برابر بعضی از حوادثی که آنها را می دید ولی تحمل دیدن آنها را نداشت، تکان می خورد و گرفتار حالت روانی خاصی می شد،

پس چون بر کشتی سوار شدند، خضر کلنگ یا مته ای را به دست گرفت و دیواره کشتی را سوراخ کرد و ناگهان آب دریا به درون آن وارد شد، و چون در راه خویش به جوانی رسید، خضر به او حمله کرد و او را کشت. در پایان گردش به شهری رسیدند که خضر در آن با دیوار نزدیک ویران شدنی رو به رو شد، و رنج زحمتی فراوان را برای تعمیر کردن آن بر خود تحمیل کرد، و از آن قوم، علی رغم استقبال بدی که از آنان کرده و از پذیرفتن ایشان به مهمانی خودداری ورزیده بودند، خواستار هیچ مزدی برای تعمیر دیوار نشد، و تأثیر این حوادث بر روی موسی چندان شدید بود که در هر بار زمام خودداری از دست او بیرون می رفت و شرط صبری را که می بایستی ملتزم آن باشد فراموش می کرد.

یکه خوردن و از جای جستن موسی در برابر همه اعمالی که آن بنده صالح خدا انجام می داد، دلیلی بر آن است که انسان هیچ احتمال آن را نمی دهد که شاید در آن سوی علم وی چیزهای فراوان مجهول دیگری وجود دارد که وی به دانستن و دریافتن آنها هنوز نرسیده است، و اگر احتمال محضی از این نادانی خود بدهد، رزین و بردبار و آرام بر جای می ماند، و از ظواهر تنها متأثر نمی شود، بلکه به عمق نیز نگاه می کند.

شرح آیات:

اشاره

میان علم و رحمت

[۶۵]

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ / ۶۱ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا - پس با بنده ای از بندگان ما رو به رو شدند که از جانب خود رحمتی به او بخشیده و علمی به او آموخته بودیم. «آن بنده علاوه بر علمی که به دست آورده بود، به رحمت خدا نیز دست یافته بود، پس آیا میان علم و رحمت علاقه و ارتباطی وجود دارد؟ با تفکر و تدبر ساده ای درباره مفهوم دو کلمه علم و رحمت به این نتیجه می رسیم که: علم معمولاً زاینده و پیدا شده از رحمت نیست، و جوهر رحمت

ص: ۴۵۰

نرمدلی است که صفتی در مقابل صفت دیگر سخت دلی است، و سختی دل و قساوت قلب سبب آن می شود که حقایق زندگی در آن نفوذ نکند و به آن راه نیابد و در نتیجه شخص گرفتار جهل و نادانی شود، و نرمی دل، برعکس، سبب پدید آمدن علم است و به همین سبب می توانیم بگوییم که نخستین فضل و بخشش مخصوص رحمت است، و این همان چیزی است که خدا آن را به خضر(ع) عطا کرده و سبب رسیدن او به علم شده بود، و بعضی به این کلمه استناد کرده و گفته اند: خضر(ع) پیغمبر بود و پیغمبری رحمتی الهی است، در صورتی که دیگران گفته اند: سعه صدر خضر و قدرت او بر تحمل اعتراضهای شاگردش موسی همان رحمتی است که خدا به او عطا کرده بود.

در آیه اشاره ای آشکار به این امر است که علم از خداوند متعال و نوری است که آن را در قلب هر کس که خواسته باشد می افکند، و چنان که بعضی می پندارند، با زیادی درس خواندن به دست نمی آید.

شکبایی وزیر عقل است

[۶۶]

قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَيَّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَ رُشْدًا - موسی به او گفت: آیا اجازه می دهی که همراه تو روانه راه شوم و از تو پیروی کنم، و تو به من پاره ای از رشد و راهیابی که به آن دست یافته و آموخته ای تعلیم کنی و بیاموزی؟» موسی(ع) می دانست که دست یافتن به علم بدون تلاش و کوشش میسر نمی شود، و به همین سبب پیروی و تبعیت خویش را به عالم عرضه کرد که چون به کارهای روزانه خویش می پرداخت، موسی(ع) از راه توجه کردن به همین اعمال یومیه او و ایستارهایی که در موارد مختلف نسبت به حوادث زندگی اختیار می کرد، حکمت بیاموزد، و علمی که بر آدمی جستجو و دست یافتن به آن واجب است، علم مطلق نیست بلکه آن علم است که ۶/ راه راست و بینش و بصیرت در رفتار و کردار را بهره انسان می سازد، و این علم عملی است، و به همان گونه که به عمل و کار

ص: ۴۵۱

علمی نیازمندیم، به علم عملی نیز احتیاج داریم، و باید هر چه را که به سود ما است بیاموزیم و فراگیریم.

اما خضر(ع) شیوه دیگری را برای آموختن در اختیار ما می نهد و می گوید:

نخستین و مهمترین ویژگی به دست آوردن علم، صبر است و لذا صبر وزیر عقل به شمار می آید و این در احادیث مختلف آمده است.

[۶۷]

□ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا - (خضر) گفت: تو هرگز نخواهی توانست که بودن با مرا تحمل کنی و شکیبایی باشی. «این مشکل و مسئله ای برای انسان است که برای آموختن علم نیازمند بردباری است، و بردباری نیز به نوبه خود نیازمند به علم است تا برای انسان اطمینان و آرامش خاطر فراهم شود، چه «شخص جاهل و نادان می ترسد و هراسناک است».

در این جا می خواهیم به این نکته اشاره کنیم که گذشتن از سد و مانع جهل برای انسان عملی دشوار است، و آدمی نمی تواند، در صورت نداشتن عزمی جزم، از این مانع بگذرد، چه دست یافتن به علم، علاوه بر تلاشهای عملی، نیازمند به گذشتن از مانع نفسانی است، و چنان که مشاهده می کنیم، موسی(ع) علی رغم این که برای طلب علم به سفری دور و دراز پرداخت، و با انواع سختیها رو به رو شد، و خوراک خود را فراموش کرد، و با آن که پیامبر پیشوای امت خود بود در مصاحبت جوانی به راه افتاد و نظایر اینها، و همچنین علی رغم اعمال بدنی به تلاشهای روانی بزرگی نیازمند بود که انجام دادن آنها وظیفه قلب یا به تعبیر دیگر رحلت و سفر قلب است، و قرآن حکیم در این آیات به آن اشاره کرده است.

[۶۸]

وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا - و چگونه می توانی بر چیزی صبر کنی و بردبار بمانی که از آن آگاهی و خبر کامل نداری؟ «این مطلب معلوم است که خضر عالم قدرت حقیقی موسی را بر صبر کردن فراموش نکرد، چه موسی(ع) به صورت حقیقی و فعلی توانایی بر شکیبایی شدن داشت، ولی شخص عالم با آگاهی خود این را می داند که مردمان جاهل نسبت به

ص: ۴۵۲

یک امر در برابر تحمل دشواریهای علم پیدا کردن نسبت به آن امر صبر نشان نمی دهند، و در نتیجه علم سبب آسیب دیدن به ایشان می شود و سبب دست یافتن به فهمی می شود که گاه نسبت به آن کافرنند.

۶۱

[۶۹]

قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا - گفت (موسی) که به خواست خدا مرا بردبار خواهی یافت و نسبت به فرمان تو نافرمان نخواهم شد. بدین گونه موسی به صبور بودن و پیروی کردن از استاد خود تعهد سپرد، پس مثل عالم همچون مثل درختی باردار است که چون تکان داده شود، تو را از میوه های خود بهره مند می سازد، و آن که می بایستی برنامه آموزش تو را تنظیم کند عالم است نه شخص خودت.

موسی(ع) بردباری خویش را منوط به مشیت الاهی کرد و گفت:

سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا

چه این را می دانست که بر آدمی دشوار است که در چنین ایستگاهها، صبر کردن بر آسیبهایی که به سبب پیدا کردن معرفت نسبت به واقعیت مجهول به او می رسد، دشوار است.

[۷۰]

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْئَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُخْبِدَ لِمَكَ مِنْهُ ذِكْرًا - (خضر) گفت: اگر با من روانه شدی، درباره چیزی از من پرسش مکن، تا خودم درباره آن چیزی به تو بگویم. عالم (علیه السلام) در آن هنگامی که موسی را به قبول چنین شرطی دعوت کرد، در واقع به این امر اشاره می کرد که بر دانشمندان لازم است که از آغاز شروع به تعلیم قرار کار خود را با شاگرد خود مقرر دارند، از آن روی که استاد است که برنامه و روش کار و تدریس را تنظیم می کند.

اولا: یک کشتی را سوراخ کرد

[۷۱]

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا - پس به راه افتادند، و چون بر کشتی سوار شدند، (خضر) آن را سوراخ کرد.

ص: ۴۵۳

در این هنگام موسی(ع) تحت تأثیر اخلاق رسالی خویش قرار گرفت که بدان گونه با جامعه اسرایلی خویش عمل می کرد که مجتمع وارفته و سستی بود و می بایستی با مردم آن با شدت و سختی عمل شود، بر عکس محمد رسول الله(ص) که در مجتمع خشن و غلیظ می زیست، و به سلاح مهربانی و نرمی مسلح شد، و به همین جهت موسی تحت تأثیر عمل سوراخ کردن کشتی قرار گرفت و با خشم بانگ برداشت و:

قَالَ أَخَرَفْتُهَا لِيُتَغَرَّقَ أَهْلُهَا

-گفت آیا برای آن سوراخ کردی که آن کسان را که در آنند غرق کنی؟» ۶/ حتی به این پرسش نپرداخت که: چرا آن را سوراخ کردی، بلکه به صورت مستقیم منکر موضوع شد، و بر این آرام نگرفت بلکه به کار انجام شده این رنگ مخصوص را بخشید که همراهش تنها به این سبب کشتی را سوراخ کرده که همه کسانی را که در آنند غرق کند، و هدف یگانه مورد نظر از این عمل همان بوده است، و گفت:

لَقَدْ جِئْتُ شَيْئًا إِمْرًا

-کار عجیب و زشتی انجام دادی.» این خطای دیگری از موسی بود که دلالت بر نادانی او بر موضوع داشت، و چون چنین شد، خضر(ع) گفت:

[۷۲]

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا -گفت: مگر به تو نگفتم که توانایی صبر کردن و بردبار بودن با مرا نداری؟» [۷۳]

و با آرامش اعصاب حادثه ای را که میان آنان پیش آمده بود به او یادآوری کرد، پس آتش خشم موسی فوراً فرونشست، و از آنچه کرده بود عذرخواهی کرد و گفت: مرا بر کاری که تحمل آن برایم دشوار است مورد مؤاخذه قرار مده، چه این برای انسان بسیار دشوار است که بر چیزی صبر کند که از ژرفنا و عاقبت آن هیچ اطلاعی ندارد، و به همین سبب موسی از آن عالم خواست که به سبب آنچه از او سر زده وی را مورد مؤاخذه قرار ندهد.

قَالَ لَا تَوَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ

- (موسی) گفت: به سبب چیزی که آن را

ص: ۴۵۴

فراموش کردم، مرا ملامت مکن.» در کار تعلیم و آموزش دو امر مهم وجود دارد:

اول این که: بر معلم و عالم لازم است که واقع بین باشد، و بداند که دیگران بشنوند، و در معرض فراموشی قرار می گیرند، بدان سبب که معرفت و شناختی که به آنان داده و تعلیم می شود، از تراز و سطح دریافت معرفت آنان بالاتر است، و ذهن معمولاً آنچه را که در نظر او غریب می نماید فراموش می کند.

دوم: این گونه کسان تحمل آن را ندارند که از راه تصادف کسب علم کنند، بلکه شخص عالم و معلم به آن نیاز دارد که برنامه ای تدریجی برای تعلیم و آموزش خود طرح ریزی کند، و به همین جهت موسی گفت:

وَلَا تُزْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا

— و مرا به انجام دادن کاری فرمان مده که بر من دشوار است. / ۶/ إِرْهَاقٌ بِه مَعْنَى مُنْطَبِقٌ كَرْدَن چِیزِی بَر چِیزِ دِیْگَرِ اسْت. و عَسْرٌ وَ سَخْتٌ وَ دَشْوَارِی از هَمِه طَرَف بَر شَخْصِ وَاوَد وَ بَر او مُنْطَبِقٌ مِی شُود.

ثانیا: پسری را کشت

[۷۴]

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَبِيَا غُلَامًا فَفَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا — پس به راه افتادند تا به پسری رسیدند و (خضر) او را کشت، پس (موسی) گفت: چرا صاحب جان پاکی را، بی آن که کسی را کشته باشد، کشتی؟ و بدان که عملی زشت و منفور انجام داده ای. و بار دیگر خضر (ع) با اعصاب آرام گفت:

[۷۵]

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا — مگر به تو نگفتم که نمی توانی با من تحمل داشته باشی و بردبار باشی؟» موسی بار دیگر متوجه شرطی که پذیرفته بود شد، و احساس کرد که این بار دوم است که با شرط پذیرفته به توسط خودش مخالفت کرده است، و چون عزم به تعلیم پذیرفتن و چیز آموختن جزم کرده بود، خواستار مهلت و فرصت دیگری شد.

ص: ۴۵۵

قَالَ إِنَّ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا - (موسی) گفت: اگر پس از این درباره چیزی از تو پرسش کردم، مصاحبت با من را ترک کن و مرا از خود دور ساز. «این نیز درسی برای عالم و معلم است، پس بر شاگرد واجب است که بکوشد تا از آنچه آموخته است استفاده کند، و این استفاده برای خودش نیست، بلکه در راه تعلیم گرفتن و رشد یافتن و تربیت شدن است، و شاگرد حقیقی آن کس است که در کنار علم و معرفت صفات نفسانی بالا را نیز کسب کند، و آنها را فراگیرد و بر آنها تمرین و تجربه کند، و از این راه بر صفات نیک خویش بیفزاید، و نفس خویش را پاک و پاکیزه سازد، ولی اگر آموختن بدون تجربه کردن و به کار بستن آموخته و تزکیه نفس باشد، یا او را به فداکاری و از خودگذشتگی نرساند، باید گفت که او شاگرد و متعلمی بی حاصل بوده است.

ثالثاً: دیواری را بنا کرد

فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَى أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطَعَا أَهْلُهَا فَأَبَوْا أَنْ يُصَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَاراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا - پس به راه افتادند و چون به مردم شهر یا روستایی رسیدند و از آنان خواستار خوراک شدند، و آنان از پذیرایی کردن از ایشان امتناع ورزیدند، پس با دیواری در آن رو به رو شدند و آن را در شرف فروریختن دیدند، و خضر آن را ترمیم کرد و بر سر پا نگاه داشت، و موسی گفت که: اگر می خواستی می توانستی از ایشان برای انجام دادن این کار مزد طلب کنی. «در این جا عالم (ع) بر آن شد که گردش در مصاحبت شاگردش را پایان دهد، چه موسی نمی توانست بیش از این تحمل کند، پس:

قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْئَلْنِي عَلَيْهِ صَبْرًا - (خضر) گفت: این جا جای جدا شدن من و تو از یکدیگر است و به همین زودی بر تو آشکار خواهم ساخت که آنچه قدرت صبر کردن بر آن را نداشتی

چه بوده است.» ظواهر امور همیشه چنان نیست که حقایق آنها را آشکار سازد، و بنا بر این بر انسان لازم است که به سلاح صبر مسلح شود، تا بتواند به دوربینی کامل دست یابد، و از حقیقت زندگی شناختی ژرف به دست آورد، و در آن هنگام است که ایستار سالمی نسبت به زندگی پیدا خواهد کرد.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۷۹ تا ۸۲]

اشاره

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (۷۹) وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبُوهُ مُؤْمِنًا فَخَشِيَ أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (۸۰) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (۸۱) وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (۸۲)

معنای واژه ها

[۷۹] اعییها

در آن عیبی پدید آورم.

ص: ۴۵۷

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

تا این جا با خضر بودیم که به موسی درس علم عملی می داد، و او را به فهم زندگی و تحمل مسئولیتها و تدبیر در عواقب پیشامدهای آن آزموده و آماده می ساخت، و دیدیم که چگونه موسی، هر وقت عملاً انجام یافتن عملی را مخالف با ظواهر شریعت می دید از خشم افروخته می شد، تا آن جا که خضر به موسی گفت: «هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ»، ولی -پیش از جدایی- این قضایا را که به نظر تو پیچیده و غامض می نمود، برای تفسیر خواهیم کرد، و به بیان آنها، یکی پس از دیگری، پرداخت.

از این جا بر ما آشکار می شود که بعضی از احکامی که خدا به پیامبران گرامی خویش انجام دادن آنها را فرمان می دهد، با احکامی که مردمان عادی را به اجرای آنها فرمان داده است، اختلاف دارد؛ کشتی مالک خاص داشت، و احترام مالکیت واجب است، ولی خضر با استمداد از خدا آگاهی پیدا کرده بود که پادشاهی هر کشتی سالم را غصب می کرد، و همین علم او را به فرمان خدا بر آن داشت که آن کشتی را سوراخ و معیوب سازد، تا در دست صاحبان فقیر آن باقی بماند، چه آن پادشاه کشتیهای عیناک را غصب نمی کرد.

بنا بر این، احترام نفس واجب است، ولی احترام محدود به نرسیدن ضرر آن ۶۱ به دیگران است، اما اگر نفس زیانکار باشد، خداوند متعال به صاحبان امر از جانب خودش اجازه می دهد که آن نفس را هلاک سازند، و مجتمع را از شر آن

آسوده سازند، و به همین جهت به خضر فرمان داد که آن پسر را بکشد تا مایه رسیدن زیان به دیگران نشود، و همچنین مسئله دیوار، و این چیزی است که ما از ظاهر آیات استنباط می کنیم، و در این جا عمق دیگری نیز وجود دارد که پس از این به تدبر در آن خواهیم پرداخت.

شرح آیات:

اشاره

چرا کشتی را شکاف داد؟

[۷۹]

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا ۗ - اما کشتی متعلق به مسکینانی بود که در دریا کار می کردند، پس من خواستم که آن را عیناک سازم. «رسم و عادت پادشاهان و سران کشورها، چه در قدیم و چه در زمان حاضر، آن است که چون گرفتار جنگی شوند، به مصادره وسایل نقلیه فرمان دهند، بدان جهت که جنگ در قدیم به وسایل نقلیه ای از گونه کشتیها و شترها، و در این ایام به اتوموبیلها و قطارهای راه آهن و هواپیماها نیازمند است، و به همین سبب یا آنها را به صورت کامل مصادره می کردند، یا تنها در زمان جنگ آنها را نگاه می داشتند و پس از آن به صاحبان آنها بازمی گرداندند، و آن کشتی که من او را سوراخ کردم در معرض مصادره قرار داشت، و اگر آن را معیوب نمی کردم گرفتار مصادره می شد، چه دیگر مشمول حکم مصادره که تنها به کشتیهای بدون عیب تعلق داشت نمی شد.

وَكَانَ وَّرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَضْبًا

- و در پی ایشان پادشاهی بود که هر سفینه را غضب می کرد. «آیه نگفته است که پادشاه تنها کشتیهای بی عیب را مصادره می کرد، و کلمه پیش از این بر این معنی دلالت داشت، و این از بلاغت قرآن است.

غلام (پسر) چرا کشته شد؟

[۸۰]

وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَحَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا

ص: ۴۵۹

و اما آن پسر را پدر و مادری مؤمن بود پس از آن بیم داشتیم که آنان را بر آن وادارد که (به سبب دوستی وی) گرفتار طغیان و کفر شوند. «سبب کشتن پسر بدون بیم دادن پیش از آن به وی آن بود که: آن پسر سبب آن می شد که آن دو مؤمن صالح را به طغیان نسبت به خدا و کفر ورزیدن وادار کند، چه آنها، از فرط محبتی که نسبت به این پسر داشتند، از تمایلات و هواهای نفسانی وی پیروی می کردند، در صورتی که آن پسر بر بی بندوباری و لوسی و تبهکاری اخلاقی پرورش یافته بود، و لذا خضر بیم آن داشت که پدر و مادر به سبب این پسر سر به طغیان نسبت به خدا بردارند و به همین جهت او را کشت، از آن روی که وجودی فاسد و زیانمند بود.

[۸۱]

فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا - پس چنان خواستیم که پروردگارشان به جای وی پسری بهتر و پاکیزه تر و در صلهٔ رحم به آنان نزدیکتر باشد. «خضر در آن می کوشید که خدا این پسر را به مولودی پاکیزه تر مبدل سازد، یعنی رشد پاکیزه تر داشته باشد، و مانند این یک گردنکش و طاغی نسبت به خدا نباشد، چه رشدی زاکی و پاکیزه وجود دارد و رشدی طاغی و گردنکشانه: رشد پاکیزه رشدی است که از نقاط منفی تهی باشد، و اما رشد فاسد آن است که پلید و آکنده از نقاط منفی بوده باشد.

به همین گونه میان صلهٔ رحم و کافر شدن به سبب رحم و خویشاوندی فرق وجود دارد، پس علاقه ای که پسر و پدر را به یکدیگر نزدیک می سازد، اگر علاقه ای دور از ایمان آوردن به خدای متعال و سپاسگزاری نسبت به او باشد، این علاقه علاقهٔ کفر است و ناشکری نسبت به خداوند سبحانه و تعالی است، در صورتی که اگر مبتنی بر مهربانی بوده باشد که امتدادی از علاقهٔ انسان به خدا است، همچون این که بگوید: من از آن روی پسرم را دوست می دارم و به او کمک می کنم که برای من همچون نعمتی از خداوند متعال است، این علاقه علاقه ای امتدادی است، و در آن هنگام این علاقه علاقه ای رحمی می شود، و همان است که قرآن از آن با

«أقرب رحماً» یاد کرده است، و این دو کلمه اخیری که قرآن آورده، برای مقابله کردن آنها با دو کلمه نخستین است، و زکاه و رحم در مقابل طغیان و کفر آمده است.

میان مصلحت عمومی و مصلحت خصوصی

احکام شرعی عموماً وابسته به مصلحت افراد نیست، بلکه بیشتر در آنها مصلحت عامه در نظر گرفته شده است، و مصلحت عامه مصلحت همه افراد جامعه روی هم رفته است، در صورتی که مصلحت خصوصی / مصلحت افراد جدا از یکدیگر است، و طبیعی است که می بایستی مصلحت افراد با یکدیگر جمع شده بر مصلحت افراد جدا از یکدیگر ترجیح و تفوق داشته باشد، و مخصوصاً در آن هنگام که معارضه ای میان این دو مصلحت وجود داشته باشد پس، مثلاً، مصلحت یک میلیون انسان مهمتر از مصلحت پنج نفر است.

هنگامی که از مصلحت عامه یاد می کنیم، مقصود ما مصلحت بشر است، و این معقول نیست که اسلام به خاطر مصلحت عدّه قلیلی از افراد، مصلحت بشر را کنار گذارد.

فرهنگ سرمایه داری که نسبت به مصلحت فردی تأکید دارد و در آن مبالغه می کند، فرهنگی مبتنی بر بهره کشی است که از طریق آن منحرفان حریص استثمار خود را از دیگران و تسلط پیدا کردن نامشروع بر ایشان، به خیال خویش، خوب جلوه می دهند و پسندیده می شمارند، و از مالکیت و مصلحت فردی سخن می گویند، و چه مصلحتی می تواند در مقابل مصلحت مجموع افراد برای یک فرد وجود پیدا کند؟! او فرد چه احترام و آزادی در برابر احترام و آزادی جامعه و همه مردم می تواند داشته باشد؟! و معنی این کلمه چیست؟! و آیا این مصلحت است یا مضرت؟! ما در این شک داریم که کلمه مصالح فردی راست باشد، بلکه درست تر آن است که به نام مضار فردی خوانده شود، چه خیر و شر در مقایسه با فرد نباید باشد، بلکه در مقایسه با مجموع می بایستی بوده باشد، و خیر آن چیزی است که

برای مردمان سودمند است، و شر آنچه برای آنان زیانمند، پس اگر چیزی سبب رسیدن نفعی به من شود و به دیگران زیان برساند، آن چیز شر است، و مفهوم کلمه از آغاز مفهومی فراگیر و اجتماعی بوده است، و در این شک نیست که هر شر و بدی به شخص نفع می‌رساند، پس آیا مفهوم آن به سبب منفعت داشتن برای یک فرد یا برای مجموعه ای کوچک از فرزندان مجتمع انسانی عوض می‌شود؟! آیات کریمه دال بر این حقیقت است که: مصلحت حقیقی و منفعت صادقانه با قیاس کردن به مجموع است، و احکام شرعی صفات مطلقه برای بعضی از مفهوما قایل نمی‌شود، پس مالکیت فردی سدی در برابر اسلام نیست، و چنین است حرمت و احترام افراد، با علم به این که من اهتمام اسلام را به مالکیت نفی نمی‌کنم، ولی محدود به مصالح دیگران است، و در آن هنگام که زیان رساندن به دیگران آغاز شود، حرمت و احترام مالکیت پایان می‌پذیرد.

۶۱

در علاقه نسبت به نعمتها

نگرش اسلام به زندگی دنیا و وسایل آرایش آن چنین است که: بسیاری از چیزهای زندگی دنیا برای انسان مفید به نظر می‌رسد، ولی در نظر خدا از آن روی غیر مفید است که از آینده و مستقبل آنها آگاهی دارد، پس اگر بشری شراب بنوشد، و بر سفره قمار بنشیند، و اموال یتیمان را بخورد، در آن حال که چنین می‌کند برای او مفید است، ولی از طریق آن به عواقب بسیار بدی گرفتار می‌شود، و عکس آن نیز درست است، پس کدام یک از این دو بهتر است، انسان تندرست یا انسان بیمار؟ گاه چنین پیش می‌آید که انسان بیمار افضل و بهتر است، چه در دولت ایجاد کننده ترس و هراس، انسان سالم به زندان افکنده می‌شود، اما بیمار در خانه خود در امان است، و بعضی از اوقات نگرش و نظر ما نسبت به زندگی غیر حکیمانه است، چه از نظر ندیدن آینده به دوست داشتن چیزی می‌پردازیم که برای ما زیانبخش است، و از چیزی بدمان می‌آید که برای ما سودمند است. هرگز... آنچه

ص: ۴۶۲

واجب است این است که به آنچه خدا خواسته است راضی باشیم، و به قضای او تسلیم شویم، پس اگر خدا به ما چیزی را عطا کرد که کمال مطلوب نیست، اصرار برای به دست آوردن آن خطا است، چه، ممکن است که خدا به سبب اصرار ما آن را به ما بدهد ولی برای ما مایهٔ زیان باشد.

پس از جملهٔ سنتهای خدا برای هلاک کردن اقوام و ملتها، گشودن درهای رحمت به روی ایشان و تدبیری برای هلاک کردن آنان است، و نیز چنین است برای افراد انسان، پس اگر دیدی که انواع نعمت به وفور از هر سو برای تو می رسد، بیدار و بر حذر باش، بدان جهت که این نعمتها گاه برای آزمودن تو می رسد و خدا می خواهد اراده و قدرت تو را برای مقاومت بیازماید، و ارادهٔ آن کرده است که همهٔ روزی تو را یکباره تحویل دهد تا هیچ بهره ای در آخرت نداشته باشی، و بنا بر این بر انسان لازم است که در بهره برداری از زینت دنیا معتدل و حکیم باشد، و در آن مبالغه نرزد، و از خدا نخواهد که همهٔ آنها را یکباره به او ببخشد.

از سوی دیگر، واجب است که علاقهٔ انسان به نعمتهای زندگی علاقهٔ شکر و سپاسگزاری بوده باشد و نه علاقهٔ ناسپاسی و کفران نعمت، و علاقهٔ زکات و پاکیزگی و نه طغیان و گردنکشی.

۶/ علاقهٔ شکر عبارت است از: علاقهٔ محافظت کردن اسباب و عواملی است که به رسیدن نعمت می انجامد، پس چون به انقلابی بپردازیم و در آن پیروز شوی و به سلطه دست یابی، در آن بیندیش که چه عاملی از عوامل بشری و معنوی سبب رسیدن تو به این سلطه و قدرت شده است، و چون آن را یافتی باید به محافظت از آنها بپردازی و در این صورت است که سپاسگزار نعمت خدا محسوب می شوی، اما اگر در حفظ آنها نکوشی کافری، و آن کس که به پاسداری اسباب و عوامل دست یافتن به نعمت نکوشد، نعمت او را ترک می کند و شاید هرگز به او بازنگردد؛ اما علاقهٔ کفر فرو گذاشتن آن عوامل است. و علاقهٔ زکات نیز چنین است که در قرآن به معنی انفاق است و در لغت به معنی پاکیزگی و رشد و نمو است، زیرا که هر انفاق و بخشش به معنی نمو است، و ماهیچه های بدن آدمی نمو نمی کند مگر این که آنها

را در خدمت کار قرار دهی، و عقل هنگامی به رشد می رسد که آن را به اندیشیدن و تدبیر برانگیزی، و توان زبان آن گاه افزایش پیدا می کند که آن را در سخن گفتن به کاربری، و به همین گونه هر چیز در زندگی از راه بخشش و انفاق پاکیزه می شود و نمو می کند، و عکس این مطلب نیز درست است، و چون انسان تلاش و کوشش خویش را ذخیره کند، همین سبب طغیان می شود و طغیان سبب هلاک شدن و به پایان رسیدن.

بدین گونه قرآن حکیم-چنان که به نظر می رسد-درسی در ارتباط با زینت زندگی دنیا به ما می دهد، و پیش از این گفتیم که سوره الکهف عبارت از درسها و عبرتهایی است که علاقه ما را با زندگی دنیا و زینت و اموال و اولاد و...

که در آن است تصحیح می کند.

چرا دیوار را ساخت؟

[۸۲]

وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحاً فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ - و اما دیوار از آن دو پسر یتیم در شهر بود که گنجی برای آنان در زیر آن قرار داشت، و پدر آن دو مردی صالح بود، پس پروردگارت چنان می خواست که آن دو یتیم به سن رشد برسند و گنج خویش را که رحمتی از پروردگارشان بود بیرون آورند. «پس اگر دیوار خراب می شد و اهل شهر می آمدند و می خواستند بر جای آن چیزی بسازند، به آن گنج دسترس پیدا می کردند ۶/ که عبارت از مقداری درهم و دینار بود یا، بنا بر احادیث، کتابهایی مخصوص آن دو یتیم که پدرشان در آنها چیزهایی برای فرزندان خود نوشته و آن را در زیر دیوار پنهان کرده بود، پس اراده خدا بر آن قرار گرفت که یتیمان به سن رشد برسند و گنج خود را بیرون آورند و از آن بهره مند شوند. و قمی از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که: «آن گنج لوحی زرین و بر آن نوشته بود: بِسْمِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، در شگفتی از آن

ص: ۴۶۴

کس که می داند مرگ حق است، چگونه شادی می کند، در شگفتم از آن کس که به قدر مؤمن است چگونه اندوهگین می شود، در شگفتم که آن که آتش را به یاد دارد چگونه می خندد، در شگفتم که آن کس که دنیا و تصرف اهل دنیا را در آن لحظه به لحظه می بیند، چگونه به آن اطمینان پیدا می کند». (۱)

این آیه و آیه پیش از آن دلیلی بر این اندیشه مهم به شمار می روند که:

خداوند سبحانه و تعالی انسان را به خاطر پدر و مادرش گرامی می دارد، و چون شخص عملی صالح انجام دهد و خدا او را مورد اکرام قرار دهد، تنها به خاطر خودش نیست بلکه برای فرزندانیش نیز هست، و بسیاری از حکمت‌های حوادث در زندگی که پیش می آید و طبیعت آن را نمی توانیم بازشناسیم، تنها مربوط به خود شخص نیست، بلکه مربوط به کسی دیگر است، پس بسا هست که گرامی داشتن مریم صدیقه و رشد پیدا کردن وی از خردسالی با تربیتی پاک و پاکیزه به خاطر مادرش بوده باشد که او را از آن هنگام که در زهدان وی جای داشت وقف بر خدمت به خدا کرد، و عیسی (ع) به سبب مادر صدیقه اش مورد اکرام قرار گرفت، و بسیاری از مردمان مصلح و شایسته بوده اند از خردسالی نشانه هایی از شجاعت و هوشمندی به خاطر پدران یا مادرانشان در آنان مشاهده می شده است. و در حدیث العیاشی از صادق (علیه السلام) چنین روایت کرده است: «خدا فرزند مؤمن را تا هزار سال حفظ می کند، و دو پسر بودند که میان آنان و پدر و مادرشان هفتصد سال فاصله بود، و گفت: خداوند متعال به سبب صالح بودن مرد، فرزند او و فرزند فرزند او را صالح قرار می دهد و او را در خانگکها و خانگکهای اطراف محفوظ نگاه می دارد زیرا که از او امر الهی سرباز نیچیده اند». (۲)

۶/ این تکریم شخص را برای پرداختن به عمل شجاعت می بخشد، حتی اگر چنان فکر کنی که در زندگی خود از آن نتیجه ای به دست نخواهی آورد، ولی، اگر

ص: ۴۶۵

۱- (۴) - تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۵۷.

۲- (۵) - همان منبع.

زنده باشی حتما به تو خواهد رسید، و گر نه پس از تو بهره فرزندان خواهد شد.

عکس این نیز درست است: و خداوند متعال هلاک انسانی را بدان سبب مقدر می سازد که می داند اگر زنده بماند به دیگران آسیب می رساند، و هلاک آن پسر را بدان سبب مقرر داشت که اگر زنده می ماند سبب کافر شدن و به طغیان پرداختن پدر و مادرش می شد، پس اگر چیزی را می بینی و از آن سردر نمی آوری، منکر آن مشو، چه شاید حکمتی نهفته از گونه این حکمتها برای آن وجود داشته است.

وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَشْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا

و من به فرمان خود به آن کار نکردم، و این است توضیح چیزهایی که نتوانستی درباره آنها صبور و شکیبا بمانی. در پایان این داستان کوتاه بار دیگر این نکته را به یاد شما می آورم که کوشش برای دست یافتن به علم و آگاهی می بایستی همیشه هدف انسان مؤمن بوده باشد، و آگاهی و خیرگی علم توجه کردن و ممارست زنده به پیشامدهای زندگی است، و این خیرگی ایمان و فهم آدمی را نسبت به احکام و حکمتهای خدا در زندگی افزایش می دهد و در نتیجه به احکام شرعی نزدیکتر می شود.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۹۵]

اشاره

وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَأَتْبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قَلِيلًا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تَعُدُّبَ وَ إِنَّمَا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا (۸۷) وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءٌ الْحُسْنَىٰ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَ قَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا (۹۲) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵)

ص: ۴۶۶

معنای واژه ها

۸۶ [حمئه]

دارای حمأه (گل سیاه).

۸۷ [نکرا]

زشت و هولناک.

۹۴ [خرجا]

مقداری مال به عنوان پاداش و مزد.

۹۵ [ردما]

سدّ و مانعی محکم.

ایستار سالم در برابر سلطه

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

در سیاق سخن گفتن قرآن از ایستار آدمی نسبت به زینت زندگی دنیا، این آیات درباره ایستار سلیم در برابر شهوت تسلط پیدا کردن بر دیگران با ما سخن

ص: ۴۶۷

می گوید، که انگیزش و جاذبه آن از هر زینت دیگر از زندگانی دنیا بیشتر است، و ذو القرنین را برای ما مثال می زند که در روزگاران قدیم می زیست، و به یقین نمی دانیم که آیا مقصود از آن اسکندر مقدونی است که از یونان به راه افتاد و بسیاری از شهرها و کشورهای جهان را گشود و بر آنها مسلط شد، یا پادشاه حمیر، یا کورش اول هخامنشی از ایران- که تحقیقات تازه مؤید آن است- یا شخص دیگری که تاریخ اطلاعات بیشتری در این باره برای ما بر جای نگذاشته است، و خواه این یک بوده باشد یا آن یک، مردی صالح بوده است که فریب درآمدهای سلطه را نمی خورده و این تسلط او را از حدود شرع خارج نمی کرده است، و در این داستان قرآن ما را به عده ای از حقایق یادآور می شود، از جمله:

نخست: آنچه ذو القرنین از سلطه به دست آورد، به سببی از خودش و سببی از خدا بود؛ و سببی که به او اختصاص داشت: پیروی کردن از راهنمایی خدا، و بهره مند شدن از امکانات فراوان طبیعت بود، و سبب خدایی این که: خدا راه و سنت زندگی / ۶ و اسلوب دست یافتن و تسلط پیدا کردن بر آنها را به او آموخت، پس در این راه به همت عمل کرد و عمل از او بود و توفیق بزرگ از خداوند سبحانه و تعالی.

دوم: کارهایی که ذو القرنین به انجام دادن آنها پرداخت، از آن گونه بود که در چارچوب قدرت و علم و احاطه خدا قرار داشت، پس هیچ کس نمی تواند در سلطه به جایگاهی از ملکوت گسترده خداوند متعال دسترس پیدا کند مگر به اذن و فرمان خدا.

سوم: ذو القرنین مردی خوب و صالح بود، و نسبت به دنیا نگرشی منحرف نداشت، و چون صاحب سلطه شد، خدا به او وحی (الهام) کرد که: می توانی برای مردمان، هر چه می خواهی انجام دهی: به آزدن آنان بپردازی، یا این که به نیکی عمل کنی.

پس ذو القرنین گفت: در میان مردم به عمل کردن از روی عدالت و دادگیری خواهم پرداخت، پس اگر کسی ستمگری کند او را عذاب خواهم داد، و

آن را که ستمگر نباشد مورد بخشش قرار خواهیم داد.

در عمل رسیدن به سلطه از این اصل و قاعده به راه افتاد که: آنچه هست نعمت و فضلی از خدا است، و شایسته و واجب است که از آن به صورت مشروع بهره داری شود، و همین اصل را برای برپاداشتن عدل و طرد کردن باطل عملی کرد.

این گفته حقیقتی دیگر را به ما الهام می کند و آن عبرتی است که می بایستی از این داستان گرفته شود: این عبرت که انسان توانای چیره شدن بر شهوت‌های خویش است، و همچنین بر مکان و موقع اجتماعی خود، پس آیا بدین سبب که تو از طبقه ثروتمندان یا از افراد حاشیه نشین دربار پادشاهان و شریفی از اشرافی، بر تو واجب است که حتی نسبت به نقاط منفی طبقه یا جایگاه یا مالت سر فرودآوری؟ هرگز... تو بر آن توانایی داری که از قید و بندهای ماده و آنچه احاطه ات کرده است خود را برهانی و در اوج آسمان ارزشها پرواز کنی، و توانای بر آنی که پادشاه یا ثروتمند باشی و در برابر نقاط منفی طبقه خودت مقاومت نشان دهی، و از طبقه اشراف باشی و دوستی این شرف و جاه تو را بر آن و ندارد که از فرمانبرداری نسبت به پروردگارت خارج شوی.

قرآن کریم این اعتماد را به انسان عطا می کند که می تواند بر جاذبه زمین و ماده پیروز شود و از آنها چشم ببوشد. این الهام و ایحاء مکرر و پیوسته در قرآن سنگ شالوده ۶/ در پرورش انسان است، و اگر فهم و احساس انسان به اعتماد داشتن بر ذات خود نبود، و به این که می تواند بر فشارهای زندگی پیروز شود، هرگز نمی توانست انسانی صالح و رونده در راه راست باشد.

چهارم: بر مؤمنان است که برای آسایش و رفاه انسان بر روی زمین به عمل پردازند، و اسلام به مصلحت گروه معینی از اسلام نیامده و هدف حکومت اسلامی بنیانگذاری دولتی نیرومند است که از صناعت پیشرفته بهره مند باشد، بلکه می بایستی برای بهبود زندگی همه مستضعفان در روی زمین، خواه مسلمان بوده باشند و خواه نه، تلاش کنند، بدان جهت که انسان، به عنوان انسان بودن، در اسلام محترم است، و بر مؤمن واجب است که به خاطر آسایش همه انسانها سعی و

کوشش کند.

بنا بر این هدف حزب اسلامی و تجمع ایمانی سلطه و استیلا نیست، بلکه می باید برای مردم به تلاش و کوشش پردازد تا ستمگری و بی عدالتی را از همه انسانها دور کند، خواه به سلطه رسیده یا نرسیده باشد، آری، گاه سلطه وسیله ای برای انجام دادن این امر مهم است، ولی خود ذاتا هدف نیست.

اسلام تو را به عنصر پرستی و نژادپرستی دعوت نمی کند، و به این که خود را برتر و بالاتر از دیگران بشماری و مرکز دنیا بدانی، و در آن بکوشی که خود را به مرکز قدرت برسانی؛ انسان با این خودپرستی سخت معارضه می کند، و این همان انحرافی است که جهودان در سراسر تاریخ گرفتار آن بوده اند، و پس از آن که مجموعه ای از مردمان بودند که به خاطر مردمان به کار برمی خاستند، به صورت مجموعه ای درآمده اند که به هزینه مردم برای خود کار می کنند، و خود را فرزندان خدا و ملت برگزیده او می پندارند.

ذو القرنین بنده صالحی بود، در خاور و باختر جهان به حرکت برخاست، و طبیعی است که فرزندان جهان در آن روز ایمان نداشتند، ولی او در آن هنگام که به سرزمین معینی رسید، و مردمانش از او خواستار آن شدند که برای ایشان سدی بسازد، آنان را از خود دور نکرد، بلکه گفت: بسیار خوب، خدا به من قدرت و سلطه برای فراهم آوردن آسایش مردمان عنایت کرده است، و برای شما ناکامان، خواه مؤمن بوده باشید و خواه غیر مؤمن، پس سد را برای آنان ساخت و خواستار مزدی برای این کار نشد، و این بهترین مثل و نمونه برای دولتی ۶/ اسلامی است.

اگر چنان فرض کنیم که دولتی اسلامی در نیرو و سلطه همتای یکی از دو قدرت بزرگ امروز جهان شود، آیا چنین دولتی در صدد پیدا کردن بازارهای تازه ای برای صادر کردن کالاهای خود به آنجا، و به دست آوردن مواد خامی از آنجا، یا سرزمینهای تازه ای برای مستعمره کردن آنها برمی آید؟ هرگز... بلکه بر آن دولت مسلمان ثروتمند واجب است که برای ایجاد آسایش و رفاه مردم جهان تلاش کند، و در صدد یافتن ستمدیده ای در جهان برآید و به یاری او برخیزد که از شر ظلم و ستم

ص: ۴۷۰

خلاص شود، و محرومان را جستجو کند و آنان را از گرسنگی و ناکامی نجات بخشد.

هدف امت و ملت مسلمان چنین است، و این در واقع از مرزهایی است که ایمان و جاهلیت را از یکدیگر جدا می سازد، و شعارها و کلمات نمی تواند عنوان حد و مرز داشته باشد، آداب و عبادتها نیز چنین است، و مؤمن آن کس است که برای دیگران از ذات خویش بیرون می آید، و مسلمان آن کس است که مردمان از دست و زبان او ایمن و سالم بمانند، و دولت اسلامی دولتی است که از ذات خود به خاطر آسایش دیگران بیرون آید.

شرح آیات:

اشاره

بازگشت به تاریخ

[۸۳]

وَ يَسْأَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقُرْنَيْنِ - و از تو درباره ذو القرنین پرسش می کنند. « آنچه از تاریخ برای ما می تواند سودمند واقع شود، به یاد بودن حوادث آن و عبرت گرفتن از آنها است، چه حوادث آشکار است و فطرت آدمی شاهد آنها، ولی آدمی فراموشکار است و شهوتها و فشارهای زندگی او را از مشاهده حوادث محجوب و پشت پرده نگاه می دارد، و به همین جهت پروردگارمان گفت:

قُلْ سَأْتَلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا

- بگو: من داستانی از او را به یاد شما می آورم. « به همین سبب انسان به کسی احتیاج دارد که حوادث را به یاد او بیاورد، و تاریخ بهترین یاد آورنده انسان است، و قرآن از آن جهت داستانهای تاریخ را برای ما نقل می کند که آنها را به یاد ما بیاورد و از این طریق به راهنمایی ما پردازد.

۶/

ذو القرنین کیست؟

در این باره سه روایت وجود دارد.

ص: ۴۷۱

۱- بیرونی و گروهی از مفسران گفته اند که او یکی از پادشاهان حمیر در یمن بود، و شاهان یمن نامهایشان با کلمه (ذی) آغاز می شد، و مقصود از سد در قرآن سدّ معروف مأرب است، ولی شواهد تاریخی این نظر را تأیید نمی کند، چه هیچ شاه یمنی نبوده است که مالک خاور و باختر شده باشد، و توصیفی که در قرآن از سد می آید با سد مأرب توافق ندارد.

۲- رازی و دیگران از رأی پیروی کرده اند که اسکندر مقدونی را منظور از ذو القرنین می شمارند، بدان سبب که به پادشاهی شرق و غرب رسید، و نیز بدان جهت که داستان او در میان مردمان رایج بوده است که درباره او از پیغمبر (ص) پرسش کرده بودند، و او نیز این رأی را نپسندید، بدان جهت که اسکندر از پیروان ارسطو بود، و تعلیمات اسکندر جنبه الهی نداشت و آیات قرآن را نمی توان بر او منطبق ساخت، و علاوه بر این از او خبری به ما نرسیده است که حاکی از ساختن چنین سدی به توسط او بوده باشد.

۳- اما محقق مسلمان هندی، ابو الکلام آزاد، که مدت زمانی وزیر فرهنگ هندوستان بود، بر این اعتقاد است که کورش کبیر از فاتحان شرق و غرب بوده، و به بحث مفصلی در این باره پرداخته و چنین استدلال کرده است که کورش، بنا بر آنچه از مورخان یونانی همچون هرودوت نقل شده، با وجود دشمنی یونانیان با وی، مردی صالح بود، و یهودیان بدان جهت از او قدردانی می کنند که آنان را از شر دشمنان دینشان رهایی بخشیده بود، و از آن روی درباره او از پیغمبر پرسش کردند که علاقه میان آنان و کورش محکم و در کتابهایشان به او اشاره شده بود، و ابو الکلام این نکته را اضافه کرده است که در کاوشهای منطقه استخر فارس به مجسمه ای از کورش دست یافته اند که دارای دو بال و بر بالای سرش تاجی با دو شاخ گوسفند است و بنا بر نظر بعضی از مفسران درست ذو القرنین را مجسم می سازد.

برای تأیید نظر خود به این مطلب اشاره کرده است که سدّ آهنینی که هنوز در کوه های قفقاز در منطقه ای به نام داریال، میان دره ولادی کیویکز و دره تفلیس

وجود دارد، ۶/ با توصیف قرآن از سد موافقت دارد، و این مطلب دانسته است که بانی آن کورش بوده است تا وسیله دفاعی برای مردم آن منطقه در برابر هجوم قبایل وحشی باشد که در طول تاریخ مردمان متمدن و شهرنشین را عرصه غارت و چپاول خود قرار می دادند، و آخرین این هجومها به رهبری چنگیزخان مغول (۱) صورت گرفت. و احادیث وارد شده در قصه ذو القرنین با آن متناسب می نماید، و خدا دانا است.

[۸۴]

إِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا - ما به او در زمین قدرت دادیم و وی را در زمین صاحب تمکن ساختیم و وسیله ای برای انجام دادن هر کار در اختیار او قرار دادیم. این تمکن ذو القرنین از راه شناسایی او به سببها و علتها فراهم آمد، پس خدا به ذو القرنین اسباب و وسایل زندگی را آموخت، و او از طریق علم خود توانست در زمین صاحب مکانت و تمکن شود و طبیعت را مسخر خویش سازد.

[۸۵]

فَاتَّبَعَ سَبَبًا - پس او در راه سبب به حرکت در آمد. «یکی از سببها را گرفت و پس از آن که خداوند از هر چیزی سببی به او داد در پی آن روانه شد. علم انسان زیاد است و به همین سبب از میان دانسته های خود آن را برمی گزیند که با عمل کردن آن بتواند خود را به مطلوب خویش برساند، و اگر بخواهد به پیروی از همه آنچه می داند حرکت کند، زندگی محدود او برای این کافی نخواهد بود.

سیاست دادگستری

[۸۶]

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا - تا به جای غروب کردن خورشید رسید و چنان دید که در مخزن آبی گل آلود فرو می رود و در آن جا قومی یافت.

ص: ۴۷۳

ذو القرنین به آخر سرزمین مسکونی در غرب رسید و در آنجا دید که خورشید در دریا یا برکه یا چیزی از این قبیل فرو می رود و غروب می کند، و انسان در خشکی باشد، در هنگام غروب چنان به نظرش می رسد که خورشید در زمین فرو می رود، و چون در نزدیکی دریا باشد ۶/ چنان می نماید که خورشید در هنگام غروب به درون دریا فرو می ریزد، و اگر در نزدیکی باتلاق بزرگی گل آلود باشد، چنان می پندارد که خورشید در آن فرو رفته است. و چنان می نماید که ذو القرنین در مغرب زمین به چنین سرزمین با پهنه های آب گل آلود رسیده بوده است. و گفته شده است که او به منطقه ای دارای خلیجهای متعدد و در آسیای میانه در منطقه ازبکستان واقع در ترکیه رسیده بود که شاید آبهای ایستاده و جمع آمده از بارانها چنین تصویری را برای او فراهم آورده بوده است.

قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا

- گفتیم: ای ذو القرنین! تو می توانی مردم این جا را یا عذاب دهی، و یا در میان آنان بخشندگی و به آنان نیکویی کنی. «تو می توانی به سبب سلطه و قدرتی که داری یکی از این دو رفتار را با مردم این نقطه داشته باشی.

[۸۷]

قَالَ إِمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُّكَرًا - (ذو القرنین) گفت: هر آن کس را که ستم کند، هر چه زودتر عذاب می دهیم تا آن زمان که به نزد پروردگارش باز گردد و عذاب هولناک او را بچشد. «بعضی از مفسران گفته اند که مقصود از این ظلم و ستم شرک است. و خداوند متعال از ذو القرنین خواست که از عذاب دادن به مردم یا آسان گرفتن بر ایشان یکی را برگزیند، بدان سبب که آن مردمان کافر بودند، و برای او این امکان وجود داشت که در معرض عذاب قرارشان دهد تا از کفر باز گردند، یا آن که نخست به ایمان دعوتشان کند و با آن کسان که ایمان آوردند به عدل رفتار کند، و با کسانی که بر شرک باقی ماندند به شدت و سختی رو به رو شود. و علامه طبرسی در مجمع البیان چنین آورده است: (و در این گفته دلالتی بر آن وجود دارد که آنان

ص: ۴۷۴

قومی کافر بودند، و معنی آن می شود که هر کس را که بر شرک باقی ماند بکشد، یا به اسارت خود درآورد و پس از آن به آموختن هدایت به ایشان پردازد و از کوری نجاتشان دهد، (۱) و چنان به نظر می رسد که این تفسیر درست تر و بر آن دلالت می کند که: سلطه اسلامی سلطه ای است که با مردمان بر حسب معتقداتشان رفتار می کند، ولی به نظر من ظلم در این جا به مفهوم واقعی خود همچون غصب کردن حقوق مردمان ارتباط پیدا می کند، به دلیل این گفته خداوند متعال:

۶/

[۸۸]

وَ اَمَّا مَنْ اٰمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا - و اما آن کس که ایمان آورد و به انجام دادن عمل صالح پردازد. و این گفته دلالت بر آن دارد که سلطه اسلامی با مردمان بر حساب اعمالشان عمل می کند و نه بنا بر معتقداتشان، و این مطلب درست است که اعتقاد به اعمال می انجامد، و ایمان به عمل صالح، و شرک به ظلم و ستمگری، ولی مهم آن است که جزا وابسته به معتقدات نیست و در برابر اعمال نصیب افراد می شود.

فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنٰی وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ اَمْرِنَا يُسْرًا

-پس پاداش نیکو خواهد داشت و درباره او فرمانهای آسان خواهیم راند. ایمان ذو القرنین به خدا و روز دیگر به انتخاب سیاستی درست در حکمرانی و اداره کشور انجامید، و آن پیروی از عدل و حق است و خدمت کردن به مردم و به راه انداختن امور افراد کشور و آزاد کردن آنان از کاغذ بازی و چیزهای مشابه آن.

[۸۹]

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا - و سپس به پیروی از سبب پرداخت. «ذو القرنین همچنین از اسباب بهره گرفت و علم و عمل خویش را در راه سودمند دیگری به کار انداخت.

[۹۰]

حَتّٰی اِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَ جَدَّهَا تَطَّلَعُ عَلٰی قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُوْنِهَا سِتْرًا - تا به جایگاه طلوع خورشید بر قومی رسید که برای آنان

ص: ۴۷۵

پوشش و وسیله دفاعی از (گرمی) آن قرار نداده بودیم.» آیا ذو القرنین در مشرق به کجا رسید؟ نمی دانم، ولی آنجا منطقه ای چندان ابتدایی بود که مردم آن خانه هایی برای حفظ کردن خود از گرمی خورشید نداشتند، چنان که در حدیثی مأثور از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

«از ساختن خانه ها علم و اطلاعی نداشتند». (۱)

بعضی گفته اند که منطقه به صورت بیابانی بود که کوه ها بر آن سایه می افکندند، و شاید مردمان ۶/ پوششی هم بر روی تن نداشتند.

[۹۱]

كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَمْ دِيهِ خُبْرًا - و بدین گونه بر هر چه از آگاهی و خبر در نزد او بود ما احاطه و اطلاع داشتیم.» این سیر کردن از مغرب تا اول مشرق دلیلی بر قدرت و سلطه ذو القرنین بود، ولی دور از سلطه خدا نبود، و خدا محیط بر او بود.

[۹۲]

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا - سپس با پیروی از سببی به راه افتاد.» [۹۳]

حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ - تا به میان دو سد رسید.» بین السدین ظاهرا به معنی میان دو کوه است، و پیشتر از آن سخن گفتیم که جای آن در منطقه قفقاز است، و بدین جهت حمله او رو به جانب شمال بوده است.

وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا

- و در آن سوی آن با قومی رو به رو شد که تقریبا از فهم زبان عاجز بودند.» زبان تکلم آنان سخت از زبانی که ذو القرنین با آن سخن می گفت بیگانه بود و زبان یکدیگر را نمی فهمیدند، و خدا که سخن گفتن را به آدمی آموخته است وسیله ای برای ایجاد تفاهم میان دو طرف پدید آورد.

ص: ۴۷۶

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ - گفتند: ای ذو القرنین! یاجوج و ماجوج در زمین فساد و تباهی می کنند.» گفته اند که مقصود از یاجوج و ماجوج قبیله های مغول بدوی است که بر شهرهای آباد و متمدن حمله می کردند و به فساد می پرداختند، و شاید ذو القرنین از آن روی به آن سرزمینها رفت که در برابر خطر آن (بنا بر این تفسیر که مقصود از ذو القرنین کورش هخامنشی بوده باشد) مقاومت کند...

فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا

-پس آیا ممکن است میان ما و آنان سدی بنا کنی که هزینه آن را خود ما تحمل کنیم؟» یکی از عادات پادشاهان آن است که چون وارد سرزمینی شوند به انجام دادن خدمتی به سود آنان پردازند، ولی در مقابل آن سرزمین را مستعمره خویش قرار می دهند و از منابع آن به سود خود بهره برداری می کنند، و از مردم آن می خواهند که سند بردگی و بندگی کامل خویش را امضا کنند، و چنان می نماید که آنان آماده آن بودند که برای خلاص شدن از خطر یاجوج و ماجوج علاوه بر آن پولی به ذو القرنین بدهند تا سدی در برابر محل حمله آنان بنا کند.

ولی ذو القرنین مطالبه خراج یا گرفتن مالی از ایشان نکرد و:

قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ - گفت: آنچه پروردگارم از قدرت و مکانت به من عطا کرده بهتر و نیکوتر است.» خدا به من نیرو بخشیده و زندگی را مسخر من ساخته است که به خدمت شما و دیگر محرومان و مستضعفان پردازم، و سپس من در پی آنم که از راههای مشروع و پسندیده به بهره گیری از زندگی پردازم، آری... در آن هنگام که سلطه و زبردستی چنان بخواهد که برای رسیدن به هدفهای خود مردم را مسخر خویش سازد و آنان و سرزمینشان را در معرض استثمار و بهره کشی خویش قرار دهد، سلطه او دوام پیدا نخواهد کرد، ولی اگر بر آن باشد که از زمینهای کشت نشده بهره برداری

کند و صنعت را رونق دهد و به استخراج کانیهای آن سرزمین بپردازد، این خیری است که هم بهره او می شود و هم بهره مردمان آن سرزمین.

فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا

-پس با نیروی خود به من کمک کنید تا میان شما و آنان سدی به وجود آورم.» ذو القرنین از آنان فقط خواستار آن شد که در بنا کردن سد با نیروی خویش به کمک و یاری او برخیزند و در انجام دادن کارهای دشوار سهیم شوند، و این مطلوبترین و برترین علاقه ای است که می تواند میان افراد یک ملت و دستگاه حاکم و مسلط بر آن وجود داشته باشد.

۶۱

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۹۶ تا ۱۰۱]

اشاره

آتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا (۹۶) فَمَا اسْطَاعُوا أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِن رَّبِّي فَاذْأَبَاءَ وَعِيدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَن ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۱)

معنای واژه ها

[۹۶]الصدفین]

دو طرف (سد) از دو کوه.

[قطرا]

مس گداخته.

ص: ۴۷۸

شکافتن و سوراخ کردن.

زمین هموار.

ذو القرنین سرمشق و نمونه یک حکومت برتر و فاضل تر است

اشاره

رهنمودهایی از آیات:

ذو القرنین در برابر نعمت سلطه و قدرتی که پروردگار به او بخشیده بود، چگونه به سپاسگزاری پرداخت؟ و ایستار وی در برابر این زینت زندگی چگونه بود؟ و مؤمنان صالح در برابر زینت زندگی چه ایستاری باید برای خود اختیار کنند؟ همه اینها از چیزهایی است که آیات کریمه سوره کهف درباره آنها با ما به تفصیل سخن گفته است، و همچنین درباره علاقه و ارتباط انسان با طبیعت؛ ذو القرنین برای مردمانی که با ایشان هیچ علاقه ای جز علاقه خدمت کردن به انسانیت نداشت، سد محکمی ایجاد کرد که شکافتن و از آن گذشتن ممکن نبود، و از گرفتن مزد یا خواستار شکر گزاری آنان شدن چشم پوشید، بلکه خود کسی بود که به سپاسگزاری از پروردگار خویش به خاطر قدرتی که در اختیار او گذاشته بود پرداخت.

ذو القرنین دو بار به شکرگزاری از پروردگارش پرداخت: یکی در آن هنگام که قدرت خود را در راه منفعت مردمان به کار گرفت، و دیگری در هنگامی که کار خویش را وسیله ای برای راهنمایی آنان قرار داد، و برای مردمان آشکار ساخت که قدرت و نیروی او از چیزهایی است که خداوند متعال از فضل خویش به

او عطا کرده است، و بر این امر واقف شد که نیازمندی مردم به رسالت و هدایت بزرگتر از احتیاج آنان به نیرو و سلطنت او است، پس لحظه ای را که در آن کسانی که ۶/ هر سال دو بار در معرض هجوم هولناک قرار می گرفتند، با پیدایش سد احساس ایمنی و آسایش کردند، و دریافتند که خدا آنان را به دست وی نجات بخشیده است، آری همین لحظه را به توجیه مردم و هدایت آنان اختصاص داد، و این بالاترین کاری است که انجام دادن آن از عهده یک دارنده سلطه یا مالک نیرو و قدرت برمی آید، پس در آن هنگام که، مثلاً، چیزی از مال خود می بخشد، ممکن است شکم گرسنه ای را سیر کند، یا فقیری را بی نیاز سازد، یا یتیمی را از دربه دری نجات دهد، ولی به این همه اکتفاء نمی کند بلکه به راهنمایی و هدایت آن فرد می پردازد و می گوید: این مال از آن من نیست، و از آن تو است، و بخششی از پروردگار من است، و خدا به تو بهتر از این را خواهد بخشید، و با گفتن این کلمات خیری که از او به گیرنده مال می رسد بیش از خیری است که از مال بخشیده شده به او نصیب وی می شود.

فقیری به در خانه امام حسین (علیه السلام) آمد و چیزی از او خواست، و امام چهار هزار درهم را در گوشه عباي خود نهاد و سپس اندکی در را باز کرد و عبایش را از میان دو لنگه بیرون داد تا مرد آن پول را بردارد و چشمش به چشم او نیفتد تا احساس خواری کند، و نیز برای این که آن سائل را تزکیه و تربیت کرده باشد، و به او نشان دهد که بخشیدن مال خدمت نیست، بلکه خدمت حقیقی به کاربردن روش برگزیده و متواضعانه است، و بدین گونه امام بیش از آن که مالی به او عطا کرده باشد به تربیت او پرداخت و از این راه سود به او رسانید.

مردی از امام علی (ع) طلب حاجتی کرد و امام از او خواست که نیازمندی خود را بنویسد، و آن را بر زبان نیاورد. و از آن جهت چنین کرد که آبروی او محفوظ بماند، و آنچه در تربیت او انجام داد و بیشتر و گرانیهاتر از برآوردن حاجت او بود.

این همان ایستار سالمی است که مؤمنان می بایستی خود را به آن آراسته

سازند، و از آنچه خداوند متعال از فضل خود به آنان بخشیده است سپاسگزاری کنند و همین امر را اساس و شالودهٔ علاقه و ارتباط خویش با دیگران قرار دهند.

در این آیات درس دیگری نیز وجود دارد که می‌بایستی از آن استفاده کنیم، و آن این که: ایستار مردمان در برابر صاحب سلطه، حتی اگر ذو القرنین صاحب سلطهٔ بزرگ بوده باشد، باید مبتنی بر این امر در نظر گرفته شود که این سلطه از خدا و به وسیلهٔ خدا و به سوی خدا است، و در روز قیامت مردمان به پروردگارشان بازمی‌گردند و نه به پادشاهان و ثروتمندانشان، ۶/ و همهٔ مردمان در روز قیامت با یکدیگر آمیخته می‌شوند، بدون آن که معلوم شود که این یک آقا و سرور بوده و آن یک برده و کارگر، این یک بزرگ و آن یک کوچک، و به صورت زنبوران عسلی درمی‌آیند که برای وارد شدن به کندو بی‌هیچ تمایزی در کنار مدخل آن جمع شده‌اند و به تدریج در آن داخل می‌شوند، و میان بزرگ و کوچک و نر و ماده و پیر و جوان هیچ تمایز و امتیازی وجود ندارد، از آن روی که همگان در برابر پروردگارشان در روز قیامت بر سطح واحدی ایستاده‌اند، و بدین گونه همهٔ ملاحظات و اعتبارهای ذاتی فرومی‌ریزد و آدمی تنها به تراز ارزشها بالا می‌رود.

شرح آیات:

اشاره

ساختن سدّ

[۹۶]

أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ - برای من پاره‌های آهن بیاورید و چون با آنها فاصلهٔ میان دو کوه پر شد، و زبر پاره‌های در کنار هم جمع شده از هر چیز است، خواه مادی باشد همچون آهن و خواه معنوی همچون فکر، و کتاب آسمانی از آن جهت زبور خوانده شده که اندیشه‌هایی در آن در کنار یکدیگر فراهم آمده است، و آهن کنار هم جمع شده را به همین جهت زبر خوانده است.

پس از آن که اهالی آن سرزمینها از ذو القرنین خواستند که برای از بین بردن رنج آنان به یاری ایشان برخیزد، آنان را جمع کرد و قوای آنان را منظم ساخت

ص: ۴۸۱

تمام آنچه ذو القرنین انجام داد، فراهم آوردن کارشناسی و تنظیم بخشیدن به نیروی مردم در بنای آن سد بود، و او نه آهنی فراهم آورد و نه مسی و نه نیروی بشری، چه همه امکانات در منطقه به صورت فراوان وجود داشت، و با وجود این اهالی آن منطقه برای دست یافتن به انجام چنین عملی به راهی دسترس نداشتند که یا این امر نتیجه اختلافات موجود میان ایشان بود، یا نامنظم بودن نیروهای ایشان، یا به سبب وجود کمبودی در کارشناسی تمدنی آنان، چه از این مطلب آگاه نبودند که با جمع آوردن پاره های آهن و گداختن آنها و بر روی آن مس گداخته ریختن می توانند سدی محکم و استوار بنا کنند، و این تأکیدی بر آن است که ۶/ سلطه استوار و نیرومند آن سلطه است که نیروهای مردم را جمع کند و آن را آماده برای به کار بردن در راه مصلحت خودشان به کار اندازد.

ما هم اکنون مشاهده می کنیم که در سرزمین خودمان به صنایعهای سنگین نیازمندیم، در صورتی که همه امکانات را در تصرف خود داریم تا آن صنعتی را به وجود آوریم. چرا چنین است؟ از آن روی که برای چنین کارها آماده ساختن همه نیروها و کارمایه های ملت ضرورت دارد، و به همین جهت می بایستی دولت و دستگاه حاکم به تأسیس دانشگاههایی پردازد تا صاحبان صلاحیت برای انجام دادن این گونه کارهای تخصصی از آنها بیرون آیند که از استفاده از امکانات بشری و مادی درباره این امور آگاه باشند، و این خود یکی از فایده های اساسی دولت و حکومت دانا و حکیمی است که می بایستی کانیها را استخراج کند و برنامه های بزرگ را برای تولید کارمایه (انرژی) از نفت و برق به جریان اندازد، و راهها و پلها را بسازد و بنادر را بنا کند، و سپس نقشه و پول و قوانین شایسته ای برای ایجاد صنایع سنگین فراهم آورد، و از آن پس زمان تحمل رنج و تلاش و کوشش و ابداع و اختراع پیش خواهد آمد.

وعدۀ خدا

[۹۸]

قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ

ص: ۴۸۳

- (ذو القرنین) گفت که: این رحمتی از پروردگار من است، و چون موعد وعده پروردگارم فرارسد، آن را می شکنند و پراکنده می سازد، و وعده پروردگار من حق است و صورت خواهد گرفت. «ذو القرنین در آن لحظه که مردمان از هوش و نبوغ او دچار شگفتی شده بودند و به اکرام و بزرگداشت او می پرداختند، ناتوانی خود را در برابر خدا آشکار ساخت تا مردمان فریفته او نشوند و پروردگار خویش را پرستش کنند، و گفت: این سد سدی بزرگ و بلند است، و عمل انجام شده یک عمل شهرسازی عظیم، ولی در آن هنگام که خدا اراده کند، از هم پاشیده می شود، خواه در روز قیامت باشد یا در روز ظهور حجت یا روزی که کار سد تمام شده باشد و بشر از لحاظ تمدن و شهرنشینی، همچون در عصر کنونی ما، به اندازه لازم پیشرفت کرده باشد، یا روزی که ایمان مردمی که در برابر سد بودند سست شود، این را نمی دانیم ولی آنچه از آن آگاهیم این است که در روز موعود سد ویران خواهد شد، و همه کارها به دست خدا است.

و عده خدا حتما صورت عمل پیدا خواهد کرد و در آن هیچ شکی وجود ندارد، و بر مردمان لازم است که بر بستر ۶/ ابریشمین آرزو نخسبند، و احساس خطر آینده را از دست ندهند، پس هر چه در توان دارند باید در راه آن به ایثارش کمر بندند.

[۹۹]

وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ - و آنان را به حال خود وا گذاشتیم که همچون موج با یکدیگر اختلاط و آمیزش پیدا کنند. «و همچون گروه پرنندگان در آسمان یا زنبورهای عسل با هم مخلوط شوند و وسایل تمایز و جدایی همه از میان آنان برداشته شود.

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا

- و چون در صور (اسرافیل) دمیده شود، آنان را جمع خواهیم کرد با چه جمع کردنی! «در آن هنگام که در قیامت در صور دمیده شود، همه مردمان بی اندکی خودداری و درنگ حاضر خواهند شد و هیچ کس از آن سرپیچی نخواهد کرد، و از هیچ کس تکبر و اظهار کسالت مشاهده نخواهد شد، و این خود دلیل ناتوانی و دلیل

تسلیم مطلق آنان به فرمان خدا است، که می بایستی در زندگی دنیا با ایشان همراه بوده باشد و چنین نشده است.

[۱۰۰]

وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا - و در آن روز جهنم را برای کافران عرضه خواهیم کرد. «کافران در آن روز طبقات جهنم و درکات ملتهب و افروخته آن را همراه با مارهای هراس انگیز همچون تپه ها و کژدمهایی به بزرگی استران خواهند دید، و از ترس و هراس و نومیدی پر خواهند شد، و پشیمانی نسبت به آنچه در دنیا کرده بودند و اینکه برای آنان فایده ای ندارد، سخت ایشان را تحت فشار قرار می دهد.

[۱۰۱]

الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنِ ذِكْرِي - کسانی که پیش از آن چشمهایشان را پوششی از یاد من غافل کرده بود. این پوشش را کسانی بر چشمهای خویش نهاده بودند که از هواهای نفسانی و شهوتهای خویش پیروی می کردند، و در برابر گمراه سازی تبلیغی کافر و دور از حقی خضوع و خشوع می کردند که می کوشید که از رسیدن انوار حقیقت به چشمهای مردمان با ایجاد کردن حجاب و پرده ای جلوگیری می کرد، ولی این پرده در روز قیامت پاره پاره می شود و صاحبان آن سرنوشت دردناک و عذابی دایم را که چشم به راه ایشان است مشاهده خواهند کرد.

۶/

وَ كَانُوا لَا يَسْمَعُونَ سَمْعًا

و توانا بر شنیدن (فرمان ما) نبودند. «چشمان خویش را بسته بودند، و میان خودشان و رؤیت ذکر (قرآن) پوششی از کبر و تکبر و غفلت و عناد خویش قرار داده بودند، و در گوشهاتان وقر و سنگینی، و این یک نیز پدید آمده از کبریا و افاده و تعلیمات دروغینی بود که دریافت کرده بودند.

۶/

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰]

اشاره

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲) قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزَنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوءًا (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷) خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حَوْلًا (۱۰۸) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُم

إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (١١٠)

ص: ٤٨٥

معنای واژه ها

۱۰۲ [نزلا]

نزول به معنی چیزی است که برای پذیرایی از مهمان آماده شده باشد.

۱۰۵ [وزنا]

ارزش و اعتبار.

۱۰۸ [حولا]

جابه جا شدن و انتقال پیدا کردن.

۱۰۹ [مددا]

امداد به معنی مساعدت کردن و مدد رساندن است.

ص: ۴۸۶

معمولا آغازها و پایانه‌های هر سوره در قرآن خلاصه‌ای از موضوع اساسی را که در آن سوره مورد بحث قرار گرفته به ما ارائه می‌دهد و پرتوی بر مجمل افکاری که در آن آیه آمده است می‌افکند.

در پایان سوره الکهف که دربارهٔ دو رشته متوازی و مرتبط با یکدیگر از افکار، یعنی گفتگو از ایستار انسان در برابر طبیعت و زینت زندگی دنیا، و بحث دربارهٔ علم و ذکر و چگونگی به دست آوردن آن با ما سخن می‌گفت، با تلخیص از این دو مبحث خود را رو به رو می‌بینیم.

درس اخیر از کسانی سخن می‌گوید که به جای خداوند متعال بندگان او را به ولایت و سروری خود برمی‌گزینند، و شاید این امر به مناسبت یاد کرد از داستان ذوالقرنین بوده باشد که صاحب سلطهٔ کامل بوده و در عین حال یکی از بندگان صالح خدا به شمار می‌رفت. و هیچ کس را نمی‌رسید که او را به جای خدا پرستش کند، و به همین گونه آیات این درس به بیم دادن کسانی پرداخته است که بشر را می‌پرستند، و آنان را از این که سرنوشتشان جهنم است و حتماً به آن درخواهند آمد بیم می‌دهد؛ سپس به ریشهٔ این مسئله می‌پردازد که خودفریبی ذاتی و پسندیده جلوه دادن زشتیها با آوردن عذرها و بهانه‌ها است، و این در واقع از خطرناکترین بیماریهای ۶۱ فکری به شمار می‌رود که بشر با آن رو به رو است.

آن کس که گرفتار این بیماری است، چنین می‌اندیشد که عمل او صالح است، در صورتی که در ذات خود فاسد است، به همین جهت همهٔ نگرشهای وی

درباره کار خیر در پس آن عمل قرار می گیرد، و همچون سوختی برای پیش رفتن در راه خطا مصرف می شود و به هیچ یک از هدفهای خود نمی رسد، بلکه زیان و خسارت فراوانی را در انتظار خود می یابد.

آدمی به این درد گرفتار نمی شود مگر در مراحل گمراهی خویش، پس در آغاز نفس لوّامه و بازدارنده از خطا او را از انحراف و نتایج وخیم آن آگاه می سازد، و ضمیر شخص پیوسته به توبیخ و ملامت کردن او می پردازد، به همان گونه که عقل او نیز پیوسته بخشی از راه صواب را به او نشان می دهد، و علاوه بر این با کسانی رو به رو می شود که به او اندرز می دهند و حقایق را برای او آشکار می سازند، و به همین جهت این آرزو برای وی پیدا می شود که کجیهای راه و روش خویش را مستقیم سازد.

ولی چون عناد ورزد و در راه خود پیش رود، خدا ضمیر و عقل را از او سلب می کند، و بر چشم او پوشش و در گوش وی سنگینی قرار می دهد، و بر دل او مهر می نهد، و اندرزگویان از پیرامون او پراکنده می شوند، و جای آنان را کسانی می گیرند که او را به کاری بدش تشویق می کنند، و سرانجام کارش به جایی پایان می پذیرد که به صورت یک شیطان پلید و شریر درمی آید.

سپس قرآن این حقیقت مهم را آشکار می سازد که: آنچه آدمی در زندگی خود از مال و فرزندان و سلطه و جاذبه های دیگر زندگی دنیا بزرگ و مهم می شمارد، بسیار ناچیز است مگر این که در راه راست خود به کار برده شود.

بلافاصله پس از آن که قرآن درباره گمراهی انسان در زندگی با ما سخن گفت، به یاد ما می آورد که این شهوتها قلب او را می پوشاند و او را به گودال گمراهی فرومی افکند، و سبب آن می شود که به درک اسفل برسد، و چنان شود که کار شری را که انجام می دهد کار خیر بداند.

سپس قرآن به جانب دیگری بالا- می رود که در آن جا مؤمنان با عمل صالح در فردوس زندگی می کنند که از بلندیهای بهشت است، و هنگامی که انسان به آنجا درآید، چنان می یابد که خدا آن را برای او آفریده است، ۶/ و در جان خود آزمند و

چشمداشت دیگری نمی یابد، بدان جهت که جنت فردوس سطح بالای خواستها و آرزوها و توقعات او را نشان می دهد، همان انسانی که هیچ چیز در دنیا او را راضی نمی کرد، و اگر هفت قاره جهان را به او می دادند، خواستار پرواز کردن به سوی ستارگان و دست یافتن به آنها می شد، و چون به بهشت برسد می گوید: مرا بسنده است و خواستار انتقال از آن به جای دیگر نیستم.

با مقایسه آن دو صورت، یعنی صورت انسانی که در آخرت به همه آرزوهای خود دست یافته، و صورت انسانی که در درک اسفل زندگی می کند، و گمانش آن است که در دنیا کارهای نیک انجام می داده است، به شناختن تفاوت موجود میان راه حق (که چنین نهایی دارد) و راه گمراهی (که چنان عاقبت بهره آن است) توفیق حاصل می کنیم.

این حقایق همه از کلمات خدا است که پایان نمی پذیرد، و از معارف و هدایتها و راهنماییهای منعکس کننده سنتهای خدا در آفرینش طبیعت و انسان به شمار می رود، و بنا بر این بر انسان واجب است که به علم و دانش محدود خویش فریفته نشود و چنان نپندارد که همه چیز را می داند، در صورتی که همین غرور سبب اعتقاد پیدا کردن وی به این امر شده است که بر راه راست می رود، در آن حال که حقیقت کاملاً بر عکس آن است.

این سوره با بیان خلاصه ای از اندیشه بهره مند شدن از فیض این کلمات جاودانی و پایان نیافتنی، که اگر همه دریاها مرکب بود و بنا بود آن کلمات را به وسیله آن بنویسند، مرکب تمام می شد و کلمات به پایان نمی رسید، پایان می پذیرد، و آن بندگی انسان است که نسبت به خدا و طاعت را مخصوص او قرار دادن و عمل کردن برای آن که امیدوار لقای خدا بودن در جهان دیگر است.

شرح آیات:

اشاره

[۱۰۲]

أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ - آیا کسانی که کافر شده اند، چنان می اندیشند که به جای من بندگان مرا به ولایت

ص: ۴۸۹

و سروری خود برگزینند؟» بیشتر کفر به آن نیست که آدمی منکر وجود ذات خدا شود، بلکه صورتهای دیگری نیز پیدا می کند که از مهمترین آنها است: انکار ولایت خدا و حاکمیت وی در قانونگذاری برای بشر، و بسیاری از کافران را در روزگارهای گذشته، و نیز در زمان حاضر، می بینیم که به وجود خدای آفریننده آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است اعتراف دارند، ولی برای اداره کردن زندگی خود قانونهایی از پیش خود وضع می کنند، ۶/ از اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و جز آن، و چنان می پندارند که خدا قاعده و قانونی از آسمان برای آنان فرستاده و سر خود رهایشان کرده است.

إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا

-ما جهنم را برای پذیرایی از آنان آماده ساخته ایم.» پندار چنین کسان بر برهانی سالم و دلیلی قانع کننده متکی نیست، بلکه همه حجتها و دلیلهای منطقی با آن تناقض دارد و ضد آن را تأیید می کند، و به همین جهت آنان با این کار خود خویشتن را در معرض خشم پروردگار قرار می دهند که برای پذیرایی از ایشان و جایگاه شایسته جهنم را آماده ساخته است.

زیانکارترین مردمان

[۱۰۳]

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا - بگو: آیا می خواهید که شما را از کسانی که زیانکارترین مردمانند آگاه سازم؟ [۱۰۴]

الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صِينًا - آنان کسانی هستند که کوشش ایشان در زندگی دنیا حاصلی برای آنان نداشت، و خود چنان می پندارند که کار نیک کرده اند.» در روزگارهای قدیم هنگامی که می خواستند از دیوانگی کسی آگاه شوند، چلیکی را که ته نداشت در برابر او قرار می داده اند و از می خواستند که آن را پر از آب کند، پس اگر عاقل بود از این کار امتناع می ورزید، و اگر دیوانه بود سخت به انجام دادن این کار مشغول می شد.

ص: ۴۹۰

و زیانکارترین مردم همچون این دیوانگانند که تمام سعی و تلاش خویش را در زندگی به کار می اندازند و هیچ حاصلی از آن بدست نمی آورند، و همچون آن کسانی که می خواهند هوا را با تور به دام بیندازند، آنان نمی دانند که ماندنی چیست و نابودشدنی چه، پس مثلاً یکی از آنان خود را به خاطر اولادش به رنج و تعب می اندازد، و دین و ارزشهای خود را برای بزرگ کردن آنان به کار می اندازد، و چون به سن رشد رسیدند پدر خود را ترک می کنند و او را تنها می گذارند و دچار حسرتش می سازند، و بزرگترین کاری که برای او می کنند تشییع از او است تا به بازپسین جایگاه خود سپرده شود، و فاتحه خواندن بر روان او اما در گور و محشر و در برابر ترازوی حساب از هیچ کس برای دیگری کاری ساخته نیست.

به همین گونه است در آن هنگام که انسان برای به دست آوردن مال تلاش می کند و میلیونها بر روی هم انباشته می سازد؛ ۶/ هانری فورد صاحب شرکت اوتوموبیل سازی معروف در مخزن آهنی اموال خویش از دنیا رفت که مشتمل بر مخازنی دیگر و داخل در یکدیگر بود و در آنها طلا- و جواهر و چیزهای گرانبها را در مخزن مرکزی قرار داده بود و هر روز در آن داخل می شد تا به آنها نگاه کند و اندکی آسایش بدست آورد، و هر وقت از یکی از درهای متعدد آن داخل می شد آن را بر روی خود می بست و یک روز چون به غرفه مرکزی داخل شد و در را بر روی خود بست، کلید را فراموش کرد و با خود به درون آن نیاورد، و در آن هنگام که چشمان او از نظر کردن به متاع ارزان دنیا سیر شد و خواست از آن جا بیرون آید، کلید را با خود نیافت و به داد و فریاد کردن پرداخت و نتیجه ای از آن حاصل نشد و پس از گذشتن چند روز به همین حالت در آن غرفه خوشبختی خود دنیای فانی را وداع گفت.

این انسان گمراه از مال خود بهره ای به دست نمی آورد، و او را از گرسنگی و تشنگی در دنیا که مال ارزشی دارد خلاص نمی کند، تا چه رسد به آخرت که مال را در آن جا هیچ ارزشی نیست.

[۱۰۵]

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ - آنان کسانی هستند

ص: ۴۹۱

که به آیات پروردگارشان و ملاقات او کافر شدند.» سبب رسیدن آدمی به این جایگاه پایین و درک اسفل: اعراض و دوری گزیدن او از آیات خدا، و آمادگی نداشتن برای ملاقات با او است که این کفر به مبدأ و معاد است.

آدمی بنا بر وجدان خود به خدا ایمان دارد، و به فطرت خود درباره معاد به بحث و جستجو می پردازد، ولی عملاً دشوار است که انسان به ایمان به خدا و روز دیگر برسد، و به همین جهت نیازمند عزم و اراده بیشتری است تا بتواند بر این قله صعود کند و ایمان او از چارچوب فطرت و وجدان خارج شود و به چارچوب عمل و به کار انداختن آن برسد.

جانهای کافران کوچکتر و عزمهاشان سست تر است، و همت آنان ناچیزتر از آن است که به حقیقت ایمان دست یابد، و به همین سبب مشاهده می کنیم که آنان منکر آیات خدا می شوند و لقای او را تکذیب می کنند.

فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ

- پس اعمال ایشان فرومی ریزد و حاصلی ندارد.» ۶/ اعمال انسان جز در چارچوب ایمان به خدا و روز بازپسین محفوظ نمی ماند، و همچون آبی است که در چلیک بدون ته ریخته و ذخیره شده باشد.

فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا

پس در روز قیامت وزنی برای آنها قایل نمی شویم.» علی رغم این که در دنیا از ثروتمندان و صاحبان سلطه و جاه بودند، و در نزد بسیاری از مردم وزنی داشتند، به صورتی در روز قیامت حاضر می شوند که هیچ وزن و حیثیتی از جانب خدا ندارند، و هر چه زودتر خوارترین و حقیرترین مردمان عرصه محشر خواهند شد.

[۱۰۶]

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوًا جزای آنان، به سبب کفر ایشان و استهزا کردن آیات و رسولان من، جهنم خواهد بود.» در آن هنگام که آدمی در مقابل حقیقت و کسی که حامل آن است به

ص: ۴۹۲

ریشخند و استهزا می پردازد، به آخرین درجات سرکشی و لجاجت و در به روی خود بستن و سخت دلی رسیده است، و او در آغاز حق آن را دارد که گرفتار شک و خواستار دلیل شود، و به مجادله از طریق عقل پردازد تا قانع شود و اطمینان پیدا کند، اما این که فرستاده خدا و رسالت او را در معرض استهزاء قرار دهد، دلیل بر آن است که اساساً نمی خواهد از حق پیروی کند، آیا چنین کسی لیاقت جایگاهی جز جهنم دارد؟

پاداش مؤمنان

[۱۰۷]

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا - کسانی که ایمان آوردند و کارهای صالح و شایسته انجام دادند، به باغهای فردوس در خواهند آمد. [۱۰۸]

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا - به صورت جاودانی در آن می مانند، و هیچ خواهان جابه جا شدن از آن نخواهند شد. بر آدمی واجب است که ژرفنای ذات خویش را کشف کند و از خود بپرسد که: برای چه آفریده شدم؟ و آرزوی رسیدن به چه چیز را دارم؟ ۶/ او با یک محاسبه ریاضی ساده می تواند این مطلب را بفهمد که این دنیا و هر چه در آن است جوابگوی امیدها و آرزوهای او نیست، و یکی از این آرزوها مخلد ماندن و جاودانه زیستن است، چه نمی خواهد پس از هستی نیست شود، پس اگر دنیا برای ما و ما برای آن آفریده شده ایم، شایسته است که همیشه در آن زنده بمانیم.

یکی از فلاسفه پیشین گفته است که: اگر مرا در درون شکم خری مرده قرار دهند، و از راه سوراخی که در پس پشت او است نفس بکشم، و در مقابل این از خود گذشتگی در دنیا زنده بمانم، به چنین زندگی راضیم!! این سخنی غیر منطقی است، ولی از میل انسان به بقای جاودانی خبر می دهد.

ص: ۴۹۳

ولی آیا کسی در دنیا بدین گونه باقی مانده است؟ همه خواستار بقا بودند و همه مردند، پس دنیا برای ایشان نیست، و این آرزویشان تحقق پیدا نخواهد کرد.

از حکمت خداوند متعال دور است که میلی را در وجود انسان بیافریند که تحقق ناپذیر باشد، یا نیازی را اجابت نکند؛ در آن هنگام که چشم را آفرید، در مقابل آن چیزهایی را نیز برای دیدن خلق کرد، و چون گوش را آفرید به همان گونه چیزهایی را برای شنیده شدن پدید آورد، و چنین است در دیگر حواس و غریزه های آدمی، و به همین گونه است که چون چشمداشت به خلود و جاودانگی و خواستار شدن ملکی تمام ناشدنی را آفرید، در پی آن حقیقتی مناسب آن را نیز خلق کرد، آیا این حقیقت کدام است؟ آن بهشت فردوس است در جهان دیگر، و این ساده ترین دلیل وجدانی بر ضرورت بعث و رستخیز و قیامت و برخاستن مردگان از گورها است.

کلمات خدا

[۱۰۹]

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا - بگو: اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود دریا به پایان می رسد و کلمات پروردگار من به پایان نمی رسد، هر چند دریای دیگری به مدد آن بیاوریم.» ۶/ اگر همه دریاها و اقیانوسهای موجود بر روی زمین به مرکب تبدیل شود تا به وسیله آن آیات علم و قدرت و حکمت و نیز فضل و نعمت خدا نوشته شود، دریاها تمام می شود در صورتی که اندکی از آنچه نوشتنی بود نوشته شده است.

ملاحظه می کنیم که برای جستجوی درباره فضا تازه ترین وسایل الکترونی را برای مشاهده و رصد کردن ستارگان پدید آورده و از این راه کهکشانهایی را اکتشاف کرده اند، و سپس بار دیگر به همین کار پرداخته و کهکشانهای دیگری را بازشناخته اند، و چنین بوده است که یکی از ایشان گفت: خدا پیوسته می آفریند، و هر چه دوربینهای عظیمتری برای دیدار آسمان می سازیم، خدا در آن فاصله

ص: ۴۹۴

کهکشانهایی می آفریند که پیش از آن وجود نداشته است، و شاید این مصداق آیه شریفه ای باشد که می گوید: وَالسَّمَاءِ
بَنِينَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ - و آسمان را ساختیم و به آن وسعت و گستردگی خواهیم داد» (۱۴۷/الذاریات).

آفرینش خدا سریعتر از ساخته شدن وسایلی است که برای دیدن آفریده های تازه او لازم است، پس چگونه ممکن است
کلمات خدا پایان پذیرد؟ این کهکشانهای گسترده در فضای با وسعت متناهی در ضخامت، و آن ذرات متناهی در کوچکی
را، هر اندازه مورد مطالعه قرار دهند و به بحث درباره آنها پردازند، و به خواصی کشف نشده دسترس پیدا می کنند، و از
آخرین خاصیت کشف شده در اتم بومبهای نوترونی ساخته شده است.

ملاحظه کنید که چند جلد کتاب در پیرامون آن، و راه ساختن آن، و اسرار مربوط به آن، و معلومات مخصوص به استعمال آن
نوشته شده است؟! این مربوط به ذره ناچیزی است که با بزرگترین ذره بینها قابل دیدن نیست، و این خود یکی از کلمات
پروردگار ما است، و کلمات خدا نامتناهی است، پس، ای انسان! برای غرور خود اندازه نگاه دار، و این گمان را از خود دور کن
که به آخرین حقیقت رسیده ای، و بر راه راست پیش می روی، و پیوسته در برابر خود علامت سؤالی را مجسم داشته باش، و به
جستجوی حقیقت پرداز و هرگز خودت را برتر و بزرگتر از آن میندار.

[۱۱۰]

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ - بگو که: من بشری مثل شمایم که به من وحی می رسد. «۶/ رسول پادشاهی صاحب چوگان
سلطنت نیست، و نه ثروتمندی صاحب گنجینه ها، بلکه او بشری همانند دیگران است، و وجه امتیاز یگانه او این است که از
آسمان به او وحی می رسد، و این وحی در یک جمله بدین صورت خلاصه می شود:

أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ

- که خدای شما اله و معبودی یگانه است.» پس بتان را از جانها و از مجتمع خود دور کنید و خدای یگانه را پرستید.

ص: ۴۹۵

فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

-پس هر که امید دیدار پروردگار خویش دارد، باید به انجام دادن عمل صالح پردازد، و هیچ کس را در پرستیده شدن شریک پروردگار خویش قرار ندهد.» این دو شرط ساده است، ولی مسئولیت انسان را در زندگی مجسم می سازد، و کشتی نجات او را در ضمن عبور از دریای بزرگ متلاطم و بادهای هولناکی برای رسیدن به خدا فراهم می آورند که منتهای آرزوی صاحبان معرفت و طالبان حقیقت و نجات است.

ص: ۴۹۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

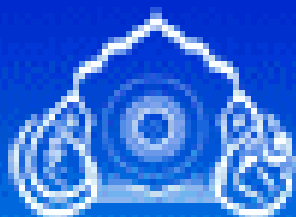
ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

